محزن حاتی

۹۶۳۹۹

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۱۲۸۶۳

رده‌بندی دیویی: ۱۲۹۶ م ۵۹۷ ر ۲۹۷/۵۶ مرجع ☐

سرشناسه: رضوی قمی، ابوالقاسم بن حسین، - ۱۳۲۴ ق

عنوان قراردادی:

عنوان: معارف الفرقة الناجیه و النارية به ضمیمه تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام

شرح پدیدآور:

کاتب:

تاریخ کتابت:

محل نشر: لاهور ناشر: مطبع ویکتوریا تاریخ نشر: ۱۲۹۶ ق

صفحه شمار: ۱۴، ۴۴۹ ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۲۴ X ۱۷ نوع خط: نستعلیق

روش تهیه: وقفی☑ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐

واقف: حاج سید محمد شوشتری تاریخ ثبت: ۱۳۰۹ ق

یادداشتها:

۱. منقوش به فهرست.

۲. شرح هامش: تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام / علم الهدی (هامش)

موضوع(ها): ۱. اسلام - فرقه ها ۲. کلام شیعه امامیه. ۳. نثر فارسی - قرن ۶ ق.

شناسه(های) افزوده: ب. شوشتری، محمد، واقف.

الف. علم الهدی، مرتضی بن داعی، قرن ۶ ق.

تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام. ج. عنوان

فهرستنگار: اسفندیار. تاریخ فهرستنگاری: شهریور ۸۸

اسید زدائی شد
تاریخ ۶۷/۹/۱۴

۲۹۷/۵۶
۱۸۱۲
الف
۴۲۶۲۱

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب معرف الفرقة الناجیة والناریة — فارسی
مصنف
مؤلف حاج سید ابوالقاسم
خطی
چاپی سنگی نستعلیق طبع لاهور
سال طبع یا تحریر ع ۱۲۰۹ قمری عدد اوراق ۳۰۹
جزء کتب حکمت شماره ۵۰۳
شماره عمومی ۵۳ شماره قبض عمومی ۱۲۸۶۳
واقف حاج سید مجهد شوشتری تاریخ وقف ۱۳۰۹ قمری
طول ۲۰ عرض ۱۷ قفسه

اسید زدایی شد
۸۸/۸/۳۱

خرداد ۱۳۴۸ خوشنویس
بازبینی شد

جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل كان زهوقا

بحمد الله الملك العلام در زمان میمنت انجام کتاب مستطاب مستغنی الالقاب مذکره اولوالالباب

دربیان مجمل عقاید و مذاهب هفتاد و سه فرقه اسلامیه مع اثبات ملت ناجیه از زبان بااسلوب حسن و تهذیب

و ترتیب و ترکیب وجیه مسمی بکتاب

از مؤلفات محقق کامل فاضل ...

با عنایت و امداد سرکار اعظم الاکارم افخم الاعاظم منبع ذهن و ذکا مجمع

ورع و تقوی محیی ملة و مآبد صاحب الجود و الاحسان الحاج الاقدس

نواب نوازش علیخان بهادر قزلباش وفقنا الله و ایاهم فی الدارین

در مطبع کوه نور پریس لاهور باهتمام سید رجب علیشاه ... مطبوع گردید

فهرست

کتاب معارف الملة الناجیة والناریة

مقدمه دران چند باب است

باب در تمهید مرام — باب حدیث متفرق متی — باب در ملخص ترجمه و تشریح حدیث

کتاب تعداد الملل

دران چند باب است

باب تعداد معتزله — باب تعداد جبریه — باب تعداد و فرق صوفیه

باب تعداد خوارج — باب تعداد شیعهٔ غلاة — باب در سبب اختلاف

باب در تعیین فرقهٔ ناجیه

کتاب التوحید

در مفصل عقاید ناجیه و ناریه در آن مقدمه و چند باب است

مقدمه

در تعداد اصول عقاید

باب در وجود تعالی — باب اسماء ثبوتیه

باب در اسماء متعلقه واجب تعالی — باب اسماء اعتباریه

باب اسم و مسمی — باب صفات سلبیه تعالی — باب صفات ذاتیه تعالی

خاتمه در خلاف نصاری و اهل اسلام

کتاب العدل

دران چند باب است

۱

۱۳۴۲
۲۷۷۵

باب حسن وقبح عقلی	باب افعال خدا	باب لطف ونظم عالم
باب تکلیف	باب مکلف وغیر مکلف	باب بطلان جبر
باب افعال متولده	باب القضاء والقدر	باب التفویض
باب عوض تکلیف والم	باب القضاء فی ما خلق	باب الاصلح والحکمة
باب الرزق	باب نرخ غله	باب الاجل

باب تفاوت طینت باب احباط

كتاب النبوة

دران چند باب است

باب تعریف نبی	باب نبوة مطلقه	باب شرائط انبیا باب حقیقت معجزه
باب عکس معجزه	باب عدد انبیاء	باب ملائکه
باب شیطان وجن	باب تفاصیل اسمائے انبیا	باب نبوة نبی ما صلعم
باب در معجزات احمدی صلعم	باب اعجاز قرآن	باب ایراد یهود ونصاری

باب معراج شریف مع جواب وبشارات

۲

كتاب الامامة

دران چند باب است

باب امام	باب امامة مطلقه	باب شرائط امامت
باب تعیین ائمه مشروطه	باب شرائط نص قطعی	باب نص قولی بر امامة
باب نص جلی بر امامة علی	باب نص جلی بر ائمه اثنا عشر	باب در مجمل فضائل ائمه اثنی عشر
باب تولد وغیبت مهدی	باب الرجعة	باب دابة الارض

کتاب المعاد

دران چند باب است

باب درفنا عالم کبیر وصغیر
باب درکیفیت حشر
باب درحشر غیر مکلفین
باب میزان ومعنی آن
باب دوام ثواب وعذاب
باب .... اهل جهنم
باب شفاعت

باب درمعاد اجساد
باب دروجوب حشر
باب احیاء اموات از قبور
باب الصراط
باب بطلان احباط
باب مخالف وموافق

باب درحقیقت روح
باب بطلان تناسخ
باب جنت ونار
باب السوال وحساب
باب الایمان والکفر
باب عفو
باب توبه

تحاتمه

درملحقات

قطعهٔ تاریخ

از ذهن نقاد وفکر بکر شاد سر آمد شعرائی دوران جناب
محمد اکرم خان قندهاری قزلباش شاه سون حرسه الله والقاه

م	منت خدائی راکه درین عهد روزگار		ط	طالع شد آفتاب شریعت درین دیار
ا	از سید جلیل ابوالقاسم آنکه هست		ع	علامهٔ زمان وفقیه بزرگوار
ا	آمد کتاب علم ملل درمقام طبع		ک	گزدی ثبوت هب حق گرد آشکار

٣

ر	رکن رکین و باعث تصنیف این کتاب
ج	جان خرد جهان مروت محیط فیض
ا	آن سروری که از کف دستش بگاه جود
ح	حاجت گرفته خلق ز خوان عطای او
ج	جنب شکوه او ز سما شمع بیفروغ
ن	نازند مومنان بزمان ریاستش
ا	آباد گشت کشت محبان اهلبیت
ن	نا ید بر [illegible] یک نکته از هزار
ا	آرم برنگ تنگ [illegible]
ش	شرع شریف از مدد او رواج یافت
ل	لایق ترانکه ختم سخن بر دعا کنم
خ	خواهی چو نام نامی آن گوهر صریح
ن	بی گفتگو صریح تو تاریخ این کتاب

م	مسلوم است که کیست مضمون ابدار
ن	ناموس شرع ناصر دین صاحب اقتدار
ب	باردهمی گهر چو رگ ابر نوبهار
ا	از هند تا بکابل و ایران و قندهار
ی	یا چون ستاره در بر خورشید بی وقار
و	وانرا که ناصبی ست ز غم گو بمیر زار
ب	بارید چون سحاب زبس گوهر شاهوار
و	وصف ورا مهندس وهم ار کند شمار
ز	زانسان که لاله از چمن و لؤلؤ از بحار
ع	علم از کمال کوشش او گشت استوار
ی	یاور خداو ناصر او باد هشت و چار
ا	آید ز حرف اول هر مصرع آشکار
	بعد از هزار و دو صد و تسعین و پنج آمد
	۱۲ ۹۵

مطلع اکرم جناب حاجی نواب نوازش علی خان

تقريظ

از علامهٔ فهامهٔ عالم عامل محقق کامل مدقق باذل
مولينا الحاج السيد ابو القاسم دام ...

نمره ۳۴ ۱۱ هو الواقف على السرائر

وقف مؤبد و حبس مخلد نمود جناب مستطاب سلالة الاطياب عمدة العلماء الاعلام و
زبدة الفقهاء الفخام نجل الرسول الممجد عليين آشيان الحاج سيد محمد بن محمد تقی بن
محمد بن ابو الحسن بن عبد الله بن نور الدين بن سيد الجليل السيد نعمة الله الجزائری
طيب الله ثراهم و جعل فی اعلا عليين ماویهم کتاب [illegible] با پانصد و بيست
مجلد ديگر از کتب متفرقهٔ معلومه از هر علم را که ... ده
بر کتب خانهٔ آستان ملائک پاسبان حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا عليه و
علی آبائه و اولاده التحية و الثناء که مادام بقای آن وقف از اين کتاب ساير کتب مسطوره
از آن آستانهٔ مبارکه بجای ديگر نقل نشود و منافع از وقفيت نگردد و بمعرض
بيع و رهن در نيايد و توليت کتاب هذا با ساير کتب مشروحه با هر کس که متولی
آستانهٔ مبارکه در هر عصری بوده باشد مرجوع است فمن بدله بعد ما
سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه فی شهر رمضان المبارک سنه ۱۳۰۹

سويه شد و بحليهٔ طبع آراسته و پيراسته گرديد

هذه تبصرة العوام

بسم الله الرحمن الرحيم

٢

هذا
كتاب معارف الملة الناجية والنارية

بسم الله الرحمن الرحيم

احمد لله الفعّال الكامل العادل ؛ على ان اظهر وجوب
وجوده لكلّ عاقل ؛ واشكره على ان فرّق بين الحقّ و
الباطل ؛ بنصب البراهين والدّلائل ؛ واعطاء العقل
الفاصل ؛ وارسال الرّسل والرّسائل ؛ واوصيائهم
الاماثل ؛ من الائمّة الأطائب الافاضل ؛ ليسهل
الوصول للعالم والجاهل ؛ ويظهر الحق على الغافل
والعائل ؛ ويزيل به الخلاف الحائل ؛ فلا يختلف
ولا يتخلّف عن الوصال اليه الواصل والمائل ؛ فاثنيه
على ان اتمّ حجّته على الغوىّ المارد العاطل ؛ ولعمري

لوتناولها المتناول ؛ یقول فاعلم انه لا اله الا الله
النایل ؛ وان الرسل والهداة من الائمة الاکامل
بینی وبینه هم الوسائل ؛ الی بقاء تکلیف المکلف
الفاعل ؛ فصلوات الله وسلامه علی نبینا وعترته
الطاهرة خیرة الهیاکل والخصائل ؛ سادات الاولین والاواخر
ینابیع الفضائل والفواضل ؛ **وبعد**
خادم شرع مقدس نبوی اقل الحاج ابو القاسم ابن حاجی ابن ابی
منسوبا الی السید حسین الرضوی القمی حشرهم الله مع
آبائهم الطاهرة من محمد صلی الله علیه وآله وسلم وعلی سلام الله علیهم
من ربی ؛ بالتماس بعض طالبان دین واثبین پاره از روس
مسائل اعتقادات ملل اسلامیین بصورة مجمل ومختصر در این رساله
شریفه که موسوم باسم **معارف الملة الناجیة والنار یه**
مشتمل بر تشریح حدیث تفترق امتی علی ثلثة وسبعین فرقة
ربط وضبط نمود بنحویکه هر کس را اطلاع ملل اسلامیه وعقاید دینیه
ایشان اسهل باشد فارجوان یهدی بها الطالبین بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم وعترته

الطاهرین پس ترتیب این بر مقدمه و چند کتابست اما مقدمه دران چند بابست

باب در تمهید مرام

بدانکه بمفاد کریمه وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ جن وانس مخصوص ومحض برای تحصیل معارف یقینی وتصحیح عقاید دینی خلقشده چه بر هیچ عاقلی پوشیده نیست که هیچ فعلی بی غرض وبی مصلحت نمیباشد واین عالم وآدم چگونه بی حکمت وبی فائده وبلاغرض صحیح آفریده شود پس غرض در ایجاد عالم وآدم معرفت خالق عالم است واین حاصل نمیشود مگر باستماع مواعظ وآمد ورفت مدارس وملاحظه کتب وآثار وسیر واستدلال ونظر نه بتقلید آبا ونه بسلوک بروش سلف چه محتملست که ایشان برخطا بوده باشند پس تحقیق وتحصیل معارف یقینیه وعوارف دینیه مقدم بر همه تکالیف علمی وعملی بل صحة اعمال منحصر بر صحة عقاید دینی است چه عمل کسی ثابت نیست که اصل او ثابت باشد و این علمیکه کفیل عقاید میشود این را بعلم اصول دین وبعلم کلام نامیدند اما سبب تسمیه آن باصول دین برای آنست که بر این علم کل علوم دینیه چون تفسیر وحدیث وفقه وامثال آن متفرع ومبسوط ومبنی است وصحة جمیع عملیات منحصر بر آنست اما سبب تسمیه آن بعلم

تمهید باب ۵ در ذکر طبقات زنادقه وخوارج باب ۶ در ذکر فرق معتزله
باب ۷ در مقالات جهم بن صفوان
واتباع عش باب ۸ در ذکر مقالات
حیان باب ۹ در ذکر مقالات
نجاریه باب ۱۰ در مقالات کرامیه
باب ۱۱ در ذکر مقالات مشبهه ودر
مقالات تناسخ باب ۱۲ در ذکر
اهلسنت وجماعت باب ۱۳ در
ذکر طبقه سوم وچهارم از ایشان
۷
باب ۱۴ در مقالات
ابن کلاب باب ۱۵ در مقالات
صفیان باب ۱۶ در کسانیکه
قشیری باب ۱۷ بر گروه یا
در آنچه اهلسنت در حق اینها گفته‌اند
باب ۱۸ در ذکر اصحاب ومم
از فرق اسلام سرایت از شیعه میخوانند
باب ۱۹ در دوازده گشتن حق از باطل
باب ۲۰ در ذکر اعتقاد واثنا عشریه
باب ۲۱ در ذکر حکایت کدی بس باب ۲۲ در
در حدیث موضوع ونادر در ذکر فضائل علی
باب ۲۳ در ذکر حکایات ...
باب ۲۴ ... باب ۲۵ ...
اهل جدل ... نسبت بامامیه ... انتقاد
... استغفار ... از ائمه
الله ولی التوفیق
ذکر فرق اسلام ومقالات ایشان
باب ۴ در ذکر ... یان
۳ در مقالات یهود ونصاری
۲ در ذکر مقالات مجوس باب
فلاسفه ومثال ایشان باب
ومقالات باب ۱ در مقالات
اهلسنت وشیعه باب وبالله التوفیق
مقالات تمام نام بهنادم

مقالات و فلاسفه از ایشان و اصحاب ... ایشان و غیرهم

[illegible]

... انست که سلف و خلف از ابتدا تا قیامت در مسئله کلام
... علم ... همین فن مباحثه و مکالمه و مذاکره کردند و کرده میروند
با جهة انکه این فن منضبط و مربوط بادله و براهین قطعیه میباشد در قلوب
ناظرین و سامعین وقعتی اشد تاثیر میکند پس بنابراین کلام ماخوذ
از کلام ... جرح باشد اما این علم اقدم علوم و اشرف جمیع آنها ...
شرافت علم بقدر شرافت معلوم میباشد و مدلولات این علم ذات
... صفات و عدل و حکمت او تعالی و رسالت رسل و امامت ائمه
... و معاد است پس شرافت آن بجهة ... دانستن
اما اقدمیت آن پس آنهم معلوم است زیرا که معرفت ... واجب
... است و بسبب تحصیل این ناقص کامل و اکمل و جاهل عارف میشود بحق
... تعالی و برسول و امام شایع است و شایع نیست و خدا و رسول
و امام کیست و چه حق و شأن دارند **تنبیه** هرگاه این اجمال
بیان شد پس بدانکه ضعفا عقول باید عقاید خود را بدست هر کس ندهند
تا وقتیکه آن شخص معتمد الشریعت و موثوق الدیانة و مسلم الثبوت فی القول
... و مصون الذلة و الضلالة قطعاً نباشد مبادا اعتقاد

٥

[illegible]

معلول عقل و عقل معلول علت
اولی و بعضی از ایشان گویند نهان
محیط چیزهای زمانی باشد و نفس
محیط زمان است و عقل محیط نفس
و علت اولی محیط عقل یعنی علت اولی
کار او را صانع خوانند یا در جملا
موجودات در آمده است و گویند
دانش باری تعالی بذات خود و
نفس و نیست و گویند عالم و علم
و معلوم هر سه یکی است و علت اولی
را جز صانعی هیچ صفت دیگر نیست و
گویند علت اولی را لذتی باشد از بهر آنکه
ذات خود را مدرک است و عقل را با درک
لذت کمتر از آن باشد و گویند کواکب
هر چه بالای ایشان است بینند و علت اولی
را نبینند و حرکت کواکب در افلاک
تمام و دایم است و ایشان همه زنده
اند و تغیر به ایشان نیست

صحیحه او را فاسد گرداند چنانچه در این اعصار باین امصار بعض لسان
و قوال میگردد عوام بل غالباً خواص هم را التباس کرده عقاید بسیار برا
مبدل بتصوف و تشیخیه ساخته خداوند عالم از شر اینچنین ابلیس انسیهم عوام و خواص مؤمنین
را نگاه دارد بمحمد و آله الامجاد شعر ای بسا ابلیس آدم روی هست + پس بهر دستی نباید داد دست شعر
شین شیخ و شین شوخ و شین شیطان این سه شین من وصیت میکنم با این سه شین هرگز مشین

باب اثبات اسناد حدیث فرق

بدانکه مستند و معتمد و متفق علیه
کل فرقات اسلامیه ست حدیث تفرقت الیهود علی احدی و سبعین
فرقة والنصری علی اثنی و سبعین فرقة ستفترق
امتی ثلثا و سبعین فرقة کلها فی النار الا واحدة منها
ناجیة و اهل حدیث در صحاح خود این خبر را ضبط و ربط باسانید
مختلفه کردند حتی انکه بعض ایشان ادعاء تواتر آن نمودند خلاصه انکه هیچ کسی
را مجال انکار درین خبر نیست چه از اعاظم اعلام نبوت و از اکابر معجزات
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است و بنابران اهل ملل تدوین فن
ملل و نحل کرده و درین باب بسیاری از کتب تالیف و تصنیف کردند و
متعدد کتب ازین فن نزد این هیچمدان موجود اند و این رساله شریفه را

۶

[illegible]

ازان منتخب میسازم چون کتاب الملل شهرستانی که از اعاظم شافعیه باشد
وتبصرة العوام سید مرتضی ابن سید حسن داعی رازی وبیان الادیان و
ایجاز المطالب فی ابراز المذاهب وکتاب هادی النجات من جمیع
المهلکات وکتاب فصول النامه فی هدایة العامه ودبستان المذاهب
وتمهید المذاهب وعوارف المعارف وامثال آن قطع نظر از تواریخ وسیر
میان خلائق سایر ودایراند من شاء فلیرجع الیها باب در مختصر
ترجمه حدیث شریف - بدانکه خبر الشریف مود یهود بهفتاد
ویکفرقه ونصاری بهفتاد ودو فرقه متفرق شدند ومسلمانان بهفتاد وسه فرقه
متفرق شوند از میان این فرقات یهود ونصاری یکفرقه ناجی است چنانچه
هفتاد ودو فرقه مسلمانان ناری ویکفرقه هفتاد وسیوم از مسلمانان ناجی است
اقول در ناری بودن هفتاد ودو فرقه بالجمله وناجی بودن یک فرقه
از انها در امت محمدی صلی الله علیه وآله وسلم خلافی نیست بل بالجمله مسئله
اتفاقی بل چون اجماعی است وعقل هم مقتضی ناجی بودن یکی از انها قاطع
است زیراکه تعدد ملل مستلزم مغایرة است وهر امر متغایر وهر فرقه مختلف من حیث
الاجتماع صحیح نمیباشد و اگر مغایرت مابین آنها بالکل نباشد پس ملت

واحده است و شیء واحد متعدد نمیشود و اگر مغایرت ما بین خود دارند
چنانچه لازمهٔ اضداد و اعداد است پس اگر همه صحیح باشند اجتماع اضداد حاصل
میشود و این ممتنع و ضروری البطلان است و اگر همه باطل میباشند ارتفاع
نقیضین لازم می آید این هم بالضرورة باطل است و اگر یکی مخالف دیگر
باشد پس یکی صحیح و دیگر باطل باشد عند العقل بالضرورة **تنبیه**
هرگاه این مقدمه ثابت شد پس خلاصهٔ مقال صاحب و ما ینطق عن الهوی
این هفتاد و دو [illegible] بمنزلهٔ یک فرقه قرار داده و این را قطعاً ناری و ضاله
[illegible] سوم را بمنزلهٔ فرقهٔ ثانیه مقابلهٔ جمیع آنها
قرار داده [illegible] قطعاً ناجیه شمرده **تحقیق انیق** آیا این فرقهای که
[illegible] می باشند یا عذاب ایشان انقطاعی است عبارهٔ فاضل
دوانی در شرح عضدی اشعار میکند که ایشان بجهة فساد عقیده
معذب شده چون عصاة مؤمنین نجات می یابند زیرا که موحد اند **و مختار**
جمهور مخلد و ایشان ابد الآباد چون کفار هست زیرا که توحید ایشان
اگر صحیح و ثابت بشود و نهج مطلوبه نیست چون توحید شیطان و حکماء فلسفه
و هرگاه نهج مطلوبه نیست باطل است چنانچه ابلیس الی الموت موحد است و موحد

خواهد مرد پس گناه او را توجیب او فایده باجماع اهل ملل و نحل نرساند و نمی رساند دیگر صحت وصول و نجاة منحصر بر صحت اصول است هرگاه اصل باطل پس فرعش هم باطل است هٰذا صاحب وَمَا یَنطِقُ عَنِ الْهَوٰی ابشارا وعده قطعی بنار داده و اگر اصول شان باطل نمیبود دین جمیع مؤمنین ملل را وعده عینی بنار دادن قبیح باشد دیگر تمثیل مالکین بعاصین دادن باطل است زیرا که در عصاة ناجیه علت دائمه که ایمان باشد ثابت است بجهة ثبوت علت دائمه که ایمان باشد معلول دائمه که موجب نجاة ایشان باشد ثابت است اما در فرقه هالکه علت دائمه که کفر و عدم صحت عقاید باشد صحیح و ثابت است پس بجهة ثبوت علت دائمه معلول دائمه که عذاب دائم باشد در ایشان ثابت است اِذَا ثَبَتَ الشَّیْءُ ثَبَتَ الْمَشْرُوطُ تتمه هرگاه انحصار ثواب و عذاب بر صحة عقاید و بطلان آنها باشد عاقل را واجب است که عقاید خود را دریافت و تصحیح نماید و الا عذری معقول نزد خدای عالم الغیب پیش نظر داشته و نهاده باشد

کتاب تعداد الملل

دران چند باب است

باب در معنی دین و ملل

بدانکه دین عبارت از آنکه در مجمع البحرین فرموده که اَلدِّیْنُ هُوَ

9

وَضْعٌ اِلٰهِیٌّ لِاُولِی الاَلْبَابِ یَتَنَاوَلُ الاُصُولَ وَالفُرُوعَ خلاصه
اینکه دین وضع الهی ست برای اولوا الالباب که شامل اصول و فروع باشد
ونزد بعضی هو الطریق الموصل الی الله تعم من الاصول والفروع
بتوسط الانبیاء یعنی دین راه رسانند بطرف خدا است از
اصول و فروع بتوسط انبیا این عام ست اما ملت وهو فی الاصل
ما شرع الله لعباده علی السنة الانبیاء لیتوصلوا الی جوار
الله فاستعملت فی الباطلة وملت در اصل آن مخصوص ست بانچه
خدا از انبیا برای بندگان از احکام مقرر فرموده برای وصول ایشان
بجوار خدا بعد از ان مستعمل کردند لفظ ملت را بباطل هم اما طریقه و مذهب
پس این هر دو لفظ بیک معنی مستعمل میشوند چه طریق راه مقرره فرقه بطرف
دین و شریعت او باشد اما مذهب جای گذر فرقه بطرف اصول یا فروع یا هر دو
باشد اما نحل بکسر اول باطل در اصل باشد اما در اینجا پس او عبارت است
از مقرر ساختن دینی که در اصل بواسطه انبیا نباشد لهذا ادیان غیر انبیا را
نحل نامیدند باب تعداد ملل بالاجمال بدانکه اگر مباینت در اصول
دین ثابت باشد اگرچه در جزئی باشد او فرقه منفرده ست واگر مغایرت

10

ومباینت در فروع باشد اگرچه کثیر باشد او را ملت نمی شمارند چه فروع مبنی بر اصولست **اصول مذاهب** نزد شهرستانی چهاراند قدریه صفاتیه خوارج شیعه **نزد** صاحب تمهید هفت اند اشاعره رافضه ناصبه قدریه مشبهه جبریه معطله **در مواقف** گفته هشت اند معتزله شیعه خوارج مرجیه نجاریه جبریه مشبهه اشاعره و بعضی دو دیگر افزودند حشویه صوفیه و باقی دیگر شعب اند **اما شعب** اینها پس در مواقف تصریح کرده که معتزله بیست فرقه و شیعه بیست و دو فرقه و خوارج بیست فرقه اند شارح مقاصد گفته که خوارج بیست و دو فرقه و مرجیه پنج فرقه و نجاریه سه فرقه اند اما آنچه نزد محققین محقق شده آنست که اصول مذاهب پنج اند باقی شعب اند **اما شیعه** پس ایشان هجده فرقه اند اما **معتزله** پس ایشان سیزده فرقه اند اما **اشاعره** پس ایشان چهارده فرقه اند اما **صوفیه** پس ایشان یازده فرقه اند اما **خوارج** پس ایشان هفده فرقه اند بعد جمع کل هفتاد و سه مقرر اند و بعض افاضل بصورة دیگر ایشان را جمع کرده تطویل را فایده نیست **باب در تعداد ملل**

١١

معتزله تفصیل بدانکه سبب تسمیه آن چنان نقل میکنند که
مسایل اعتقادیه خود را باستدلال و نظر گرفتند لهذا و ایشان از اخوان
که اشاعره و غیرهم میباشند ممتاز و منزوی شدند لهذا باعتزال نامیده
شدند و وجهی دیگر آنکه واصل بن عطا برا استاد خود حسن مقرر کرد
که فاسق نه مومن است و نه کافر بل بین المنزلتین است لهذا استاد وش
گفت قد اعتزل عنا الواصل و باین اسم مشتهر شدند **و اصلیه** واصل
بن عطا الغزال اعتزال از استاد خود حسن بصری کرد قایل بخلافت
خلفاء ثلثه و قایل بانکه فاسق نه مومن مطلق است و نه کافر مطلق بل منزلتی
دارد میان دو منزله و قایل بانکه احد فریقین ناکثین و قاسطین و
احد فریقین عثمانیه و قتله او فسقه اند نه عینا و شهادة طلحه و زبیر
و حضرت امیر بجهة احتمال فسق احد طرفین قبول نیست و شخص بی توبه
مخلد فی النار میباشد اگرچه در مدة العمر یک کبیره کرده باشد **هذیلیه**
اصحاب ابو الهذیل العلاف احمد بن ابی الهذیل العلاف قایل بانکه خدا
قادر بقدرة و عالم بعلم و حی بحیوة و موجود بوجود است اما جمیع انها ذات
اوست و حرکات اهل جهنم و جنت منقطع و مبدل بسکون میشود و جهنم و

۱۲

فکان الاصلح لک ان تموت صغیرا فقال الاشعری ان قال الثانی یا رب لم امتنی صغیرا لئلا اعصی لک فلا

وجنت فانی خواهد شد وانچه خدا ابا فرموده اگر کسی بخورد روزی خدا
نخورده و در اعمار زیادتی و کمی میشود و اگر مقتول بقتل نمیامد در
همان آن میمیرد و خبر واحد حجت نیست تا انکه دران راوی ده نفر
و یکی از ایشان از اهل جنت نباشد و دنیا تا قیامت بی حجة خدا الی
معصوم نمی ماند و بندگان مجبور نیستند چنانچه برین مثل میزند که
خر بشر از بشر اشعری عاقلتر است چه خر در جائی که اورا نهر و خندق گذر
کرده نمیتواند خود را دران نمی اندازد اگرچه [illegible] میخورد
زیرا که از طاقه خود زیاده و بیرون میداند و اشعری بشر [illegible] میان
خیر و شر و میان اختیار و اضطرار و اراده و بلا اراده فرق و تمیز
نمی کند نظامیه اصحاب ابراهیم بن سیار النظام قایل باینکه خدا قادر
بر قبیح نیست زیرا که عادلست و خدا را اراده حقیقی نیست بل اراده را
میبافریند و قران بجهة فصاحت و بلاغت معجزه نیست بل عرب قادر
بودند بر معارضه قران و بر آوردن مثل آن اما خدا از معارضه آن مانع
و از ساختن مثل آن ایشانرا عاجز میگرداند و همت ایشانرا از مقابله
و از معارضه صرف میکرد و بهمین قائلست از اصحاب ما سید مرتضی

۱۳

علم الهدی وکتاب الصرفة محض درهمین باب نوشته واجماع امة
واجماع صحابه وقیاس ورای را حجت نمیدانند چه ایشان معصوم نبودند
نه من حیث الاجتماع ونه من حیث الانفراد نقل شده که بنابراین کتابی
در تخطئة الصحابة وبطلان اجماع الامة نوشته ومیگوید - ابوبکر وعمر
را خلیفه ساخته وفاطمه را عمر زده شهزاده محسن از شکمش سقط شده خانه
اهل البیت بر اهل البیت وصحابه یعنی بر علی وفاطمه وحسنین وفضه
وطلحه وزبیر وسلمان عمر در داده وقایل بانکه امامت بنص وصحابت
است نه باجماع وعاقل را واجبست که قبل ورود سمع معرفت باری
باستدلال ونظر حاصل کند وبعض قضایائی امیر المومنین ایراد کرده ودروح
کلامی مشهور دارد حائطیه اصحاب احمد بن حائط وحدثیه اصحاب
فضل بن الحدث قایل بانکه عیسی در قیامت حساب خلق میکند وخدا
قدم خود در جهنم نهاده پر میشود وجهنم قط قط میگوید وحدیثی هم مشتمل بر
این مضمون در بخاری ومسلم ایراد است خلاف خلفای اربعه بمراتب خود قبول
دارند وخدا آدم را بر صورت رحمان آفرید وقایل به تناسخ شده که هر کس
را گناهش بیشتر باشد صورتش بدتر میشود وصورة بصورت حیوان به

بجوان کره بکره میگردد تا گناهش باقیست بهمین نوع منتقل شده
میرود و عالمی بغیر این عالمست که دران اکل و شرب روحانیست
نه جسمانی و جهنم طبقات ندارد بلکه یکدرجه مستویست و آدم در جائی که
پیدا شده و ازان برآمده او جنت اصل بوده و رویت خدا عقلاً ممکن
و بحاسه بصر ممتنع است **بشیریه** اصحاب بشیر بن معتمر قائل باینکه
خلفا اربعه به ترتیب بحق اند و متولدات از [illegible]
خدا چه بنده فاعل مختار است و استطاعت [illegible] مبنی بنیه و صحت بدن
و اعضا و کمال عقل و تخلیه آنها از آفات است و خدا بر ظلم اطفال
و مجانین و بر ظلم مکلفین قدرة ندارد و آنچه اصلح بحال آدم است
بر باری فعل آن واجبست و آنچه صلاح باشد ترک آن بر خدا جایز نیست
و خدا لطف خاصی دارد اگر بکند تمام اهل زمین ایمان میآرند و قائل
باینکه تمکین عباد بقدرت و آله و استطاعت و ازاله علت بوقت دعوت
و رسالت بر خدا واجبست و تابعین توبه هرگاه عود بگناه کند بعقوبت
اول باز مستحق میشود **معمریه** اصحاب معمر بن عباد السلمی قائل بخلفاء اربعه
و نفی صفات باری و نفی قضا و قدر و نفی خیر و شر و نفی تکفیر و نفی تفضیل

15

کرده وکل اجسام مخلوق خدا اند امّا اعراض پس آنها اختراعات اجسام اند
طبیعی چون احراق در آتش وحرارت در آفتاب وبرودة در برف حادث
میشود نه بایجاد خدا امّا اختیار واراده وحرکت وسکون واجتماع وافتراق
وامثال آنها از فعل حیوانست نه بایجاد خدا وباراده او وکلام خدا عرضست
نه جسم وانسان جوهریست غیر جسد عالم وقادر ومختار ومرید وحکیم نه
متحرک ونه ساکن نه متکون نه متمکن ونه دیده میشود نه ممسوس نه محسوس
نه داخل در موضعی ونه او را مکان احاطه نمی کند ونه زمان او را محصور
میسازد لکن مدبر جسد وعلاقه او ببدن علاقه تدبیر وتصرفست چون
باد بکشتی نه آنکه در بدن حلول کرده باشد وباری قدیم بقدم زمانی
نیست وباری ذات خود را نمی داند زیراکه وحدة عالم وعلم ومعلوم
لازم می آید وعلم باری انفعالی یعنی علمش تابع معلوم نیست بل علم او
فعلیست **مزدار** اصحاب ابوعیسی بن صبیح ملقب بمزدار قایل بانکه
خدا قادر بر کذب وظلم نیست واعمال عباد مخلوق خدا اند وخدا بچشم
سر دیده نمیشود وقرآن در لوح محفوظ پیدا شده انتقال او از ان محل
ممتنع است وانچه از قرآن خوانده وشنیده میشود آن حکایت حروفست

١٦

که در لوح محفوظ نشده و خلفای اربعه بر حق‌اند قبول دارند **ثمامیه**
اصحاب ثمامه بن اشرس نمیری قایل بانکه فاسق اگر بی توبه بمیرد در نار
مؤبد می باشد زیراکه حبط عمل حسنه او میشود و فاسق در دنیا بین المنزلتین
است و افعال متولده نه فعل خدا و نه فعل بنده است بل طبعی اند و
کفار و مشرکین و مجوس و یهود و نصاری و زنادقه و دهریه و
براهمه و بهائم و طیور و حشرات و اطفال مؤمنین در قیامت
بعد حساب و کتاب خاک میشوند و معرفت خدا متولد از نظر میشود
فاعلی ندارد و تمام معارف ضروری اند **هشامیه** اصحاب
هشام بن عمرو الفوطی قایل بانکه خدا ایمان و کفر نیافریده و
نمیخواهد هر دو را از بندگان و خلافت در حال نزاع و فتنه منعقد
نمیشود و لهذا خلافت امیر المؤمنین ع صحیح و منعقد نشده و خلافت
ثلثه بر حق است قبول دارد و بموافاة قایلیست یعنی بنده با ایمان از
دنیا برود و خدا جزای ایش را وفا کند و ثبوت جزاء عمل است نه عهد
و خدا اعمال صالحه سابقه بکبیره لاحقه اگرچه مدة العمر یکی واقع شده
باطل میکند و اشیا چنانچه قبل ایجاد معدوم بودند همچنان بعد

باب دوم در مقالات

وجود هم معدوم میشوند و در حال وجود و عدم لفظ شی بر انها اطلاق
نمیشود و جهنم و جنت الی حین پیدا نشده بقیامت پیدا خواهند شد
جاحظیه اصحاب عمر بن بحر الجاحظ قایل بخلفاء اربعه اند و معارف
همه طبیعی و ضروری اند و اعراض فانی میشوند و اجسام فانی
نمیشوند و اهل جهنم مخلد نخواهند بود و در ایشان طبیعت ناری
حادث میشود و پس نار ایشانرا جذب می کند و مراد از اراده خدا آنست
که در خدا سهو و جهل نیست و قرآن ذی جسد و بدن ست گاهی
بصورت آدمی و گاهی بصورة حیوان دیگر منقلب میشود و
مینماید و خدا عادل ست و بچشم دیده نمیشود خیاطیه اصحاب
ابو الحسین بن عمرو بن الخیاط بغدادی قایل بخلافت خلفاء اربعه
لکن بعد رسول صلی الله علیه و آله و سلم علی افضل و اکمل و اشرف
مخلوقست اهل بخلافت بود لکن صحابه تقدیم ثلثه کردند و شی
چیز نیست که اعلام و اخبار ازان درست و صحیح باشد و معدوم هم در
حال انعدام شی است و جوهر جوهر و عرض عرض در حال عدم و وجود
است و اراده خدا علم اوست یعنی مطابق علم خود ایجاد میکند و مراد

۱۸

از بصیر عالم المبصرات و از سمیع عالم المسموعات است **جبائیه**
و بهشمیه اصحاب ابو علی جبائی و پسر او ابو هاشم از معاظم شیوخ
معتزله بصره اند قایل باینکه طلحه و زبیر و عایشه خروج بر امام زمان
خود کردند عاصی و ظالم بودند زیرا که علی با حق و حق با علی بوده
امّا توبه کردن ایشان محتملست و خلافت خلفاء اربعه قبول دارند
امّا امیر المؤمنین افضل صحابه و امت است و کلام از نزد ایشان عبارت از
آوازهای منقطعه و حروف منظومه حادث است نه قدیم و مراد از
متکلم بودن خدا ایجاد کلام است نه کلام بذات و زبان و کلامش
قایم بذات نیست و آنچه تلاوة میشود آن نقل و حکایت همان کلام
اول است و لطف بر خدا واجب است و سخت ترین تکلیف بمکلف کردن
جایز است چنانچه ابرهیم را بذبح ولد و ایوب را بمقاصص ابتلا کرده بمقابل الایلام
ابتدائی عوض زاید بر خدا جایز است و ایلام من الله کل حسن است و عوض
الم منقطع است و عوض تکلیف مساوی آن واجب است و دایم و عدل بر
خدا کردن واجب است و شفاعت در اسقاط عقاب است بعصاة بر خدا
جایز نیست و قایل بموازنه اند و پسرش قایل باینکه اگر ظالم عوض نداشته

19

باشد باری از روی تفضل از جانب ظالم بدهد بشرطی که ظالم موحد باشد

وعوض ایلام غیر مکلفین وعوض ایلام حیوانات بر خدا واجبست والضاف

بین الحیوانات بر خدا واجبست **تناسخیه** بدانکه تناسخ عبارت

از قیام شی بجای شی بعد ازاله وابطال اوست بنحوی که اول

را ثانی اطلاق شود چه تناسخ از نسخ بمعنی ازاله وابطال باشد پس تناسخ چهار نوع

دارد **نسخ** عبارت ازانکه روح آدمی بعد مردن او در جسد آدمی دیگر در

این عالم عنصر میرود **مسخ** روح وجسد انسانی مقلوب بروح وجسد حیوانی

دیگر میشود یا بعد مردن در اجساد بهائم وسباع وطیور ووحوش و

دیگر انواع حیوانات روح میرود بنا بر قولی **فسخ** بعد مردن در انواع

دواب وحشرات زمین مثل مار وکژدم وغیر آن میرود **رسخ**

در انواع اشجار ونباتات واحجار وغیر آن میرود **وقیامت** نزد

اهل تناسخ عبارتست از دور وسیر ارواح در عالم عنصر از عنصری

بعنصری واز بدنی ببدنی پس اگر فاعل خیر باشد ببدن خوش صورت

خوش سیرت واگر فاعل شر باشد در ابدان حیوانات اشرار وافذار و

موذی حلول میکند بدانکه هرگاه این ثابت شد پس از اهل تناسخ

۲۰

اصحاب احمد ابن ایوب بن مابوس و احمد بن حایط و فضل بن حدثی و جم غفیر قایل باآنکه سوای این عالم عالمی دیگر است که خلق را دران آفریده پس هرکه در همه امور خدا را طاعت کرده در همان عالم در دار نعیم جایش میدهد و هرکه عاصی او باشد ازان عالم او را برمی آرد در دار العذاب او را بسوزاند و هرکرا طاعت و عصیان مساوی باشد او را بدنیا آورده اجسام کثیره ز حیوانات مختلفه می پوشاند ببلاها و دردها و رنجها و سختی و زمینها بمقدار گناهش مبتلا میسازد و هرکرا طاعتش غالب باشد باقبح صور حیوانی میگرداند و همین احوال او همیشه از صورتی بصورتی و از جسمی بجسمی و از کره بکره منتقل میشود و ابد الاباد همین صورت است نه جنت است و نه جهنم و هرگاه او را بلباس بهایم و دواب ملبس ساخت پس تکالیفش ساقط میکند شهرستانی گفته همین است اصل تناسخ

باب فرقات جبریه با اجمال عقاید ایشان بدانکه

جبر عبارت از نفی افعال از بندگان فی الحقیقت و اسناد صدور آنها از خداوند جلشانه ظاهراً و باطناً و واقعاً است زیرا که این فرقات

جبریه خدا را عادل نمیدانند شهرستانی که از متکلمین دیگر ایشان گفته

فالجبرية الخالصة هي التي لاتثبت للعبد فعلاً ولاقدرة

على الفعل اصلاً والجبرية المتوسطة ان تثبت للعبد قدرة

غير موثرة اصلاً فاما من اثبت للقدرة الحادثة اثراما

فى الفعل وسمى ذلك كسباً خلاصه انکه جبریه بر سه قسم اند خالصه

ایشان میگویند که بنده را اصلا فعلی و قدرتی نیست جمیع انچه بنده

میکند او ظاهراً و باطناً فعل خداست نه فعل بنده جبریه

متوسطه قایل بانکه بنده قدرتی دارد لکن موثر نیست جبریه

کسبیه قایل بانکه در قدرت حادثه اثری قلیل در فعلست یعنی خدا

بمحض اراده بنده فعلش ایجاد میکند این را کسب نامیده اند و

بعضی متکلمین ایشان کسب را معنی دیگر ساختند در مبحث خیر و شر

می آید انشاء الله تعالی **جهمیه** اصحاب جهم بن صفوان

قائل بانکه بنده بر هیچ چیز قادر نیست اصلا و نه موصوف باستطاعة

میشود چه او مجبور مطلق است اراده و اختیار بالکل ندارد و همه افعال

و حرکات و سکنات او را خدا می آفریند چنانچه در جمادات میکنند تکلیف و عذاب

٢٢

به بنده جبر وظلم ست واگر بخواهد ناری چون فرعون را بجنت و
جنتی چون موسے را بجهنم برد جایزست وجهنم وجنت بعد مملو
شدن از خلق نابود میشود وشیطان موحد کاملست اورا عاصی
شمرده بجهنم میبرد وآدم عاصے بوده اورا بجنت میبرد وخلفا
اربعه مع جماعتے از عباسیه وامویه را برحق میدانند **نجاریه** اصحاب
حسین بن محمد نجار قایل بانکه خالق اعمال بندگان خداست و
اما بنده کاسب ست ورویة خدا بچشم محال وبقلوب جایزست
وقرآن وقت تلاوة عرض ووقت کتابت جسم ست وکلام الله غیر
خداست وهرکه قرآنرا مخلوق میداند کافرست وخدا درهر مکان
از روی ذات موجودست نه بمعنی انکه علم وقدرتش همه را احاطه
کرده وبرخدا هیچ واجب نیست وتا آمدن رسول آدمی مکلف بالکل
نیست وخلفاء اربعه را بدل وجان قبول دارد **صفاتیه** اصحاب
مالک بن انس واحمد بن حنبل وسفیان ثوری وداود اصفهانی
وامثال ایشانرا حنابله وهم اهل حدیث وهم ظاهریه می گویند قایل
بانکه صفات خدا قدیم ازلی اند وصفاتی ثبوتی دیگر دارد چون دو

۲۳

دست وساق وپائ ورویٔ وگوش وچشم واستوله
یعنی برعرش برابر نشستن اینصفات واین جوارح بمعنے حقیقے
خدا دارد و تمام این معلوم وکیفیت آن مجهول وایمان بوجود
اینها بمعنے حقیقے واجب وتاویل آنها حرام وسوال ازکیفیت
آن کفر و بدعت است وبهمین مذهب درا ینمسئله متمسک اند وهابیه اند
ولکن وهابیه درعدم شفاعت تابع معتزله اند و در ناطق وسمیع
ومعذب ومثاب نبودن اموات درقبور بنابرمشهور تابع بلخے
اند وفقهاء اربعه واز بعضے مسموع شد فقهاء ثلثه یعنی حنفی
شافعی ومالکی وتبعه ایشان بدعتی اند زیرا که بقیاس ورای مقابل نصوص
درفقه راه میبروند وکل اهل سنت را بدعتی میدانند مگرکسی که
غالب درفقه بحدیث رفته چون عبد العزیز وعبد الحق دهلوی
واحراق قرآن کهنه باتش جائز می دانند بتبعیت عثمان چنانچه در
عصر ما سوزانیدند ومسموع شد که اکثر صوفیه را موحد نمی دانند
بل مشرک اند بسبب وحدة وجود وکل اقسام نذر در عرف چون نذر
دستگیر ایشان شرک وحرام ونجس میدانند وحدیث را حجة می دانند و

واجماع صحابه را حجة می دانند و زیارت اموات و قبور و ندای
اموات اگرچه بیار رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم باشد و خطاب
باموات جائز نمی دانند و بر هر شیئ که غیر اسم خدا گفته یا بلند
شود حرام و نجس می دانند و مطبوخات نصاری و ذبائح ایشان
را اکثر جائز می دارند و پنیر از مایه خوک ساخته جائز و طاهر
میدانند و میگویند همچه منبر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
خوخورده و کفار هنود را بعضی نجس میدانند و دعا کردن
بر قبور حرام میدانند واَهل البَیت علیهم السلام ازواج و اقارب
وحسنین را می دانند و ازواج و اقارب آنحضرت را اهل
البیت بمعنی ساکنان خانه می دانند و آیه تطهیر را اکثر ایشان در
پنجتن پاک مخصوص میدانند و اگر از اهل تطهیر خطائی سرزد
بعد تنبیه و تنبه بران قرار نمیگیرند و صحابه را جائز الخطا می دانند۔
چنانچه بعض معاصرین میگویند که قول عمر که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را
گفت هذیان می گوید اگر عمر باختیار گفته در کفر او شبهه نیست و
الا خطا کرده و خلافت خلفا را باجماع میدانند چنانچه از صحابه

٢٥

چند نفر اتفاق کردند منعقد شد و بجماعه صحابه ظن عدالت دارند فمجسمه ایشانرا مشبهه هم میخوانند مقاتل بن سلیمان و داود ظاهری و نعیم مصری و معاذ عنبری و مالک بن انس قائل باآنکه خدا بصورت پسر امرد جعد موئی است از گوشت و خون و استخوان و اعضا و دست و پای و روی و زبان و چشم و گوش و صورت و هیکل و بینی و دهان و جمیع اعضا و جوارح دارد حتی آنکه در اوائل مجلد اول نهج البلاغه ابن حدید است که نزد معاذ لخت گوشتی مطبوخ بود شخصی از کیفیت خدا از و سوال کرد و از طعام و شراب او معاذ گفت والله خدا همین لخت گوشت و خون است و همه مطبوخ شما میخورد و می آشامد و میگویند که خدا صورت خود را از آئینه ملاحظه کرد پس آدم را بصورت خود عیناً آفرید و ایضاً از معاذ از کیفیت اعضا سوال کردند پس معاذ اعضاء مذکوره را شمار کرد سائل حیا را لحاظ کرد و از استفسار فرج و آلت خدا پس سائل دست بر آلت خود نهاد معاذ گفت بلی خدا فرجی دارد پس آدم مرد است خدا یا زن معاذ گفت مرد است و می گویند

و فرقه دیگر از مجوس که ایشان را مانویه خوانند گویند عالم را دو صانع است نور و ظلمت و هر دو زنده اند و فرقه دیگر از ایشان [illegible] اند

٢٦

داود دیگر می گفت اعفونی عن الفرج واللحیة واسئلونی
عما وراء ذلك یعنی از فرج و ریش خدا از من سوال مکنید
و از سوای آن بپرسید و میگویند که خدا بر طوفان نوح بعد آن
پشیمان شده میگریست تا آنکه ملائکه برای تسلیه او آمده تسلی کردند
و چشم خدا درد کرد و ملائکه عیادت خدا میکردند و میگویند خدا ملائکه را از
موهای ذراع دست خود آفریده و داود میگوید خدا از سر تا
سینه مجوفست و از زیر سینه غیر مجوفست جلد اول شرح نهج البلاغة
و ملل شهرستانی و بیان الادیان و ابواب المذاهب را ملاحظه
کن و الله از تحریر مقالات ایشان زبان قلم خجالت میکشد و این
حدیث و غیر آن ایراد کردند که روز عید امیر محسبه راه میرفت پس
جماعتی از فرقه مجسمه بر مصلاهای خود طبل میزدند و میگفتند
اللهم لا طبل لا طبلك یعنی بار خدایا طبلی نیست مگر طبل تو کسی
گفت خدا طبل ندارد ایشان گفتند اگر خدا طبل نداشته باشد از امیر
شما کمتر خواهد بود و داود و اصحاب او با خدا معانقه و مصافحه
میکردند و هر شب جمعه بر سقفخانه داود فرود می آید و داود آب و دانه

بیان نور و ظلمت محال بودن ظلمت [illegible] کتاب نور اول ملل [illegible] ۲۷ [illegible]

وعلف بر سقف خانه می نهاد که خدا خر را سوار شده می آمد واگر آب
ودانه برای الاغش مهیّا نمی کرد البته خدا در تحصیل آن مشغول
میشد واز صحبت داود معطل می ماند وخلافت خلفاء باجماع
منعقد شده حشویّه بعضی اینفرقه را جدا شمرده وشهرستانی حشویه
را در مجسمه شمرده که از شعب آنهاست اصحاب مضر وکهمش واحمد
الهجیمی وغیرهم قائل بآنکه خدا جسم است صاحب جوارح واعضا بصورت
انسانی باو حشویه ملامسه ومصافحه وبیکدیگر را معانقه وبوسه
می کنند در منهاج الکرامة از حشویه آورده خلاصه آنکه نقاطی
پسر امرد بیرا که جعد موی مخطط خوشصورت بوده اور اگرفته راه میرفت
بین راه یکی از مشایخ حشویه را ملاقی شده ومکرر به پسر تند نظر کرد
پس از مراجعت او نقاط پسر منظور را حاضر کرد وگفت ای شیخ چونکه
تو پسر را مکرر نگاه کردی اگر ترا در او حاجتی هست یعنی اگر با او
لواطت میکنی حاضر است شیخ گفت نه بل او را به تکرار نگریدم که خدا
بشکل همین پسر بوبهوست در قد وقامت وشکل وصورت گمان
کردم که خدا باشد نقاط گفت والله ابن نقاطی من افضل از این اعتقاد

نوست شهرستانی میگوید که اینفرقه احادیث دروغ ساخته بپیغمبر منسوب کردند از انجمله است که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود خدا را بصورت پسر امرد دیدم و با من مصافحه کرد و دست میان دوشانه من گذاشت که برودت آنرا محسوس کردم و ایضاً گفته اکثر اعتقاد ایشان از یهود است انتهی کلامه و قایل بانکه ملائکه و انبیا غیر معصوم اند و از ایشان کبائر صادر شده و بر افعال و اقوال و سیر ملائکه و انبیا ایراد کرده اند و طعن زده اند چنانچه این حقیر کتاب عصمة الانبیاء و الملائکه تبعهٔ جواب ایشان تحریر کرده ام و قایل بانکه از قرآن سورها و آیات افتاده و قرآن ناقص است و در [illegible] خطایا از انبیا فرقات اسلامیه دیگر هم شریک با حشویه اند سید مرتضی رازی در تبصرة العوام فرمود که مشبه و مجسمه و مجبره و حشویه در اعتقاد یکفرقه و در شرعیات هفت فرقه اند حنفی - مالکی - شافعی - سفیانی اسحاقی - حنبلی اند و کرامیه هم چنین اند کرامیه اصحاب محمد بن هیصم و عبد الله بن محمد بن کرام مع فرقه حشویه قایل بانکه خدا در جهت فوق است میان او و میان عرش بعدی متناهی است و ایشان هم قائل بانکه

خدا صورت و شکل و اجزا و اعضا دارد و صفاتش قدیم و خلافت
ثلثه باجماعست طمرجیه شعب دارند مرجیه خوارج مرجیه قدریه
مرجیه جبریه مرجیه خالصه رئیس ایشان عبد الله الکرام و غسان
و محمد بن شبیب صنالحی و خالد و یونس نمیریست سید مرتضی فرموده

ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد بن الحسن و غیلان و ابن مهران

وابن بیهقی و فضل ارقاشی و جز ۲ قائل بانکه ایمان قولست نه فعل اهل
کبائر آمرزیده اند معذب نمیشوند و ایمان محض معرفت خداست
و ترک ان کفر است با ایمان معصیت ضرر نمیرساند و محبت خدا بجنت
میبرد نه بعلم و عمل و ترک ان ضرر ندارد و خدا محل حوادث و جبار
است خیر و شر من الله و معبود صاحب کبیره شیطان است و سیر
و پیاز حرام ست و ابلیس مومن موحد و عارف بالله است لهذا آدم سجده
نکرد و خلافت خلفا باجماع و خلافت معاویه حقست و ما اعتقاد
داریم که محمد صلی الله علیه و سلم رسول است اما نمی دانیم که زنگی یا هندی یا عربی ست یا عجمی
یا رومی و منافق نزد ایشان مومنست بجنت میرود و بودن دو امام
در یکزمان نزد ایشان جائز ست چنانچه علی و معاویه بودند اشعری

سبد فرقهٔ جبری واصل ایشان است و دیگر فرقات جبریه از همین
منشعب شده وسنت وجماعت خود را نامیده برای انکه بعد صلح
صفین مردم بر خلافت معاویه جمع شدند تاریخ الخلفا وصواعق
را ملاحظه کن وکل صحابه را عدول میدانند اما در اصل اصحاب ابن کلاب و
ابو الحسن اشعری منسوب بابو موسی اشعری باشد بانی این مذهب آند
بدانکه دراول ابو الحسن تلمیذ ابن کلاب بود واو از نصرانیت اسلام
آورده بود وبعد ان تلمیذ ابو علی شد پس روزی ابو الحسن اشعری
اوستاد خود ابو علی جبائی را پرسید که در سه برادر چه میگوئی یکی
مطیع دیگر عاصی سوم صغیر مرد ابو علی گفت مطیع بجنت آید عاصی
بجهنم میرود وصغیر را نه ثواب ونه عذاب است اشعری گفت اگر
صغیر بگوید خدایا چرا مرا صغیر گشتی اگر بزرگ میشدم بسبب طاعت
بجنت میرفتم ابو علی گفت که خدا میگوید بعلم خود میدانم اگر کبیر
میشدی عاصی شده بجهنم میرفتی لهذا ترا صغیر گشتم پس اشعری
گفت اگر عاصی بگوید مرا چرا صغیر نکشتی که بجهنم نمیرفتم خدا در جوابش
چه میگوید ابو علی مبهوت شده از جوابش معطل ماند پس بمحض همین اشعری

۲۴۱

مذهب عدلرا ترک کرده در صدد اثبات جبر کوشیده و ملل شهرستانی
را ملاحظه کن خلاصه انکه صفات خدارا با ذات خدا شریک میدانند
زیراکه صفات نزد ایشان قدیم اند و کلام الله حتی هر حرفی را
قدیم میدانند و بانی جبراند و بنده را در فعل هرگز مدخلیتی و اثری
نمیدانند و جمیع انچه واقع میشود از نیک و بد و جسم و عرض و عمل و
فعل و قول نزد اکثر ایشان فاعل آنها بلاواسطه خداست اگرچه بنده
در ظاهر فاعل باشد و نزد بعض ایشان فاعل خداست و
کاسب بنده یعنی بمحض اراده بنده خدا آن فعل را دفعتاً ایجاد
و خلق میکند و عدل بر خدا جائز نمیدانند پس اگر تمام کفار را بجنت
ببرد و تمام اخیار را بجهنم عیاذاً بالله نزد ایشان جائزست ظلم
نیست و نیک و بد و حسن و قبح عقلی نیست یعنی عقل نیک و بد را
دریافت هرگز نمیتواند و رؤیت و دیدار خدا بچشم سر جائز بل
واجب میدانند و هرکه اعتقاد بان نداشته از اهلسنت و جماعت
نیست و رؤیت مجردات و رؤیت اعراض چون نفس و اصوات و شموم و روایح
و مزه ها و بوها بچشم سر دیده میتوانند دوانی بر شرح عضدی

از اشاعره قائل بانکه اگر کور مادرزاد در چین باشد و پشه در هند پس کور آن پشه را دیده می تواند اگرچه شب تار و کوه ها و دریاها حائل و فاصل باشند و مؤمنین در قیامت با خدا مصافحه و ملاقات میکنند و خدا در قیامت ساق خود مؤمنین را مینماید بسبب آن خدا را می شناسند پس مؤمنین بسجده می افتند و رؤیت خدا بلا کمیت و بلا کیفیت و لاجهت و لامسافت چنانچه حاصل میشود ایمان بان واجب و سوال از ان بدعت و کیفیه مجهول است و قائل بانکه هیچ چیز بر خدا واجب نیست و هر فعلیکه میکند بی فائده و بی مصلحت و بی اراده میباشد بل ما مُرَاد و مراد او نمی باشد و منهی و مُرد نیش او باشد و ظلم و ستم اگر میکند او ظلم و ستم نمیگویند زیرا که خدا مالک است در ملک خود هر گونه تصرف میکند ظلم نیست اگرچه فی الواقع او ظلم باشد و قائل بانکه خیر و شر من الله است حتی انکه اگر معتقد نباشد او سنت و جماعت نیست پس انچه زنا و شراب و ترک نماز و روزه و قبایح دیگر واقع میشود او بقضا و قدر خداست و منکران کافرست و بنده را اختیاری و اراده نیست و هر که راهنجواهد او را خدا گمراه میکند و هر که را مینجواهد او را هدایت

میکند ایمان و کفر مخلوق خداست و بر دل کفار مهر نهاده ایمان
نمی آرند و از دهان و دل مومنین مهر برداشته ایمان آوردند
و اگر مومن را جزاء ایمان و کافر را جزاء کفر و علیلان را جزاء علل
نمی دهد جایزست و قائل بانکه از انبیا صدور خطا باشده و
ابراهیم سه دروغ گفت یکی انکه اِنّی سَقِیمٌ دیگر بل فعله
کبیرهم دیگر زن خود ساره را خواهر خوانده و در بخاری و
مسلم بامضمون حدیثی صحیح ساختند و معمول ایراد کرده اند و قائل
بانکه پدران و مادران پیغمبر ما و پدر ابراهیم آزر کفار و مشرکین بودند
و آل ابی طالب کافر مرده و خلافت خلفا باجماع میدانند و تفضیل
مفضول و تقدیم کمذات و رذیل و وضیع در امامت جایز میدانند
و دنبال هر نیک و بد و بر و فاجر بجماعت نماز خواندن جایز بل
سنت میدانند و عصمت در انبیا قبل نبوة بخصوصه بغیر الله و در امامت عصمت از
مهد تا لحد واجب بل جایز نمیدانند و اگر امام ظالم هم باشد یا در حال
امامت ظلم هم میکند عزل نمی تواند شد و امامت ابوبکر باجماع و
امامت عمر بوصیت و امامت عثمان بشوری منعقد شده و پیغمبر

رقص زنان در قصر غناء در راه خیبر شنیده بل امر بآن فرموده و ازواج
در اهل البیت شمرده و پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مرض الموت
هذیان گفته نزد بعضی معراج در خواب و نزد بعضی روحانی واقع شده و نزد اکثر
جسمانی بوده و آنحضرت وصیتی نکرده و در نماز چند بار سهو
کرده چنانچه در صحاح روایات آورده اند که نبی مکرر در نماز و
رکعات و تشهد شک و بغسل جنابت نماز کرده و غسل فراموش
کرده و در جامه منی آلوده از روی فراموشی نماز کرده چنانچه در
جمع صحیحین و غیر آن مرویست و عمر استاده بول میکرد برای
او ساختند که خود نبی ستاده میشاشید و فاطمه رض دعوای فدک بر خطا بود عبیدیه قائل بآنکه
عاصی کافر است مخلد فی النار می باشد و خدا وعده خود را تبدیل
کرده نمیتواند لهذا شفاعت در اسقاط ضرر قبول نمیشود و باقی
اعتقادات ایشان چون اشاعره و کرامیه است عبیدیه
اصحاب عبید المکتب قائل بآنکه هر موحد ناجیست و بغیر مشرک در
جهنم کسی نمیرود و خدا بصورت خود آدم را آفریده و علم او تعالی
همیشه غیر او تعالی بوده و کلام او همیشه با او بوده لکن غیر او نیست

وخلافت باجماع است غسانیه اصحاب غسان بن الکوفی

قایل بانکه ایمان محض معرفت خدا و رسول است زیاد میشود و کم

نمیشود و میگویند که خدا مجمل اشیا محرم کرده و ما تعیین کرده نمی

توانیم که حرام عینی کدام است و ما گوسفند را عیناً و خوک را عیناً

نمیدانیم و خدا حج کعبه فرض کرده اما نمیدانیم که کعبه عیناً کدام

است در عرب است یا در هند و باجمال اعتقاد واجب است که گوسفند

حلال و خوک حرام و حج کعبه واجب است شهرستانی نقل حکایت کرده

که ابوحنیفه از فرقه مرجیه غسانیه بود و محتمل است که ابوحنیفه ایمان را

محض تصدیق قلبی میدانست که کم و زیاد نمیشود و لهذا در فرقات مرجیه شمرده شده و خلافت را

باجماع میدانند ثوبانیه اصحاب ثوبان المرجی قایل بانکه ایمان معرفت و اقرار باو

بر رسولان اوست غیلان و ابوشمر و اصحاب ایشان قایل بانکه

خیر و شر از بنده است و امامت بغیر قریش هم رسد و هر که قیام بکتاب

و سنت کرده تواند امام شده میتواند نه باجماع امت و اگر خدا یک

عاصی را بخشد پس کل عصاة را باید بخشد و اگر یکی از جهنم

برآورد پس امثال او کلهم را برآورد و شهرستانی تعجب می کند بانکه

٣٦

ایشان جازم نیستند که مؤمنین اهل توحید از جهنم بر می آیند قطعاً
و از مقاتل بن سلیمان مرویست که مؤمن عاصی را بر پل صراط
نگهداشته عذاب بلهب آتش بمقدار معصیت می کنند و می گویند
ترک معاصی از اصل ایمان نیست تومنیه اصحاب معاذ تومنی قایل
بانکه انچه از کفر باقی ماند او ایمان است و آن خصلتی چندست اگر ترک
جمیع انها کرده میشود یا یکی از انها ترک کرده میشود کافر میشود و
خصلت واحده را ایمان نمیگویند و نه در بعض ایمان میگویند
و آن خصایل معرفت و تصدیق و محبت و اخلاص و اقرار با آنچه رسول
آورده و اگر نماز و روزه را بنیت قضا ترک کند کافر نمیشود و اگر کسی را
باراده کشد یا طپانچه زند بجهت استخفاف یا عداوت کافر میشود و نه
بجهت قتل و نه بجهت زدن و ابن راوندی و بشر المریسی میگویند
کفر انکارست و سجده بآفتاب و ماه و صنم کفر بذاته نیست صالحیه
اصحاب صالح بن عمر و الصالحی و محمد بن شبیب و ابو شمر و غیلان
بن مروان و یونس بن عمران از مرجیه جبریه اند جمع کردند میان قدر
و ارجا قایل بانکه عالم را صانعیست و ایمان محض معرفت خدا و کفر

باب دویم در بیان فرق اسلامیه و مقالات ایشان

۳۷

جهل بالله ست و قول نصاری ثالث ثلثه کفر نیست لکن این اظهار نمیکنند مگر کافر و معرفت خدا محبت با و خضوع برای اوست و این صحیح میشود بانکار رسول و ایمان فقط بخدا کافیست نه ایمان برسول بل او و نماز عبادة خدا نیست بل ایمان بالله عبادة ست و ایمان خصلت واحده ست زیاده و کم نمیشود و کفر هم خصلت واحده ست ناقص نمیشود و معرفت خدا فطری ست نه نظری و نه کسبی

و رجال این فرق سعید بن جبیر و طلق بن حبیب و محارب بن دثار

و مقاتل بن سلیمان و حماد بن ابی سلیمان و ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد بن الحسن و قدید بن جعفر از شهرستانی گفته کل ایشان ائمه حدیث اند و ایشان از فرقه حدیثیه هم گویند و ایشان بکفر صاحب کبیره و تخلید او قائل نیستند **باب صوفیه** بدانکه بعضی وجه تسمیه صوفیه چنین نوشته اند که ایشان لباس از صوف و کرک و پشم در گرما و سرما میپوشیدند لهذا باسم صوفیه در السنه عوام و خواص مشهور شدند و بعضی میگویند که معارف ایشان بنظر و استدلال و کتاب نمی باشد بل بعرفان و عرفان حاصل نمیشود مگر بصفائی قلب و صفائی

قلب حاصل نمیشود مگر بریاضات و فاقه کشی و انزوا و غار نشینی
و پیشه این فرقه همین است لهذا باسم صوفیه خود را مشهور کردند و
بعضی میگویند هر که فلسفه میخواند قلب او سمعیات را قبول نمیکرد پس
جماعتی از متفلسفه اشراقیین جمع کردند میان معقول و منقول
بتاویلات کاسده و رموزات فاسده آن جمع را بالصفائی دل گمان کرده و
خود را صوفیه نام نهادند بدانکه نزد این فرقه افلاک و ملک و
ولوح و قلم و جنت و جهنم و ثواب و عذاب و سوال و میزان و حور و قصور
و صراط و انهار و اشجار و طیور و نعمات و درکات و معاد جسمانی
و معراج و امثال آن روحانی و خیالی اند نه امور جسمانی و نه واقعی
و نماز و روزه و حج و جهاد و اوامر و نواهی و امثال آن تاویل واهی
میکنند و میگویند این از قبیل ترغیب و تسخیر عوام خلائق باشد چه در
طبائع ایشان میل بهیمیت موجود و بغیر آن تسخیر ایشان ممتنع بود
لهذا مطابق افهام معقول و خواهش و ذوق و شوق ایشان انبیا
بچنین انواع کلام ایشان میفرمودند تا آنکه اول باین مایل شوند بعد
آن بحسب مادیات خود بمطلب میرسند و مراد از نماز و روزه و زکوة و

[illegible]

وحج وجهاد و اغلال وجهنم وصدید وسلاسل رموز دیگرست بظاهر تخویف ایشان در مرتبه اوائل ست این از واقعیات نیست کتاب

تصفیه القلوب ودبستان المذاهب وابراز المذاهب ومونس الابرار را ملاحظه کن بتفصیل بیابی وایشان هم فرق بسیار اند ما دراینجا از مجمل اعتقادات بلشه از یازده فرقه ایشان یاد می کنیم وحدتیه از جمله ایشان بسطامی وبایزید وحسین بن منصور حلاج وشیخ سهروردی ومحی الدین عربی وامثال ایشان اند قایل بانکه هر شئ از موجودات وکائنات عین خداست ومثل میزنند که عالم بمنزله موج یا وخدا بمنزله آب دریاست هرگاه موج آرام میگیرد باز دریا میشود وعالم بمنزله زمین وخدا بمنزله ظروفست هرگاه منکسر میشود پس آنظرف شکسته باز زمین میشود یعنی هرگاه از عالم شئ فنا میشود پس آن شئ باز جزء خدا یا خود خدا میشود عیاذا بالله بنابراین سگ وخوک وکافر ومادر ودختر وزوجه وشوهر یکی باشد پس اگر بزوجه خود دخول کرد گانه بمادر خود وبدختر خود دخول کرده اول کسی که ازین فرقه دعوای خدائی کرد وسبحانی ما اعظم شانی گفت یعنی منزه ام چه بزرگ شان دارم بسطامی بایزید

۴۰

[illegible]

و منصور حلاج بوده ابجد وحدة ادعای ربوبیت کرده آنهذا منقول
شد و از تواریخ و فن رجال این قصه را بتفصیل میابی و محی الدین
عربی در کتاب فتوحات مکیه میگوید سبحان من اظهر
الاشیاء و هو عینها یعنی خدا ظاهر کرد اشیا را و حال آنکه خود
عین اشیا است در فصوص الحکم گفته العالم صورته و هو
روح العالم یعنی عالم که مراد کل موجودات و کاینات باشد صورة
و شکل خدا است و خدا روح این همه اشیا و عالم است تدبر کن
که خدا بنابراین تشکل و صورت سگ و خوک است و لا حول
ولا قوة الا بالله در فص موسی گفته قول او در حکایت فرعون
است که انا ربکم الاعلی یعنی فرعون گفت من پروردگار اعلا
شما ام نظر بحال خود کرده گفته و از امر واقعی فرعون خبر داده
و حق را در خود یافته و از امام غزالی و فخر رازی نقل کنند
که اهل تثلیث را بتثلیث مشرک میدانند عجب از این [illegible]
که فرقه وحدتیه کل اشیا را خدا میدانند و ایشان را مشرک نمیدانند
اتحادیه [illegible] و واقعاً ایشان وحدة وجودی

اند قایل بانکه خدا با عالم و انبیا یگانه میشود چنانچه با داود و معاذ
و با منصور و بالبسطام و بایزید یگانه شده **حلولیه** قایل بانکه خدا
در ابدان وجبا و انبیا و عارفین صوفیه و صفیا و اولیا حلول
و دخول میکند چنانچه در شبلی و در ملا رومی و شیخ عبد القادر جیلانی
حلول کرده مثنوی رومی و غنیه شیخ جیلانی ملاحظه کن **وصلیه**
یعنی صوفیه هرگاه بکمال برسند بحقتعالی واصل میشوند و هو هو میگویند
بنحوی که میان خدا و بنده پرده نمی ماند و فنا فی الله میشوند پس
در انوقت بالکلیه تکالیف شرعیه و سنجیات الهیه از ایشان مرتفع
بل تکلیف ساقط میشود **عشاقیه** هرگاه صوفیه بحق واصل شدند
پس عاشق حقتعالی میشوند و خدا عاشق ایشان میشود پس عبادات
و جمیع تکلیفات از ایشان ساقط میشوند چه عبادات از مشاهده
حق باز میدارد چنانچه ابراهیم علیه السلام ساعتی خوابیده از حق باز
مانده امر بذبح ولدش شد زیرا که بسبب خواب از حق غافل مانده فان جزا غافل بوده
نوریه میگویند میان بندگان و خداوند ایشان دو حجاب حایل
است حجاب ناری پس اول لازمه از خواص عوام است هرگاه خارج

و حذیفه بن الیمان و سعد بن عباده و قیس بن سعد و عبد الله بن عباس و عباس بن عبد المطلب و ابو الهیثم بن تیهان رضی الله عنهم و اتفاق است که این چنین صحابه از نفاق دور بودند پس هر که بایشان اقتدا کند و گوید که ابوبکر امام است راه یافته باشد و اگر گویند که اسلم نیست که بعضی صحابه بیعت نکرده باشند بلکه جمیع صحابه با ابوبکر بیعت کردند گوئیم

۸۲

حجاب ناری ایشان میباشند پس با کل و شرب و جماع و دنیاداری
و خواب و آرام و تکبر و فسق و فجور و امثال آنها مشغول میباشند و
حجاب نوری پس اگر خواص حجاب نوری را طی کردند حاصلش
صبر و توکل و رضا و تسلیم و بیخوابی و بی آرامی و شوق و مراقبه
و وجد و مستی است و باید رجه خواص میرسند نظریه میگویند که هست
مرشد کامل هرگاه عوام کالانعام همیشه حاضر باشند نظر حق حاصل
میکنند پس منظوریه ایشان حاصل میشود و این درجه و کمال
بدرس و کسب و اجتهاد و استدلال و نظر و فکر حاصل نمیشود و اکتساب
آن کار قشریان است یعنی اهل شریعت و اهل شریعت نزد رومی
چون سگان اند استخوان میخورند و مغزان غذا اهل تصوف است
مشهور الحنفیه هرگاه صوفیه را صحبت قایم میشود حال در دلهای
مردم راه می یابد پس بمحض حصول ان تکلیف باطل میشود و دف
زدن در قصیدن و شنیدن ساز و سرود و سرنا و طنبور و طبل
و ارتکاب مناهی و ملاهی و اموال مخلوق و زنهای مردم و پسران
حلال میشوند و برزبان اللهم لا طبل الا طبلک نتیجه عرفان

جاری میشود سیما غیبته ایشانرا تمامیه هم میگویند ایشان اگر
سماع ساز و سرود می کنند از هر صوتی وصدائی حق در نظر ایشان
می اید پس جنید میگوید که هرگاه حق در نظر آمد حقیقی و بیهوده گویا از هستی
و مدهوش میشوند حوریان جنت در انحال حاضر شده ایشانرا در
بغل میگیرند و انجماعت هرگاه بهوش می آیند از جهت حیرت دیگر
بنظر ایشان نمی آید و کل مخلوق غیر ایشان از خدا و دقایق حال
غافل اند و بدرجه صوفیان چه انبیا و چه اولیا همه عالم اورا زندیق می
گویند باطنیه دعوی علوم باطنیه و مکاشفات غیبیه میکنند
بسبب انزوا و فاقه کشی و غار نشینی یبوست دماغ ایشانرا روی
می دهد گاهی بسبب آن صور حیوانیه مختلفه متخیله و گاهی مقالات
متصوره مخفیه در مسامع و انظار ایشان مثل چه شیاطین و جنیات ایشانرا
متصور میشوند پس ایشان هم دم بزعم خود این را تعبیر بمکاشفات و بغیبات کرده
الهامات ملکیه و حضور قدسیه ادعا میکنند و کرامات می نمایند و هر شی
را ظاهری و باطنی قرار داده اند و این فرقه ظاهر و باطن هر شی را مدعی
اند و ابلیس نزد ایشان موحد مومن بحقیقت و ابلیس ظاهر و باطن آدم

دانسته سجده نکرد و از باطن خود بخدا جواب داده که من آتشم
خدا رد قولش نکرده و اگر کسی را ابلیس گویند مراد ازان موحد عارف
ست و اگر کسی را فرعون و شداد و نمرود گویند مراد ازان
متواضع و حلیم ست و فرعون در خود حق مشاهده کرده لهذا
انا ربکم الاعلی گفته از امر واقعی خبر داده چنانچه منصور
انا الحق میگفت و تمام این اخبار از باطنست قشریان که اهل ظاهر
باشند باین رموز نمیرسند الا من خصه الله و خدا خود را
گاهی بصورت آدم و موسی و ابرهیم و عیسی
و علی و حسین می نماید و بمقابل ایشان نمرود و فرعون
و ابوجهل و ابن ملجم و یزید خود را میسازد و هرچه در عالم
ست خود اوست هو الظاهر و الباطن هو الاول و الاخر
گناه از وست و دیگر مقالات دارند صورت تحریر آنها نیست
مشتاره کبه خود را افضلیه و ولائیه هم میگویند که ما با انبیا در مرتبه
شریکیم لکن خدا ما را عزیز داشته امر بدعوت نفرمود چه اگر خواهیم
دعوت کنیم و اگر نخواهیم نکنیم و دعوت از حق مشغول میسازد و ما فارغ

وبحق در هر آن مشغولیم ومیان ما وخدا واسطه نیست بخلاف انبیا
که میان ایشان وخدا وسائط وشاغل اند ومیگویند که هرگاه خصر
بدرجه اعلی رسیدند صفات ثبوتیه وسلبیه خدا بر ایشان اطلاق
میشوند بل جمیع انچه بر خدا اطلاق شده تواند بر ایشان هم اطلاق
میتواند شد زیرا که ایشان فنا فی الله شدند یعنی در خدا وبنده
تمیزی نماند [illegible] بین ایشان وخدا اشارکت در اسماء وصفات
حاصل میشود وبالاجمال در نفحات الانس وبتفصیل در تصفیة
القلوب [illegible] این مراد است واینها را ملاحظه کن در اینها چیزها درج است
والله الهادی تنبیه اصول عقاید ایشان مخالف جمیع عقاید اهل ملل
ونحل است اما فروع ایشان معول نزد ایشان بر هوسات است واگر کسی
عامل است بسبب خوف وبلوای اهل اسلام پس فروع خود بجهت
تالیف خلق بظاهر کردند پس فروع ایشان وفروع جمیع فرقات اهل
سنت یکیست حنفی وشافعی ومالکی وحنبلی واسحاقی بدانکه
مذمت صوفیه باسانید اهل بیت عصمت وطهارة احادیث بسیار
وارداند شیخ مفید از امام علی النقی حدیث طویلی آورده آخرش

٤٦

ابست والصوفیة کلهم من مخالفینا وطریقتهم مغایرة
لطریقتنا وان هم الا نصاری ومجوس هذه الامة اولئک
الذین یجهدون فی اطفاء نور الله والله یتم نوره ولو
کره الکافرون خلاصه انکه کل صوفیه مخالف ما ومخالف طریقه ما
ست ایشان نصاری ومجوس این امت اند سعی ایشان در برهم
زدن دین محمدی ست صلی الله علیه واله وسلم وخدا متمم دین طاهر
اوست اگرچه مکروه کفار باشد ایضاً شیخ مفید از امام حسن عسکری
روایت کرده آخرش اینست الا انهم قطاع طریق المؤمنین و
الدعاة الی نحلة الملحدین فمن ادرکهم فلیحذرهم ولیصن
دینه آگاه باشید صوفیه راه زنان مومنین و دعوت کنندگان
ایشان بطریقه جعلیه ملحدین اند هر که ایشانرا بیابد از ایشان پرهیز
باشد و دین خود را از ایشان محفوظ بدارد در مجموعه شیخ
ورام بن ابی فراس از سید البشر صلی الله علیه واله وسلم مروی ست
یا اباذر یکون فی اخر الزمان قوم یلبسون الصوف فی
صیفهم وشتائهم یرون الفضل لهم بذلک علی غیرهم

اولٰئك يلعنهم الله ويلعنهم ملٰئكة السمآء والارض
ابوذر آخر زمان قومی پشمینه پوش در گرما و سرما می باشند و برای
خود بسبب آن فضلی می بینند بر ایشان لعنت خدا و لعنت ملایکه و
آسمان و زمین است **باب بیان فرق خوارج** بدانکه سید البشر صلی الله
علیه و آله وسلم نام ایشان مارقین نهاده باتفاق اهل اسلام ایشان
مخالف الامام بودند زیرا که ایشان کفارند از دین برامدند چنانچه تیر از کمان
بر می آید و جمیع محدثین حنفی بخاری و مسلم این مضمون را روایت کرده
اند و حدیث حربک حربی مشهور و متفق علیه است حرب و جنگ علی
جنگ رسول و جنگ کننده با رسول باتفاق کافر است و ایشان را
خوارج نام میکنند برای آنکه بر امام زمان خود و اصحاب او خروج کردند
و حضرت امیر علیه السلام را عیاذا بالله کافر میدانند و ایشان
تحکیم حکمین در جنگ معاویه بکفر میدانند و میگویند از وقت قرار
حکمین حکم برای خداست هیچ یکی خلیفه نیست ملل شهرستانی و
تواریخ را ملاحظه کن و تفصیل مییابی ازارقه اصحاب ... راشد
نافع بن ازرق قایل باینکه اباحت قتل اطفال مخالفان و زنان ایشان و اسقاط رجم

۴۸

اززانی واسقاط حد قذف محصنین جایز نیست و بجهة کفر آبا اطفال مشرکین
و بظهور کبیره کافر مخلد فی النار میباشند و تقیه جایز نیست و
جایز است که نبی بعد نبوت کافر شود چنانچه خلیفه در خلافت
کافر شد و اگر قبل نبوت هم کافر زاد یا کافر باشد جایز است و
ارتکاب انبیا بر کبائر جایز است و هرکه از امت کبیره کند کافر
شود مخلد فی النار میباشد و خون او حلال میشود و دیگر هذیانات
دارند نجدات عاذریه اصحاب نجدة عامر بن حنفی هذیانات
دارد بهیصیه بهیص بن جابر هیچ هذیان گفته عجارده اصحاب
عبد الکریم بن عجرد ایضا هذیانات دارد خلفیه اصحاب
خلف الخارجی کک ثعالبه ثعلبه بن عامر کک اخنسیه
اصحاب اخنس بن قیس کک معبدیه اصحاب معبد بن عبد الرحمن
کک رشیدیه اصحاب رشید طوسی کک مکرمیه اصحاب مکرم
بن عبد الله عجلی معلومیه و مجهولیه جماعتیست قایل بانکه هرکه خدا
را بجمیع صفات و اسمامی دانند او از جمله معلومیه است و کسیکه اسماء
وصفات خدا نمیداند او از مجهولیه است اباضیه اصحاب عبد الله باضی

۴۹

قائل بانکه از جانب خدا پیغمبری بد و خبر متضاد بیاید حفصیه
اصحاب حفص ابن ابی المقدام بن نمیر قائل بانکه میان شرک و
ایمان یکخصلتست وان معرفت الله فقط باشد واگر بغیر معرفت
خدا معرفت رسول و انچه بد و تعلق دارد و معرفت شریعت و قیامت
و ثواب و عذاب و جنت حاصل کند مشرک بود حارثیه اصحاب حارث
اباضی هر که برخلاف ایشان بود از اهل قبله اموال و سلاح هرچه در
معرکه جنگ بدست آید غنیمت بود یزیدیه اصحاب یزید بن انیسه
قائل بانکه خدارا حجتی بر توحید نیست واگر درین زمان رسولی
عجم مبعوث شود و کتابی داشته باشد تاکه نسخ این دین کند جائز
ست و دیگر هذیانات دارد صفریه زیادیه اصحاب زیاد بن الاصفر
قائل بانکه نکاح زنان مسلمانان با کفار جائزست و تارک الصلوة
را بجهت عظم گناه حد نیست و قتل ذریه مخالفان واجبست و ما در نفس
خود خود را مومن میدانیم اما نمیدانیم که نزد خدا مومن هستیم یا نه
و امانت مخالف مذهب واپس دادن جائز نیست بل خوردن آن و
مال مخالف مذهب دانسته خوردن واجبست زیرا که او بجهة مخالف بودن با ما مشرک

ست و بیزاری از اهل حد و سنت و بیزاری از اهل جحود فرضست غزالیه معتقدین غزاله بنت شبیب زنی بود و جماعتی از خوارج اعتقاد بامامت او داشتند و میگویند امامت زن جائزست اگر حکم بحق و قیام بمحاربه مخالفان توانکرد و جماعتی متوقف و متردد بودند در خروج بر آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم چون عبد الله بن ابی وقاص و محمد بن مسلمه انصاری و اسامة بن زید بن حارثه کلبی غلام رسول و قیس ابن ابی حازم راوی روایت و به خدا و تحریر مقالات دیگر صورت نبست

باب در بیان شیعه

بدانکه شیعه در اصل تبعه علی علیه السلام و اولاد علی را می گویند۔ چنانچه صاحب قاموس و صراح هم آورده پس در انچه جمیع فرقات شیعه متفقند اینست که بعد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خلیفه بلافصل علی ابن ابی طالب است و در عقلی و نقلی بودن امامت و در وجوب آن بر خدا یا خلق و بودن آن بنص یا بمیراث در شیعه علوی و عباسی خلافست و تفصیل آن درینجا حاجت نیست خلاصه کل ایشان حضرت امیر را خلیفه مطلق بالنص والوصایة والوراثة و

۵۱

والقرابة والصحابة میدانند وتفصیل آن در بحث امامت می آید۔
انشاء الله تعالی امامیه واثناعشریه معتقدین دوازده امام را می
گویند وپاره از رؤس مسایل اعتقادیه ایشان تفصیل مے آید امابقیه
هفتده فرقه که منسوب بشیعه اند تعداد واسماء ایشان معه پاره مسایل
اعتقادیه ایشان بالاجمال درینجا ضبط میشوند **کیسانیه** اصحاب
کیسان غلام امیرالمومنین علیه السلام ونزد بعضی تلمیذ محمد حنیفه
امام قائمقام بعد حضرت امیر محمد حنیفه است ومیگویند رجوع
خواهد کرد **مختاریه** اصحاب مختار بن عبید شهرستانی میگوید در
اول از خوارج بود وبعد ازان بامامت حضرت امیر اقرار کرده نزد بعضی
بعد امامت حسنین بامامت محمد حنیفه قایل شده واورا امام قایم
میدانست هر گاه محمد بر عقیده او مطلع شده ازو تبرا کرد وانچه صحیح
شده وروایات بران دلالت دارند اینست که مختار معتقد امام زین
العابدین بوده وبرهمان شهید شده اعلی الله مقامه **هاشمیه**
اتباع هاشم بن محمد حنیفه بامامت وقائمیت هاشم اعتقاد داشتند
واسطیه اصحاب ابوخالد بعد علی ابن ابیطالب وحسنین بامامت

۵۳

وقائمیت محمد بن عبد الله بن حسن بن حسن بن علی قایل اند و نزد بعضی
بامامت مهدی محمد بن ابو القاسم بن علی بن عمر بن علی بن
حسین بن علی ابن ابیطالب قایل بوده خداوند طالقان بود
معتصم او را کشته و میگویند هر که خروج از بنی فاطمه کند عالم و
شجاع باشد او امام میشود بنانیه اتباع بنان بن سمعان النهدی
قایل بانکه از ابو هاشم امامت به بنان منتقل شده این [illegible] بود رزامیه
اتباع رزام قایل بانکه انحضرت امیر به محمد بن حنفیه و از محمد
بن حنفیه بابو هاشم و از وی بعلی ابن عبد الله بن عباس بوصیت
و از علی بمحمد بن علی و بوصیت محمد بپسرش ابراهیم را امامت
رسید این هم قایل بحلول و تناسخ بوده زیدیه اتباع زید بن علی
ابن الحسین و ایشان از امام زین العابدین بزید امامت را میرسانند
و میگویند بعد او هر که از فاطمیه عالم و زاهد و شجاع و سخی باشد
خروج کند مع دعوای امامت امام میشود و میگویند دو امام نافذ
الحکومت در یکزمان بودن جایز است چنانچه محمد و ابراهیم دو
پسر عبد الله بن الحسن بن الحسین در یکزمان ایمه نافذ الحکومت مستقله

بودند منصور ایشانرا کشته دراصول معتقد معتزله و در فروع بعضی
معتقد ابوحنیفه بعضی تابع شافعیه اند جارودیه قایل بانکه
بعد حضرت امیر ع امام حسن و بعد او امام حسین و بعد او امام زین العابدین
بعد او زید بن علی بعد او محمد بن عبد الله بن الحسن بن الحسین ع
امام قایم و غایب است و میگویند ابوحنیفه بر بیعت او بعد او باقی
بوده و بر همان بیعت مرده لهذا ابوحنیفه را منصور ذلیل و ضرب
و ایذای کرده و بعضی ازین فرقه قایل بموت محمد اند پس این فرقه امامت
را بمحمد بن قاسم بن علی ابن الحسین بن علی طالقانی دادند او را
معتصم حبس کرده اصول ایشان اکثر از مرجیه اند و فروع سنی دارند
و میگویند جارود بصورت منافق بود امام محمد باقر ع او را بلفظ سرحوب
که شیطان جزایری باشد لقب داده و او کور مادرزاد بود علم
بسیاری از خانه اهل بیت وحی و عصمت اخذ کرده آخر گمراه شد
سلیمانیه اصحاب سلیمان بن جریر قایل بانکه امامت بشوری است
و به بیعت دو نفر از خیار مسلمانان امامت شخص منعقد میشود لهذا امامت
ابوبکر و عمر را صحیح میدانند اما مردم خطا کردند بوجود علی ابوبکر را

۵۴

خلیفه ساختند و امامت مفضول نزد ایشان صحیح و جائز است و طلحه
و زبیر و عائشه را کافر مطلق میدانند و میگویند اگر توبه میکردند توبه ایشان
قبول نبود و شهرستانی و غیر او اینفرقه را از شیعه شمرده و سبکی
و مرتضی رازی و غیر او سلیمانیه را از فرقه جریریه و بعضی دیگر از
جبریه شمردند و شیعه نبودن او اصح و انسب است و ایشان از
اهل حدیث در فروع و اصول تابع حنابله اند الا ما شذ منهم
صالحیه اصحاب حسن بن صالح و بتریه اصحاب کثیر بن النوری
الابتر ایشان هم چون سلیمانیه اند قائل باانکه افضل الناس و
اقرب رسول و احق بامامت علی بود و لکن آنحضرت ازهد بود لهذا
برضا خود حق خود را بابوبکر ترک کرد پس ابوبکر خلیفه حق شد لهذا
امامت مفضول نزد ایشان با وجود افضل مجوز است و هر که از اولاد
حسنین عالم و زاهد و شجاع باشد و بسیف خروج کند امام میشود و در
اصول معتزله و در فروع حنفیه اند و بعضی تابع شافعی و در کفر عثمان
شک دارند باقریه جماعتی اند قائل باانکه امامت از امیر المومنین ع
بحسنین و بعد ایشان بزین العابدین بعد او بمحمد باقر رسیده و

کتاب الملل ... خون ایشان و ... حرام است ... انکار احلال ... اینان بود ... شریعت ... سلیمانیه ... خدا ... اعتقاد ... ایشان باشند ... و اتباع ... اطفال مخالفان ... میگویند ... و

سلیمان بن جریر ... ایشان میگویند ... بعض ... آن ...

۵۵

... آب از آسمان ... در آن ... مسلمانان باشد ... شریعت ... بدانکه اول فرقه ... خوارج ... امیر المومنین ... صفین ... معاویه ...

ودر اینجا توقف دارند اما جعفریه امامت را بحضرت صادق میرسانند

ودر اینجا توقف دارند لهذا این دو فرقه را واقفیه میخوانند و فرقه باقریه

برجعت حضرت باقر وجعفریه برجعت حضرت صادق قائل اند شهرستانی گفته

که حضرت صادق ع ذو فنون عجیبه و علوم عزیزه بوده و ادب کامل

وذو الحکمت بالغه وزهد تام و ورع داشته ناووسیه اصحاب

مردی نامش ناووس است و نزد بعضی ناووس نسبت قریه است قایل بانکه

حضرت صادق نمرده ظاهر خواهد شد مهدی آل محمد علیهم السلام انحضرت

است و اول کسی که قبل قیامت از قبر بر آید و عالم را پر از عدل و انصاف

خواهد کرد علی ابن ابیطالب است وبعضی فرقه باقریه و فرقه جعفریه و فرقه

ناووسیه را یکفرقه میدانند افطحیه بعد حضرت صادق بامامت عبد الله

افطح ابن صادق قایل بانکه عبد الله پسر بزرگ انحضرت بود لهذا اینها

قایل اند بانکه اکبر اولاد در امامت میرسد و حضرت صادق او را وصی

نهاده رجوع وظهور خواهد کرد اسمعیلیه قایل بانکه امامت مختوم باسمعیل

بن جعفر صادق است وبعضی میگویند اسمعیل غایب است ظاهر خواهد شد

وبعضی میگویند مرده است وبعضی توقف دارند در حیوة و موتش و

۵۶

٥٧

وبعضی امامت بعد موتش به برادرش محمد صغیر تفویض میکنند و
ایشانرا باطنیه و قرامطه و خرمیه و سبعیه و محمره و بابکیه هم میگویند
شمیطیه اتباع یحیی ابن ابوشمیط قائل بانکه امام جعفر فرموده صاحب
شما باسم نبی شماست لهذا ایشان امامت را به محمد بن جعفر دادند و قائم
بالحق و منتظر میدانند موسویه و مفضلیه فرقه واحده است امامت
را تا حضرت امام موسی کاظم رسانیده آنحضرت را قائم منتظر میدانند
و میگویند حضرت صادق فرموده صاحب شما قائم شماست و نام
او چون صاحب توریة است جماعتی از ایشان متردد در موتش و در
حیوتش اند و ایشانرا ممطوریه میگویند و جماعتی از ایشان قطع بموت
او کردند و ایشانرا قطعیه میگویند و جماعتی متوقف اند در موتش
ایشانرا واقفیه هم میگویند و آنچه مشهور در فن رجال است اینست که
اسمعیلیه واقفه اند مسلمیه فرقه است از تبعه ابومسلم و
او خروج کرده اکثر بنی امیه را کشت اعتقادش آنکه امامت بمیراث
است نه بنص و نه باختیار لهذا خلافت را بعد رسول صلی الله علیه و آله
وسلم حق عباس میدانست لکن ابوبکر ستم بعباس کرده و اول شیعه

اینفرقه را شیعه عباسیه میگویند و نسبت اینفرقه بشیعه علی غلطست و میگویند ابومسلم بامامت علی بعد ان بمحمد بعد ان بامامت هاشم بعد ان امامت بوصیت بمحمد بن علی ابن عبد الله عباس رسانید و در کتاب فصول التامة از حضرت مقدس رضا علیه السلام از حال ابومسلم مروزی پرسیدند قال السمه فی الصحیفة التی فیها اسما اعدائنا من بنی امیة حضرت فرمود اسم او در نامه دشمنان ما نوشته شده از بنی امیه و غیر ایشان سائل عرض کرد مخالفین شما گمان دارند که ابومسلم از شیعه شماست قال علیه السلام کذبوا و فجروا لعنهم الله حضرت فرمود دروغ گفتند و فجور کردند باین اسناد لعنت خدا بر ایشان باد چه او شدید العداوت با ما و شیعیان ماست و اوازما بری و ما از وی بری هستیم در دنیا و آخرت و ایشان هم چند فرقه اند قومی از ایشان امام عبد الله ابن معاویه را می دانند بعد او سبی عباس را و قومی قایل بانکه محمد بن علی وصیت کرد بپسر خود ابراهیم را چون ابومسلم خروج کند مردم را بدو بخواند و در خفیه دعا میکرد که ابومسلم صاحب معجزات و دلایل بود اینقوم را خرمیه میگویند

۵۹

مقنعیه ابن مقنع از تبعه ابو مسلم بود ادعا کرد که روح ابو مسلم منتقل
با بو مقنع شده در طرف ماوراء النهر دعوای نبوت کرد بعد ان دعوا
الوهیت کرد و خود را از مردم پنهان مینهاد زیرا که خدا را دیده نمیتوانند
قومی از تبعه ابو مسلم قایل باینکه ابو مسلم نمرده بل زنده است و هیچ چیز
از نماز و روزه و حج و احکام دیگر بغیر جهاد واجب نیست و ایمان دو
چیز است یکی معرفت امام دیگر نگاهداشتن امامت و فرقهای دیگر دارند
هریریه و راوندیه هریریه و راوندیه قایل باینکه امامت حق عباس بمیراث
است و هر که حق علی ع بداند کافر است و ابو مسلم را بزرگ و سید طایفه خود
میدانند ایشان را علمای رجال و ملل شیعه عباسیه میگویند نه شیعه علی
غلاة ایشان کسانی اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یا علی ع و ائمه
دیگر را خدا بدانند چه عینا چه بحلول چه باتحاد چه بتفویض یا علی
و ائمه را افضل رسول بدانند نزد امامیه اثنا عشریه کلهم ایشان کفار اند
و این غلاة فرقات دارند سبائیه عبد الله سبا و او در قلعه
کسری کاسه سر پوسیده را دید که با امیر المؤمنین ع کلام بفصاحت می کند و سر
گذشته خود را با دیگر زنید و بعد آن کاسه سر آنحضرت را گفت یا امیر

المومنین ۔ تو سر الله قدر و منزلت تو این است جفا کار نیند اند حقیقت
وجود ترا این است جماد و بهایم سیرت نمی شناسند پس سبا و نصیریه و
اسحاق بمحض شنیدن این کلام در آنحضرت الهیت قرار دادند حضرت
ایشان را هر چند منع از آن سفر مود ممنوع نمی شدند ۔ پس جماعتی
از ایشان را در آتش سوزنده سوزانید ایشان در آنحال گفتند دلیل
دیگر بر خدائی تو یافتیم که عذاب بنار نمی کند مگر خالق نار و لا یعذب
بالنار الا رب النار اشاره بهمین است قایل بانکه او زنده در ابر است
در رعد صوت او و برق تجیین اوست و در ابر بزمین نزدیک بقیامت
می آید زمین را بعدل و انصاف پر میکند بعد از آنکه از ظلم و کفر مملو شده
باشد نصیریه و اسحاقیه دو فرقه اند فرقه از ایشان آنحضرت را
عینا خدا می دانند و فرقه بحلول و اتحاد قایل اند و تمثیل میآرند خدا
بصورت ایشان ظهور کرده چنانچه جبرئیل بصورت دحیه کلبی
خود را می نمود و حال آنکه او دحیه نبود و همچنین خدا بصورت محمد و علی
و اولاد طاهره ایشان خود را مینمود و الا بر این خوارق و عجایب
و غرائب کی قدرت داشتند و از احدی از انبیا چنین خوارق

بظهور نیامدند و ایشان مقالات دیگر دارند سبحان الله چه ذوات مقدسه اند که جماعتی در ایشان در الهیت شک و یقین دارند و جماعتی منکر امامت ایشان اند و در اینجا شافعی گفته لو ان المرتضی ابدی محله

لاصبح الناس طرا سجدا له	کفی فی فضل مولینا علی
وقوع الشک فیه انه الله	ومات الشافعی لیس یدری
علی ربه ام ربه الله	

دررباعی ترجمه است

اوصاف علی بگفتگو ممکن نیست	گنجایش بحر در سبو ممکن نیست
من ذات علی بواجبی کی دانم	اما دانم که مثل او ممکن نیست

عزیزا در ذات کسی که جماعتی از عقلا الهیت قرار داده اند اگرچه کفر کردند اما آن شخص اگرچه خدا نیست لکن تنزیل او از مرتبه امامت هم نباید کرد و بمرتبه چهارم هم نباید نهاد مفوضه تفویض جمیع امور خداوندی بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیر و ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم میکنند چون تدبیر دوران و تقسیم ارزاق و احیا و اماتت خلق و تقدیم و تاخیر تکوین و تقدیر و انتظام عالم و غیر ذلک بدست ایشان است چنانچه خداوند بواسطه ملائکه میکنند

همچنین اختیار کل بایشان داده می کنند بلی اگر تفویض امور
شرعیات بایشان میگوئی در انعیب نیست اما اگر تفویض امور تکوین
وتقدیر میگوئی این باطلست اگرچه بصورت توکیل چون ملائکه باشد
این اعتقادات یهود است ید الله مغلولة یعنی دست خدا
بعد ایجاد عالم بسته است چیزی خدائی نمیکند علبائیه اصحاب علباء بن ذراع
دوسی حضرت امیر را افضل از خیر المرسلین میدانند ومیگویند که
جبرئیل در ابلاغ رسالت و وحی غلط کرده بمحمد داد وحال آنکه برای
علی فرستاده بود شریعیه قایل بآنکه خدا در نبی وعلی وفاطمه
وحسنین علیهم السلام حلول کرده وبا ایشان نزد بعضی متحد شده
مغیره اصحاب مغیره بن سعید العجلی اول دعوائی بامامت
محمد بن علی بن محمد بن عبد الله بن الحسن میکرد وبعد آن ادعای
الهیت کرد منصوریه اصحاب ابی المنصور العجلی اول خود را خاص
شیعه جعفری قرار داده بود پس هرگاه بر او حضرت صادق لعنت
کرده امامت را در نفس خود قرار داد ومدعی الهیت شد کاملیه
اصحاب کامل قایل بآنکه صحابه کافر شدند برای گرفتن خلافت

ازعلی وآنحضرت هم عیاذاً بالله چنین شد زیرا که خلافت از دست
داد وجهاد با غاصبین نکرد واینفرقه فی الواقع ازخوارج است نه
ازشیعه کیالیه اصحاب احمد بن کیال اوّل شیعهٔ جعفری بوده
بعد آن درنفس خود امامت والهیت را اقرار داده خطابیه
اصحاب ابوالخطاب بن ابی زینب اسدی اول قایل بامامت
عبدالله بن جعفر بن صادق بوده وبعد آن دعوای خدائی
کرد شیخیه اصحاب شیخ احمد احسائی بعد او سید کاظم
رشتی وبعد او کریم خان کرمانی بعد سید احمد پسر سید
کاظم الحال درکربلاست ومشهور است که ایشان بظهور رفته اند
درمجالس شهید رابع ملاتقی فرمود که باشیخ احمد مباحثه روی
داده ثابت شد که اعتقاد او چون اعتقاد ملاصدرا بوده واعتقاد
بمعاد جسمانی ندارد وفقیر در وقت مراجعت ازسفر مشهد مقدس
نزدیک بدو پانزده فرسخی کرمان درقریهٔ سیده با جماعتی ازعلماء شیخیه
مناظره اتفاق افتاد واعتقاد خود چنین تقریر کردند که اصول دین
چهار گشت رکن اوّل توحید وعدل را در اصول دین دخلی نیست

رکن دوهم نبوت و معاد را در اصول رشته بنبست رکن سوهم امامت ائمه اثنا عشر رکن رابع نجیب کسی که در غیبت بجای امام قایم و قوام خلق باشد پس هر که این چهار رکن را نشناسد او کافر است و جاهل از آن معذور نیست بحقیقت پرسیدم این قوام که رکن رابع باشد کیست اشاره بشیخ احمد و بعد او بسید کاظم و بعد او بخان کردند بنده گفتم این رکن رابع البته بنص جلی و عینا منصوب باشد تا که اگر او را نشناسند عینا کافر بوده و مرده و اگر منصوص عینا نباشد و برهانی دیگر مؤید آن نباشد پس ادخال شی در اصول یقینی بدعت و داخل کننده بدعی و مشرک و کافر باشد و اگر نصی عینا بر شیخ و سید و خان بتواتر اثبات شود پس از ابتدا غیبت کبری تا شیخ احمد کدام منصوص و منصوب اعیانا بوده و اگر کسی منصوب بوده کل اهل اسلام و ایمان یا جماعتی ثقه با امتداد زمان در هر عصر او را چرا مطلع نشدند و چرا مخالف و موالف نصوص چنین واقعه شناخص در کتب ضبط نکردند و اگر کسی در سلف منصوص و منصوب عینا نبود پس خصوصیت شیخ و سید و خان عینا اختلاق و بدعت باشد و قول بجاهل بودن از رکن رابع هم کفر باشد پس شما منکر من لم یعرف امام زمانه را که امید انید منکر و غیر عارف رکن رابع چگونه کافر باشد پس

کدام درینجا رسیده ایشان منقطع و مبهوت شدند و یکی از علمای مجلس متنبه شده واقعا از عقیده فاسده برگشته باشد قریب تا نصف شب با فقیر صحبت داشته و از عقاید می پرسید و یکجمع انار های خوب بنجیف تحفه آورده دستم را بوسیده مرخص شد و از کتب سید کاظم قطعی شده که سید مذکور جبری مطلق بوده - بندگان را فاعل مختار نمیدانند و شیخ و سید معراج جسمانی را قایل نیستند چنانچه در رساله بهبانیه صریح نوشته که هر بالا رونده جزء خاکی در خاک و جزء ناری در نار و جزء هوائی در هوا می اندازد و از بعض طلبه ایشان مشافهة معلوم و مسموع گردیده که علوم ائمه هدی علوم حضوری و علوم حصولی اند و کل مغیبات را بتفصیل ایشان میدانند زیرا که ذوات ایشان مبدء و محل انکشاف معلومات اند العیاذ بالله اقسم علوم باری ست چه او مجرد ست نه علم بندگان لهذا ایشانرا باسم کشفی و شیخی میخوانند والله یهدی الی طریق النجاة بابیه هم یکفرقه جدیده از متشیعه است قرة العین را که صاحب علوم و کمالات بود تابع او شدند مذهب ایشان

٦٦

ازفرق جدیده خاص بعد بسبب اونهایت شهرت یافته آخر گشته شد **بابیه**

سنه دوازده صدی منسوب بمیرزا علی محمد باب پسر میرزا رضای شیرازی اند

بنابر مشهور بانی اینمذهب است وبسبب قرة العین نام اینمذهب غایت شهرت

یافت وباشاره فرقه مذبوره عمویش ملا تقی را شهید ثالث ساختند وعلاوه برین

اینفرقه خذ انگنداراده قتل مروج شریعت سید نبی آدم سلطان العالم شاهنشاه اعظم سلطان

ناصر الدین شاه کرده تفنگ زدند خداوند عالم اورا در حرزت بارد حراست

او فرموده وخلاصه بسبب فرقه مذبوره اکثر متبعه ایشان کشته شدند باقیماندگان ایشان

الی حین جلاء وطن اند وعقاید ایشان ازاشخاص وکتب معتمده بملاحظه وبمسمع

نیامده اند در تحریر نیامد وانچه برالسنه عوام مشهور است اینست که ایشان غلاۀ

زنادقه وکفار ارند ثم الله اعلم **شیعیه** امامیه اثنا عشریه کل فرقات شیعه را ضال

مضل وناری میدانند چنانچه صدوق در اعتقادات خود آورده خلاصه آنکه هرکه

منکر حضرت امیر ومنکر یکی ائمه باشد کانه او اقرار بجمیع انبیا وانکار بنبوۀ محمد صلعم کرد

قال الصادق من انکر لآخرنا کالمنکر لاولنا هرکه منکر آخر ما باشد او

چون منکر اول ما باشد وقال النبی صلعم الائمة من بعدی اثنی عشر اولهم

امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب وآخرهم المهدی القائم طاعتهم طاعتی معصیتهم معصیتی

٦٧

انکن واحدًا منهم فقد انکر نبی خلاصه آنکه اول ائمه اثنا عشر علی و آخر ایشان مهدی ست اطاعت ایشان اطاعت نبی ست و معصیت ایشان معصیت نبی ست هر که یکی را از ایشان انکار کند انکار من کرد.

تنبیه تا اینجا مجمل و مختصر عقاید هفتاد و سه فرقه بیان شده تا آنکه اول طالب حق از عقاید ایشان خبردار شود و بعد این سبب اختلاف امت به هفتاد و سه ملت شدن تحریر میشود و بعد از ان باجمال تقابل هر عقیده امامیه عقیب اصولیه مخالف مذهب ایشان هم بعون الله تعالی ضبط میشود تا که بآسانی فرق بین الباطل والحق دریافت شود

باب در سبب مختلف شدن امت به هفتاد و سه ملت

ومنشار این فاضل شافعی شهرستانی یازده سبب نوشته و بنده یک سبب دیگر زیاده میکنم **سبب اول** اتفاق علمای رجال و سیر و ملل بر اینست که اصحاب محمدی صلی الله علیه وسلم چهار نوع اند **اول** معصومین و ایشان علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام اند بجهت نزول آیهٔ تطهیر در شان ایشان پس ایشان باجماع امت هم مطهر و هم اقرب و هم محرم آنحضرت در هر امر و در هر راز و در هر آن بودند و

اور سیده میتوانستند و به ثبوت انیغلط وسهو ازیشان ممتنع الصدور
است پس ایشان علیهم السلام جمیع انچه از سید البشر شنیدند یا دیدند
یا نقل کردند همه او عین حقیقت و مطابق واقعست و جمیع انچه من الله
بر انحضرت نازل شده بران واقف ومطلع اند خصوص علم بسنت
رسول و علوم کتاب الله بتفصیل دارند از ناسخ ومنسوخ ومحکم ومتشابه
ومقید ومطلق وعام وخاص وتفسیر وتاویل وتنزیل وترتیل وتقدیم
وتاخیر ومجمل وتفصیل ودیگر انواع علوم وحدیث بتفصیل واقف
اند در این احدی منکر نیست لهذا خود حضرت امیر هم بار بار می
فرمود که از ما سوال کنید والله من میدانم که کدام آیه کدام وقت
وکدام جا نازل شده واهل سنت هم اینحدیث را در کتب خود درج
کرده اند حضرت رسالت براهی همین بکرر انی تارک فیکم
الثقلین کتاب الله وعترتی ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی
ابدا میفرمود که بعد خود قرآن واهلبیت رهبان شما گذاشتم وایشان از
قرآن جدا تا قیامت نمیشوند پس اگر ایشان را متمسک شدید چه در تمسک
ایشان هرگز ضلالت وجهالت وگمراهیست ابدا امکان نیست لهذا

۶۸

لهذا شمارا هم گمراهیت ابدا ممکن نیست زیرا که ایشان کانه عین
علم و عصمت اند پس درینجا مرجع است در جمیع امور ایشان را
گردانید پس اگر مخصوص ایشان را متمسک بشدند و احادیث و
منقولات ایشان را عمل میکردند یقینا اختلاف نمیکردند و آنچه
نقل فرمودند پس او جزما امر واقعیست تفاوت سر سوزن دران
نیست و آنچه مخالف ایشان گفته او مخالف است و این احد سبب
اختلاف در امت است دوم نزد امامیه و نزد معتزله کل صحابه عدول
نیستند بخلاف اهل سنت که ایشان همه صحابه را عدول میدانند
لهذا امامیه و معتزله خود را خاصه و اهلسنت را عامه نامیدند پس
از صحابه کسی که حاضر بوده و حکمی فهمیده بعد ان ناسخ نشنیده
پس آن شخص منسوخ را عمل و نقل کرده و ناسخ آن دیگری فهمیده
و آن را نقل کرده پس این سببی دیگر در تعارض و اختلاف شده -
سوم ضعف صحابه پس ایشان آنچه بحسب استعدادات ماده و فهم
و عقل و حواس خود شنیده و فهمیدند گاهی عین الفاظ حدیث گاهی
نقل قول آنحضرت بحسب زعم خود و گاهی ترجمه قول آنحضرت

ساخته نقل کردند و در اصناف خلق تفاوت ماده و فهم و حفظ و ذکا
معلوم و ضروری ست پس نقل ایشان بصورت متفاوت احد
سبب اختلافست چهارم منافقین صحابه بنص قرانی در صحابه
موجود بودند و ایشانرا عینا سوا نبی و اهل البیت و بعضے از خواص
صحابه چون حذیفه یمانی و سلمان فارسی و امثال ایشان
کسی دیگر نمیدانست لهذا حذیفه بخلعت حذیفه صاحب سر رسول
الله در لیلة العقبه مخصوص گشته بود چنانچه این حدیث در ترمذی
و مشکوة هم وارد ست پس منافقین افترا و دروغ بر سید البشر
و خدامی بستند زیرا که ایشان کفر مخفی داشتند و اسلام ظاهر مے
کردند و مصرح باین مراد **آیه** يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِم مَّا لَيْسَ فِي
قُلُوبِهِمْ **و آیه** قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ
خلاصه آنکه ایشان مسلمانان زبان میگفتند که با شما هستیم پس آنچه مخالف دل ایشان
بود و با اصحاب خود میگفتند که ما مسلمانانرا استهزا و سخریه میکنیم و
بخاری در کتاب نبوة آورده وان اناسا من اصحابی یوخذ
بهم ذات الشمال فاقول اصحابی صحابی فیقول انهم لن یزالوا

٧٠

مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم الخ خلاصه جماعتی از صحابهٔ
من از پیش روی من بطرف جهنم کشیده میشوند و من میگویم بار
الها ایشان اصحاب من اند ندا می آید که ایشان در باطن همیشه
مرتد بودند و از وقت مفارقت تو ارتداد را ظاهر کردند و باصل
کفر خود بر گشتند دیگر در کتاب التفسیر صحیح بخاری آورده که عائشه را
انحضرت فرمود قوم تو خانه کعبه را پست تر از قواعد ابراهیم ساختند
پس عائشه عرض کرد چرا بر بنا ابراهیم [illegible] نمیسازید انحضرت
فرمود لولا حدثان قومک بالکفر یعنی تیار میکردم اگر قوم
تو اول اظهار کفر و ظهور آن نمیکردند و در احیاء العلوم و در عینیه
جلد ست که عمر حذیفه را می پرسید که سید البشر در منافقین نام من
نشمرده و آیا آثار نفاق در من هست یا نه پس این احد اسباب
اختلافست شهرستانی در اول کتاب ملل در مقدمه
رابعه تصریح کرده ان شبهاتها نشأت کلها من شبهات منافقی
زمن النبی صلی الله علیه وسلم فیما کان یامر و ینهی خلاصه انکه
شبهات و اختلافیکه در دین نبی روئی داده کل این از شبهات

بعض از ایشان فرقهٔ اول ... فرقهٔ دوم ... مقالات نگارد ... برهانها

منافقین زمان نبوی صلی الله علیه وآله وسلم ناشی شد وچه بامر ونهی
اوتن ورضا مینبدا دند حتی مشافهة آنحضرت را گفتند که تو در حکم عدل
نمیکنی وبعد این بیان حالات منافقین کرده وگفته فهذا
ما کان فی زمانه وهو علی شوکته وقوته وصحة بدنه
والمنافقون یخادعون فیظهرون الاسلام ویبطنون
النفاق وانما یظهر نفاقهم فی کل وقت بالاعتراض علی
حرکاته وسکناته فصارت الاعتراضات کالبذور وظهر
منها الشبهات کالزروع واما الاختلافات الواقعة
فی حال مرضه وبعد وفاته بین الصحابة فهی اختلافات
اجتهادیة خلاصه آنکه مخالفت منافقان صحابه با آنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم در وجود وشوکت وقوة وصحت آنحضرت بوده و
منافقین در حضور او فریب می دادند مسلمانان را باظهار اسلام و
کتمان کفر وحال آنکه در هر آن نفاق ایشان بروز وظهور میکرد
بسبب اعتراض وابراد ایشان بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حرکات
وسکنات واجرای احکام واوامر ونواهی او پس این شبهات و

۶۳

واعتراضات وایرادات ایشان همه بمنزله کاشتن تخم در حال وجود
و ظهور زراعت و ثمره شجر بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
شد امّا اختلافاتیکه در حال مرض و وفات او بین
الصّحابة واقعشده میگویند اختلافات اجتهادیه بودند بجهت
قیاس نه باراده تخریب دین مبین انتهی تدبر کن بمطلب میسر
پنجم سبب اختلاف رای و قیاس و اجتهاد صحابه بحسب اختلاف
احکام و قضایا و غزوات شد زیراکه ایشان حاوی و جامع جمیع
فنون بل حاوی جمیع مسایل فقهیه کسی نبوده پس اگر قضیه
ایشان روی میداد گاهی من حیث الانفراد بقیاس و رای
و اجتهاد میگفتند گاهی من حیث الاجتماع از ارا مجتمعه و مختلفه
استنباط میکردند لهذا ابوبکر رضی الله چندین جا غلط کرده در
احکام و فرائض و کذلک عمر و عثمان مخالف یکدیگر حکم کردند
و بعض امور شرعیه را معطل کردند و بعضی در دین داخل کردند
و در بسیاری جاها امیر المومنین ع بر غلطی ایشان تنبیه کرده —
گاهی بلفظ لولا علی لهلک عمر اقرار کردند و گاهی بلفظ

۴۳

ایشان ... بمحض طمع دنیا مر را
... بیرون نیامدند ...
... ایشان ... نگذارند و اگر
بیمار شوند ایشان را ...
ما در هم ... و بار رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم ... علامت ایشان را
توان شناخت ...

كان عمر يتعوّذ بالله من معضلة ليس لها ابو الحسن

میگفت یعنی پناه می برد عمر خطاب رضی الله بخدا از مسئله مشکله قولی یا فعلی وقتیکه حضرت امیر حاضر نباشد پس قیاس صحابه سرایت کرد در تابعین و تبع تابعین بل الی حین چنانچه می بینی که فقهاء اربعه نصوص و احادیث را ترک کرده بسبب رائی و قیاس فتاوی مخالف آن داده گمان نیست که ده یک حدیثی باشد و متناقض یکدیگر فتواها دادند کانه خصمهم یکدیگر اند و حال آنکه خدا یک و رسول یک و قرآن یک در آیه وضو هر یکی قول قیاس کرده فتواهی دادند

والله یهدی الی سواء السبیل

باب اسباب یازده گانه که موجب اختلاف امت شدند

اختلافات شهرستانی اول بالانفراد می نویسیم واگر این اسباب رو نمی دادند یقیناً امت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مختلف بهفتاد و سه فرقه نمیشدند پس اوائل صحابه مورث خرابی اواخر شدند

خلاف اول

فاول تنازع وقع في مرضه صلى الله عليه وآله وسلم فيما

روا ه محمد بن اسمعیل البخاری باسناده عن ابن عباس
قال لما اشتد بالنبی صلی الله علیه وآله وسلم مرضه
مات فیه قال ایتونی بدواةٍ وقرطاسٍ اکتب لکم
کتابا لا تضلوا بعدی ابدا فقال عمر ان رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم قد غلب علیه الوجع وفی اخری ان
هذا الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله وکثر اللغط فقال
النبی صلی الله علیه وآله وسلم قوموا عنی لا ینبغی عندی
التنازع قال ابن عباس الرزیة کل الرزیة ما حال بیننا
وبین کتاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انتهی

خلاصه انکه اول خلافیکه در دین اسلام واول تنازعیکه بحضوری
نبوی ومشافهة آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم در مرض موت
نبوی علیه السلام واقع شده قبول نکردن فرموده آنحضرت است صلی الله
علیه واله وسلم که کاغذ وقلم ودواة طلبیده بود که من وصیتی
بنویسیم که تا قیامت شما هرگز گمراه ومختلف نمیشوید بعد من عمر نگذاشت
که آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم وصیت بنویسد ومانع کاغذ و

دواة شد در مرض موت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت که بر این شخص مرض غلبه کرده و از شنیدن سخن این شخص مهجور و ممنوع شده بدیا میگوید کتاب خدا بما بس است وحاجت بنوشتن وصیت او نیست پس بکثرة لفظ ولغط آوازها در صحابه بلند شده مریدان عمر به جمی گفتند قول قول عمر است که کاغذ و دواة بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ندهید و صحابهٔ دیگر میگفتند قول قول آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم که کاغذ و دواة ایشان بدهید زیرا که این صاحب وما ینطق عن الهوی است بغیر وحی کلام نمیکند پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در همین حال امر فرمود متنازعین را که بیرون برید و پیش پیغمبر تنازع می کنید پس ایشان بحکم پیغمبر اخراج از خانه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کردند و ابن عباس این واقعه هولناک را همیشه یاد میکرد و میگریست که سید انبیا را تهمت هذیان روبرو کردند و نگذاشتند که او وصیت بنویسد تا که امت گمراه و مختلف نشوند واز حجة الاسلام غزالی نقل میکنند آخرش این است

که لو لم ینکره عمر لما اختلفت الامة هذه سیئة عمر و

وفی نسخة سنة عمر سنها الی یوم القیمة خلاصه آنکه اگر

عمر انکار قلم و کاغذ نمیکرد البته امت بهفتاد و سه فرقه مختلف

نمی شد این گناه عمر است که تا قیامت سنت خود نهاده **سوال**

اگر گفته شود که دیگران بعد عمر چرا نسبیا ورزند تا که آنحضرت صلی

الله علیه و آله و سلم وصیت می نوشت **جواب** آنکه آنحضرت را

صلی الله علیه و آله و سلم تهمت هذیان عمر بسته بود پس اگر بعد

آن نوشته میشد البته محل اعتبار و عمل نمیشد و میگفتند یقیناً که در

حال هذیان نوشته شده چه کسی که رد بر وی صاحب وما ینطق

عن الهوی را صاحب هذیان بنامد و کسی بدادش نرسد پس بعد او

کاغذ او را که قبول میکرد **خلاف ثانی** فی مرضه صلی

الله علیه و آله و سلم انه قال جهزوا جیش اسامة لعن الله

من تخلف عنها فقال قوم یجب علینا امتثال امره خلاصه آنکه

در مرض موت خود سید انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم جمیع مهاجر و

انصار را جمع فرمود امیر الشبان غلام زاده خود اسامة بن زید

را مقرر فرمود که بر عیت او بجهاد بروند جماعتی از صحابه با بیری

اسامه راضی نشدند تخلف از لشکر کردند و ایراد بر آنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم آوردند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر
اینحال مطلع شده مکرر فرمود آماده باشید و روانه با جیش اسامه
شوید لعنت خدا باد بر کسیکه موخر ماند یا برگردد از لشکر اسامه
پس قومی از کل صحابه گفتند فرمانبرداری رسول بر ما واجبست
و جماعتی از ضعفاء و منافقین صحابه موخر ماندند و برگشتند
جمهور چون **ابن ابی الحدید** در اوایل مجلد اول **شرح نهج**
البلاغه به بسط نوشته که فلم یبق احد من وجوه المهاجرین
والانصار الا کان فی ذلک الجیش منهم ابوبکر وعمر
فتکلم قوم وقالوا یستعمل هذا الغلام علی جلة المهاجرین
والانصار فغضب رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ...
خلاصه آنکه جمله مهاجرین و انصار در جیش اسامه بودند در میان
ایشان ابوبکر و عمر هم بودند قومی از صحابه ایراد بر رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم کردند که غلام بچه خود را بر ما کل مهاجر و انصار
امیر ساخت حضرت هرگاه بر ایراد ایشان مطلع شد غضبناک آمده

سبب خلاف و اعتراضات است بر خدا و رسول و
کتاب السر اول تا آخر تشنیعات
بجهة یاد کردیم اجوبه بسیار از آنها از آن
هزار نفرین بر آن ملعون و اتباعش باد و آن شخص کتاب دیگر تصنیف
کرده نام او را عذاب القبر نهاده و در
آنجا گوید که کتمان از زنا و لواط
و دواست ... پنهان ...
است الا خوردن که پنهان ...

۷۸

بر منبر فرمود آنچه فرمود کتاب مذبور را ملاحظه کن واوّل کسی که
در این امر مخالفت کرد و از لشکر اُسامة برگشت ابوبکر و عمر
و ابو عبیده بوده چنانچه در همان مقام ابی الحدید گفته و
بعث اُسامة ویکرر ذلك فودع رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلّم وخرج معه ابوبکر و عمر فلمّا رکب وجاء رسول
ام ایمن فقال انّ رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
یموت فاقبل ومعه ابوبکر و عمر و ابو عُبَیدة رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم هرگاه اُسامة را روانه کرد و مکرر وصیت
بصحابه در متابعت اُسامة و در رفتن با و فرمود پس اُسامه حضرت
را وداع کرده روانه شد قاصد ام ایمن آمده گفت که رسول را
احتضار است و قاصد برگشت پس اول کسی که از لشکر اسامه برگشت
با رسول ام ایمن ابوبکر و عمر و ابوعبیده بوده **خلاف سوم**
فی موته قال عمر ابن الخطاب من قال انّ محمّداً مات اقتله
بسیفی هذا وانّما رفع الی السّماء کما رفع عیسی ابن مریم
وقال ابوبکر ابن ابی قحافه من یعبد محمّداً فقد مات ومن یعبد

الله فانه حیّ لا یموت وقرء هذه الآیة وما محمّد الّا

رسول قد خلت من قبله الرّسل افإن مّات او قُتل

انقلبتم علی اعقابکم فرجع القوم خلاصه آنکه در موت آنحضرت

صلی الله علیه واله وسلم عمر شک کرد و گفت هرکه بگوید محمد مرده

او را میکشیم باین شمشیر و آنحضرت بآسمان رفت چنانچه عیسی آسمان

رفت ابوبکر عمر را تنبیه و زجر بر غلطی کرد که آنحضرت صلی الله علیه و

آله وسلم مرد و خدا حی او زنده است نخواهد مرد و محمد نیست مگر رسول

و بنده خدا پیش از وی هم زمان و مکان خالی از رسولان بوده و

خدا فرموده اگر محمّد مرد یا کشته شد شما بر میگردید بر عقب خود یعنی

کافر و مرتد میشوید پس بهدایت ابوبکر عمر هدایت یافت و از اختلاف

موت او برگشت و عمر گفت که گاه این آیت را نخوانده ام خلاف

چهارم فی موضع دفنه فاراد اهل مکة من المهاجرین رده

الی مکة واراد اهل مدینة دفنه بالمدینة واراد جماعة

رده الی مقابر الانبیاء البیت المقدّس ثمّ اتّفقوا علی دفنه

فی موضعه الآن خلاصه آنکه در تدفین آنحضرت صلی الله علیه وسلم

خلاف کردند بعضی تدفین آنحضرت را خواسته بودند که در مکه کنند و بعضی در مدینه و بعضی در بیت المقدس و آخر کلهم اتفاق کردند در تدفین آنحضرت بجائیکه الآن آنحضرت دفن است **خلاف پنجم**

فی الامامة واعظم خلاف بین الامة خلاف الامامة اذ ما سل سیف فی الاسلام علی قاعدة دینیة مثل ما سل علی الامامة فی کل زمان وقد سهل الله تعالی ذلک فی الصدر الاول فاختلف المهاجرون والانصار وقالت منا امیر ومنکم امیر الخ خلاصه آنکه بزرگترین خلاف خلاف امت است در امامت زیراکه شمشیر میان امت بر امر هیچ چیز بنا به مثل بر آمدن آن بر امامت پس صحابه مهاجرین گفتند امیری از ما و انصار گفتند امیری از ما باشد تا آنکه عمر ابوبکر را خلیفه ساخت

وبعد کلام قال عمر حتی مددت یدی الیه فبایعته وبایعه الناس وسکنت النائرة وقال عمر الا ان بیعة ابی بکر فلتة وقی الله شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه خلاصه آنکه بعد کلامی عمر گفت که من میان خلاف دست بیعت بابوبکر دادم پس مردم هم

بیعت او کردند و عمر گفت آگاه باشید که بیعت ابوبکر ناگهانی
و بی تدبیر و بی فکر واقع شده خدا نگاه داشت از شر خلافت ابوبکر
و هرگاه مثل این خلافت و بیعت عود کند او را بکشید **اقول**
جای تأمل است که عمر یکطرف ابوبکر را خلیفه حق میشمارد زیرا که
بدست خود او را نهاده و بطرف دیگر او را باطل میشمارد و میگوید
هر که را چنین صورت روی دهد قتل او بنا حق بکنید و ابوبکر را نگشت وقال
الشهرستانی و بایعوه عن رغبة سوی جماعة من بنی
هاشم و ابی سفیان من بنی امیّة و امیر المؤمنین علی علیه
السلام و کان مشغولا بما امره النبیّ صلی الله علیه و آله و
سلم من تجهیزه و دفنه و ملازمة قبره من غیر منازعة
و لا مدافعة خلاصه آنکه شهرستانی بعد کلامی گفته که بعد آن مردم
بیعت ابوبکر برغبت میکردند مگر بنی هاشم و از بنی امیه ابوسفیان
و امیر المؤمنین ع مشغول بود بانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
او را امر فرموده بود از تجهیز و تکفین و تدفین و ملازمت قبر مقدسه
او بی آنکه با ایشان نزاعی کند یا مدافعت نماید **خلاف** شهرستانی

امر فدك وتوارثت فاطمة عن النبي صلى الله عليه وآله

وسلم وادعت فاطمة وراثة تارة وتمليكا اخرى الخ

خلاصه آنکه فاطمه زهرا رضي الله عنها ميراث يافته بود فدک را از

پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم وآنحضرت ادعا کرد فدک را بدو وجه

اول بتمليک بعد آن بتوريث پس بانبوت ابو بکر بمشاوره عمر گرفت فدک

را ونداد بآنحضرت تا آنکه مرد و بر ايشان غضبناک بود چنانچه در

بخاري اين مفصلست خلاف هفتم ما ملخصه

قتال مانع الزكوة فقال قوم لا نقاتلهم وجهد ابو بكر

في قتالهم خلاصه در مانعين زكوة عمر و مردان ديگر صحابه از

قتل ممانعت کردند وابو بکر جد و جهد در قتل ايشان کرد تا آنکه

ايشانرا کشتند خلاف هشتم ما ملخصه في تنصيص ابي بكر

على عمر بالخلافة وقت الوفاة فمن الناس من قال قد وليت

علينا فظا غليظا وبعد كلام وقال وقع في زمانهم اختلافات

كثيرة لعدم اطلاعهم على النصوص عليها في مسائل

ميراث الاخوة والجدة لام والكلالة وغير ذلك مشهورة

خلاصه انکه اجماع اهلسنت برانست که خلافت باجماعست نه بنص
چنانچه ابوبکر باجماع خلیفه شد پس ابوبکر چرا بر عمر نص کرد و مخالفت رسول و
کافه صحابه کرد چه خلافت باجماعست نه بنص و وصیت و حال انکه جماعتی چون طلحه و امثال او
ابوبکر را وقت توصیت گفتند که عمر سخت دل و تندمزاج بدزبان
است چگونه او را وصی و خلیفه ساختی بر ما و در زمانه ابوبکر و عمر و
عثمان اختلافات کثیره واقع شدند در احکام شرعیه برای مطلع
نبودن ایشان بر نصوص و واقف نبودن ایشان بر کتاب الله
و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مسایل میراث و در
میراث برادران و در میراث کلاله با وجود جده پدری به
جده مادری میراث دادند و در مسایل دین غلطی کردند و غیر آن
قضایای دیگر اند در آنها خطا کردند و غلطیها و خطایای
ایشان بسیار معروف و مشهور اند چنانچه **نووی** در تهذیب و
سیوطی در تاریخ الخلفا آورده در فصل خلافت ابوبکر که ابوبکر
کل یکصد و چهار حدیث فقط از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
یاد کرده بود در مدة العمر و همان یکصد و چهار حدیث در انجا از

۸۴

از مرویات ابوبکر ضبط کرده اند پس کسی که قلیل العلم چنان باشد

چرا خطا نکند وچگونه خلیفه شود خلاف نهم ما ملخصه

ان عمر القی الخلافة فی الشوری حتی وقعت علی عثمان

ولحدث عثمان فی خلافته ما احدث فمن جملة ذلك

ردّ الحکم بن امیّه طرید رسول الله صلی الله علیه وسلم

وطرید ابی بکر وعمر ونفی اباذر الی ربذه واستعمل مروان

بن الحکم خمس افریقیه ماتی الف دینار وولی عبد الله

ابن ابی سرح مصر وهدر دمه رسول الله صلی الله علیه

آله وسلم وولی عبد الله بن العامر البصرة حتی احدث فیهما

ما احدث وولی معاویة الشام وولی سعد بن ابی وقاص

ثم ولید بن العقبة کوفة وهو فاسق فی القرآن وصلی

الصبح اربع رکعات مخمرا وغیر ذلك مشهور ملخص خلاف

نهم آنکه هرگاه ابوبکر مخالفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم وخلق

کرده که عمر را بوصیت خلیفه ساخته پس عمر مخالفت خدا ورسول و

ابوبکر وصحابه هم کرده اند در آنکه خلافت عثمان را بالشوری مقرر

ساخته و عثمان در دین احداث کرد در مدت خلافت خود بانچه
شیخین آن نکرده بودند و از جمله آن طرید رسول الله صلی الله
علیه واله وسلم حکم بن امیه بود و کذلک طرید ابو بکر و عمر هم
بود او را پیش خود آورد و از اجله صحابه کبار ابوذر بود او را از مدینه کشید و جلاء وطن
ساخت تا آنکه آن بیچاره در ربذه فوت شده و از جمله ابن مسعود را زده ان بیچاره بسبب
آن مرض فتق بهمان شده فوت شده و مروان بن حکم که خویش او بود از خمس افریقیه او را داد
لک اشرفی داده و منافق مشهور عبد الله ابی سرح را والی مصر
ساخته با ثبوت آنکه خون او رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
حلال کرده بود و او تعدی در ظلم کرده بفریاد رعایا نرسیده
و حاکم بخون ناحق قتل محمد بن ابی بکر داده و عبد الله عامر را
حاکم بصره ساخته تا آنکه ظلم و تعدی و فسق و بدعتها در ان کرده
بحالش مطلع شده و او رسی نکرده و معاویه را والی شام گردانیده
و سعد بن ابی وقاص را و بعد او ولید بن عقبه را بکوفه حاکم ساخته
با وجودیکه قرآن بفاسق بودن او صریحست و ولید نماز صبح به
جماعت چهار رکعتی خوانده در حال بیهوشی شراب و مامومین را

گفته اگر ملال شما را روئی نمیداد چند رکعت دیگر در نماز صبح زیاد
میکردم و دیگر محدثات وبدعات عمریه وعثمانیه مشهوراند
کتب سیر وتواریخ اهلسنت را ملاحظه کن **خلاف دهم** ماملخصه
فی زمان امیر المؤمنین ع اول من خرج علیه طلحة وزبیر
مع عائشة فوقع الحرب بالناکثین المعروف بحرب الجمل
ثم من خرج هو معاویة ومکیدة عمرو بن العاص الموقوف
بحرب الصفین والقاسطین ثم حرب المارقین بالنهروان
مع الخوارج وبالجمله کان علی مع الحق والحق مع علی
علیه السلام خلاصه خلاف دهم آنکه در زمانه امیر المؤمنین ع
اول کسی که خلاف وخروج بر آنحضرت کرده طلحه وزبیر معه عائشه
بود وبنای مخالفت نهادند معروف بحرب ناکثین وجنگ جمل
شده وبعد ان کسی که خلاف او وخروج بر آنحضرت کرده
قاسطین بودند در صفین جنگ کردند بانی ان معاویه وعمر بن عاص
بوده وکید عمر در جنگ صفین از مشهورات است که قرآن بالای
نیزها کردند وبنای حکمین نهاده وبعد ایشان کسانیکه

٨٧

مخالفت او وخروج بر انحضرت کردند خوارج در کفر وان معروف بکارقین بودند واقعشده وعلی در جمیع احوال بالجمله با حق و حق با علی بوده **خلاف یازدهم** شهرستانی بعد این ابراد کرده وان اختلاف منجر بدو اختلاف شده یکی اختلاف در اصول دین دیگر اختلاف در امامت پس بعضی گفتند انعقاد امامت باجماع وبعضی گفتند بنص وبعضی گفتند بنص و تعیین پس اول را جمیع اهل سنت متمسک و ثانی را امامیه متمسک شدند پس در تعیین آن اختلاف کردند پس اهل سنت اول خلیفه ابوبکر بعد او عمر بعد او عثمان بعد او علی و بعد او حسن را تا وقت مصالحه با معاویه میدانند واما امامیه بل کل شیعه خلیفه بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم بلا فصل علی ابن ابیطالب را میدانند تا اینجا خلاصه عبارت و ترجمه کتاب الملل والنحل شهرستانی بود **باب در تعیین فرقه ناجیه** بدانکه هر فرقه بمصداق کل حزب بما لدیهم فرحون بحقیقت مله خود فرحان و شادان آند اما بودن حق در جمیع افراد بالانفراد یا من

حیث الاجتماع ممتنع و محالست والا اجتماع ضدین یا ارتفاع
نقیضین هر دو لازم می آید این ضروری البطلانست پس
حقیت یکفرقه عیناً از انها واجبست پس فرقه ناجیه
عیناً از میان ایشان امامیه است و غیر ایشان هالک اند بادله
عقل و نقل اما عقل پس از جمله آن بالاجمال اینست که علی بن
ابیطالب باجماع امت از اهل البیت است و بآیه تطهیر معصوم
و مطهر و بآیه انفسنا نفس و مساوی رسول و از خواص اصحاب
و اقرب رسول است لهذا همراز با او میشد و محرم و زوج بتول
و باقرار خصم در جمیع احوال حق با علی و علی با حق و از مبشرین
بجنت بوده و در اعتقاد بعلم الیقین از ولادت تا لحد و در زهد
مستغرق و در هر آن مصروف و مشغول بعبادة خداوند مطلق
و بزهادت وحیده او بالذات اشرف و در صفات اکمل و اعلم بجمیع
انچه بآن محتاج لبشر باشند بود و اختلالی و اختلافی در لومة لائمی ازو
بظهور نیامده و رجوع نکردن او در مسئله با احدی بل رجوع جمیع
صحابه باو در معضلات و مشکلات و در خلافت او بالجمله اجماع -

و درغیر او خلافست پس متمسک چنین شخص و متمسک فرزندان
او ائمه احد عشر بضرورت عقل برحق و واصل به بهشت و خشنود
مطلقست چه در او ضلالت باجماع نیست زیراکه او کان عین علم و حق
وطهارتست و هیچ عاقلی در ان شک نمیکند پس ترک امر
مجمع علیه واخذ مختلف فیه هیچ عاقل نمی کند **دلیل دوم**
در خود حدیث ستفترق امتی ثلثا وسبعین فرقة دلالت صریحه
برانکه هفتاد و دو فرقه مخالفین اند و فرقه هفتاد و سوم ناجیه
امامیه اند بدو قرینه **قرینه داخله** در خود همین حدیث است۔ ۹۰
چنانچه **فاضل دوانی** در شرح عضدی نقلکرده قال ابن
المطهر الحلی فی تصانیفه قد باحثنا فی هذا الحدیث مع
الاستاذ نصیر الدین محمد الطوسی فی تعیین المراد من
الفرقة الناجیة فاستقر الرای علی انه ینبغی ان تکون الفرقة
مخالفة لسائر الفرق مخالفة کثیرة وما هی الا الشیعة
الامامیة فانهم یخالفون غیرهم من جمیع الفرق مخالفة
بینة بخلاف غیرهم من الفرق فانهم متقاربون فی اکثر

الاصول انتهی عین نقله یعنی علامه بر او ستاد خود محقق نصیر الدین اینحدیث فرق را عارض ساخته و از تعیین فرقه ناجیه سوال نموده رای آنجناب بعد تفحص قرار براین گرفته که واجب است اینفرقه ناجیه مخالف باهمه هفتاد و دو فرقه در اصول و فروع بمخالفة کثیره و مباینت تامه باشد لهذا خود رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم هفتاد و دو فرقه را بمنزله یکفرقه قرار داده و این هفتاد و سه را مقابل و مخالف جمیع اینها قرار داده و اینفرقه بمباینت تامه در همه امور از جمیع ایشان نیست مگر فرقه امامیه چه ایشان مخالف جمیع ایشان اند اما در اصول پس او از توحید تا معاد خصوص در امامت مخالف جمیع ایشان اند و اما در فروع پس فروع ایشان از اهل البیت معلوم هر کس است - لهذا مباین و مخالف جمیع ایشان باشد پس او فرقه ناجیه امامیه اثنا عشریه است **اقول** توضیح مقال آنکه از مجمل عقاید مذکوره در یافت میتوانی کرد که هفتاد و دو فرقه بالجمله یکی اند چه در اصول شعب یکدیگر اند و اگر در یک مسئله مثلاً مخالف در مسایل دیگر

مشترک و متفقند خصوص در اصول امامت همه ایشان باجماع
واتفاق اغیار را خلفای میدانند و امّا در فروع پس کلهم ایشان
از تبعه و عمله فقهاء اربعه حنفیه و شافعیه و مالکیه
و حنبلیه اند پس در اینجا ثابت شد که آنحضرت هفتاد و دو
را یکطرف هالکه جمعاً و انفراداً شمرده و ناجیه یعنی امامیه را
بطرف دیگر مخالف ایشان شمرده چه ایشان کل اصول و
فروع خود را از اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گرفته و در
اصول امامت ائمه اثنا عشر را از آل محمد واجب میدانند و ثلثه
و اغیار دیگر را ائمه نمی دانند و قرینه داخله اینست قرینه
متصله نص در متمم این حدیث است چنانچه محمد بن موسی شیرازی
در تفسیر اثنا عشر خود آورده در حدیث طویلی که حضرت امیر ع
پرسید که فرقه ناجیه کیست فقال رسول الله المتمسّک بما انت علیه و
اصحابک آنحضرت ص فرمود ناجی متمسک توست و در دیگر اینست
هم علی و شیعته یعنی فرقه ناجیه کدام است یا رسول الله ص
آنحضرت ص فرمود علی و شیعه او اند نصوص خارجه دیگر مؤید

تا فرقه ناریه و ناجیه ... بیرون می آورد و او را بدر خوانند
و بعد از آن پانزده روز در نقصان
کند تا جمله ناپدید شود و قمر را زیاده و
نقصان از اینست و ...
سیاهی خسوف و کسوف آن بود که آفتاب
از گوساله بیفتد و در راه گم کند و در
دریای افتد و تر شود و تاریکی پدید
آید از آن کسوف خوانند و ماهتاب را
نیز همچنین سبحان الله

تشریح نصیر الملة والدین حدیث صحیح متفق علیه امت است
چنانچه در مسند احمد و مشکوة در مناقب اهل البیت است که سید انبیاء
صلی الله علیه واله وسلم فرمود الا ان مثل اهل بیتی فیکم
کمثل سفینة نوح من رکبها فیها نجی ومن تخلف عنها هلک
آگاه باشید که مثال اهلبیت من در شما چون کشتی نوح اند در دریای
خلاف هر که سوار بکشتی اهلبیت من شد یعنی اهلبیت عصمت و
طهارة را متمسک شد از غرق شدن در دریای اختلاف وگمراهی نجات
یافت و هر که تخلف از تمسک کشتی اهلبیت من کرد در دریای
خلاف وضلالت افتاده گمراه میشود و بحسب مضمون حدیث
دیگر زمخشری در ربیع الابرار از رسول مختار صلی الله علیه وسلم
نقل میکند قال فاطمة مهجة قلبی وزوجها قرة عینی
وولدها ثمرة فؤادی والائمة من ولدها امناء ربی
وحبله الممدود بینه وبین خلقه من اعتصم بهم نجی ومن
تخلف عنهم هوی وفی اخری هلک والی جهنم سلک یعنی
فاطمه جان دل من و شوهرش علی آرام و خنک چشم من و حسن و حسین

دو میوه دل من وائمه اولاد او امینهای پروردگار من و
جمیع ایشان ریسمان خدااند میان بندگان یکسر النست و سر
دیگرش در دست قدرة خداست پس هرکه ریسمان خدائی را
که اهلبیت عصمة من اند چنگ زند ومحکم بگیرد از وادی خلاف و
ضلالت نجاة می یابد وبرابر بخدا میرسد وهرکه تخلف کرد از
اهلبیت من در ضلالت می افتد وبجهنم میرود وحدیث متواتر
از مرویات صحاح ستّه است که بارها آنحضرت صلی الله علیه وسلم
باُمّت صحبت فرمود که انّی ترکت فیکم الثقلین ان تمسّکتم
بهما لن تضلوا بعدی ابدا کتاب الله وعترتی وانّهما لن
یفترقا حتی یردا علی الحوض خلاصه آنکه نهادم میان شما دو شیء
گران بها اگر شما متمسک آنها شدید ابداً گمراه نخواهید شد بعد
من یکی کتاب خدا دیگر عترة و ذریت من که اهلبیت من اند
واین هردو از میان هم جدا نمیشوند تا آنکه نزد من بر کوثر وارد
میشوند پس بانجهة امامیه قاطعند بر ناجی بودن خود زیرا که ایشان
خلاصه متمسک اهلبیت نبوة وطهارت اند در اصول وفروع واعمال

وعبادات واز غیر ایشان روایات نمیگیرند و دربنجا چه خوب گفته است شاعری

شعر

اذا شئت ان ترضی لنفسك مذهبًا ❊ وتعلم ان الناس فی نقل الخبار

فدع عنك قول الشافعی والحمد ❊ ومالك والمروی عن كعب بن لحبار

ووال اناسًا قولهم وحدیثهم ❊ روی جدّنا عن جبرئیل عن الباری

خلاصه انکه هرگاه میخواهی برای خود مذهبی اختیار کنی و میدانی که مردم بیگانه ناقل اخبار واقوال آنحضرت اند پس قول شافعی و احمد ومالک وکعب احبار را ترک کن چه ایشان بیگانه اند پس پیروی کن مردمانی را که قول ایشان وحدیث ایشان چنین باشد که اینحدیث را روایت جد ما از جبرئیل از باری کرده

تنبیه

درینجا هیچ عاقلی را شکی وشبهه نمانده درانکه اینحدیث شریف دلالت بل ندا بآواز بلند میکند بچند چیز ا اختلاف اُمّت بجهة متمسک نشدن ایشان بعترة طاهره واقع شده و اگر متمسک ایشان مخصوص میشدند البته در هلاکت وخلاف نمی افتادند ب هدایت منحصر ومخصوص براهداء عترت طاهرات فقط نه بر غیر ایشان

۹۵

رجع درامور دین و دنیا خصوص بعلوم قرآن بغیر عترة طاهرة
رجوع نباید کرد زیراکه درخانهٔ ایشان نازل شده چه ایشان
ینابیع کل علوم و کمالات اند و اهل البیت عارف ترمی باشند
بجمیع آنچه درخانهٔ ایشان باشد بالنسبة بغیر و در رجوع بغیر قطع و
یقین بل ظن حاصل نیست پس در اتباع غیر اضلال ممکن است
و تعظیم قرآن و تعظیم عترت طاهره یکیست زیراکه ایشان هم
قرآن بل ثانی آن اند آن کلام صامت و ایشان قرآن ناطق یعنی معنی
آن اند پس تعظیم حافظیکه فقط نقوش و حروف را می شناسد یا یاد
کند باین درجه باشد یا جلد چرمی و غلاف او بمعیت او محترم شود
پس کسیکه هم حروف و هم معانی آنرا بتفصیل بداند چرا تعظیمش
دو چندان نباشد زیراکه معنی در بطن حرف می باشد لهذا سید
رسل قرآن و عترة را قرین همدیگر ساخت و اشاره کرد که ایشان
متفرق نمیشوند و عترة معصوم و مطهر است چنانچه قرآن از
تغیر و تبدیل و اختلاف مصئون و محروس تا قیامت است چه اگر معصوم
نمیبودند البته گاه امر باتباع غیر معصوم در جمیع اقوال و افعال و سیر

٩٦

شرح بخط ابو الفتوح

اغوا و آماده کردن خلق بر فسق باشد این قبیحست عقلاً و نقلاً
زیراکه بمتابعت غیر معصوم متابعت در گناه و ضلالت لازم است
و این حدیث شریف نص جلی بر امامتست چه امام در لغت و
اصطلاح کسی را می گویند که مقصود و مقتدای خلق باشد
و البته ایشان در عامهٔ امور دینی و دنیوی مقصود و مطاع خلق و تلبیه اند
و از توسل بغیر ایشان بمدلول حدیث نهی فرموده خلق را از ترک
ن فرقهٔ ناجیه مخصوص امامیه است زیراکه امامیه ائمهٔ اثنا عشر
را مقتدای و مقصود خود در جمیع امور دینی و دنیوی می
دانند پس ائمهٔ ایشان و تابعان ایشان ناجی و بر حق اند زیراکه
فرزندان رسول و حق در هر حال با ایشان و ایشان با حق اند
ح بتمسک ایشان قرآن حاصل است لفظاً و معناً زیراکه
احد الثقلین اند ط ائمهٔ اهل بیت که مرجع و مقتدای خلق اند
جدا جدا با قرآن در هر قرن تا قیامت می باشند اگرچه شخص واحد باشد این دلیل بر وجود مهدی است
امت و صحابه تا قیامت در متابعت عترت است پس مشایخ ثلثه و امثال ایشان تابع اند نه متبوع و وجوه
دیگر دارد اما این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد حدیث صحیح متفق علیه

٩٧

چنانچه اینحدیث را اخطب خوارزم و ابن حدید در اول مجلد اول نهج البلاغة و شهرستانی در اول ملل و محدثین دیگر بچندین سند از حضرت ام سلمه و عایشه و از جماعتی از صحابه روایت کردند که سید البشر فرمود علی مع الحق والحق مع علی یدور حیث ما دار - و فی فضائل الصحابة و الجمع بین الصحیحین و الترمذی و المشکوة رحم الله علیا اللهم ادر الحق معه حیث ما دار

خلاصه انکه علی با حق و حق با علی دور میکند حق بطرفیکه علی بگردد بار خدایا دایر کن حق را با علی بهر طرف که علی بگردد پس دعای رسول باجماع رد نیست و در قیام و قعود و در قول و فعل و در نطق و صمت و جنگ حق با علی است پس متمسکین علی در هر حال بر حقند

در مناقب خوارزم از ابی لیلی مرویست ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال یکون بعدی فتنة فاذا ظهرت تلک الفتنة فعلیکم بعلی ابن ابیطالب فانه الفاروق بین الخلق و بین الحق والباطل

خلاصه انکه سید البشر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بعد من فتنه خلافت و جنگ و خلاف ظاهر خواهد شد پس در انوقت بشما واجب است

و جماعت ... فلاسفه و مجوس و نصاری ... و صابیان تناسخ ... فرق اسلام ... [illegible]

که متمسک علی ابن ابیطالب شوید چه علی فرق کننده و تمیز
دهنده میان حق و باطلست در میان خلق ایضاً مروی
عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال
من فارق علیاً فقد فارقنی ومن فارقنی فارق الله در همان
کتاب از ابن عمر مرویست که سید البشر صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود هر که جدا از علی شود از من جدا شده و هر که مفارقت بمن کرد
مفارقت خدا کرد پس درینجا متمسک علی متمسک محمد و خداست
قطعاً است نه متمسک غیر او ایضاً مروی از ابوایوب
انصاری است ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لعمار ان رأیت
علیاً یمشی فی واد والناس فی واد آخر فاذهب مع علی ودع الناس
فانه لا یدخلک فی ضلالة ولا یخرجک من هدایة در ان
کتابست که سید البشر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود عمار را هرگاه
علی را در وادی می بینی میرود و کل مخلوق بوادی دیگر راه میروند
پس براه علی برو تو و مردم را بگذار چه علی داخل نمیکند ترا در
ضلالتی و بر نمی آرد ترا از هدایتی پس متمسکین علی ع مخصوص

99

[illegible marginal notes]

هدایت نیز غیر السّبان و در کتاب المودة همدانی آورده قال
صلی الله علیه وسلم لن تضلّوا ولن تهلکوا وانتم تحت کفّ
علیّ واذا خالفتموه فقد ضلّت بکم الطّرق والاهواء فی الغیّ
فاتّقوا الله فی ذمّة الله فان ذمّة الله علی ابن ابیطالب خلاصه
آنکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرموده ابداً گمراه وهلاک نمیشوید
تا وقتیکه زیر دست علی هستید وهرگاه مخالفت او کردید راه های
شما گم وخواهشهای شما در غوایت وضلالت می اندازند خدا را
بترسید در زیرکه متابعت علی چه علی ذمة الله است وایضاً در همان
کتابست قال صلی الله علیه وآله وسلم سیکون بعدی فتنة
فاذا کان ذلک فالزموا علیّا فانّه الفاروق بین الحقّ و
الباطل وکذا فی الفردوس خلاصه آنکه آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم فرمود زود بعد من فتنه میشود پس در آنوقت علی را بگیرید چه
او فاروق میان حق وباطلست و در مودة فی القربی
سیّد علی همدانی شافعیست پیغمبر ص مخاطب بعلی فرموده فانّ
جبرئیل اتانی فقال لی بشّر هذا بانّ الله تعالی جعل الائمّة

وما من دابّة فی الارض الا علی الله رزقها
فیما لا تعلمون

من ظهره وان الله تعالی لیغفر له ولذریته و
لشیعته ولمحبیه وان من طعن علیه وحبس
حقه فی النار **خلاصه آنکه** بواسطه جبرئیل مرا رسید که خدا
امامان را از پشت علی ساخت و خدا علی و ذریه او و شیعه او
و محبان علی را آمرزید و طاعن او و حابس و گیرنده حق خلافت
او را در جهنم میسوزاند و اگر باعث طوالت نمیشد چنان احادیث
درین باب از کتب سنی ایراد کردم تا که حاجت اجتماع کتب
ایشان نمیشد **تنبیه** هرگاه عمار فرمایشات سید البشر
صلی الله علیه و آله وسلم بگوش خود شنیده بود مع اصحاب
دیگر چون سلمان و جابر و ابا ذر و مقداد و محمد بن ابوبکر و
امثال ایشان از ابتدا تا انتها با حضرت علی بودند تا آغاز جنگ
صفین بدست گروه ستمگار معاویه شهادت یافت و صدق
قول رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ظاهر گردید و او این است
که در باب التعاون فی بناء المسجد در بخاری منضبط
است ستقتلك الفئة الباغیة تدعوهم الی الجنة

ویدعونک الی النار پس بنا بر بین شیعه علی داعی
بطرف حقند و داعی بطرف غیر علی ناری ست زیراکه عمار که
و داعی بطرف علی بوده و سید بشر صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود ای عمار قریب ترا القتل بیارد گروه ستمگار یعنی معاویه
و لشکر او و حال آنکه تو ایشان را بطرف جنت بخوانی که علی باشد
و ایشان ترا بطرف نار جهنم می خوانند که او معاویه
باشد اما و لیل ثانی نص صریح بر ناجی بودن امامیه بسیار
اند ضبط آنها در این رساله مشکلست فصل اول ابو القاسم
حسکانی از ائمه مفسرین سنیان در شواهد التنزیل آورده
در ذیل آیه اولئک هم خیر البریه قال رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم و هو متکی علی صدر علی ان
الذین امنوا الی خیر البریه هم شیعتک و میعادی معکم
علی الحوض اذا اجتمعت الامم للحساب تدعون بوجوه
واید وادجل مبیضه منوره یعنی حضرت امیر فرمود که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تکیه به سینه من کرد و آیه

کتاب الایمان

خیر البریه خوانده و فرموده ای علی خیار خلق و افضل الشبان تو ئی
و شیعه تو اند و چون هنگام ملاقات من با شما حوض کوثر است وقتیکه امتها
برای حساب جمع شوند طلبیده میشوید شما بر وهها و دستها
و پایها که نورانی بنور سفید میباشند پس در اینجا ناجی بودن
شیعه ثابت باشد **نص دوم** در تذکرهٔ خواص الامة
نبیرهٔ شیخ ابن الجوزی از ابوسعید خدری روایت کرده قال
نظر رسول الله صلی الله علیه وسلم الی علی ابن ابی طالب
فقال هذا و شیعته هم الفائزون یوم القیمة یعنی پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم نظر بعلی کرده فرمود این و شیعه
او رستگاراند روز قیامت و در حدیث دیگر فرموده
انت فی الجنة و شیعتک فی الجنة یعنی تو در بهشتی
و شیعه تو در بهشت اند **نص سوم** حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیا
از جابر از امام محمد باقر روایت کرده اند که لما نزلت هذه الآیة
قال رسول الله لعلی ما معناه خیر البریة انت و
شیعتک تاتی یوم القیمة انت و شیعتک راضین

خراسان ... خفی ... بغداد و سواد ... از خفیان ... وبلاد خراسان ... و ما وراء النهر ... باشند ... صاحب

۱۰۳

نقل دوم در کتاب ... آورده

... صحیح بخاری

من ضیقین وتاتی انت واصحابک مغضوبا علیهم مغلولین
خلاصه آنکه آیهٔ خیر البریة وشر البریة نازل شد رسول خدا صلی
الله علیه وآله وسلم علی را فرمود خیر البریة تو وشیعیان تواند
روز قیامت تو وشیعهٔ تو می آیند در حالیکه راضی از خدا باشند
وخدا از ایشان راضی باشد وشر البریة دشمنان تواند بروز
قیامت می آیند در حالیکه ایشان رخ سیاه کرده مغضوب
خدا باشند **نص چهارم** خوارزمی از جابر انصاری
روایت میکند لما نزلت هذه الآیة قال النبی صلی الله
علیه وآله وسلم علی خیر البریة وفی روایة جابر کان اصحاب رسول الله
اذا اقبل علی قالوا جاء خیر البریة خلاصه آنکه هرگاه آیهٔ خیر البریة نازل شد
سید البشر فرمود علی بهترین اهل زمین است واصحاب رسول بعد نزول این آیه
هرگاه میدیدند که علی می آید میگفتند که خیر البریة آمد **نص
پنجم** در مناقب احمد حنبل است ان علیا قال کنت نائما فی بستان
من بساتین المدینة فایقظنی رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم وقال ما معناه انت اخی وابو ذریتی تقاتل

بعدی علی سنتی من مات علی عهدی وکان فی الجنة
ومن مات علی عهدک وفی بعهدی ومن مات بعدک
علی حبک ختم الله تعالی له بالامن والایمان ما طلعت
الشمس وغربت خلاصه آنکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله
وسلم حضرت امیر را بیدار کرد و مخاطب باو فرمود ای علی تو برادر
منی و پدر ذریه منی و قتال میکنی بعد من با معاویه و با عایشه و با
خوارج بر سنت من هر که بر عهد من مرد در جنت میرود و هر که بر عهد
امامت تو مرد وفا وا اکرد عهد مرا در جنت میرود و هر که بعد
تو بر دوستی تو مرد برای امن وایمان او خدا مهر شهادت
میکند این حکم باقیست تا بقاء طلوع آفتاب و غروب آن

نص ششم در تفسیر شواهد التنزیل حسکانی

در ذیل آیه مودة آورده از ابو امامه ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال ما معناه ان الله تعالی خلق الانبیاء من
اشجار شتی وخلقت انا وعلی من شجرة واحدة انا
اصل تلک الشجرة وعلی فرعها والحسن والحسین ثمرتها

105

وشیعتنا اوراقها من تعلق بغصن منها نجا ومن
مثل عنها سقط فی النار ولو عبد الله بین الصفا
والمروة الف سنة فالف سنة فالف سنة حتی یصیر
کالشن البالی ولم یدرک حبنا اهل البیت لاکبه
الله فی النار **خلاصه آنکه** انبیا از درختهای متعدد اند و
من و علی از یک درخت ام من اصل و بیخ آن درخت و علی شاخ
اوست و حسنین میوه آن درخت و شیعه برگ آن درخت اند پس هر که
بشاخی از آن درخت متمسک میشود از صراط عبور میکند بجنت می
رسد و هر که از آن درخت روی گرداند در جهنم می افتد اگر هر
بنده عبادت خدا میان کوه صفا و مروه در مکه هزار سال پس
هزار سال پس هزار سال کند تا آنکه چون مشکیزه خشک و پوسیده
شود و متمسک بمحبت ما اهل بیت نداشته باشد بطرف روی به جهنم
ببرد **نص هفتم** در موده همدانی شافعیست قال صلی
الله علیه وآله وسلم توضع یوم القیمة منابر حول العرش
لشیعتی و شیعة اهل بیتی المخلصین فی ولایتنا و

کتاب الملل والنحل ... ایمان مخلوقست ... لا اله الا الله محمد رسول الله ... و ابو عصمه در فصل اثبات کلام ... ۱۰۶

ويقول الله تعالى هلموا يا عبادي لا الله عليكم
كل امتي فقدا وذيتم في الدنيا خلاصه انكه روز قيامت
منبرها در عرش موضوع براى شيعيان من وشيعه اهل بيت
من كه مخلص وخاص در ولايت ما اهل بيت مى باشند - خدا
ميگويد اى شيعه على بشتابيد به جنت كرامتي واحسان من بر شما
ببنيت چه شما در دنيا متاذي بوديد ايضا در مودة آورده

قال صلى الله عليه وآله وسلم انا اول الناس شافعا

ثم ذريتي ومحبونا يدخلون الجنة بغير حساب

لا يسئلون من دينهم بعد المعرفة والمحبة خلاصه
انكه آنحضرت فرمود صلى الله عليه وآله وسلم اول شافع منم
بعد ان ذريه من ومحبان ما داخل جنت بيحساب ميشوند بعد
معرفت ومحبت بآل محمد از گناهان ايشان سوال كرده نميشود
واينقسم احاديث كه نصوص جليه بر حقيت اماميه ونجاة ايشان
باشد زياده از شمار اند اين رساله ذكر گنجايش آنها ندارد -

پس درينجا فرقه ناجيه اماميه اثنا عشريه ثابت شد والحمد لله

تنبیه اگر گفته شود که اسم شیعه و محب بر تمام فرقات شیعه اطلاق میشود و اثنا عشریه چگونه مخصوص میباشند بلا دلیل **جواب** لفظ شیعه خاص است نه عام باینمعنیکه لفظ شیعه شامل هر فرقه ضال و مضل نمیشود بل بکسانیکه از اول امام تا امام زمان خود معتقد بوده و ایشانرا مفترض الطاعة شمرده در اصول و فروع رجوع بایشان کرده و افراط و تفریط و تقصیر در حال ایشان نکرده پس او شیعه است و الا غلاة که باجماع کفار باشند شامل شیعه میشوند پس کسی که تا امام زمان خود معتقد نبوده یا افراط و تفریط و تقصیر در حال او کرده او از اسم شیعه برآمده و به ضلالت رفته پس هیچ یک شیعه نیستند بل عاری اند **اما تخصیص** شیعه در حال غیبت بامامیه اثنا عشریه بچند وجه است **آ** شیعه بحسب لغت موضوع بر تبعه علی و اهل بیت او است

چنانچه صاحب قاموس در لغت شیعه آورده قد غلب هذا الاسم علی کل من یتولی علیاً و اهل بیته حتی صار اسماً لهم خاصاً یعنی لفظ شیعه مخصوص اسم غالب شده و بر کسیکه

کتاب الملل

[illegible] نعمان بن ثابت بن نعمان بن اوس بود [illegible]

[illegible] از تیم بن ثعلبه [illegible] کابل

[illegible] و ثابت [illegible] ابو حنیفه [illegible] بن حماد [illegible]

ابو حنیفه در زمانی بود

١٠٨

[illegible]

اسم شیعه بر کدام است

از موالی علی و اهلبیت او باشد پس بنا بر لغت مخصوص اثنا عشریه
بعد ائمهٔ اثنا عشر شد **ب** در اصطلاح اصحاب ما هم در حال غیبت
مهدی موضوع بر معتقدین اثنا عشریه است پس بر عایت
اصطلاح هم مخصوص ایشان باشد نه غیر شیعه اهل البیت **ج** بعد ائمهٔ
اثنا عشر شیعه صحیح نمیشود مگر بر کسی که معتقد بائمهٔ اثنا عشر باشد
و مصرح **و** مخصص این حدیث ثقلین است و در احد ثقلین یکی
امیر المومنین نسبت باهل عترة است **و** عترة ائمهٔ اثنا عشر است۔
پس ازین حدیث ثقلین معلوم میشود که قرآن و اهل بیت تا قیام
قیامت باقی خواهند بود **و** این حکم بهیچ مذهب از مذاهب
مطابق ابداً نمیشود سوای مذهب امامیه پس شیعه امامیه اند۔

د مخصص این حدیث منکر آخرنا کالمنکر لاولنا و من
انکر واحداً منهم انکرنی منکر آخر ما منکر اول ما و منکر یکی
از ایشان منکر من است **ه** مخصص این الزام روایت سعد خدری
و غیر او بسیار است که قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
فتمسکوا باهل بیتی و الائمة الراشدین من ذریتی

۱۰۹

فانکم لن تضلوا ابدا فقیل یا رسول الله صلی الله
علیه واله وسلم کم الائمة بعدك قال اثنی عشر
من اهل بیتی او قال من عترتی خلاصه آنکه آنحضرت
صلی الله علیه واله وسلم فرمود متمسک شوید اهل بیت مرا وائمه
راشدین را از ذریه من بعد من چه بتمسک ایشان هرگز گمراه
نمیشوید و آنحضرت فرمود امامان بعد من دوازده اند از اهل
بیت من یا از عترت من پس بنا بر این بخصوصیت شیعه اثنا عشر
است و هر کسی که پیش از اتمام عدد ائمه اثنا عشر بر اعتقاد
امامت امام زمان خود خالص مرده باشد او هر کسی از اهل بدعت و
ضلالت باشد قرار امامت نداده ثم الله اعلم **سوال** اگر گفته شود
که اهلسنت را هم اطلاق شیعه و محب میشود زیرا که اظهار دوستی
با اهلبیت میکنند و علی را خلیفه چهارم میدانند **جواب** بچند
وجه است آ محب بر کسی اطلاق میشود که آثار محبت محبوب ازو
ظاهر باشند و از سنیان لازمه محبت بالکل ظاهر نمیشود بلکه با
دشمنان ایشان دوستی میکنند و در حرکات دشمنان ایشان

تاویلات بیجا میکنند پس صداقت و محبت در وقتی صحت می
بندد که از دشمن محبوب بیزار باشد و انقیاد در جمیع اوامر و نواهی
و اقوال و افعال مینماید و مثالش کلمهٔ طیبه لا اله الا الله
است اول سلب اضدادش بعد آن اثبات محبوب خود خاصه نماید
ب اهل سنت جماعتی اند متفرد و منفرد در اصول و فروع خود
از اهل بیت رسول صلعم و اگر محب یا شیعهٔ ایشان میبودند البته
کل اصول دین و فروع دین از ائمه میگرفتند و حال آنکه احادیث
از مرویات اهل البیت در کتب ایشان پهلو بپهلو هم نسبت با ثبوت
امر در تمسک ایشان خاصه و ثبوت نفی در اخذ روایات از غیر
ایشان وارد است پس شیعه و محب بر ایشان هیچ نمیشود **د**
شیعه یعنی پیرو و تابع است و سنیان ایشان از اول ائمه نمیدانند
و بالفرض پس علی را چون ثلثه بل بدرجهٔ چهارم ایشان بل برابر
ادانی رواة می دانند و از حقوق و فضایل و عصمت و طهارة
و امامت ایشان فهمیده و دانسته چشم پوشی میکنند پس خود را
متشیع و محب نامیدن غلط باشد تمت انبفرقات ملل و

وجمل عقاید ضروریه ایشان از کتب جمهور ایشان که سابق نام
بعض آنها ضبط کردم بصورت مختصر نوشتم بی رعایت مذهب خود
هر که خواهد رجوع بکتب مزبوره خصوص ملل شهرستانی کنند امّا
مزاحم عقائد نصاری ویهود وصابئین ومجوس و
حکما فلاسفه ودهریّه وبراهمه وملاحده
وزنادقه واهل وثن وهنود هند بلحاظ اختصار و
طوالت کتاب نشده و ایشان خارج هم از ملل اسلام واز شمول
حدیث افتراق امت سیّد الانام صلی الله علیه وآله وسلم بودند والحال
پاره از رؤس مسائل از عقائد امامیه و در موضع مخالفت عامه اهل
سنه اشاره بآن کرده بصورة مختصر منویسیم والله ولی التوفیق
والتحقیق

کتاب التوحید

بدانکه توحید تفعیل وحدة بمعنی یک ویگانه در لغت باشد - و در
اصطلاح توحید عبارت ست از انفراد ویگانه دانستن خدا در ذات

کتاب التوحید
مناف پدر او هم شافعی عبد مناف است و هاشم ... عبد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از بنی عبد مناف بود وجمعی از اصحاب شافعی با اصحاب ابوحنیفه وغیر ایشان مکابره میکنند وگویند مذهب شافعی بهتر از دیگران است بجهة آنکه او از قریش ... رسول صلی الله علیه و
١١٢
آله وسلم است چون فضیلت بقرابت رسول صلی الله علیه وآله وسلم وعلم وتقوی باشد پس آنکه نفس رسول صلی الله علیه وآله وسلم باشد وعالم وشجاع و ... وبعد از رسول صلی الله علیه وآله وسلم افضل ناس بود ... از دیگران ... باشد ...

بن مطلب بن عبد بن عبید بن یزید بن شافع بن سائب بن عباس بن عثمان ... محمد بن ادریس ... اصحاب شافعی ... اما

وصفات و لوازم الهیت من جمیع الوجوه پس بیان آن در
مقدمه و چند باب است اما مقدمه در تعداد اصول دین
است و بیان دو مسئله اند اول اصول دین نزد معتزله
توحید و عدل و نبوة و اقرار بوعده ثواب و عذاب
و امر معروف و نهی منکر است و نزد جبریه اشاعره
تصدیق بخدا و برسول و بملائکه و بجمیع امر خدا و بخیر و شر ازو
و باحکام متواتره است و نزد شیعه در قواعد العقاید
و غیر آن فرموده توحید و عدل و نبوة و امامت است
نزد شیخیه توحید و نبوة و امامت و رکن رابع
است و در تفصیل ملل دیگر چندان فایده نیست و سابق منضبط
شده و لو مجملا نزد امامیه اثنا عشریه توحید
و عدل و نبوة و امامت و معاد است توضیح اگرچه اهل
اسلام در تعیین اصول دین و تعداد آنها بالجمله مختلف‌اند و
لکن در وجوب معرفت آنها متفقند پس اگر کسی معرفت آنها
نداشته او مسلمان نیست سوال مشکل منکر مسایل ضروریه هم

چون نماز و روزه و حج و امثال آن کافرست باجماع امت

پس فرق میان اصول و فروع نمانده جواب بدو وجه است

اول آنکه ما بیان کردیم اگر کسی جاهل از اصول باشد او کافر

است و از فروع اگر کسی جاهل باشد کافر نیست مادام که انکار

نکند از تقصیر و دویم فروع دوم ملا محمد خوانساری در رساله

مبدء و معاد فرموده که جهل یا انکار یکی از اصول چون انکار

خدا و رسول عیناً ابن عین کفرست زیرا که منکر اصل شده

پس انکار اصل مستلزم انکار خواص و لوازم او هم است خلاصه انکار

اصول کفر بالذات است و انکار فروع کفر بالذات نیست و فرق حاصل

که اول ذاتی و دویم عرضی است لهذا از نومسلم بجهت احتمال مطلع نبودن

او بر وجوب آنها توبه او قبول است بخلاف مسلم زاد که توبه او بمحض

انکار او قبول نیست مسئله دوم نزد امامیه و معتزله معرفت اصول

دین یعنی معرفة الله و معرفة صفات ثبوتیه و سلبیه

و معرفة حکمت و عدل او و نبوة انبیا علیهم السلام

و اثبات حدوث جمیع آنچه سوای خداست آن عقلی است فی

فی الاصل حاجت بنقل نیست بلی اگر نقلی هم باشد موید عقلی میشود پس اگر نقلی محض میبود والبته بهیچ یکی از خارجین ملة اسلام اثبات اصول نمیتوان کرد و افحام واسکات انبیا لازم میشید زیرا که اگر نبی کافر را معجزه می نماید و بر کافر نظر و فکر عقلا واجب نمی باشد پس کافر ملزم و مجوج نمیتواند شد زیرا که آدمی گوید که بر من نظر عقلا واجب نیست پس اگر نبی بگوید در کتاب من و یا امر من بر تو فکر واجب ست کافر میگوید که هنوز من ایمان بتو و تصدیق بصدق و رسل تو ندارم بتو و بکتاب تو چگونه تصدیق میکنم پس نبی منقطع میشود دیگر اگر وجوب نظر بسمع باشد پس تسلیم سمع هم بنظر باشد دور لازم می آید این ضرر در البطلانست لهذا معارف اصول و وجوب آن فی الاصل عقلی ثابت شد بخلاف سنیان جبریه که نزد ایشان وجوب اینها نقلی خالص ست زیرا که خدا فرموده وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا یعنی ما عذاب احدی را نمی کنیم تا آنکه رسولی ایشان را بفرستیم جواب اول آنکه در این آیه

۱۱۵

نفی عذاب از ترک تکلیف سمعی است چه عمل سمعیات منحصر بر رسالت پیغمبر است پس اگر بواسطهٔ رسول نرسد البته ورود آن مکلّف نیست پس معذّب هم نیست **جواب دیگر** نزد بعضی مراد از رسول عقل است تا که جمع بین الادله شود **باب در اثبات وجود خدا** در ان دو مسئله اند **اول** بدانکه جمیع آنچه هست اگر هستی او بذات خود بلا اعتبار امری دیگر یا علتی دیگر باشد او را واجب الوجود و واجب بذات میگویند پس یعنی خداوند عزّ وجل واجب بذات شی دیگر نیست **واگر** هستی آن شی بعلّة و سبب دیگری باشد یا وجودش و عدمش مساوی الطرفین بذاته باشد مگر بعلتی خارجه لاحقه پس از عدم بوجود می آید او را ممکن الوجود و ممکن بذات می گویند پس ممکن سوای خدا جمیع عالم از کل و جزو است **وآنچه** لیاقت وجود و لیاقت شدن ندارد چه نظر بذاتش کرده چه نظر بفاعلش کرده او را ممتنع الوجود و محال میگویند چون قدیمی دیگر ساختن برای باری ممتنع و محال است **و** در این تقسیم کافه حکما و ملیین بالجمله متفقت اند

۱۱۶

دوم جمیع انچه سوای خداست از کل وجزو اورا عالم بفتحه لام مینامند بجهة انکه او معلوم خداست پس اینعالم چون فلکیات وعنصریات وحیوانات ونباتات وجمادات وغیر آن از جمیع انواع اعیانست یا اعراض. اما اعیان پس هر عین قایم بذات میباشد ومراد از ذات ما یقوم بنفسه ویقوم به غیره است یعنی انچه قائم وبرپا بنفس خود باشد وبسبب او غیر او قایم باشد پس این عین یا مرکب باشد وآن جسم است یا غیر مرکب باشد پس جوهرست وجوهر قابل تقسیم واجزا نیست اما اعراض پس او قایم بغیر وعارض باجسام وجواهر میباشد چون شنوایی وبینایی وشامه والوان واصوات وطعوم وروایح وامثال اینهاست پس همه این حادثست یعنی بعد از نیستی ونابودی بهودی وبوجود آمده پس این عالم با کل وجزو حادثست بخلاف فلاسفه که ایشان بقدم افلاک ومواد واشکال وصورتهای آنها قایل اند وجالینوس درین متوقفست تنبیه هرگاه این بیان شد پس بدانکه

۱۱۷

عالم مجسم است و هر جسم مستلزم حرکت و سکون بالضرورة است و سکون
و حرکت بالضرورة حادث است زیرا که اعراض از لوازم جسم اند و
آنچه خالی از لوازم حدوث نباشد حادث است پس عالم بالضرورة
حادث است و محدث آن قبل ایجاد آن موجود ازلی بالضرورت
است **دیگر** جمیع آنچه سوای خدا است ممکن است و ممکن مسبوق بعدم
است پس آنچه نابود باشد در حال نابودی مؤثر بنفس خود یا غیر
نمیتوان شدن ممتنع و محال است زیرا که شی واحد در آن واحد در حال
عدم هم معدوم و هم موجود و هم موثر و هم متاثر بودن ممتنع
و محال است پس بالضرورة موجد این عالم غیر نوع و غیر جنس ایشان
موجود بالذات باشد **اشکال** این ادله سلب نمی کنند که موجد
عالم خارج از این انواع و اجناس باشد **جواب** در شرح
مقاصد بچند وجه است اقوی و اوجه وجوه آنکه اگر موجد عالم
خارج الانواع و الاجناس نباشد تسلسل لازم می آید و بطلان
تسلسل بجهة اجتماع افراد ممکنات در او ضروری البطلان و آن
مقتضی واجب الوجود است **باب در اسماء ثبوتی**

که باقتضای وجوب بر تعالی اطلاق میشوند **موجود** یعنی هستی
او بلا ایجاد است **قدیم وازلی** باینمعنیکه در اول بر او عدم
نبوده **سرمدی** باعتبار انکه در تقدیر ازمنهٔ ثلثه یعنی ماضی
وحال واستقبال بر او عدم نیست **ابدی وباقی ودایم**
باعتبار وجودش بر او عدم روا نیست ووجودش مستمر است۔
قایم باعتبار انکه بذات خود بپاست **قیوم** باعتبار انکه
بذات خود برپا وبرپا دارنده کل ممکنات است **اول** باعتبار
انکه بذات خود قبل همه اشیا بوده **آخر** باعتبار انکه بعد فنا همه
اشیا موجود خواهد بود **غنی** باعتبار انکه در ذات وصفات
خود حاجت ندارد وهر شی محتاج باوست **باب در**
اسمای سلبیه که وجوب وجود او اقتضای سلب آنها میکند
واحد باعتبار وجوب که سوای او تعالی هیچ شی واجب بذات نیست پس
باین اعتبار ثانی شریک ونظیر ووزیر وند وضد
وکفو ومثل از نوع وجنس وفصل ندارد **احد** باعتبار
انکه ذاتش بسیط مطلق است که اجزاء وقابل تقسیم ومقابل عدد نیست

۱۱۹

فرد باعتبار آنکه از ممکنات بکطرفست زیراکه واجبست و در اجزا وعدد نیست **وتر** مباین وجدا از خلق از روی ذات وصفات بنحوی ست که شی مماثل او نمیتوان شد و در اینجا وارد ست اِنَّ اللهَ وِتْرٌ وَيُحِبُّ الْوِتْرَ یعنی خدا یگانه ست و یگانگی خود را دوست دارد و شارح مقاصد گفته معنی اِنَّ اللهَ وِتْرٌ وَيُحِبُّ الْوِتْرَ آنکه خدا اسامی خود را نود و نه نام مقرر فرمود و همین عدد و وتر را می پسندد و نه ضد او را که جفت است **قدوس** باعتبار آنکه ذات مقدسش از جمیع مناقص مبراست **جلیل** ذات مبارکش از قبایح و مناقص بلند و بزرگ و برتر است

باب در اسمائیکه بلحاظ ذات محض موضوع باشد پس در عربی بغیر لفظ **الله** ثابت نیست و براین اتفاق ملیین است ـ لهذا این اسم مبارک را باسم جلاله یاد می کنند و در ایمان و عبادات ونیات و ذبایح استعمالش عینا می کنند چونکه ذات مقدسه خداوندی را کسی نشناخته و عقل کل پی او نبرده هر عارفی در حیرت افتاده و مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ گفته اند ـ پس بذات مقدسه

خود به لحاظ ذات بلفظ الله نام نهاده و **معنی** آن چنین مقرر شد
که ذات واجبی که جامع جمیع صفات عالیه و جلالیه الٰهیه
مستحق عبادت باشد لهذا اطلاق این اسم اعظم بر غیر خدا و وضع آن
بر غیر او جائز نیست و **در اشتقاق** این اسم شریف در اهل
اشتقاق ولغات دو قول ست نزد اکثر مشتقست از اله و نزد
بعضی از وله و غیر آن وجوه دیگر اند **باب** دیگر اسمائیکه
باعتبارات اطلاق میشوند **اضافی** اند یعنی باضافت شئے
بخدا اطلاق میشوند چون **مقدّر** بجهت اندازه در ممکنات
و **مصوّر** بجهت تصویر موجودات و **خالق** بجهت آفریدن
خلق و **موجد** بجهت ایجاد خلق از عدم و **عالم** بجهت
آنکه هر شئے معلوم اوست و **قادر** بجهت آنکه هر ممکن مقدور اوست
و **رازق** بجهت ارزاق خلق و امثال آن **قهار** باعتبار آنکه
ممکنات را از عدم کشیده قهر الطرف وجود واجبا. و موجودات
را فانی میکند **جبّار** باعتبار آنکه اصل هر شئے عدم ست و بذاته
وجود نمیخواهد و نمیشود پس شئے را از عدم بوجود باجبار می آرد و

۱۲۱

وناقص را تکمیل میکند چون ماده را بصورت ونطفه را بشکل ... وصل میکند وسلبی اند یعنی برعایت سلب غیر از و چون واحد وفرد و وتر و امثال آن واضافی وسلبی اند یعنی اطلاق بعض اسماء بلحاظ سلب شیء ازو واثبات شیء در او چون حی بمعنی دانا وتوانا پس باین اسم اثبات وجود وبقاء او تعالی وسلب موت عنه او تعالی میشود ٭

باب در اسم و مسمی

نزد امامیه اسم عین مسمی نیست زیرا که مرکب از حروف مقطعات مؤلف ومنتظم است وبحسب اختلاف ازمنه والسنه امم وتعدد وتبدل ایشان اسماء متعدد ومتجدد میشوند. پس انچه مرکب ومقدم ومؤخر ومتعدد ومتبدل ومتجدد باشد ضروری الحدوث است و بتعدد اسمائی نسبت بشیء واحد تعدد مسمی ومعانی آنها بالضرورة لازم است پس انچه محل تعدد وتبدل وتغیر باشد بالضرورة حادث پس ضروری البطلان است دیگر معلوم هر کس است که مثلا ناد

كتاب التعقيب

اسم محرق و نان اسم مأکول و آب اسم مشروب است و فرس
اسم مرکب است پس اگر کسی اسم اینها را بخورد مسمی را عیناً نخورده
و در کافی و احتجاج از امیر المؤمنین و حضرت
صادق آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم مروی است
که اسم غیر مسمّی است یعنی نام چیزی و ذات چیزی دیگر است پس
هر که عبادت با اسم کرد عبادت هیچ کس نکرده و هر که عبادت
با اسم و مسمی کرده عبادت دو شی کرده پس شرک کرده و هر که
عبادت بمسمی کرد عبادت بحق کرده نار اسم محرق و نان اسم مأکول
و نزد اشاعره اسمائی چون اسم الله عین مسمّی است یعنی الف
و لام و ه عین ذات خداست و بعضی اسما چون خالق و
رازق غیر خداست و بعضی اسما چون علیم و قدیر نه ذات خدا
و نه غیر اوست و نزد جماعتی از ایشان کل اسمائی عین خداست
زیرا که خدا فرموده تبارک اسم ربّک و سبّح اسم ربّک
الاعلی جواب مراد از آن تعظیم و تقدیس اسمای اوست
چنانچه ذات او واجبست نه اتحاد و یگانگی اسم با مسمّی

۱۲۳

در صحاح وارد است خدا نود و نه نام دارد پس هر که آنها را بشمارد به جنت میرود و این اسما الهامی اند و اگر کسی اسمی بر خداوند جل شانه مقرر سازد مشتمل ثبوتی - یا - سلبی - یا - مشتمل سلب و اضافت باشد نزد امامیه اطلاق آن بر خدا بی اذن صاحب شریعت جایز نیست مبادا بوجهی مناسب حال او نباشد بخلاف اهل سنت که نزد ایشان اطلاق آن بر خدا جایز است و بنا بر ذوق صوفیه وحدتیه هر اسمی از موجودات بر خدا صحیح میتواند شد زیرا که هر شی نزد ایشان عین خدا است

باب صفات تنزیهیه

بدانکه نزد امامیه ذات خدا و حقیقت او مماثل و مشابه هیچ ذات نیست زیرا که نوع منفرد و جنسیت پس اگر مماثل و مشابه باشد اگر ممتاز بما به الامتیاز نشد پس مماثلت نیست و اگر امتیاز شود پس اشتراک و ترکیب لازم می آید این منافی وجوب است بخلاف جماعتی از سنیان چون ابوبکر باقلانی و ابو معالی جوینی اشعری چنانچه روز

بیان وشارح مقاصد از قدمای خود نقل کردند که انّ ذات الواجب تماثل سائر الذوات فی الحقیقة یعنی ذات واجب تعالی مماثل ومشابه همه ذاتهاست در حقیقت این مخالف نص قرآنی ست لیس کمثله شیء که ذات خدا در حقیقت مماثل اشیا نیست **ترکیب** بدانکه نزد امامیه خدای مرکب از اجزاء ذهنیه واجزاء خارجیه ولو بالفرض نیست زیراکه اجزاء مرکبه اگر همه واجب اند پس کثرت وجوب لازم می آید این ضروری البطلان ست **و** اگر همه اجزا ممکن اند پس اجزاء مرکبه ممکنه را واجب گفتن ایضاً ضروری البطلان زیراکه قلب ماهیت ممتنع ست **و** بعد ترکیب اگر خود مرکب شدند پس تاثیر وموثر و تاثر شیء معدوم در حال عدم فی نفسه لازم می آید ایضاً ضروری البطلان ست **و** اگر موثر غیر ست پس واجب غیر ست **و** اگر جزء عین ذات ست پس محتاج بجزء شد ومحتاج واجب نیست **تنبیه** هرگاه این باطل شد پس خدا روی **و** دست **و** گوش **و** چشم **و** بینی **و** دهان **و** ذائقه **و** پای **و** زبان **و** دل **و** خون

کتاب التوحید

۱۲۵

لا ابالی عن حتفی

و بلغم و صفرا و سودا و بول و غایط و منی و آلة و
فرج و ذکوریت و انوثیت و تولد و ایلاد و امثال آن ندارد
بخلاف نصاری که ایشان اقنوم سه گانه را من حیث
الترکیب خدا میدانند - اما اقنوم ثلثه وجود و علم و حیوة است
اینها را بتعبیر اب و ابن و روح القدس میکنند و بعد ترکیب می گویند
که لاهوت بصورت ناسوت یا ناسوت لاهوت ملابس بصورت ناسوت در ناسوت
و نزد وی اثبات لاهوت نیست این امر مخالف کا عقلا و حکما ظاهر و بین است اگر چند این عقیده ایشان اشبه در ملل
هنود و مشرکین و عقاید ایشان و در این عقیده نصاری
فکر کرد شرک ذاتی در عقیده نصاری بیافت و تشریک ذاتی
اعظم از شرک صفاتی است عیاذا بالله من ذالک و
بخلاف فرقه صفاتیه که از فرقه حنابله اند مع تبعه
ایشان که **وهابیه** اند قایل باجزا خارجیه خدا اند که خدا روی
و گوش و بصر و دست و ساق و امثال آن دارد **اما** حقیقت و کیفیت آن
معلوم نیست بل مجهول و سوال از آن بدعت است **جواب** آنکه مدعیان
اولاد بجد اگفته میتوانند که خدا آلتی دارد حقیقت آن مجهول و مجاب

۱۲۶

خود فضیحت شد اگر گویند
مذهب ابو حنیفه و شافعی و مالک
و احمد حنبل و اصحاب ایشان است
احمد حنبل و حنبلی

میکنند پس چون عزیر و عیسی متولد شده پس ایشان چرا مطعون باشند
دیگر اگر این اعضا از صفات ثبوتیه باری اند پس سلب و تاویل
آنها بکیفیت مجهول قبیح و کفرست و اگر از سلبیات اند پس اثبات
آنها نسبت باو تعالی قبیح و مثبت کافر و مشرک است پس این تنبیه است
و در این مخالفت بکل حکما و اهل اسلام کردند جسم بدانکه خدا نزد
امامیه ابعاد سه گانه طول و عرض و عمق ندارد و پس چنانکه
جوهرست و نه جسم و نه عرض اما جوهر پس در اصطلاح
متکلمین عبارة است از متحیزیکه قایم بذات باشد قابل تقسیم پس
این حادث است زیرا که قابل تقسیم است و آنچه خالی از حوادث نباشد
بالضرورة او حادث است پس جوهر حادث است اما نزد حکما
جوهر قسمی از ممکنات است و ان منقسم به جوهر و عرض میشود پس هر ممکن
نزد ایشان حادث است بالضرورة زیرا که وجود او از ایجاد غیر
است پس جوهر حادث است تنبیه نزد فلاسفه ممکن اگر
قیامش بمحل نیست پس جوهرست و اگر قیامش بمحل باشد عرض است
اما جوهر اگر محل جوهر دیگر باشد پس او را هیولی میگویند

۱۲۷ در نقض آن کرده و نام او ظهیر بن ... احمد ... و بخاری در کتاب ... که مذکور شد گوید احمد گفت بزبان کافران و مومنان است یعنی بعزت مومن را رحمت بود و کافر را حجت و گفت آن بر وجه ... باشد بزبان خوانندگان ... مخلوقست در انچه بزبان خوانند ... مخلوق و در انچه بگوش شنوند ... مخلوق بود و در انچه بگوش شنوند مخلوق ... بدل حفظ کنند و لبها مخلوق ... بود و در انچه بلبها بود نامخلوق

واگر دران دیگر بناشد اورا صورت میگویند واگر مرکب از هر دو
باشد اورا جسم میگویند واگر ازین مذکورات هیچ یکے نباشد
پس اورا جوهر مجرد می گویند واگر این جوهر مجرد متعلق باجسام
باشد بتعلق تدبیر وتصرف درانها چون بادجسمی اورا تعبیر
بنفس وروح میکنند واگر این جوهر مجرد موثر در آنهما باشد پس
اورا عقل میگویند وعقول عشره آنهما مشهور اند امّا اجسام
یا فلکی اند پس در تفصیل آنها رجوع بامور عامه کن - یا عنصری
اند - پس جسم عنصری یا بسیط است یا مرکب امّا بسیط
یا خفیف مطلقست چون نار یا ثقیل مطلقست چون زمین
یا ثقیل مضافست چون آب یا خفیف مضافست چون هوا
امّا مرکب یا براے بقاء او زمانی معتد بناشد چون برف و
نحو آن یا براے بسیط مرکب کمالی زاید بناشد چون سنگ یا
کمالی زاید دارد پس اگر کمالش اینست که اجزاء مختلفه از متفرق
شدن خود را حفظ می کنند پس او معدن مرکبی است واگر با وجود این
مبدء غذا ونمو وتولید مثلی باشد پس او نبات است واگر با وجود

این مبدء حس و حرکت ارادیه است پس او مرکب حیوانی است ❊
تنبیه هرگاه این ثابت شد پس جمیع انواع اجسام از فلکی
و از عنصری از حیوانی و نباتی و جمادی و معدنی
حادث اند و اما حدوث آنها باین سبب است که اینها خالی
از حرکت و سکون که بمعنی قرار و عدم قرار باشد نیستند پس آنچه
خالی از لوازم حدوث نباشد بالضرورة حادث است پس
جسم حادث است اما **اعراض** نه گاه پس اینها هم حادث اند
زیراکه قایم بالغیر و انحلال است هرگاه جسم باطل پس لوازم
جسم که اعراض باشند بالضرورت باطل اند پس خدا چون سرخ
و سیاه و سبز و سفید و زرد و فیروزی و دیگر اقسام الوان
و **چون** ذایقه و شامه و روایح و طعوم و صوات و امثال آنها
نیست **تبصرة** هرگاه خدا ترکیب و جسم ندارد پس مزاج که کیفیت
ترکیبی است و الم و لذة و خوف و گریه و صغر و کبر
و خواب و بیداری و حرکت و قیام و قعود و بول
و غایط و خنده و آواز و تغیر و تبدل و اولاد و

و ازواج و آبار و امهات و مصافحه و ملامسه و معانقه و ماندگی و اعضا و مثال آن و یگر ندارد زیراکه ترکیب و جسم ندارد به بطلان لازم ملزوم هم باطل شد **زیراکه** همه اینها موجب تغیر و انفعال است خدا رضا و غضب دارد اما چون رضا و غضب آدمی که متغیر میشود ندارد بل رضا او ثواب و غضب او عذاب است

مسئله در خلاف نصاری

بدانکه نصاری کافه مثبتین و عقلا را درین مسئله خلاف کرده اند که عیسی پسر خداست زیراکه بلا اب متولد شده و احیای اموات میکرد و تا قیامت زنده است **جواب** بچند وجه است **اول** آنکه خدا قدیمست یا حادث پس اگر خدا قدیم است قلب ماهیت قدیم بحدوث از ممتنعات عقلی باطل است بالضرورت و اگر حادث است پس اینهم بالضرورت باطلست زیراکه حادث ضد قدیم است باید خدائی قدیمی خارج از جمله سلسله ممکنات باشد عقلاً **دوم** عیسی شخص بشری جسمانی است بعد از عدم بوجود آمده همعلوم همه است پس آنچه بدیهی باشد او را قدیم یا جزء قدیم -

بدانکه ابن کلاب استاد اشعری بود چنانکه گفتیم در رسایل خلاف و در مقالات

۱۳۰

شعر

یا حلول قدیم دراو شمردن انکار بدیهیات سفسطه است و اگر
کل اتشخص جسمانی را خدا میدانند پس بعد قتل شدن او بدست
یهودیان بزعم شما چگونه نظام عالم در بقاء او بی خدا باقیست
واز دست مخلوق خود کشته شد و اگر جزء خدا یا کل خدا عیسی شد
پس بفناء عیسی جزء خدا یا کل خدا عیاذا بالله فانی شد زیراکه
عیسی نزد ایشان بسبب قتل مرد و هر مرده اول چون جماد
میباشد بعد آن اجزاء او متفرق میشوند و باطل - پس بعد فناء
خدا که عیسی بزعم ایشان باشد ممکنات و موجودات خود
بخود موجود میشوند یا خدای دیگر آمده آنهارا ایجاد می
کند بطلان اینهم ضروریست و اگر آن جزء معتبر الکمیت بود
پس بسبب انتقال آن جزء از خدا خدا باقی نمیماند و اگر آن جزء
معتمد در اکمیت نیست پس کانه جزئی از خدا جدا نشده - پس
حلول نشده با ثبوت انکه خدا اجزاء ندارد و قابل تقسیم نیست
سوم اگر عیسی خدا میبود - پس او بقول شما کثیر العبادت بود
و عبادت بلکه میکرد در حال واحد هم عابد و هم معبود باشد

۱۳۱

این بالضرورت باطل ست چهارم سابق بیان شد که خدا هیچ اجزا ندارد پس اولاد و منی میشود و منی جزء والد میباشد و شخصی که از آب ناپاک و غلیظ پیدا شود و صاحب بول و غائط و گوشت و خون باشد اورا خدا شمردن بالضرورت باطل ست و این قابلیت در کمتر از هنود هند نیست که ایشان هم در فقراء و در جن و در اوتار و در حیوانات و موذیها خدا و رام خود را میدانند اینهم بالضرورة باطل است پس الوهیت عیسی و ابنیت او باطل شد پنجم اگر ولد مجازا و حکما گفته شود یعنی پسر خوانده است پس دران مزیتی برائی عیسی نماند زیرا که این صفات اگر بر واجب بذات جائز باشد پس بدیگران اب و عم و شیخ و سید گفتن جائز باشد این او صاف اعظم الرتبه از لفظ او اخ و ابن ولد اند اینهم باطل است پس ولدیت مجازی هم باطل است ششم احیاء اموات فعل عیسی نیست چه باتفاق ملیین هر معجزه فعل خدا میباشد و بر دست انبیا خلق میکند برائی تصدیق ایشان پس اگر فعل خودش میبود بزعم شما خود کشته نمیشد زیرا که خلاق عالم و محیی آنها بود و مردن

۱۳۲

منافی الوهیت و اکمال ایمان نمی تواب نباشد و الله علیه و آله و سلم او نیز بیان رسول صلی الله علیه و آله و سلم وقتی از زبان وپهلوها در باطن ها سی ساز و من فقرا و مساکین کنند عالم از وبال شد جدا

[illegible] نیست باید در دنیا کسی بود بعین ز روی آن از او آزار دیگر نشد و بضعف و پس باشد و بازنان و کودکان مسلمانان فریب کنند و ... بانده باشد اعجاز نشد بنود ... لازم نشود و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ...

هیچ خندند ... ست شرح بر ... و او ... کند عالم ... و ... ست ... نمود ... باشد ... نعمت نیست ... هیچ ...

در جائیکه ... ماکن ... الله ... مطمئن ... زقوها ... مکان ...

از دلیل ست برانکه فعل عیسی نبوده و بسبب معجزه انبیارا
خدا گفتن جائز نیست و هیچ ملتی نبی خود را خدا قرار نداده اند و
گر نه انبیائی سلف خصوص موسی علیه السلام وقتیکه فرعون
را معجزات قاهره مینمود و برائی بنی اسرائیل هارون را از قبر
زنده کرده بود خدا گفتن باو حق است پس این هم دلیل بر ابنیت
عیسی نمیشود هفتم زنده ماندن عیسی دلیل بر الوهیت
نمیشود زیرا که قبل او از شقیائی چون ابلیس تا قیامت زنده ست
و انبیاء خضر و الیاس و ادریس تا قیامت زنده اند و
الا ایشان هم خصوص ابلیس با عیسی خدا یا ابناء خدا عیاذاً
بالله میشوند این هم باطل ست پس عبدیت عیسی ثابت شد
هشتم بی پدر شدن عیسی دلیل ابنیت خدا و الوهیت او نمیشود
زیرا که بدترین خلق که ابلیس باشد و همچنان کل ملائکه و آدم و حوا
بی پدر پیدا شدند پس ایشان هم خدایان یا ابناء الله میشوند بلی
اگر بگوئی که در انجیل وارد ست که عیسی بار بار به حواریین گفته
انی اذهب الی ابی و اقول ابی چه معنی دارد جواب

۱۳۳

مسلمانان انجیل را محرّف میدانند لهذا این قول را تصدیق
نمیکنند و اگر تسلیم کنیم پس مراد از اب بحسب مجاز مربی
گرفته بشود چنانچه ابن السّبیل مسافر را می گویند و حال آنکه
پسر راه و طریق نیست چنانچه سوید این در انجیل یوحنّا
در باب بیستم عیسی گفته مخاطب بمریم مجدلیه که برادران خود
را نزد من بیار پس هرگاه ایشان حاضر شدند مخاطب با یشان
عیسی گفته انّی اصعد الی ابی وابیکم والهی والهکم
یعنی من بالا میروم نزد پدر خود و پدر شما یعنی مربی خود و مربی
شما و نزد خدای خود و نزد خدای شما و در انجیل یوحنّا
در باب هفدهم است که عیسی در مناجات خدا می گفت وهذه
هی الحیوة الابدیّة ان یعرفوك انت الاله
الحقیقی وحدك ویسوع المسیح الّذی ارسلته یعنی
زندگی ابدی یافت هر که ترا شناخت بانکه خدای حقیقی واحد توئی
و عیسی مسیح کیست که او را برسالة و نبوت فرستادی و در کتاب
اشعیا است که خدا فرموده انّی انا الله ولیس غیری

الهاً ولبس لی شبهٌ یعنی بدرستیکه منم خدا وحال آنکه سوای من خدایی نیست و در خدایی من شبه وشبیه وشک نیست.

تذکرهٔ مجسّمه وصفاتیّه

که ایشان از مشبه وحنابله وحشویه وظاهریه وحدیثیه بعضی تعبیر میکنند پس ایشانهم کافهٔ اهل اسلام بل تابعین وحکما را مخالفت کردند و میگویند اعفونی عن الفرج واللحیة واسئلونی عمّا سواه یعنی عفو کنید مرا از فرج وریش خدا و سوال کنید از سوای آن و میگویند خدا از سر تا سینه مجوف است و از زیر سینه غیر مجوف است و معاذ عنبری یا خدا معانقه ومصافحه میکند و میگوید که خدا فرجی وآلتی دارد چون مرد و میگوید که خدا از گوشت وخون است اکل وشرب دارد و از اشاعره هم مقاتل بن سلیمان ونعیم مصری ومضر وکهمش واحمد جهمی ومعاذ بن معاذ واحمد حنبل قائل اند بآنکه خدا دست وپای و روی وگوش وچشم وساق وقیام وقعود بر عرش دارد که چهار انگشت زیاده از چهار دور عرش کوشتش فاضل میماند وشبهش

١٣٥

بر عرش مینشیند و بر الاغ سوار شده بخانه داود می آمد و در
صحیح بخاری آورده اند که خدا در قیامت پای در جهنم میگذارد
جهنم میگوید پر شدم پر شدم و ذاق د میگوید خدا چون پسر
امرد جعده موی است حتی انکه پسر موطوی را بصورت می دید
گمان بل یقینش میشد که او خدا است و میگویند که خدا طبل
طنبوری دارد و لهذا اللهم لا طبل الاطبال در حال نواختن
میگفتند و بسیاری از مشایخ صوفیه خدا را بصورت پیر سفید
ریش دراز یکصد و هشتاد بار در خواب دیدند **حشویه** میگویند
بر طوفان نوح خدا می گریست حتی که بسبب آن چشم درد کرد و
ملائکه برای تسلی او بعیادتش میکردند و در شرح مقاصد
حدیث آورده انه تعالی یضحک الی اولیائه حتی یبدو
نواجذه یعنی خدا با مؤمنین خنده می کند تا آنکه سفیدی دندان
نواجذ او ظاهر میشود و غیر ذلک از کتاب الادیان و مونس
الابرار و ایجاز المطالب و امثال آنها ملاحظه کن و تشبیه
آنچه از متشابهات قرآن و صحاح سته احادیث که موهم اجرا اند و جواب

مؤول بانچه مطابق ببرهان عقل و محکمات نقل باشد میشوند و
تفاصیل آنها در تفاسیر بسیطه و شروح کتب حدیث است چون
اینجا مطلوب نیست از جمله آن آیه یَدُ اللهِ فَوقَ اَیدِیهِم
و آیه وَمَا خَلَقْتُ بِیَدَیَّ مراد از ید درینجا قدرت خدا و
نعمت اوست یعنی طاقت و قدرت خدا بالاتر از قدرت بندگان
است یعنی چرا سجده نمیکنی چیزی را که بقدرت خود یا برای
نعمت خود او را آفریدم و آیه وَیَبقَی وَجهُ رَبِّكَ و آیه
کُلُّ شَیءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجهَهُ و آیه وَیَبقَی وَجهُ رَبِّكَ مراد
از وجه درینجا ذات خداست چنانچه در آیه ابتغاء وجه الله
و آیه اَینَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجهُ الله ذات خدا مراد است و
نزد بعضی ضمیر وجهه بشیء است پس بنا بر آن هر شیء هالك مگر
ذات هر شیء باقیست و آیه مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ الله مأول
به نسبت و طرف خداست و در بعض روایات مأول بانبیا و ائمه شده
و آیه یَومَ یُکشَفُ عَن سَاقٍ مأول بستون عرش و به حجاب نور
است و آیه وَجَاءَ رَبُّكَ مأول بحکم پروردگار است و آیه اِنَّهُ

۱۳۷

سلب جسم

هو السمیع البصیر ماول بعلم ست و آیه الیه یصعد الکلم الطیب ماول بانکه بسدرة المنتهی یا بطرف عرش که محل اجابة اعمال ست اعمال صالحه صعود بامر او تعالی میکنند بلی برداشتن دست بدعا بطرف آسمان برای آنست که عرش قبله برای دعا و محل نزول برکات و خزینه رحمات و مصدر هر کرامات ست و آیه الرحمن علی العرش استوی ماول بظهور و استیلاست پس علی العرش استوی بمعنی ظهر امره و غلب قهره یعنی رحمان بر عرش ظاهر کرد امر خود با آنکه او محل ارفع و اعظم اشیاست پس او را مصدر اکثر امور و احکام مخلوقات ساخت بلی صله استوا که بمعنی ظهور و بمعنی استیلاء باشد علی واقع میشود چنانچه در صحاح جوهری آورده واستوی ای استولی وظهر وقال الاخطل شعر قد استوی بشر علی العراق ؛ من غیر سیف ودم مهراق سوال بنا بر این عرش باستیلای و ظهور امر مخصوص چرا شد و حال آنکه همه اشیای نسبت باستیلا و ظهور امر او مساوی اند جواب از بعض

١٣٨

افاضل معاصرین اصحاب ما این ست که عرش حاوی و محیط جمیع
اشیا و موجودات ست پس عرش اعظم را مهبط و مصدر کل احکام
و امور ساخته کانه کل افراد عالم را ساخته و از انجا باشیائی دیگر
ساری و نافذ میشود چنانچه احکام شاهی اول بجائی معین صادر میشود
بعد آن منتشر باطراف میشود **جهت و مکان و محل** خدا
ندارد نزد امامیه زیرا که جسم ندارد پس لازم جسم ندارد
دیگر مکان فضائی ست که دران جسم میگنجد - پس اگر خدا در مکان
میبود - پس مشار الیه میشود زیرا که محدود شد و هر مشار محدود
حادث ست پس بطلان مکان و جهت و محل حاصل شد سبب ملے کعبه و
مساجد را خانه خدای مینامند اما این اماکن برای عبادت
ساخته شدند نه برای سکونت چه هر مکان مستلزم سکون نیست
و کرامیه اهل السنت خلاف کردند مع اهل حدیث چون مقاتل بن
سلیمان و مع ملاحده که با نکه خدا بر عرش نشسته بنحویکه مماس
بسطح اعلی ست خدا محل **حلول و حال** در غیر نیست و مراد
از حلول قیام موجود بموجود دیگر یا در امدن شی در شی دیگر چون

۱۳۹

دخول روح در بدن بر سبیل تبعیت زیراکه قیامش بذاته محال باشد چون جسم در مکان یا عرض در جوهر یا صورت در مادّه یا صفت در موصوف حلول میکند امّا نبودن خدا محل حلول برای آنکه محل حوادث میشود پس آنچه جائی حوادث باشد ضرورةً او حادث است زیراکه تغیر و تبدل و انفعال او لازم می آید اما بطلان او و حال دیگر برای آنست که خدا واجب است و جمیع آنچه سوای خدا است ممکن است ـ پس قیام واجب بممکن لازم می آید این بالضرورت باطل است زیراکه واجب حادث و حادث واجب و قدیم میشود و دیگر کل خدا در غیر حلول میکند یا جزء و اگر کل حلول کرده پس بتغیر محل و انقسام و انفعال و ابطال او تغیر و انفعال و انقسام و ابطال واجب تعالی بالکلیه لازم می آید زیراکه محل قابل تغیر و انقسام و فنا است و اگر جزء معتبر خدا را او حلول کرده و حال آنکه بطلان اجزاء در واجب بیان شده پس بالفرض هم نقصان در ذات خدا لازم می آید بر هر دو تقدیر الوهیت واجب باطل میشود و اگر آن جزء معتبر در اله نبوده پس

بدانکه حلول اصلاً واقع نشده و در واجب هم اجزای نبوده صوفیه
در اینخلاف کردند که خدا در عارفان بل در جمیع اشیا می حلول
میکند و نصاری میگویند که خدا در عیسی و بعض فرقات
غلاة میگویند که خدا در علی حلول کرده بنحوی که ناسوتیت
ایشان باللهیت مبدل شد چنانچه جبرئیل بصورت بشری
نمود بطلان اهوا آر ایشان معلوم شد و اگر در ایشان حلول
جایز باشد پس در اقبح اشیا و اخبس آنها چون سگ و خوک جایز
باشد اگرچه از بعض صوفیه چنین مسموع گردیده که مشایخ صوفیه
در همه اشیا حلول جایز بل واقع می دانند پس بنابراین اطلاق
خدا بر قبیح تر و خبیث ترین اشیائی میشود عیاذاً بالله ❊
اتحاد مجازی و حقیقی است اما مجازی پس او عبارة است
از شدن شئی شی دیگر بکون و فساد یا آنکه شئ دیگر مضاف باشد
چون آب هوا شد و هوا آب شد یا بانضیاف شی دیگر چون خاک
گل شد بسبب آب اما حقیقی پس او شدن دو شی موجود
شی واحد است این ممتنع است زیرا که بعد اتحاد اگر این دو شئ موجود

ماند پس دو هستند اتحاد نیست **و** اگر هر دو معدوم شدند باز هم اتحاد نیست بل ثالثی بعد از انقلاب این دو موجود شده و اگر یکی معدوم و دیگر باقی ماند پس باز هم اتحاد نیست زیرا که معدوم قابل اتحاد نمی باشد و اتحاد باین همه معانی نسبت بخدا ممتنع است زیرا که بنا بر اول انقلاب ماهیت لازم می آید و بنا بر دوم امتناع اتحاد اثنین است **صوفیه و نصاری و بعض غلاة** در اینجا اشکر دند و میگویند که با عارفین و با عیسی با علی خدا متحد شده **و بعض صوفیه** میگویند چنانچه در شرح مواقف با بیطوائف سه گانه از اهل تصوف نقل کرده و در احیا گفته صوفیه چنان خبطی کردند که ادنی متمیزی نمیکند و در شرح تجرید قوشجی است که هرگاه عارف بنهایت مراتب عرفان رسید هویت و ماهیت بشریت از و منتفی و زائل میشود - پس موحد عین خدائی واحد میشود و این مرتبه را فنا فی الله و فنا فی التوحید می نامند بطلان اینهم ضروری است زیرا که اگر واجب تعالی بغیر خود متحد شد و سوی الله جمیع اشیا ممکنست پس اجتماع ضدین

لازم می آید و بنابران انچه بر ممکن اطلاق میشود بر واجب هم اطلاق میشود و انچه بر واجب اطلاق میشود بر ممکن هم صادق می آید و الّا قلب واجب بممکن یا قلب ممکن بواجب لازم می آید این هر دو صورة ممتنع الوقوع است پس اتحاد واجب با ممکن باطل شد مطلوب حاصل شد دیگر انکه اگر حلول در غیر صفت کمال نیست نفی آن از واجب تعالی واجبست و هرگاه صفت کمال است پس استکمال واجب بغیر لازم می آید این بالضرورت باطل است پس قول محی الدّین

العالم صورته وهو روح العالم عالم صورة خدا و

خدا روح عالم است و قول او سبحان من اظهر الاشیاء وهو عینها خدا اشیاء را ظاهر کرد و خود عین اشیاء است باطل شد امّا انچه از نقلیات اشعار میشود پس خالی ازین نیست یا عمل بهر دو لازم است پس اجتماع نقیضین لازم می آید یا طرح هر دو دلیلین کند پس ارتفاع نقیضین لازم می آید یا عمل بمتشابه و طرح برهان عقل میکند پس باین سبب طرح معقول و عمل غیر معقول لازم می آید یا عمل معقول و طرح متشابه کند این عند العقل جائز بل

وجبست اما تا وقتیکه امکان تاویل باشد غیر معقول را تاویل کند
والا طرح آن وجبست اما حدیث قدسی انا سمعه الذی
یسمع به وبصره الذی یبصر به ویده الذی
یبطش به ولسانه الذی ینطق به ورجله
الذی یمشی به الخ خلاصه ترجمه آنکه هرگاه بنده بعد
ادای واجب بنوافل قیام میکند پس من گوش او میشوم که بآن
میشنود وچشم او میشوم که بآن می بیند ودست او میشوم
بآنکار واخذ کند وزبان او میشوم که بآن کلام کند وپائی او
که بآن راه میرود تا ودلیلش آنکه این تمام بر مجاز وارد است
آنکه واجب تعالی جز بنده یا قلب ماهیت او میشود اینجا لست
پس مراد اینست که نهایت مراتب قرب رضوانی تعالی وعلوم
بنده نزد او تعالی حاصل میشود - پس شنیدن ودیدن و
گفتن وبدست گرفتن وکلام کردن ورفتن بنده کانه خود خدای
شنیده ودیده وگفته وگرفته وکلام کرده ورفته است و
مؤیدش ششم حدیث است ان دعانی اجبته وان سئلنی

کتاب التوحید
نعوذ بالله من هذه الاعتقاد
۲۰ آنکه مقالات اشعری
۱۴۴ عربی

کتاب التوحید

اعطیته وان استعاذنی اعیذنه یعنی هرگاه بنده مرا
بخواند اجابتش میکنم واگر سوال کند عطایش میکنم واگر پناه بجوید
بجانش میدهم ومؤید دیگر مَن اَطاعَ الرَّسُولَ فَقَدْ اَطاعَ
الله هرکه اطاعت رسول کرد اطاعت خداوند تعالی کرد و در
عرف میگویند فلانی گوش وچشم وزبان ونفس ودست
پادشاهست هرچه این دیده یاکرده یاداده یاگفته گویا که خود
پادشاه کرده والله ولی التوفیق والتحقیق مرئی
بودن او در دنیا وآخرت نزد امامیه بنسبت بعقل ونقل اهل عقل بچند وجه
محال است اول آنکه رویت عبارة از ارتسام صورت مرئی در چشم
بیننده یا انصال شعاع چشم رائی بمرئی درخارج یا ادراک
حسی بتوسط حواس خمسه ظاهری باشد باتفاق کافه حکما وعلماء
متکلمین . چنین صورت در رؤیة باری از اعاظم ممتنعات ست
زیراکه چنین صورت رؤیة بحکم العقل والنقل باجماع محال ست دوم خدا باتفاق
عقلا مجرد وخالی از جسم وجسمانی وکون ومکان وجهت است پس
هرکه جسم وجهة ومکان ندارد دیدار او ممتنع ومحال است سوم

145 قسطاس المستقیم

هر مرئی محسوس و محدود می باشد پس هر که محدود و محسوس باشد جسم
باشد و جسم نیست و نیز بست چهارم جمیع آنچه دیده میشود
باید مقابل باشد یا در حکم آن چون معاینه صورت از آئینه و نسبت
بجز آن جسم و جهت و مقابل یا در حکم آن مفقود است پس رؤیت
او مفقود است پنجم میان رؤیت و رائی و مرئی چند شرط است
پس اگر شرائط ثابت نشوند رؤیت ثابت نشود و به بطلان شرط
مشروط هم باطل میشود آ مرئی جسم داشته باشد چه مجرد از جسم
دیده نمیشود ب مرئی ملون باشد چه شئی بی لون دیده نمی
شود ج مرئی در جهت مقابل یا در حکم مقابل باشد چون معاینه
صورت از آئینه چه شئی که در جهت مقابل نباشد دیده نمیشود د
مرئی شفاف نباشد چون فلک و امثال آن دیده نمی شود ه
مرئی روشن مفرط نباشد چه روشن مفرط چون آفتاب دیده نمی
شود و مرئی داخل حجاب نباشد چه شئی داخل در حجاب دیده نمی
شود ز وقت دیدن روشنی باشد چه شئی در ظلمت و تاریکی دیده
نمیشود ح مرئی متصل بحدقه و قریب بسیار بچشم نباشد چه متصل

بدیده دیده نمیشود ط میان بیننده و مرئی بعد و مسافت

بعیده نباشد چه بعید بسیار دیده نمیشود ی بیننده اعمی نباشد

چه اعمی دیده نمیتواند یا مرئی بسیار صغیر و کوچک نباشد چه

کوچک و دقیق بسیار دیده نمیشود و این شرائط یازده گانه به

اتفاق کافه عقلا و تسلیم اشاعره در اینجا حاصل نیستند پس رؤیة

خدا در دنیا و آخرة باطل است اما دلیل نقلی در کلام بسیار است

اول آیه لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و

اللطیف الخبیر یعنی آنکه خدا بذات خود تصریح کرده که

الی را بینایی چشمها او را ادراک نمیکنند و او تعالی همه بینایان را

ادراک میکند زیرا که او تعالی مجرد از جسم و لوازم جسم است چه

چشم فقط در جسم یا آنچه شبیه به جسم است احاطه کنند یا حاسه ظاهری

دیگر احساس کند محدود و محتاج و ممکن است نه واجب پس تعالی

نه محدود و نه محسوس و نه مرئی بعین است دوم آیه لن ترانی

در قصه موسی که رب ارنی انظر الیک گفت بار الها بنما مرا ذات خود

آشکار را نگاه کنم بسوی تو لن ترانی گفت که هرگز ابدا نخواهی دید

چه لفظ لن برای نفی ابدی نزد نحاة است پس در دنیا و آخرة
مرا نمیتوانی دید و نزد مجسّمه و کرامیّه خدا در مکان و در
جهت اعلی دیده میشود زیرا که نزد ایشان خدا جسم دارد و نزد
اشاعره خدا دیده میشود بغیر جسم و بغیر مکان و بغیر جهت
و بغیر ارتسام صورت او و بغیر احاطه نور چشم و بلا کیفیت زیرا که
خدا شیٔ است و نزد ایشان مجرّدات چون شما موجود و اینج و
الوان و اصوات و نفوس و معدومات در حال عدم دیده
میشوند و میگویند اگر پشّه در هند باشد پس کور مادرزاد از چین
در شب تار بلا فاصله مسافت و جبال کوهستان پشّه هند را به چشم
سر دیده میتواند این سفسطه است و بدیهیات و کافه عقلا از جهت
دیدار خدا انکار میکنند در کشاف ایراد کرد و اَنعجب

من المتسمّین بالاسلام المتسنّنین باهل السنّة والجماعة
کیف اتّخذوا هذه العظیمة مذهباً ولا یغرّنّك تسترهم
بالبلکفة فانّه من منصوبات اشیاخهم والقول ما قال
بعض العدلیة. فیهم خلاصه آنکه متعجّبم از کسانیکه خود را

١٢٨ فصل

باہل اسلام واہل سنت وجماعت نام ونشان نہادند و
چگونہ گناہ عظیم را مذہب خود قرار دادند واین کبیرہ را میپوشانند
بانکہ دیدار بلاکیفیت ولامکان میشود چہ این اشیاخ ایشان منصوب
کردند وشاعری عدلی در ایشان چہ خوب گفتہ **شعر**

جماعة سمّوا هواهم سنّة * وجماعة حمر لعمری موکفة
قد شبّهوه بخلقه وتخوّفوا * شنع الوری فتستّروا بالبلکفة

اصلہ آنکہ جماعتی جبریہ خواہشہای نفسانی خود را سنت
ول نام نہادند * این جماعت خرہا قسم بعمر خود کہ ثوم اند
بیشان خدا را تشبیہ بخلق داده ترسیدند تشنیعات مردم پس
بجہت آن پوشیدند این گناہ کبیرہ را کہ دیدار خدا باشد بہ بلکفہ یعنی بعبارة
بقول ایشان نیست کہ بلاکیفیت دیدار میشود **دلیل** اشاعرہ سہ اند
اول آیہ فمن شاء لقاء ربہ **جواب** لقاء وملاقات در اصل
لغت بمعنی ہمدیگر محاذی وحاضر شدن نیست پس بنابر این تاویلش
آنکہ ہر کہ حضور ومحاذاة خداوندی خواہد عمل صالح کند زیرا کہ
کفار از شرف حضوری محجوب میشوند بمصداق انہم المحجوبون

کتاب التوحید

١٤٩

پس بقول صاحب ... در کتاب خود گوید کہ ... فخر رازی

و اگر بمعنی رؤیتہ سے باشد پس نسبت بملاقات دو اعمی و یک بینا و اعمی صحت نمی بند چنانچه کور و اعمی میگوید که فلانے بینا را ملاقات کردم یعنی محاذی باهمدیگر شدیم و همین تمثیل نسبت بما و خدا در ملاقات است **دلیل دوم** آیه وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة **جواب** این آیت اصلاً دلالت بر رؤیة ندارد زیراکه وجوه جمع وجه است **و** وجه بمعنی روی و ذات و طرف و نفس آمده نه بمعنی چشم مؤید این لفظ نضارت است **دیگر** لفظ نظر مستلزم رؤیت نیست چنانچه نظر کننده بگمان خود نگاه میکند اما نمی بیند چنانچه میگویند نظرت الی الهلال فلم اره نگاه کردم بهلال ندیدم و با ثبوت این تاویلش ممکنست **اما تاویلش** انکه لفظ الی در ربها واحد آلاء اسم است حرف نیست بمعنی نعمة پس بنابرآن وجوه یومئذ ناضرة ؞ نعمة ربها ناظرة یعنی ابدان و اجساد اهل جنت تر و تازه می باشند نعمة پروردگار خود را که عوض داده شده نگاه کننده می باشند این مختار سید مرتضی در درر الغرر معه جماعتی از مفسرین است **تاویل دوم**

کتاب التحصیل ... از فقه از شافعی و مالک ... و احمد ... شافعی و ابو حنیفه ... [illegible]

... مثل الشمس ست ... در مسئله خلاف کرده باشد با شعری و اصحابش بنابرین فقیه ... باطل باشد ... دروغ گفتن چون ترک کنند ... [illegible]

150

[illegible]

بعد الی محذوفست چون الی نعمة ربها ناظرة یعنی نعمة
خدا و عطاء او را نگاه کننده می باشند اینمروی از ابن عباس
و مختار جمهور مفسرین اسلام است **تاویل سوم** لفظ نظر بمعنے
انتظارست چنانچه در قصه بلقیس است انی ناظرة بم یرجع
المرسلون یعنی منتظرم که چگونه رسولان من بر گردند **و آیه** تریهم
ینظرون الیك وهم لا یبصرون یعنی ایشان منتظر تو می باشند
پس بنا برین معنی ناظرة منتظرة شد یعنی اهل جنت منتظر
پروردگار باشند که نسبت بما چه حکم میکند **تاویل چهارم** نظر
بمعنی غور و فکر در امر آمده پس بنا برین عطایی خدا و امر او امتثال
میباشند که بمعاوضه ایمان و عبادت در ایام فرصت بلیله پیغمبرها
داده شد **سوال** اگر نظر بمعنی انتظار باشد پس صله آن بالی
صحیح نمیباشد **جواب** بلی الی صله انتظار واقع میشود چنانچه در آیه مذکوره
و در آیة نظرة الی میسرة واقعشده **و** در شرح مقاصد
قول شاعر شاهد آورده × وجوه ناظرات یوم بدر ×
الی الرحمان یاتی بالفلاح × یعنی مردم منتظر بودند روز بدر

۱۵۱
بتمامه وانصرو بمیری و جمع
از کتاب دیوان تابع او شدند
ولی از بنی هاشم دعوی کرد که
حلاج خدا است و من نبی اویم و نیز
این قوم را حاضر کرده با ایشان
مناظره کرد همه مقر شدند که
حلاج با الوهیت حلاج

بطرف رحمان که رستگاری بفر رسید **دلیل سوم** حدیثست ترون

ربّکم کما ترون القمر لیلة البدر یعنی زود خواهید دید رب

خود را چنانچه ماه چهارده را می بینید شارح مقاصد گفته که بر

رویة نصّ و اجماع امّت و احادیث وارد شده اند **جواب** اجماع

امّت گفته غلط کرده زیرا که اهل البیت علیهم السّلام و امامیه و ابن

عبّاس و معتزله که سابق بر اشاعره بودند مخالف این مذهب‌اند

و نصّ در این باب بر عدم رویة جلیست پس این باطل شد امّا

روایت بصورت احادیست اگرچه صدق روایت باشد موجب قطع

نمیشود و علاوه بران نزد معتزله راوی این حدیث قیس ابن

حازم است و او از جملهٔ خوارج و قبل از آن مختبط بوده در هر دو

حال مرویات چنین اشخاص مسموع نیست در اوّل مجلد

نهج البلاغه است قیس ابن حازم هو الّذی روی حدیث

لترون ربّکم قد طعن مشائخنا المتکلمون فیه و قالوا

انّه فاسق و لا یقبل روایته **خلاصه** راوی این

قیس است در او متکلمین طعن کرده اند و او فاسقست روایت او قبول نیست

۱۵۲

واگر قول شارح مقاصد صحیح شود که بیت وبکیفر روایات روبه نقل کردند پس از تسلیم آنها تاویل آن بکشف تام وبمعرفت ضروری در آخرة است بنحویکه احدی منکر باری نمیتواند شد بنابرآن ترون بمعنی تعرفون باشد چه نزد نحاة رائیت بمعنی عرفت آمده والّا لازم می آید طرح برهان عقل ونص از محکم نقل یا عمل متناقضین یا ارتفاع متناقضین - لهذا واجب شد که طرح غیر معقول یا تاویل آنموافق عقل شود سوال موسی چرا سوال ارنی کرد جواب باقتراح امت وقتیکه گفتند قالوا اَرِنَا اللّٰهَ جَهْرَةً خدارا جهرا بنمائی مارا موسی گفت که روئیة او ممکن نیست ایشان گفتند لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتّٰى نَرَى اللّٰهَ جَهْرَةً هرگز ایمان نمی آریم بتو تا آنکه علانیه خدارا بما بنمائی سوال پس موسیٰ روئیة راچرا اسناد بنفس خود کرد وبقوم نکرد بقوله اَرِنِی نفسک میگفت جواب اسناد بنفسی موسیٰ برائی اتمام حجت وانقطاع معذرت بود که مبادا ایشان قابل دیدار نباشند وکما قابل خواهند بود پس حقتعالی النفی

۱۵۳

با من گفت که پدرم را سجده کن لیکن گفتم جز خدا کسی دیگر را سجده نتوان کرد حلاج بشنید و گفت سجده خدا در آسمان است ولی در زمین دم از پیش خود خوانده و دست در جیب کرد و حقه بیرون آورد پر از مشک بمن داد و گفت

رؤیت کرد که تو چنین نبوت و کلیمیت نمیتوانی دید مرا پس کل خلایق
نمیتوان دید خدا را **سؤال** خدا رؤیت خود را معلق بر استقرار کوه
کرد و استقرار کوه ممکن پس رؤیت ممکن است **جواب** در حال تجلی
کوه متزلزل است پس در حال تزلزل استقرار ممتنع است زیرا که
اجتماع ضدین که سکون و حرکت باشد لازم می آید پس رؤیت ممتنع
است لهذا شارح مقاصد تسلیم کرده که رؤیت خدا عقلاً ممکن نیست

شریک خدا ندارد اما شرک در ذات عبارة از وجود ثانی
مثل و ند و ضد از نوع و جنس و فصل باشد پس خداوند جلشانه
نوع و جنس ندارد پس مثل و ثانی و ند و ضد ندارد زیرا که او تعالی
واجب بذات است و جمیع آنچه سوای اوست ممکن و ممکن شریک
واجب هرگز شده نمیتواند پس وحدانیت ثابت شد اما شریک
در افعال او پس او هم ندارد زیرا که اگر دو خدا فرض شوند پس اراده
هر دو در فعل واحد متفق باشد یا مختلف اگر متفق باشد و اراده یکی
بفعل آمد باوجود مساوات هر دو پس ترجیح بلا مرجح لازم می آید و
اگر اراده هر دو بفعل آمد پس بدو علت تامه شی واحد لازم می آید

این هردو ضروری البطلان اند و اگر اراده هردو مخالف یکدیگر باشد
چون حرکت وسکون در شی واحد پس اراده هردو بفعل می آید یا نه
و اگر اراده هردو بفعل آمد اجتماع ضدین لازم میآید و اگر اراده
هردو بفعل نیاید پس ارتفاع نقیضین لازم می آید این هم بالضرور
باطلست زیرا که اثر لازم موثرست پس در این اثر که عالم باشد
نظام ثابت است و اگر اراده یکی در امر مختلف بظهور آمد پس
عجز دیگر لازم میآید و عاجز خدا نیست بخلاف نصاری
که ایشان اقنوم ثلثه را خدا میدانند یعنی اب و ابن و روح القدس
را پس تشریک ذات کردند باوجودی که در اناجیل ایشان و توریت
نصوص صریحه بر توحید اند چنانچه در فصل سیزدهم از سفر پنجم کتاب
الاستثناء توریة ست من ادعی الی غیر الله معبودا فقد
اخر اقتله و ترجمه بالمجازة هر که معبودات دیگر سوای خدای
یگانه ادعا کند او را بکش و سنگسار کن و امثال آن بسیار اند
و بخلاف مجوس که نزد ایشان مبدء خیر و خالق آن یزدان
و مبدء شر و خالق آن اهرمن است و ثنویه میگویند باری

۱۵۵

عالم دو الهست نور او فاعل خیرات است وظلمة او فاعل شرور است

عباد کواکب وهمچنین **وعباد ملائکه** میگویند که کواکب موثر

عالم ومدبر آن اند وهمچنین **عباد ملائکه** ملائکه را مدبر عالم

میدانند **وکفار قریش** ملائکه را دختران خدا میدانستند

اما عباد اصنام پس امام فخر الدین رازی عقاید ایشان

مختلف نوشته آ این صور ارواح مدبرین امور ایشانند ب

اصنام صور کواکب مدبره عالم اند ج جماعتی معتقد اند که خدا

جسم است لهذا اینها را بصورت او ساختند د این اصنام

صور کامل المراتب عند الله کسی که بوده ومرده اند پس تعبید

وتعظیم آنها میکنند لطریق توسل وتشفع الی الله ه نزد بعضی

اینصورت آدم است وبا وسجده میکنند برای آنکه خدا آدم را قبله

یا معبود ملائکه ساخته **اشاعره** صفات خدا را قدیم

میدانند **حنابله** حروف ونقوش قرآن واحکام واوامر ونواهی

آنرا قدیم میدانند **محل حوادث** خدا نیست زیرا که اگر ذات

خدا محل حوادث وصفات باشد ذات خدا محل تغیر وانفعال میشود

١٥٦

برای تغیر و تبدل و انفعال صفت پس آنچه محل حوادث باشد او
حادث است **وکرامیه** میگویند ذات خدا محل حوادث است
زیرا که قادر و عالم و مرید و متکلم و غیر آن در ازل نبود بسبب
حدوث این امور صفات حادث شدند و ذات الهی باین اوصاف
متصف نبود بعد تعلقات متصف شد **معانی واحوال**
خدا ندارد و نزد امامیه صفات او تعالی عین ذات است واگر خدا
موجود بوجود و عالم بعلم و مرید باراده و مدرک بادراک باشد یا قادر
بقادریت و عالم بعالمیت وحی بحییت و مرید بارادیت و موجود
بوجودیت باشد افتقار واجب بصفات لازم می آید و مفتقر ممکن
است و ممکن خدا نیست **و** احوال و معانی مقتضی مغایرت اند پس
اگر این اغیار قدیم باشند تعدد قدما و تکثرات واجب لازم می آید
واگر حادث باشند ذات خدا محل حوادث میشود و هر که محل حوادث
باشد متغیر و منفعل میشود بجهت تغیر و انفعال حوادث **واگر** مرکب
باشند لزوم ترکیب میآید پس این ضروری البطلانست تغیرات
و تبدلات و تکثرات را بطرف ذات واجب ممتنع است و او تعالی

۱۵۷

خون فانی معرفت دران قرار نه گیرد زیرا که معرفت بحر بی پایانست و مثال این بزبان بسیار گوید **شبلی** را پرسیدند ...

احدی المعنی ست به تبدّل صفات و اسماء معانی و مسمّی متبدّل نمیشود
بلی آنچه اززیادتی معلوم میشود چون ذات عالمه و ذات
قادره این زواید اعتبار به ذهنی اند نه خارجی و نزد
اشاعره خدا قادر بقدرت و عالم بعلم و حی بحیوة و
باقی ببقاء و موجود بوجود ست و نزد ابوهاشم و
تبعه او ذات خدا مساوی و مماثل ذاتهای دیگر ست ممتاز
بالّهیت میشود پس این حالت برای خدا موجب چهار حالات می
شود قادریّت و عالمیّت و حیّیت و موجودیّت
لهذا خدا قادر بقادریت و عالم بعالمیت و موجود بوجودیّت الی غیر
ذلک ست و بطلان آن معلوم ست باب صفات ذاتیه
خدا جل و علا در اینجا هشت مینویسیم عالم بدانکه عالم کسی
ست که معلومات یعنی جمیع اشیاء او را مبیّن و روشن باشند
اما علم عبارت ست از روشنی و دانش اشیاء و این چند
صورت ست ا علم عبارت ست از ارتسام صورت مساوی
معلوم در عالم پس چنین علم نسبت بخدا ممتنع و محال ست زیراکه

ذاتش محلا للصور لازم می آید و آنچه محل صورت و تکثرات باشد
حادث و متغیر و منفعل باشد **بخلاف** جمعی از فلاسفه و **بعضی**
از متکلمین اسلامیه که نزد ایشان خدا علم حصولی دارد و بطلان
آن دانستی تدبر **ب** حضور ذات اشیاء با حقیقت و ماهیت
نزد عالم باشد بنحوی که هیچ شیء از و غائب و مستور نباشد چنین
علم علم واجب تعالی نزد متکلمین است **و** بعض جمهور امامیه در این
هم دغدغه دارند زیرا که بنابر آن وجود معدوم در حال عدم اشعار
میشود **ج** نزد محققین امامیه (علم الهی) حصولی است و نه حضوری
بل ذات مقدسه تعالی عین علمست پس بنابراین ذات اقدس تعالی
محل انکشاف اشیاء و مبدء و مظهر جمیع معلومات است چه موجود باشد
یا معدوم کل باشد یا جزء متغیر باشد یا نه مرکب باشد یا بسیط ممکن
باشد یا قدیم **اما محال** اگرچه از مقدورات و ممکنات نیست
پس معلوم نیست زیرا که لیاقت وجود اصلاً و لو بالفرض ندارد - و
اطلاق شیء در اصل بر او نیست **بلی** اگر کسی ممتنع را فرض کند پس
در آنوقت معلوم معلوم شده پس معلوم خدا است و با همه حیثیت

۱۵۹

حدیث علویه هم که سایل پرسید خدا چه چیز نمیداند امیر المومنین ع
فرمود که شریک خود را خدا نمیداند زیراکه ممتنع الوجود ست و
فلاسفه و ابو الحسین میگویند که خدا جزئیات متغیره را نمی
داند والا تغیر علم او تعالی لازم می آید **جواب** خدا کل وجزء و
متغیر را میداند زیراکه علمش نزد متکلمین حضوری و اسناد
کل وجزء در حال وجود و عدم نسبت باو مساوی و تغیر اعتباری
ست **دیگر** شارح مقاصد گفته خدا از جسم و جسمانیات مجرد و
منزه ست پس هر مجرد عاقل ست یعنی مستلزم علم ست زیراکه مجرد بری
از شوائب مادیه و از لواحق غریبه ست پس علمش حاوی و محیط
ست **دیگر نزد حکما و بعض معتزله** خدا ذات خود را
نمیداند زیراکه عالم و علم و معلوم مستلزم مغائرت ست والا
خدا هم قابل و هم فاعل باشد پس دور لازم می آید **جواب**
نزد متکلمین علم الهی عین ذات الهی ست پس ذات الهی قابل
و فاعل نمیشود و کثرت و مغائرت و دور لازم نمی آید چنین
مفروضات در وقتی لازم می آیند هر گاه خدا علم حصولی مبداء شتات

سبحانک هذا بهتان عظیم

فرقه دوم از ۱۶۰ صوفیان عشاق

صوفیه مشهورند که در مرتبت
سر منجیه اند بقرآن معرفت هم
بهم معرفت علایق از آن تبع برگردد و
عالم از دل خود دنیا و جاه برنج
و بخانه فارغ بنشینند و
اختصار کنند بر ادای فرایض و
وابسته نیستند زبان جمیعکمن و
و ذکر ایشان بعلی کلامت

قدرت خدا عبارتست از معنیکه بر کردن ممکن و مقدور و بر ترک آن متمکنست اگر خواهد میکند و اگر نخواهد نمیکند زیرا که سابق بیان شد که جمیع آنچه هست یا واجبست یا ممکن پس واجب بذات سوای خدا هیچ نیست و وجود او بالغیر نیست و جمیع آنچه سوای خداست ممکن و وجود او بالغیر است پس موجودات این عالم کلاً و جزءً ممکن و مقدور است و وجود آنها بذات خود ممتنع است پس حدوث اینها مستلزم موجد قادر علی العموم است بسبب ثبوت عموم امکانیت کل اشیا بهست و مخصص بتخصیص آنها نیست و تقدم و تاخر اشیا دلیل بر اختیار و علم اوست چه ایجاد جمیع اشیا نسبت بقدرت او در آن واحد مساوی بوده پس در زمان واحد دفعةً ایجاد نکرده پس قادر بالایجاب بودن خدا باطل شد نزد فلاسفه خدا قادر بالایجاب است اینمعلوم البطلان است زیرا که عالم مسبوق بعدم بوده و قدرت او تابع بعلم و اراده است پس موجب نیست و نزد نظام معتزلی خدا قادر بر سایر قبایح چون جهل و کذب و ظلم و امثال آن

سلوکی که الله الله و ذکر
و اعتناق خدا
قویست که خود را در سبحبت
و گویند بعون
خواهیم از عقیده و اعتقاد
و دانند حقایق اهل
و خود را اهل حقایق
ایشان است که بهترین خلق
خدا ایشانند

۱۲۱

و با خلق سخن
و از نهران منزوی شوند
اختلاط نکنند و گویند علایق
جسمانی از خود بیرون کردیم تا بمنزل
رسیدیم و گویند مثال این جماعت
که در حکایت معروف آمده است
که نقاشان چین و روم با یکدیگر دعوی
کرده هر قوم گفتند نقش ما بهتر
است و سلطان فرمود تا صفه
را پرده در میان بکشند و هر یک
در طرفی کار کنند تا معلوم
شود کدام بهتر است پس
بر نقاشی هر یک بکار خود
مشغول شده از کار دیگر
جن نزدیشت اهل چین
نقاشی و قلم کاری

نیست ونزد بلخی معتزلی خدا قادر بر مثل مقدور بندگان نیست
ونزد جبائیان خدا تع بر عین مقدور ما قادر نیست و
نزد مجوس خدا قادر بر خلق شرور وموذیات نیست ونزد
جبریه در عالم موثری سوای خدای نیست پس آنچه از زنا ولواطه
بلکه کل از قبایح با مخلوق خداست ونزد حکمای خدا قادر بر
جسمانیات نیست زیراکه واحد است واز واحد صادر نمیشود مگر
فعل واحد ونزد مفوضه کل علم وقدرت ومملکت خود
را به محمد صلی الله علیه وآله علم وحلم داده واورا دخلی در عالم نیست
ونزد جماعتی از یهود خدا از عالم فارغ شده وحالا دخلی در عالم
ندارد و[illegible] کرده نمیتواند حیوة خدا زنده است نه چون حیوانات
که محتاج روح وبدن باشد ونه چون جمادات است بل حیوة خدا عبارة
است از متصف بودن خدا بقدرت وعلم پس هر قادر وعالم حی است
پس خدا باین معنی زنده است ونزد حکمای خدا دراک فعال است و
نزد اشاعره حیوة تعالی زائد بر ذات مغایر است بصحت
اتصاف او بقدرة وعلم سمیع وبصیر است خدا یعنی مسموعات

۱۶۳

کتاب التحصیل

ومبصرات وجمیع مدرکات را میداند بی آنکه جوارح داشته باشد چون
گوش وچشم ولمس وامثال آن واثبات آن بنقلست چون إِنَّهُ
هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ وآیه وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وامثال
آن پس مدرك وسمیع وبصیر بودن باری صحیح باشد به معنی مذکور
ونزد اشاعره وجبائیان ونزد اتباع ایشان
ادراك وسمع وبصر زیاده بر علم اند ومجسمه ومشبهه
ووهابیه قائلند بآنکه خدا دست وپای وگوش وچشم
وسایر جوارح دارد اما کیفیت آنها چنانچه گذشت سابق
بیان شده ونزد امام الحرمین ادراك مخصوص بمبصرات
است پس آنچه دیده وشنیده وچشیده وبوییده ولمس
کرده میشود خدا آنرا میداند بی چشم وگوش وذائقه وشامه ولامسه
صدق عبارتست از آنکه خدا جمیع آنچه فرموده حق ومطابق
واقعست چه مخالفه وعده ودروغ قبیح است وبر خدا روا نیست والا
بر اوامر ونواهی ووعده ووعید او اعتماد نماند واثبات نبوة
هیچ نبی شده نمیتواند پس نظام دین ودنیا باطل میشود وقرآن

١٦٣

صریحست بصادق بودن او چون والله یقول الحق ولا
یخلف المیعاد یعنی خدا حق ومطابق واقعه میفرماید وخلاف
موعید نمیکند وبر کاذبان لعنت کرده بقوله تع لعنة
الله علی القوم الکاذبین ونزد جبریه قبیح خدا
قبیح نیست وخیر وشر من الله است ودر عالم مؤثری بغیر از او نیست پس
جمیع آنچه از نیک وبد واقع شود فعل خداست - پس بنابر آن
کذب چه از خود خدا یا از بندگان باشد بد نیست اراده نزد امامیه
عبارة است از چیزیکه در علم الهی باشد وآن داعی خدا میباشد
بکردن وترک آن ونزد بعض معتزله کراهت واراده
علم بمصلحت بفعل وترک پس اگر مشتمل مفسده فعلی باشد از ایجاد آن
صارف میشود واگر مشتمل مصلحت باشد باعث ایجاد او میشود واین
باجماع ثابتست وتخصیص ممکنات بتقدم وتاخر وبوقوع وبعدم
وقوع وبوقتی سوای وقتی وبصورتی سوای صورتی باثبوت
آنکه ایجاد کل آنها دفعةً در وقت واحد مساوی بود دلیل بر وجود
مخصص وآن مخصص اراده وکراهت است ونزد بخاریه

مراد از اراده تعالی آنست که خدا اکره وساهی نیست **و نزد** الهی در افعال خودش علم او تعم اراده است و در افعال بندگان امر و نهی است **و نزد فلاسفه** اراده خداوند تعا عبارت از عنایت الهیت است چنانچه در شرح مقاصد نقل کرده **اشاعره و جماعتی از معتزله** میگویند اراده صفت زائده مغایر قدرت و علم مخصص فعلست پس از آن باز اختلاف کردند **نزد اشاعره** این معنی صفت زائده قدیم بذات است **و نزد کرامیه** حادثه است لکن قایم بذات تعالی **و نزد معتزله** زاید حادث قایم بذات خود است نه بمحل

تنبیه قول عجیب جبریه اشاعره می گویند حقتعالی امر علی الدوام میکند لکن آن امر پسند دیده و مامور او نمی باشد بل مامور مکروه و منهی او باشد و نهی میکند از منهیات و در اصل نه منهی و منهی پسند دیده نزد او میباشد پس خلاصه آنکه مامور خدا نزد خدا منهی و مکروه و منهی خدا نزد خدا مراد و مامور و پسند دیده او میباشد چنانچه روزبهان و شارح مقاصد تصریح نموده

۱۶۵

با دیگر جمهور ایشان کرده‌اند خاتمه مذهب اهل الحق ان کل
ما اراده الله تعالی فهو کائن وان کل کائن فهو
مراد له وان لم یکن مرضیاً ولا مأموراً به بل منهیا
وهذا ما اشتهر من السلف خلاصه آنکه اشاعره
میگویند جمیع آنچه از نیک و بد و کفر و زندقه و ایمان و اسلام
مراد خداست ولکن پسندیده مامور و منهی نزد خدا نیست بل هر
مامور منهی و هر منهی مامور است این است مشهور در علمائی سلف
ایشان اقول مخالف نص است قطع نظر از عقل چون ان
الله یأمر بالعدل والاحسان خدا امر بعدل و احسان
میکند و ینهی عن الفحشاء والمنکر نهی از قبایح میکند وما
الله یرید ظلماً خدا اراده ظلم نمیکند ولا یرضی لعباده
الکفر خدا راضی بکفر بندگان نیست و امثال آن بسیار است پس
این اختباط ضروری البطلان است کلام عبارت است از حروف
مولفه مرکبه متعاقبه که مقرو و متلو باصوات میشود پس متکلم
بودن خدا عبارت است از ایجاد حروف و ترکیب آنها با اصوات

خدایا عبادت ترا نه از ترس دوزخ و نه بامید بهشت عبادت کردم بلکه ترا از بهر تو پرستیدم ... نیست جز تجلی و جواب من اراد خدا بر و تجلی کند و خود را نماید و از جمله رموزات ایشان اینکه گویند وقتی رابعه عدویه

۱۶۶

کلام خدا

گاهی ولی اصوات ... نا داشت کند بمراد و مطلوب تعالی
نه کلام زبانی و نفسانی و متصف بودن خدا بکلام امری اجماعی
جمیع اهل ملل است و بران نصوص هم وارد اند اما در تعریف کلام
تعالی خلاف کردند اشاعره میگویند کلام معنی قدیم نفسانی
قایم بذات تعم است پس این معنی قدیم را تعبیر بعبارات مختلفه
متغیره میکنند که مغایر علم و قدرت است پس این کلام نفسانی
امر و نهی و خبر و استفهام و ... صوت و غیر ذلک
از اسالیب کلام نیست و معتزله و ... حنابله
میگویند کلام حروف و اصوات ... دلالت بمراد و مطلب
میکنند لهذا ساکت و گنگ را متکلم نمیگویند ... حروف
در نفس دارند اما قائلین بحروف و اصوات باز اختلاف کردند
حنابله و کرامیه میگویند که حروف و ترکیب و اصوات قایم
بذات تعم اند حتی بعضی حنابله مبالغه کردند که نقوش و حروف و
سیاهی که بآن تحریر حروف میشود حتی کاغذ و جلد کلام الله قایم
بذات تعم است بنابراین لازم می آید تعدد قدما که هر حرفی

از صوفیه ... ١٦٧ ... الشاذلیه ...
بحق نماز و روزه و زکوه و حج و ... دیگر از بهر ان نماز و ... مشغول شده تهذیب اخلاق حاصل کنند و از انجا معرفت حق پیدا کنند تا بحق وصل گردند

قدیم است دیگر هر امر و نهی و وعده و تعزیر قبل از وجود مکلفین
در حال عدم ایشان قایم و متوجه و جاری بر ایشان بوده بطلان
آن بدیهی است دیگر کذب باری لازم میاید زیرا که فرموده انا
ارسلناک من ترا فرستادم بطرف مکلفین در ازل و حال انکه
نفرستاده و نه مکلفی در ازل موجود بود اینهم باطل است و نزد
امامیه و معتزله کلام الهی حادث قایم بذات خود است
نه بخدا زیرا که حروف مقدم و موخر و مرکب با اصوات اند لصدور
و نا منتظم حرفی در پی دیگر می آید پس اینهم بالضرورت حادث است
و نص قرآنی هم صریح بر حدوث و بر بطلان قدم معانی
و حروف است چنانچه ما یاتیهم من ذکر من ربهم محدث
آنچه ایشان را از ذکر خدا میاید او حادث و مخلوق است و باتفاق از
ذکر مراد قرآن است دیگر انکه اجماع امت است بر انکه قرآن که ابتدایش
حمد و انتهایش استعاذه است این کلام خداست پس این مرکب و مولف
است پس بالضرورت حادث است دیگر مشهور است حتی میان صبیان
است که قرآن اسم این حروف مولفه مرکبه متلوه است نه بر معنی قدیم نفسانی

شهوت غالب شود و از دیگری طلب مجامعت کند اگر مفعول او را منع کند از طایفه مسلمان بر او فرض باشد و منع کرده است و اگر زنی یا کودکی که از مسلمان باشد اجابت کند و او شهوت بر انداز مشخص بر جه ولایت رسد و از اولیا شود

١٦٨

پس کلام و حروف محسوس را کلام نفسانی شمردن سفسطه است
سید معین الدین شافعی در اعتقاد به خود آورده

ما تلفظ بالکلام النفسی لاحد الا فی المائة الثالثة
ولم یکن قبل ذلک فی لسان احد انتهی کلام نفسانی
را اشاعره در سنه صد ایجاد کردند و پیش ازان بر زبانی
نبود تکوین عبارت از کلمه کن است نزد امامیه و معتزله
متعلق بقدرت و اراده است پس فعل ارادی را تعبیر بکن
کردند و نزد اشاعره کلمه کن ازلی با خدا در ازل بوده که بسبب
آن هر شی موجود شده و آن سوای قدرت و اراده است
چنانچه صاحب مقاصد گفته قد جرت العادة الالهیة
بان یکون الاشیاء لاوقاتها بکلمة ازلیة هی
کلمة کن ولا معنی بصفة التکوین الا هذا خلاصه
کل اشیاء بلفظ کن که کلمه ازلی باشد پیدا میشوند و معنی
تکوین ایجاد اشیا است و شارح مقاصد در ذیل این آورده
قد اشتهر عن الاشعری ان التاثیر نفس الاثر و

کن لفظ قدیم ست

والتکوین نفس المکون وهذا بظاهره فاسد و
فساده غنی عن التنبیه فضلاً عن الدلیل۔

خلاصه بانی مذهب جبری ابو الحسن اشعری ذیل
لفظ کن میگوید که تاثیر نفس اثر ست وتکوین نفس کائنات
ومکون ست وفساد آن ظاهر وغنی ست از تنبیه قطع نظر از
دلیل **اقول** هرگاه شارح مقاصد که یکی از اجله اهل آن
مذهب بوده قول بانی مذهب خود را باطل ساخت زیراکه
فضیحت آن باعنان الافلاک رسیده وکافه عقلاء ونصوص
را مخالفت صریح کرده پس امامیه ومعتزله را بالکل حاجت
ابطال نمانده والحمد لله **باقی وقدیم** نزد امامیه
خدا قایم بذات خود همیشه ست زیراکه واجب الوجود ست و
خدا فرموده هُوَ الاوّل والآخر این صحیح نمیشود مگر وقتیکه
بذات خود باقی وقدیم باشد نزد **اشاعره** خدا باقی
ببقا وقدیم بقدم وعالم بعلم وامثال آنست واین صفات خدا
همه ازلی اند پس بنابران تعدد قدما وشرک لازم می آید۔

۱۷۰

بطلان آن ضروری است لهذا فخر رازی گفته نصاری به تثلیث
واشاعره بصفات تسعه کافر شدند

کتاب العدل

بدانکه عدل و قسط بمعنی وضع شی بموضع خود
باشد و ظلم ضد آن و در اینجا عبارت از منزه شمردن ذات
مقدسه باری است از ترک واجبی و از بعمل آوردن قبیحی و ارادهٔ آن
و جبریه جمیع عقلاء و حکماء و متدینین را از یهود و نصاری
و اسلامیه را مخالفت کردند و میگویند که خدا عادل نیست بل
هر ظلم و قبیح و کذب و جور از خدا است زیرا که در عالم موثری
نیست سوای خدا قطع نظر از عقل نص قرآنی صریحست و جلی
چون شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة
و اولوا العلم قائما بالقسط و مراد از قسط عدل است
پس بیان آن در چند باب است

باب حسن و قبح عقلی

بدانکه کافه عقلاء و متشرعین نیک و بد را بالجمله عقلا
میدانند حتی کسانیکه بی شریعت اند چون هنود هند و براهمه
و حکماء و دهریه و زنادقه و امثال ایشان چنانچه اطعام محاویج

کند و توبه ایشان قبول نبود نزد ابو حنیفه و شافعی و اسفراینی و گویند اهل حق شافعی و ابو حنیفه و احمد و مالک و ثوری و الکبی شک کند در کفر معتزله و جمله اهل بدعت اگر باصول

وراه نمودن به اعمی و آب دادن به تشنگان و دوا به فقرا
مریضان و خلاص کردن غریقان بامکان و احسان محسن و
صدق نافعه و شکر منعم و رد امانت و دلالت براه خیر و بنا
کردن حیاض و چاه هاے و پل ساختن بر رودخانه ها
و امثال آنرا ایشان همه حسن میدانند و خوردن مال بناحق و
ایذای خلق بےحق و دزدی و خیانت در امانت و دروغ
مضر و تصرف در زوجه بیگانه و جهل از علم و دشنام بخلق و
ضرب انسان بناحق و سد راه و منع آب از دریا و امثال آنرا
ایشان باخلاف قبیح میدانند باوجودی که ایشان معتقد
شریعتی و نبی نیستند پس انکار این سفسطه کانه انکار این
انکار آفتاب فی وسط النهار است **توضیح** هرگاه این ببداهت
عقل و اتفاق علما و ملیین ثابت باشد پس بدانکه قاعده کلیه
آنست که عقل از انچه نفرت نمی‌کند پس بر فعل آن نزد عقلا
مدح و در آجل بمقابل آن نفع باشد پس او حسنست و حسن
منقسم بواجب و ندب و مباح و مکروه میشود اما واجب پس

در فعل آن رُجحان زائدست و بر ترک آن ذم ست اما ندب
در فعل آن رجحانست و بر ترک آن ذم نیست اما مباح پس فعل
و ترک آن متساوی الطرفین ست که ذمی بفاعلش و تارکش
عاید نمیشود اما مکروه پس در ترکش رُجحانست و در فعلش ذم
نیست و اما عقل از انچه نفرت میکند پس بر فعلش نزد عقلا
در عاجل مذمت و در آجل بمقابل آن عذاب و بر ترکش مدح باشد
از احرام و قبیح و محظور نامیده اند **تنبیه** نزد امامیه
و معتزله جناب باری انچه میکند کل حسنست پس قبیح و ترک
حسن نکرده و نمیکند زیرا که عالم بحقیقت حسن و قبحست و
این علم صارف تست از قبایح و او نیز غنی بالذات هم ست
حاجتی بایقاع قبیح ندارد و داعی هم بطرف آن نیست پس
جمیع انچه عند العقل قبیح و منکرست اسناد آن بخدا جائز
نیست و اگر فعل قبیح و ترک حسن بر خدا جائز باشد البته هیچ
محسنی ممدوح و مثاب و هیچ کافری و عاصی مذموم و معذب
نمیشود و اعتماد بر وعده و وعید خدا نمی ماند و نبوت انبیا

رساله نقشبندیه از شیخان سرهنده
بعضی صوفیه در انجا تصریح نموده است
تعالی صوفیه را بزرگتر از انبیا
اولیای خویش ... ترتیب
فضل نماو ... خلق بعد
رسل و ولیها
از انبیا ... و گروه
ایشان از معدن ... سر
ایشان از رسالت ... بنا
و ایشان ... خویش و ایشان بنا
بمطالع انوار خویش ... احوال خود
خلقت ... و ... میکردند
میگیرند یعنی ... وارد

۱۷۳

تربیت ایشان از اعضا و ذکر کرده
بالاتر بوده ... بیت و بجز مشاهدات
رسانیده و همان اتحاد و حلول
که حلاج و بسطامی دعوی کرده اند
ایشان نیز میکنند و خرافات
بسیار میگویند بلکه اکثر گویند
صوفیان ... ازرق اغلال
بیرون آمده اند و بحجاب وصال
رسیده و ایشان قائم اند
تجلی الکلام بر ایشان جاریست
ایشان مخصوص شده اند و
حق بر ایشان لازمست
و عبادت نیست مر ایشان را
ایشان ...

بعد اظهار معجزات هم ثابت نمیتواند شد زیراکه مرسل الیه برسول میتواند گفت که من هنوز نمیدانم که مرسل تو تصدیق کاذب وفاجر قبیح می داند یا نه ونبی منقطع میشود زیراکه او حسن و قبح عقلاً نمی داند ونظر وفکر هم براو ازروی عقل واجب نیست پس نظام عالم وآدم خراب ومختل میشود نزد جبریه خدا عادل نیست ونه حسن ونه قبح عقلی ست وجمیع آنچه در عالم ست از نیک وبد وظلم وکفر وفسق وعبادت کل از خدا ست بغیر او موثری در وجود نیست وقبایح خدا قبایح نیستند وبر خدا هیچ چیز قبیح وواجب نیست اگر میخواهد مطیع وانبیا را بجهنم عذاب کند وعاصی وکفار را چون فرعون و نمرود در بهشت برد وبجهة بری ساختن بکیفر اشعری خدا ورسولان را فضیحت میکنند وظالم قرار میدهند میگویند که خدا فرموده وما کنا مُعَذِّبِینَ حَتّٰی نَبعَثَ رَسُولاً یعنی عذاب نمیکنیم با کسی را تا آنکه ما رسولی را مبعوث میکنیم جواب عدلیه آنست که این آیه نفی حسن وقبح عقلی را نمیکند با امکان تاویل آن که در امور سمعیه

۱۷۴

تا ورود رسول بشر ما خود نمیشوند یا مراد از رسول عقلست که
تا حصول آنشخص مکلف نیست پس معذّب نیست و لبسط حالات
ایشان گنجایش ندارد **باب افعال خدا** و اقوال او نزد
عدلیه بل نزد کل عقلا و متشرعین مطلق باغراض صحیحه و
ارادات مرضیه اند زیرا که فعل بی اراده و بیغرض صحیح و بیفایده
عبث میباشد بر علیم و حکیم تعالی عبث و لعب جائز نیست
زیرا که قبیحست **بلی** فوائد و فوائد آن راجع بعباد
است نه بذات تعالی چه غنی بالذات است و بران نصوص صریحه
چون أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا آیا گمان میکنید
که آفریدیم شما را بیحکمتی و بی فایده و آیه وَمَا
خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَٰلِكَ
ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا **خلاصه** آسمان و زمین و
آنچه در میان آنهاست باطل و بیغرض و بی اراده نیافریدیم
این گمان کفار است نزد **جبریه** افعال خدا و اقوال او
باغراض صحیحه و ارادات مرضیه و بحکمت سنجیده نیستند

کتاب العدل

خوض بدو بادیه ... و چون بانگ نماز
اندرون و ... و آمد شیطان در
در گرفتش او و از آن و او را سر کردن
اندرون او آواز داد ... سر کن
این ... یکبیک ... بیگیه ...
منخرقت و درین ... سال
و ... اول صوفیان ابراهیم ادهم

175

مسلمان شد و گویند ... بدست امام رضا بود ... روا کند و گویند کرخی نصرانی ... بولکن ... گفت ... کرخی و معروف ... فضیل عیاض و معروف ...

لطف خاص وعام

کتاب العدل

باب لطف ونظم عالم وآدم بر خدا نزد عدلیه واجبست

زیرا که اگر نظم عالم وآدم نکند ظلم وسفاهت ولعب وعبث
خدا لازم می آید بر خدای روا نیست وغرض باطل میشود اما
لطف بر دو قسم است لطف خاص وآن عنایت خاصه
خداوندی برای بندگان خواص چون انبیا وملائکه وائمه
است بسبب وجود آن ایشان فعل قبیح وترک حسن نمیکنند
لطف عام وآن عبارتست از تقریب بندگان بطاعة
وتبعید ایشان از قبیح ومعصیت بنحویکه ایشان دران مجبور
نشوند قطع نظر از عقل این محکم نقل شاهد است چون و
لو اَنّا اَهلکناهم من قبله لقالوا لولا اَرسلت الینا
وآیه وما کنّا معذّبین حتّی نبعث رسولاً خلاصه
آنکه ما بندگان را هلاک وعذاب پیش از آمدن رسول بطرف ایشان
نمیکنیم پس لطف عقلاً ونقلاً واجبست ونزد جبریّه
بر خدا لطف واجب نیست زیرا که افعال واقوال او معلل باغراض
صحیحه وارادات مرضیه نیستند نذیر و تفهیم بلکه لطف عام

لا یلتفت الی من و اگر حسد دون
کانشد رسنا بود دست او اگر بدمرا
ظن او فزند که نفس او بهتر از نفس
و حقوق نیست الحمد که اکرده است و
گویند اصل جنید از
نهاوند است
176
و منشا [illegible]
در بغداد و [illegible]
ابو ثور [illegible] گرفت [illegible]
[illegible] عارف [illegible]
[illegible]

الهی مشترک میان انبیا و مومنین و زنان و مردان و کفار و
فجار و مشرک است **نزد جبریه** کفار را تکلیف
بفروع جبر و ظلمست و آن مکلف نیستند **باب تکلیف**
نزد عدلیه تکلیف موافق طاقت بل کمتر از آن بمکلف بر خدا تعالی
واجبست زیرا که بسبب زیادتی تکلیف غرض الهی باطل
میشود و بحکمت تکلیف و ایجاب آن غرض الهی حاصل و عبث
از و تعالی و مفاسد از خلق منتفی و نظام عالم منتظم میشود
نزد جبریه تکلیف مکلف بخدا واجب نیست و بخدا جائز است
که مطیع را بجهنم ببرد و عاصی را به بهشت **باب غیر مکلف**
نزد عدلیه تکلیف غیر مکلف چون اطفال و بهایم و مجانین و
جمادات و عذاب او جائز نیست زیرا که مکلف نیست پس خطاب
بغیر مکلف و تکلیف براو و عذاب بر بجا آوردن آن ظلمست
نزد عدلیه مکلف مکلف نمیتوان شد تا وقتیکه او بالغ
و عاقل نباشد بعد آن عطای قوای و سلامتی حواس و ازاله علت
و موانع و تعریض ثواب و عذاب و تقریر واجب و حرام و نصب ادله

وبیان تکلیف وتعیین لوازم آن در سمعیات ارسال رسل و کتب برای
ایشان نازل کند **نزد جبریه** و حشویه تکلیف غیر
مکلف و تعذیب و خطاب با یشان جائزست و اگر غیر مکلف را
عذاب کند قبیح نیست زیرا که خدا مالک ست **تتمه** نزد عدلیه تکلیف
مکلفین در حکمت واجب و تکلیف حسنست و ضرر نسبت
بمکلف نیست زیرا که مقابل آن نفع دائم و در دنیا نظام بین
العالم قائمست **نزد جبریه** چنانچه در شرح مقاصد
ست بحل اصحابنا جواز تکلیف ما لا یطاق وعدم
تعلیل افعال الله تعالی بالاغراض من فروع مسئلة
الحسن والقبح وبطلان القول بانه یقبح من شئ او
یجب علیه فعل او ترک **خلاصه** آنکه نزد اشاعره
تکلیف زیاده بر طاقت جائزست و توسیع گفته حتی آنکه تجویز
تکلیف المحال حتی للممتنع لذاته کجعل القدیم محدثا
وبالعکس و تکلیف ما علم الله تعالی عدم وقوعه
او اراد ذلک که اشاعره میگویند تکلیف محال و ممتنع بذات

جائز است چون قدیم واجب را حادث یا حادث را قدیم ساختن
و تکلیف بانچه که خدا عدم وقوع آن دانسته یا ارادهٔ وقوع آن نکند
و میگویند افعال خدا هیچ یک بغرض نیستند زیرا که حسن و قبح
نزد ایشان باطلست پس هیچ شیء بر خدا قبیح و واجب نیست
چه فعل باشد چه ترک و تکلیف برائے بندگان ضررست و ضرر بر
بندگان مقرر کرده

باب بندگان فاعل مختار

اند بدانکه نزد عدلیه که امامیه و معتزله از امت محمدی
صلی الله علیه و آله وسلم باشند میگویند بندگان در افعال
تکلیفیه خود فاعل با ارادهٔ و اختیار خود اند. لهذا بایشان
رسولان آمده و کتب و احکام نازل و ایشان مستحق [illegible] شده و تعزیر
و تکفیر و تسلیم و امر و نهی متوجه و بثواب و عذاب و جنت و
جهنم موعود شده پس بطلان جبر و ظلم و مختار بودن
بندگان ببرهان عقل و نقل قطعی و ثابت است اما برهان
عقل پس او بسیار است اول فعل متصور خالی ازین نیست
یا محض از بنده صادر شده فهو المطلوب یا محض از خدا

١٧٩

باشد پس عنبر خود را مواخذه کردن که او بالکل نکرده باشد
ظلم فاحش است یا خدا و بنده هر دو کرده باشند شرک لازم
می آید علاوه بر آن خدا محتاج باعانت باشد بنابراین شریک
قوی باری بوده ضعیف را مواخذه چگونه کند و اگر در
مشارکت محتاج نبوده پس بجهل یا بلعب کرده بر هر تقدیر
مواخذه عبید جایز نیست پس جبر باطل شده دوم اگر
افعال بندگان مخلوق خدا بوده البته ابلیس در جواب
میگفت که قد خلقت فی الکفر یعنی در من کفر پیدا کردی
سجده آدم چگونه میکنم و حال آنکه خلقتنی من نار گفت یعنی
از آتش مرا آفریدی پس جبر باطل شد سوم اگر افعال بندگان
مخلوق و افعال خدا میبودند پس خود زانی و شارب خمر و
لوطی و قاتل و شاهد دروغ و ظالم و فاسق و کافر و ملعون ناری
میباشد و غیر مجرمین را حد و تعزیر و عذاب نار و ظلم و لعن
بغیر ناحق و نکردن ایشان بایشان چرا میکند چهارم
اگر بندگان مرید و مختار نبودند البته انبیا منقطع میشوند در

اثبات نبوة خود چه کافر و عاصے بر رسول میگوید که خدا اراده
کفر و عصیان من کرده و در ما کفر و فسق را آفریده قدرت
ایمان وطاعت او نداریم زیرا که خدا قدرت غالبه و قاهره
دارد و مقاومت او نداریم و خدا را بگو در ما ایمان آفریند
و کفر را از ما دور کند **پنجم** کل انبیا عیاذاً بالله ناری
و کل کفار خصوص ابلیس و نمرود و فرعون ناجے میشوند
زیرا که انچه مطلوب الهی بوده در ایشان خلق کرده وان بزعم
مجبره کفر و شرک باشد. پس اسلام و ترک کفر از ایشان
خواستن مخالف مخلوق و فعل خدا باشد لهذا انبیا ناری
میشوند عیاذاً و بران بر دفع امر خلقی بنده قادر نیست
ششم اگر اراده خدا و غرض او تعالی از کافر و فاجر
اسلام وطاعت نباشد پس طلب آن از کافر عبث و مخالف اراده
و غرض باری میشود لهذا انبیا ناری و کفار ناجے میشوند
هفتم صدق انبیا ابداً ثابت نمیشود زیرا که هرگاه بزعم
مجبره هیچ قبیحی قبیح نیست پس دروغ هم قبیح نیست پس جائز

ست که برائی تصدیق دروغگویان معجزه کرده باشد نعوذ بالله **هشتم** نعوذ بالله خدا شریرترین ابلیس میشود زیراکه ابلیس بوسوسه مردم را در کفر و فسق می اندازد و خدا در بندگان کفر و فسق مے آفریند **نهم** اگر خدا افعال بندگان میآفرید تکلیف مالایطاق بل تکلیف محال و ممتنع لازم می آید چون اعمے را امر بشمردن نقاط از روی کتاب و بے دست و پائی را برفتن و آدمے را پریدن میکند اگرچه نزد مجبره تکلیف ممتنع و محال جائز بل خدا کرده ست این مخالف نص کتابست لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا خدا تکلیف زیاده بر طاقت نمیکند **دهم** هر عاقلے و ممیزے بالضرورة تمیز میکند میان مقدور و غیر مقدور و میان اختیاری و غیر اختیاری چون حرکت نبض و حرکت مرتعش و حرکت نائم و ساهی و افتادن ناگهانے معلوم هر عاقلست که این حرکات اختیاری نیستند و همچنین طویل القامة و قصیر القامة و لون بدنی چون گندمی و سیاهی

وسفیدی و امثال آن مخلوق باری ست اما حرکت
اختیاری چون قیام و قعود و نزول و صعود بسقفخانه
پایه بپایه و خوردن و جویدن و لقمه برداشتن و امثال
آنست پس اگر اختیاری و غیر اختیاری و مقدوری
و غیر مقدوری باتفاق کافه عقلا ممتاز و معلوم باشد
جبر عباد در اعمال تکلیفیه بالضرورت باطل شد
خلاصه ترجمه آنکه خر لب شد و اناتر است از اشعری زیرا که
خر اگر بنهر کبیر میرسد از مقدور خود جستن نمی‌بیند
در نهر کبیر خود را نمی اندازد و اگرچه ضرب بسیار میخورد اما
اشعری تمیز میان مقدور و غیر مقدور نمیکند

یازدهم ١١ اگر در افعال بندگان مختار نمیبودند پس
امر و نهی و وعده ثواب و عذاب و جهنم و جنت و انزال
کتب و ارسال رسل باطل و بیفائده باشد دوازدهم ١٢
اگر ایمان و طاعت مراد الهی و اختیار عباد نمی‌بود پس انبیا
عیاذاً بالله کذاب و خدا مخالف انبیا و انبیا مخالف خدا بودند

کتاب العدل

۱۸۳
اصل باشند حاشا
این عمل نیست و لکن
بشر بن حارث گفت
عمر بن عبد ... راوی بودم که نماز
میکرد و ابر سایه بر او افکنده
بود و سباع گرد وی در آمده

وحال آنکه اجماع انبیا وکافهٔ متشرعین دال بر آنست که ایشان
برائی طلب ایمان وطاعة مبعوث شدند اما برهان
عقل پس ازان کتب الهیه خصوص قرآن مجید مملوست
ازینکه خدا بندگانرا مختار ساخته وازیشان باختیار
ایمان وطاعت می طلبد وازمعاصی منع می کند اوّل
وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰی خلاصه بوبال کسی
دیگرے ماخوذ نمیشود دوم مَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ
فَلْيَكْفُرْ وآیه فَمَنْ اتَّخَذَ اِلٰی رَبِّهٖ مَاٰبًا خلاصه
آنکه راه هدایت وکفر بایشان نموده شده هرکه خواهد باراده
خود ایمان بیارد وراه خدا بگیرد وهرکه خواهد باراده
خود کافر شود سوم لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّيْنِ وآیه وَ
لَوْ شَاءَ لَهَدٰىكُمْ اَجْمَعِيْنَ خلاصه اگر بصورة
خلق واجبار بخواهم که شما همه را در دین بیارم میآرم - اما
ایمان بصور اجبار درکار نیست چهارم فَمَنْ يَّعْمَلْ مِثْقَالَ
ذَرَّةٍ خَيْرًا يَّرَهٗ وَمَنْ يَّعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَّرَهٗ خلاصه

۱۸۷

آنکه عمل خیر و شر هر کس اگرچه یک ذره باشد جزائش را می بیند
پنجم کیف تکفرون بالله و آیه لم تلبسون الحق
بالباطل و آیه ما منعک ان تسجد یعنی چگونه کافر
بخدا شدید و چرا حق را بباطل میپوشید و چه چیز ترا مانع از
سجده آدم میشود ششم و ما الله یرید ظلما
للعباد خدا اراده نمیکند ظلم بر بندگان هفتم و ما ظلمنا
هم و لکن ظلموا انفسهم و آیه و لکن کانوا انفسهم
یظلمون یعنی ما ستم نکردیم ایشان را و لکن خود ایشان ظلم
میکنند بنفسهای خود هشتم الیوم تجزون بما کنتم
تعملون امروز جزای اعمال خود را می یابید نهم
لتجزی کل نفس بما تسعی هر آینه هر نفس را جزا داده میشود
بچیزیکه سعی دران کرده دهم فویل للذین یکتبون الکتب
بایدیهم و آیه و ویل للذین کفروا یعنی ویل است
برای کسانیکه کتابی بدست خود نوشتند بعد اسناد کردند او را
بطرف خدا یازدهم ان الله یامر بالعدل و الاحسان

۱۸۵

خوانند در رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که من فسر القرآن برایه فقد کفر

ابن حفص گوید

و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس

وَيَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ يعنى خدا امر ميكند بعدل و احسان
و منع ميكند از فسق و فجور دوازدهم وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً
قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللّٰهُ أَمَرَنَا قُلْ إِنَّ اللّٰهَ
لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَلَا يَرْضٰى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ يعنى كفار
گفتند وقتيكه گناه كردند كه ما پدران خود را براين كفر و شرك
يافتيم و خدا ما را امر فرموده اى محمد صلى الله عليه و آله و سلم
بگو كه خدا امر بكفر و فجور نميكند و راضى نيست بكفر بندگان -
سيزدهم وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ يعنى بنى اسرائيل را
سامرى گمراه كرد بطرف خود چه اسناد ضلالت بكرد چهاردهم
إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ شيطان دشمن
شما گمراه كننده است علانيه تنبيه هرگاه اين ثابت شد
علاوه بران براهين عقل و نقل قاطع باشند پس معلوم شد قطعاً
كه خدا جابر بندگان و ظالم نيست بل بندگان فاعل مختار اند ؛
نزد مجبره خدا جبار و ظالم است و بندگان در افعال
خود مقهور و مجبور اند هر خير و شر و كفر و فجور و جميع قبايح

من الله اند بسند گاه زاده خلقی نیست بگمان چند متشابهات
و بعضی شبهات عقلیه اما متشابهات پس از آن چند
آیات اند اول یضل من یشاء و یهدی من یشاء دوم
و من یضلل الله فما له من هاد سوم یضل به کثیرا
چهارم و من یضلل فاولئک هم الخاسرون خلاصه
آنکه طرح ظاهر این آیات و تاویل آنها واجب است زیرا که مخالف
عقل و محکم نقلست و اگر اعتقاد کرده شود بهر دو یعنی اجتماع نقیضین
لازم و اگر عمل کرده شود بهیچکدام ارتفاع نقیضین لازم می آید
و اگر عمل باحد الضدین میکنی این ترجیح بلا مرجح است اما تحقیق بیان است
که مطابق برهان عقل و محکم نقل باشد آنست که لفظ ضلال در لغت
و اصطلاح به سه معنی آمده اول اشاره بخلاف حق دوم خلق ضلالت سوم بمعنی اهلاک و
ضیاع و بطلان و عذابست چنانکه در سوره الم ترکیف الم یجعل کیدهم فی تضلیل یعنی کید ایشان
ضایع و ضعیف ساخت و آیه و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال یعنی دعای کفار غیر مقبول و باطل است
اما هدایت پس مقابل این معانی آمده اول اشاره بحق دوم فعل و خلق هدایت سوم عدم اهلاک و عدم بطلان
و دادن ثواب و خیر است پس این لفظ ضلالت بمعنی اول نسبت بخدا ممتنع

نعوذ بالله من الضلال

والعوذ بالله

در اینجا این سنت و جماعت گروه

۱۸۷

بر آنکه معتزله و بعضی از خوارج که در حق خدا و انبیا و رسل چیزهای بد روا دارند جمله اهل جبر باشند چنانکه از پیش یاد کردیم و گویند جبر و شر و کفر و ایمان و هر فسادی که در عالم و فحش و از فسق و فجور و فحش چون خدا

زیراکه قبیحست اما اضلال بمعنی هلاکت و ضیاع عذاب
و اهدای بمعنی اول و سوم جائزست پس بنابراین در قرآن
هرجا اضلال و اهدای نسبت بخدا منسوب باشد همین معنی دارد
که - یُضِلُّ مَن یَشَاءُ - ای یُعَذِّبُ وَیُبطِلُ وَیُهلِكُ مَن
یَشَاءُ یعنی هرکرا بخواهد عذاب میکند و عملش را باطل میکند
وَیَهدِی مَن یَشَاءُ یعنی یُثِیبُ وَیَجزِی مَن یَشَاءُ یعنی
هرکه را بخواهد ثواب و جزا می دهد و در شرح تجرید قوشجی
جبری هم ست چنانچه در سوره محمدست صلی الله علیه و آله وسلم
الَّذِینَ کَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِیلِ اللهِ اَضَلَّ اَعمَالَهُم
یعنی آنانکه کفر و صد راه خدا کردند خدا باطل میکند اعمال ایشان
وَالَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللهِ فَلَن یُضِلَّ اَعمَالَهُم
سَیَهدِیهِم یعنی آنانکه در راه خدا شهید شدند اعمال
ایشان هلاک و باطل نمیشوند زود ایشانرا جزاء اعمال و ثواب می
دهد پنجم قُلِ اللهُ خَالِقُ کُلِّ شَیءٍ یعنی هر چیز را
خدا آفرید و حدیث قدسی اِنِّی خَالِقُ الخَیرِ وَالشَّرِّ

تاویلش آنکه مراد از آیه ما اول یا شیا است غیر خدا از کل اجسام و اجزاء است سوای خدا زیرا که در شیئ ذات واجب الوجود هم داخلست و او را با جماع شیائیت مخلوق نمی‌توان دانسته بر این خالق کل صحیح نمیشود دیگر بعضی میگویند مراد از ان خلق تقدیری است نه تکوینی چه خلق بمعنی اندازه است و هیچ شی از اندازه خدا خارج نیست دیگر مراد از خیر انچه ملایم طبیعت باشد مخلوق خدا است چون صحت و خوش آواز و خوش صورت و خوش بو و شیرین و امثال آن و مراد از شر انچه ملایم طبیعت نباشد چون اشیاء کریهه و موذیه و صوت الحرک و سنگ و تلخ و امثال آن شیئ

اَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ تاویلش آنکه لفظ وما تعملون عطف بر لفظ ما تنحتون است پس لفظ ما در هردو جا بمعنی موصوله است

بنابران تقدیرش چنین میشود اتعبدون الذی تنحتون والذی تعملونه والله خلقکم یعنی آیا عبادت میکنید چیزی را که میتراشید و آیا عبادت میکنید چیزی را

۱۸۹

که صنعت او میکنید و حال آنکه خدا شما را آفریده عبادت مخصوص
خالق شماست **تنبیه** نزد بعضی اگر لفظ ما تعملون
مصدریه هم باشد باز هم مطلوب حاصل است چه صنعت ایشان
از تصاویر وغیره اعراض از منحوت و مصنوع ناحتان و صانعان
است یعنی منحوت و مصنوع از نسبت بالضرورة لهذا با ایشان حواله
نموده بقوله ما تنحتون و ما تعملون پس بنابراین تقدیرش
چنین میشود اتعبدون الذی تنحتون والله خلقکم
و معمولکم هو الحجر والشجر یعنی عبادت میکنید اشیائی
منحوته را و حال آنکه خدا خالق شما و خالق منحوته و معموله است که
سنگ و چوب باشد یعنی **تا** ختم الله علی قلوبهم و آیه
طبع الله **مؤول بانکه** این اخبار و اعلام از علم خود با نبیاء
و ملائکه است که ایشان ایمان نخواهند آورد و استغفار برای
ایشان نکنند و طلب اسلام از ایشان و اقامه براهین سود نمیدهد
و مؤید آن آیه ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون است
بترسان ایشان را یا نه ایمان نخواهند آورد زیرا که کفر در ایشان

بن اسباط

۱۹۰

رسوخ کرده و مرکوز شده و آنچه بغایت درجه مرکوز و مرسوخ باشد
او را کنایه بمهور و مختوم و مطبوع کرده که کانه طبعی شده و طبیعی
مبدل نمیشود **وجهی دیگر آنکه** حقتعالی جماعتی
از کفار معین دانسته که ایشان ایمان نمی آرند پس بنابران بر ایشان
علامتی فی الخارج نهاده تا که ممتاز باشند از دیگران نزد ملایکه
و انبیاء پس در هر دو تاویل قدحی و حیفی نیست زیرا که
معلوم مطابق علم واقع شده و علم در معلوم مؤثر نیست **سوال**
بنابراین نزد امامیه و معتزله لفظ خالق مشترک میان خدا و
بندگان باشد **جواب** در اشتراک حکمی قدحی نیست و اگر واقعاً
هم بندگان را بجهت صنایع و تعمیل ایشان خالق اطلاق شود
باز هم قدح نیست چنانچه خدا را مصور و نقاش را هم مصور
بجهت عمل تصویر باتفاق نامیده اند **و آیه** تبارک الله
احسن الخالقین دلیل دیگر ست بر ابرام که خالق بر خود و بر
دیگران هم نامیده است اما بجهت ادب بندگان را بجای خالق
موجد و فاعل میگویند اگرچه در این دو اسم هم اشتراک بینه

191

بن سلمه ... ابن عباس که او گفت چون آیه دین فرود آمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت کسی که انکار کرد آدم بود خدا ذریت او را از پشت او بیرون آورد و جمله بر وی عرض کرد و شخصی در میان ایشان بود که نور از وی میدرخشید آدم گفت بار خدایا این کیست گفت پسر تو داود ... گفت عمر او چند است گفت شصت سال گفت خدایا عمر او زیاده کن ...

وبین العباد و تبعیت ایراد جبریه و حکما اگر
بنده در فعل و ترک آن قادر و متمکن نیست پس مجبور است و لازم
ست چون آتش در احراق و احراق از وی زایل نمی‌شود و اگر
قادر و متمکن است پس ترجیح بلا مرجح لازم می‌آید زیرا که
هر مقدور و ممکن شئ نفسه مساوی الطرفین است باز هم جبر
لازم می‌آید و اگر بمرجحی خارج ترجیح یافت و آن مرجح
خارج علم و قدرت و اراده باری است پس فعل یا ترک
آن از بنده واجب شد باز هم جبر لازم می‌آید جواب
عدلیه آنست که افعال و تروک عباد تابع باراده و اختیار
و دواعی است اما دواعی ملاحظه صلاح و فساد باشد اگر دیگر
باشد این بالضرورت ثابت است پس بثبوت اراده و دواعی
عباد جبر و ایجاب باطل شد چه اراده باری منافی امکان
شی فی الحقیقت و مستلزم وجوب و مخرج قادر از قدرت و مانع
فاعل از فعل و ترک نیست جواب دیگر متفق کافه عقلا است
که احد الطرفین ممکن بذاته مطلقا راجح نمی‌باشد مگر بمرجحی

۱۹۳

خارج چه بسا اوقات بلا ترجیح احد الطرفین احد الطرفین ممکن اختیار کرده میشود چنانچه بدیهی بل بالجمله وجدانی ست که گرسنه یک قرص نان را بر قرص دیگر و عطشان یک کاسه آب را بر کاسه دیگر و گریزنده از درنده یک راه را بر راه دیگر اختیار میکند با ثبوت آنکه همه اینجا مساوی الطرفین اند۔ پس بثبوت این بطلان اجبار و اختیار عباد ثابت شد جواب الزامی خدا قادر مختار ست پس بر فعل و ترک آن قادر ست یا نه اگر قادر نیست پس موجبیت و ایجاب باری باطل و مختار بودن او ثابت ست و اگر قادر نیست بر فعل خود و ترک آن ترجیح احد الطرفین ممکن بلا وجود مرجح لازم می آید جواب شما جواب ماست باب

افعال متولده

بدانکه فعل متولد نزد امامیه از مکلف ست بالضرورت چون حرکت کلید و قلم بحرکت دست زیراکه مشتمل مدح و ذم ست و آن عاید به بنده ست **نزد معتزله** حرکت بدمحل طبیعی ست **و نزد نظام** و تبعه او از معتزله فعلی بنده را نیست بغیر نظر و فکر **و نزد مفوضه**

۱۹۳ انکار کرد از بهر این نیز

عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا

معتزله و شیعه مفوضه خدارا از خلق در امور عباد بالکل نیست ونزد اشاعره کل متولدات من الله اند نه من العباد زیراکه مؤثری در عالم نیست سوای خدا ایراد اگر متولد از فاعل مباشر باشد پس بنابراین عوض محترق بنار برخدا باشد زیراکه تولید احراق در آتش از خدا است - و عوض مقتول برخدا باشد زیراکه صانع سیف است نه بر ملقی ونه بر ضارب جواب عوض وذم عاید به خدا و آهنگر نیست زیراکه احراق در آتش بحسب حکمت وعادة جاری است وتخلف اثر از ان قبیح است معهذا خدا زاجر وناهی از القا واز قتل وضرب نا حق است لهذا بر ملقی وقاتل وضارب است تدبر

باب القضا والقدر بدانکه نزد عدلیه خدا منزه از قبایح واز اراده آنست وانچه میکند همه بحکمت وانفع واصلح است پس رضا بقدر وقضا باجماع واجب است وهیچ چیزی از قدر وقضا خارج نیست حتی انکه در صحاح سفیان مرویست -

لعنت القدرية على لسان سبعين نبيا قدريه ملعون به

کما العباس ع ... آدم در روز میثاق باخدا نفاق کردند که چون خدا آدم را از بهشت بیرون کرد پیش از انکه بر زمین فرستد دست راست بجانب راست او فرود آورد و ذریت از انجا بیرون آورد و در لون ابیض وایشان را گفت در بهشت روید ... ۱۹۴ بجهت من ... و دست چپ بجانب چپ او فرود آورد و گفت ... از او بیرون آورد ... در دوزخ ... اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال ...

زبان ایشانرا و انبیا اند و القدریة مجوس هذه الامة

قدریه مجوس این امت اند حکایت تنبیه جبریه

معتزله را قدریه می نامند زیرا که نفی جبر و قبایح از خدا میکنند

و معتزله جبریه را قدریه نامند زیرا که اثبات جبر و قبایح

بر خدا میکنند **تبصره** قدر و قضا بده معنی آمده

علم - و حکم - و قول - و حتم - و امر - و اعلام - و فعل - و اتمام

و خلق و فراغست و در کتاب التوحید شیخ صدوق بر هر یکی

شاهدی آورده **اول** بمعنی علم است چون الا حاجة فی نفس

یعقوب قضیها ای علمها **دوم** بمعنی اعلام و اخبار است

چون قضینا الیه ذلک الامر - ای اعلمنا و آیه الا

امرئته قدرناها - ای اعلمناها و اخبرناها **سوم** بمعنی

حکم است الله یقضی بالحق - ای یحکم **چهارم** بمعنی قول

است یقضی بالحق - ای یقول الحق **پنجم** بمعنی حتم است فلما

قضینا علیه الموت یعنی حتمنا **ششم** بمعنی امر است

و قضی ربک الا تعبدوا الا ایاه یعنی امرنا **هفتم**

١٩٥

بمعنی خلقت فقضیهن سبع سموات یعنی خلقهن
هشتم بمعنی فعلست فاقض ما انت قاض - ای
اعمل نهم بمعنی اتمامست فلما قضی موسی
الاجل یعنی اتم دهم بمعنی فراغتست قضی الامر
الذی ای فرغ من الشیٔ وقدرهم قریب بهمین معانی آمده
تنبیه هرگاه اینمعانی ده گانه مقرر شد پس
قضا وقدر را بمعنی خلق وفعل وحتم والزام گرفتن در افعال
عباد قبیحست زیرا که قبایح من الله واجبار عباد لازم
می آید وارسال رسل ونصب ائمه وانزال کتب وامر ونهی
ومدح مطیع وثواب طاعت وذم عاصی وعذاب او باطل میشود
پس جنت وجهنم عبث وظلم باشند دیگر تسلیم ورضا بقدر وقضا
وعدم رضا بقبایح هردو باجماع واجبست واگر جمیع قبایح بقدر
وقضا خدا باشند پس رضا بقدر وقضا وبقبایح بهردو واجب
میشود پس اجتماع ضدین لازم می آید واجتماع ضدین یا
ارتفاع نقیضین ممتنع واثبات احد مقدمتین واجب شد برای اجماع

وآن وجوب رضا بقدر و قضا و بطلان رضا بقبایح و
عدم وقوع آنها من الله باشد اینهم موافق اجماع و عقل است دیگر
در بطلان جبار و اضطرار عباد اتفاق کافه عقلا و براهین نقلست
و در جائیکه دلیلین معارض باشند پس در انجا معقول
معمول است و منقول با امکان تاویل ماول و الا مطرود است و
در اینجا عقل قاطعست برانکه بندگان مختار و با ارادت خود اعمال
خود افعال و اعمال تکلیفیه را بعمل می آرند فهو حسبی و حسبانه
تتمه قدر و قضا بمعنی علم بکنه اشیا و مقدار مبلغ آنها علی
ماهی نزد عدلیه است پس بنا برین جبر و ظلم بندگان هم لازم
نمی آید و هیچ چیزی خارج از علم الهی نیست و نزد بعضی معتزله
قدر و قضا در اینجا بمعنی تعلیم و تبیین هم جائز است - زیرا که
خلاق الفرا چه بواسطه انبیا و ملائکه چه بغیر توسط ایشان باشد راه
تقوی و فجور ملهم و مبین و تعلیم شده پس ایشان اگر اطاعت
و تمردی میکنند باختیار خود میکنند جبر لازم نمی آید و
نزد مجبره رضا بقدر و قضا واجبست از نیک و بد و ظلم و

١٩٧
امیر المؤمنین علیه السلام از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کند که گفت خمر حرام است بر جمله انبیا
و نوح که مرسل بود خمر خورد و مست شد

بطلان جبر

و فجور و معاصی زیرا که نزد ایشان مؤثری غیر خدا نیست و بندگان مجبور و مقهور و مظلوم مطلق اند **ایراد جبریه** هرگاه افعال عباد کل و جزء معلوم خدا اند اگر افعال عباد موافق علم خدا واقع نشوند جبر عباد لازم و الا جهل و عجز مقدور خدا لازم می آید **جواب** علم تابع و معلوم متبوع است و تابع بالضرورت مؤثر در متبوع نیست بلی اتباع متبوع میکند چنانچه ما علم داریم که فردا صبح آفتاب از مشرق طلوع میکند و آتش محرق است و معلوم هر عاقل است که از علم ما بطلوع آفتاب و در سوزش آتش اثری از زیادتی و نقصان نکرده پس بارے جمیع آنچه از بندگان دانسته بسبب آن ظاهر شده و تاثیرے در آنها نکرده پس جبر باطل شد **ایراد جبریه** سلّمنا باز هم افعال عباد مطابق علم خدا واقع و واجب الصدور شده چه تخلف علم و معلوم از وقت معین ممتنع پس باز هم جبر لازم شده **جواب** کل افعال باری منوط بعلم اتفاقی اند پس در انحال آیا خدا فاعل بالایجاب است یا بالاختیار **علاوه** بر آن ضرورت مقتضی

بل وجدانی ست که افعال ما تابع بقصود و دواعی و ارادات ما اند
واگر ارادات و دواعی ثابت باشند پس جبر و اجبار عباد باطل
شد ایراد جبریه آلات و قوی باتفاق من الله اند پس بنا بر این افعال عباد من الله اند
جواب آلات و قوی من الله اند بصورت تملیک و قدرت
تامه پس فعل فاعل با آلات متملکه از متملک ست نه از مالک معطی
بالضرورت و بالاتفاق والا بر صانع سیف قتل ما حصل باشد نه بر قاتل
این باجماع بر قاتل ست پس ایضاً باجماع از عباد ثابت شد نه از
خدا **باب تفویض** — بدانکه تفویض دادن شی بدیگر ست
بنحویکه مفوض را دران مدخلی نباشد و این را چهار معنی کرده‌اند
اول کل امور خداوندی بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم
و علی و ائمه احد عشر تفویض شده‌اند چون امانت و احیا و ارزاق و تدبیر
فلک و امثال آن این قول مختار فرقه شیعه مفوضه ست **دوم**
بندگان در جمیع افعال و اقوال و امور خود مستقلند خدا را در
جمیع امور ایشان دخلی نیست بالکل این مختار معتزله است حتی
آنکه جمعی از ایشان میگویند که خدا بر افعال بندگان قادر نیست

بل جميع افعال وامور واقوال واعمال بندگان به بندگان مفوض اند خدا را بالكل قدرتى وارادهٔ نيست سوم بل مجبور ومقهور مطلقند اينقول مختار اشاعره است كه جبريه اند چهارم نه جبر است ونه تفويض بل امريست بين الامرين يعنى در علم وقدرة خدا افعال عباد باختيار واقع ميشوند وخدا مدخليت توفيق وتخذيل دارد چه بتفويض استقلال ممكن بذاته وغنا او از واجب وعزل واجب تعالى لازم مى آيد وبجبر قبح خدا ومظلوميت عباد لازم مى آيد اينقول مختار اثنا عشريه است كه عدليه اند باب عوض الم — بدانكه الام خلق از سه صورت خارج نيست اول الم يا بوجه انتقام ومكافات باشد چون تعزيرات شرعيه وتبديل صور ايشان بصور اقبح حيوانيه چون بوزينه وفيل وخرس وامثال آن نزد عدليه اين الم عوض ندارد چنانچه خداوند جل جلاله فرموده الذين اعتدوا في السبت فقلنا لهم كونوا قردة خاسئين خلاصه آنكه كسانيكه تعدى در يوم السبت كردند پس ايشانرا بوجه عقوبت مسخ بصورت بوزينه ساختيم

۲۰۰

دوم ایلام بر وجه ابتدای باشد حسن این بدو شرط می باشد **آ** الم مشتمل مصلحتی باشد چه برای متألم یا برای غیر متألم این نوعی از لطف و اگر این نباشد عبث لازم می آید **ب** آنکه مقابل الم عوضی و نفعی زاید بر الم باشد بنحوی که بمقابل آن عاقل اختیار الم نماید والا ظلم لازم می آید و بر خدا ظلم محال است چه غم و الم بلا واسطه از خدا باشد چون ایجاد امراض و آلام و غموم در ابدان **چه** با مر خدا باشد **پس** امر واجب باشد چون ذبح و نذر و قربانی در حج واجب **چه** مستحب باشد چون قربانی در غیر مکه **چه** مباح باشد چون ذبایح یومیه اعواض جمیع اینجا بر جناب تعالی واجبست **نزد مجبره** خدا الم را بغیر استحقاق و غیر جرم و بغیر غرض و غایت و بغیر عوض میرساند و جایز است اگرچه انبیا و اولیا باشند عوض بر خدا واجب نیست زیراکه نزد ایشان خدا عادل نیست و ظلم و جور و تعدی خدا را ظلم نمیدانند زیراکه مالک است **سوم** المیکه از غیر ذوی العقول بغیر ذوی العقول و بذوی العقول میرسد اهل عدل را در تعویض آن

سه قول است آ- آنکه مطلقاً عوضش بر خود حیوان است بتصریح حدیث صحیح انّه یأخذ للجمّاء من القرناء و بجهت عدل یعنی خدا برای بی شاخها از ذی شاخها قصاص میگیرد و در آنهم دلیل نیست که بر حیوان است ب اگر حیوان ملجاء بایلام است پس بر خدا است والاّ بر حیوان ج عوض مطلقا بر خدا است زیرا که ناصب و فاعل او خدا است و او را تمکین داده بر ایلام و او را شعور و عقل نداده و منع و زجر او امکان نبوده نکرده پس این تمکینست و بجهت تمکین او بر خدا است و نزد جبریّه نه بر خدا است عوض آن نه بر حیوان زیرا که حدیث است جرح العجماء جبار یعنی اضرار حیوان بی زبان که مالکی ندارد دیه نیست اقول این دلالت بر مطلب ندارد زیرا که حدیث شامل حیوانیست که مالکش نباشد پس بر هیچکس قصاص و معاوضه و دیه او نباشد

باب انصاف بین النّاس

آ- بدانکه نزد عدلیه انصاف میان ظالم و مظلوم بر خدا واجبست زیرا که بندگان او اند و ظالم را تمکین داده و حائل نشده با امکان آن پس اگر منصف نشود میان ایشان البتّه ضیاع

حق لازم می آید و ضیاع حق و عدم انصاف میان بندگان
کانه اغراست و بر خدا جائز نیست علاوه بران سمعیت که
یقضی بین عباده بالحق یعنی خدا حقوق مردم از مردم
میطلبد نزد جبریه هیچ بر خدا واجب نیست اگر خواهد
ظالم را بجنت و مظلوم را بدوزخ ببرد یا بر عکس آن قبیح نیست

باب الاصلح - **بدانکه** اصلح عبارتست از آنچه
انفع باشد اکثر عدلیه از امامیه و جماعت معتزله بغداد معتقد
برانکه آنچه انفع برای بندگان ست در دین و دنیا و نزد جماعة
بصریین آنچه انفع و اصلح در حکمت و تدبیر ست در امور دنیا
کردن آن بر خدا واجبست و نزد محققین امامیه و معتزله
گاهی اصلح بر خدا واجبست نه در همه امور زیرا که بنسبت بامر
اصلح قدرت و داعی موجود و صارف ازان منتفی ست آنگیر
فعل آن واجبست چه ما علم بعلت اصلحیت داشته باشیم یا نه
عالم نبودن بعلة آن سلب آن نمیشود و نزد **جبریه** اصلح
وانفع بر خدا واجب نیست و هیچ انفع و اصلح نیست بل اکثر اشیاء

۲۰۳

افسد و صنعت عبث اند ابراد جبریه در ایجاد ابلیس و بقای او
تا قیامت نفعی نیست بغیر اضلال و اگر اصلح است پس آن
چیست جواب بیان شد علم بعلت بر ما واجب نیست بلی
ما قطعاً میدانیم خدائی که علمش بکمال و قدرتش لایزال است
فعل قبیح نمیکند زیراکه غنی است و صارف از قبیح علمش
است دیگر آنکه ابلیس از جن است بموجب انه کان من الجن
ففسق عن امر ربه یعنی ابلیس جن بود و از امر خدا متمرد
شد پس بموجب وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون
نیافریدیم جن و انس را مگر برای معرفت و عبادت و شیطان
روی گردان شد پس علة غائیه در ایجاد ابلیس ثابت شد که
او برای عبادت آفریده شد اما جواب در بقای ابلیس
بچند وجه است اول آنکه ممکن است که بقاء ابلیس حجت از جانب
اما میه بر منکرین وجود و بقای مهدی آخر الزمان ع باشد
که اکثر کفار و ضال و مضل بعمر دنیا اگر زنده بماند حجت الله
و هادی خلق و مزیل کفر بعد تولد او چرا تا ایام ظهور خود از انظار

۲۰۴

اگر اشخاص مستور زنده میتوانند ماند دیگر بقای ابلیس برای
تمیز مطیع و عاصی باشد چه سقوط او نسبت بهر دو مساوی
است پس معذرت عاصی فردا منقطع میشود و نمیتواند عاصی
بگوید که ابلیس مرا از طاعت نگذاشت و مطلق نشد دیگر بقای
ابلیس عبرة برای ناظرین باشد تا که دیگری اقدام بر معاصی
نکنند چه عوض تمرد [illegible] در دنیا بعمر دنیا مرحوم
و ملعون و در آخرت [illegible] عذاب ابدالاباد مبتلا
باشد ثم الله اعلم اسرار [illegible] چنانچه در شرح
مقاصد است که مجمع علیه انبیا و اولیا و عقلا است که دعا برای
طلب منافع و کشف بلایا و آفات در همه اوقات مستحب مؤکد
است پس اگر اصلح واجب باشد فایده بدعا کردن نماند زیرا که
آنچه اصلح و انفع است میشود تو بخواهی یا نخواهی و آنچه انفع نیست پس
نمیشود ابدا و اگر [illegible] واجب شد و خدا تبدیل ما یحب
علیه نزد شما نمیکند [illegible] جمیع آنچه
در ابد میشود پس خدا در ازل [illegible] توسیع رزق و اعطای

۲۰۵

ولد بزید در فلان وقت انفع واصلحست وحصولش بدعاست
پس در دعای او نفعست مع حصول مطلوبش وبنابراین نه لغو دعا
ونه تغییر ما یجب علیه تعالے لازم آمد وعلاوه بران نزد عدلیه
هر دعائی مشروطست بانکه وقت دعا چه منوی چه لفظی بگوید اللهم
ارزقنی ولدا ان کان لك فیه صلاح **تبصره** نزد
جبریه دعای هر کافر وفاجر جائزست که مجاب باشد
زیرا که نزد ایشان خدا عادل نیست اما نزد عدلیه دعای کفره
وفسقه مجاب نباشد زیرا که کافر ومنافق بسبب آن ممدوح میشود
وحال آنکه کافر مطلقا ممدوح نیستند واجابه ایشان موجب اغرای
ایشان میشود ونزد محققین اجابت کفار بعض احیان برای مصلحت
جائزست چنانچه اجابت شیطان در بقای او تا قیامت واجابه
اهل حدیبیه وامثال آن واقع شده **باب الرزق** بدانکه
رزق مصدرست بمعنی مرزوق ودر لغت بمعنی حظ باشد ونزد عدلیه
عبارت از چیزیکه انتفاع ازان بنهج شریعت صحیح باشد پس اسناد
روزی حرام بخالق انام قبیحست وآنچه طیب وطاهر وحلال باشد

۲۰۶

بل فعله کبیرهم هذا فسئلوهم ان کانوا ینطقون

نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین

روزی است وحرام روزی نیست و نزد جبریه عبارة است از چیزیکه پیش کند خدا به بنده یا بحیوان حلال باشد یا حرام مملوک باشد یا ممنوع بحبس باشد یا طاهر چه نزد ایشان خدا عادل نیست پس روزی حلال وحرام من الله است نزد ایشان واین قبیح نیست ایراد جبریه هرگاه نجس وحرام نزد عدلیه روزی نباشد پس سیکه بدت العمر آب غذای حرام خورده روزی خدا نخورده بی روزی خدا زیست کرده **جواب** عدلیه روزی عام است پس هر آنچه مباح باشد روزی است چون عرقیات وفواکه وبقولات وامثال آن واگر از جمیع محللات ومباحات اعراض در مدة العمر کرد او بآنچه بیازخورش است وبر خدا ارزاقی در آنوقت هم صحیح میشود بنده اختیار کند بآنه والا پس مولودیکه بعد تولد مدتی زنده مانده وچیزی نخورده ومرده او مرزوق من الله است بانه حق بکم جوابنا **توضیحی** گفته آنچه بنده بتعب واکتساب از روزی پیدا کرده پس در آن بنده رزاق برای نفس خود است نه خدا وآنچه

۲۰۷

بی فعل و اکتساب به بنده رسیده پس او من الله است پس وران خدا را و قتت ضعفش ظاهر ست **باب السّعر** - بدانکه سعر نرخ غله و تقدیر آن بعوضی باشد که بآن غلات فروخته میشوند گاهے این غلات متصف بگرانے و ارزانی میشوند پس نزد عدلیه گرانی و ارزانے گاهی من الله میباشد برای انکه تقلیل جنس و ترغیب خلق بخریدن آن میکند و گاهے من الناس میباشد چون سلطانے که قهر کند بفروختن ارزانے و گرانے آنها تا شوند مجبور و عموماً مسعر خدای وحده است بندگان را در امور و افعال مدخلی اصلاً نیست نزد و تفهم - **باب الاجل** - بدانکه اجل عبارت از انتهائی عمر ست که خدا زمانی مقرر برای زیست حیوان فرمود و اورا تقدم و تاخر نیست و نزد جماعتے از محققین دو اجل است بموجب آیه اجلاً و اجل مسمیٰ پس اجل غیر محتوم موجب از دیاد و انتقاص میشود چنانچه مصرح آن آیات و بسیارے از احادیث اند چون قوله تعالیٰ

یعمر من معمر ولا ینقص من عمره الا فی کتاب مبین

۲۰۸

و قوله صلی الله علیه و آله و سلم لا یزید فی العمر الا البر

نزد جماعتی از معتزله و جبریه عمر و اجل برای حیوان یکی ست چه کشته نشود یا کشته نمیشد میمرد و نزد بعضی اگر کشته نمیشد زنده میماند و نزد بعضی مردن و زیستن هر دو محتملست

ایراد هرگاه اجل وقت موت حیوان ثابت باشد پس قصاص قاتل و ذم او چرا باشد جواب آنکه قصاص و ذم برای آنست که اجل محتوم او نبوده بلکه اگر کشته نمیشد زنده میماند این مختار کثیری از معتزله است اما جواب کسانیکه قایل باجل واحد اند قصاص و ذم قاتل برای همین است که ایلام بلاجرم و اهلاک روح از بدن و ضیاع منافع زایده اخرویه که مستحق آنها من الله میشد بسبب فعل نعم بلااذن مالکش از قاتل واقع شده چنانچه اگر مخبر صادق بوحی خدا خبر داده بموت گوسفندی در وقت معین پس کسی بلااذن مالکش اقدام کرده نمیتواند بر ذبح او اگرچه گوسفند بقضای خود در همان وقت میمرد و بسبب

موت او مالکش مستحق عوض زاید از خدا میشد و آن منفعت هم از او فوت کرد **باب تفاوة طینة** - بدانکه نزد جبریه کل خلائق از طینتهای مختلفه آفریده شدند و از مادهای دنیه و عالیه موجود شدند ایمنوث شقاوة و سعادت ایشان شده چنانچه بحسب همان در شکم مادر هم نوشته میشود الشقی شقی فی بطن امه والسعید سعید فی بطن امه

و ازین باب بابهای کتب احادیث مملو و ضبط اند نزد عدلیه کل مردم از طینت و از ماده واحده غیر مختلف ایجاد شدند زیرا که ملوم و مذموم و مثاب و معذب می باشند - پس امر و نهی و مجی انبیاء و کتب و وعده و وعید دلیل بر مجبور نبودن ایشان و بطلان این مخترعات و محدثات است **و بالفرض** تصحیح و تسلیم این اخبار کل از احاد اند و احاد محل قطع و یقین نمیشوند پس دخلی در اعتقادات ندارند **و آنچه** بطور امامیه است نزد ایشان محمول بر تقیه میشوند اگر صحت آنها ثابت شود یا مأول اند با امکان تاویل زیرا که مخالف برهان عقل و محکم نقل اند و تاویلش انکه خدا قبل ایجاد ایشان مینبست

۲۱۰

خاصیت ... اما حدیث شقاوة و سعادة
اگر صحیح شود مأول است بانکه مآل کل مردم بالسعادت است یا
بشقاوت چه فرقه ناجیه ثابت نیست و نزد بعضی بطن امه اول
زمین است چه هر یکی از زمین زاییده و در بطن همین بعد مردن میرود
این اصل ام است پس بعد مردن شقی را شقی و سعید را سعید در
قبر نوشته میشود ثم الله اعلم

باب احباط

بدانکه حبط در لغت بمعنی هلاکت و ابطال باشد و نزد متکلمین
احباط اعمال عبارت است از بطلان عمل سابق بسبب عمل لاحق
این بدو معنی منقسم میشود اول عمل صالح سابق بسبب عمل سیئه
لاحق باطل میشود نزد جبریه زیرا که نزد ایشان خدا خالق
نیست اما نزد عدلیه این باطل است قطعاً بچند
وجه اول اعمال اعراض اند پس اعراض در اعراض
موثر نمیشوند چه عرض را تاثیر نیست پس عرض لاحق عرض سابق را
باطل نمیکند و علاوه بران ترجیح بلا مرجح لازم می آید دوم
خدا هم عمل صالحه سابقه را بسبب عمل سیئه لاحقه اگرچه کل باشد یا

جز و چون یک گناه باطل میکنند کل اعمال صالحه سابقه را
چون کسی مدة العمر خدمات شاقه بمال وجان وآل کند بسبب
جرم کل مزد خدمات سابقه او را بمقابل این یک گناه ضبط کند
و مزد ندهد این افحش ظلم ست بر کریم تعالے جائز نیست **سوم**
نص قاطعه فَمَن یَّعمَل مِثقَالَ ذَرَّةٍ خَیرًا یَّرَهٗ وَمَن یَّعمَل
مِثقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَّرَهٗ یعنی جزای یکمثقال خیر وشر را
می بیند و هر دو عمل مضبوط اند پس احباط بمعنی بطلان
عمل صالحه سابقه بعمل سیئه لاحقه باطل و بقای عمل ثواب
وگناه ثابت شد **ایراد حبط در قرآن مجید**
حَبِطَت اَعمَالُهُم چند جا وارد ست مرادش چیست **جواب**
مراد از چنین آیات کفار و منافقین اند چون مرتدین و ابلیس و
امثال ایشان یا مؤول آنکه در اصل اعمال کسانیکه بنهج مطلوبه شرعیه
بعمل نیایند کنایه از صحیح نبودن آنها بحبط شده **معنی دوم**
تکفیر یعنی حبط آنکه گناهان سابقه را عمل صالحه لاحقه باطل میکند
یعنی خدا بسبب عمل صالحه لاحقه گناهان سابقه را می پوشاند

۲۱۲

فی الارض فاحکم بین الناس ... سرّ نهند بنی ساختن بشد قصد ... سمیٰ اوستان خود کرده وا دادا ... شینه بیبت زکر اتیعنی بشیخ التثیان ابن ... شیخ ابو الحسن یا ابو علی احمد ... یا ابو سعید ابو الخیر بندی ...

وعفو آنها بی توبه میفرماید این نزد عدلیه جایز وصحیح ست زیراکه کریم تعالے اگر از روی تفضل از حقوق خود بگذرد عفو سلف بسبب لاحقه صالحه نزد عقل مجوّز وممدوح ست اگرچه وعیدیه ایشان تجویز نمیکنند امّا نزد امامیه و مجبره این جایز ست چون از کفر سلف کافر بسبب اسلام از وی می گذرد این را احباط نمیگویند بل نام این تکفیر ست ومصرّح این آیة وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وآیة إِن تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ ست یعنی باجتناب از کبایر گناهان صغایر شما پوشیم وعفو میکنیم والحمد لله پاره از مسایل عدل تمام شد

کتاب النبوة

در ان چند باب ست

باب تعریف نبی

بدانکه میان نبی ورسول فرق عموم وخصوص ست پس رسول اخص است غالباً صاحب نسخ وشریعت مستقله میباشد لهذا در تشهد واذان رسول الله خواندن مقرر شد

تنبیه

گاه این مقرر شد پس بدانکه نبوة اسم جنس از نباوة بفتح نون بمعنی رفعت وبلندی باشد بنابراین نبی رفیع مرتبه از جمیع امت باشد واگر از نبا بهمزه بمعنی خبر باشد پس نبی مخبر عن الله بلا واسطه بشر باشد و اگر نبی بیا باشد که بمعنی طریق ست بنا برین نبی طریق اوضح موصل الی الله باشد وبه توسط او مطلوب حاصل است و

سلیمان گویند که ... سرّ گویی ... اخلاق ... سلیمان گویند که فرست ... وخوش ... ودر حق اولیا این اعتقاد واردند ... ودر حق انبیا ودر ... ایشان اعتقاد اهل سنت وجماعت است ... وارد و رفض ودر حق ...

٢١٣ سلیمان گویند که تجزیه از جنس اعراب ... دلیل این جزیره ... دو خترش ... از خزانه سلیمان ... ازو ... بعد از ... در ... که از ... آن اطمینان ... صورت ... چون ...

چون سلیمان ... سلیمان بیدین ... ... آن ... از ... صورت ... در خزانه ... سلیمان در عظیم ...

وبعض متشرعهٔ الهیین چنین تعریف کرده‌اند که نفس ناطقهٔ انسانی قابل هر کمالست ولکن بعضی ازانها قابلتر وجمیع حواس او قایمتر وکاملتر میباشد بنحوی که عالم امکانی را فوق ازان امکان نمیباشد پس این نفس کامله از عالم وحدت لاهوتی جمیع انواع واقسام فیضهای فیاض مطلق را بحسب قابلیت خود دفعةً مستفیض شده رجوع بصورت وسیرت بشری متصور ومتمثل شده در عالم ناسوتی بکمل بنی نوع انسانی میشود. بالتبع یا بالاستقلال اول را تعبیر بولی ووصی وصفی وخلیفه وامام وثانی را تعبیر برسول ونبی میکنند اگرچه این نفس کامله بدرجهٔ مختومه رسید اورا خاتم المرسلین یا خاتم النبیین کنایه میکنند نزد اهل سنت هریکی از بنی نوع انسانی لیاقت نبوة وامامت دارد اگرچه کافرزاده باشد یا قبل امامت کافر ومشرک بوده اگر اورا امام خود چند نفر ساختند امام خلق وخلیفه الله وخلیفه رسول میشود ونزد بعضی ازیشان اگر نبی هم قبل نبوة کافر بوده خدا اورا نبی ساخته نبی میشود چنانچه غزالی در منخول گفته فانا نجوز ان یبعث الله کافرا ویؤیده بالمعجزة نزد ما مجوز است که کافر به نبوت با معجزه بیاید بلی در زمان سلف تابعین انبیا اولوا العزم را

۲۱۴

نبی می نامیدند زیرا که ایشان حافظ شرع نبی صاحب شریعت و مبلغ احکام
شریعت او بودند و بعض اوقات ملهم و مؤید بمعجزه هم بودند چونکه این زمان
خاتم الانبیاء والمرسلین آمده اسم نبی تا قیامت بر غیر او جایز نیست لهذا
تابعین و حافظ شریعت او را ائمه اثنا عشر نامیدند و این دقه از حدیث منزلة
لا نبیّ بعدی واضح میشود پس در نبی و امام در این زمان فرق در اسم میشود چنانچه
باری انبیا را باسم امام یاد فرموده بموسی فرموده وَمِن قَبلِه کتاب
موسی اماماً و رحمةً و بانبیاء بنی اسرائیل فرموده ائمّة یهدون بامرنا
بنا بر این امامت و نبوت یک مرتبه است الا در این زمان این مرتبه و حفظ شریعت را
اسم امام و خلیفه معین و مقرر شده تدبر لابیبک مثل خبر زیاده بر این امامت
حیوة القلوب و بحار و کلینی را ملاحظه کن باب بعثة انبیاء
بدانکه بسبب وجود انبیا نظم در بنی نوع انسانی حاصل میشود پس نبی در
مستقلات عقلیه منبه و در غیر مستقلات افاده و اهداء ناقص را کامل و
کامل را اکمل و جاهل را تعلیم و سیاسات و صنائع خفیه را تبیین و امور معاش
و معاد را تقریر و احکام سمعیه و عبادات شرعیه و اشیاء نافعه و ضاره را
تعیین میکنند پس برای این بعثة انبیا حسن و حسبت دوم چونکه خدا جسم

۲۱۵

وجهت ندارد و عامه خلایق لایق دریافت مرادات الٰهی در هر آن نبودند لهذا واجبند که از جنس ایشان شخصی فی وجهتین در هر آن میان ایشان مقرر باشد که از جنب قدسیت اخذ کند و بجنب بشریت باجناس خود القاو اجبار کند تا که عرض الٰهی معطل نماند پس فرستادن انبیا بر خدا واجبست والا عبث لازم می آید بر خدا جایز نیست نزد براهمه هند که منسوب بشخصی براهم نام بعثت جائز نیست زیرا که انچه معقولست دران نبی درکار نیست و انچه غیر معقولست نا مقبول نیست پس مجی انبیا بیفایده است جواب انچه معقول ست دران تنبیه می کنند و در غیر معقول ابدا و اعلام وافاده میکنند و نزد کهیشمیه هم در معقول حاجت نیست نزد مجبره ارسال انبیا بر خدا واجب نیست زیرا که خدا عادل نیست اگر ارسال میکند از روی تفضل میکند

باب شرائط انبیاء — بدانکه در انبیا چند شرطست هرگاه شرائط حاصل مشروط هم حاصل و هرگاه شرائط نابود مشروط هم نابودست **شرط اول** نبی افضل امت خود باشد در ذات و صفات پس اگر کسی افضل ازو باشد تفضیل مفضول لازم می آید و ان قبیحست عقلا و نقلا — اما نقلا پس آیة هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ

کن البنوة

۲۱۷

وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ یعنی عالم و غیر عالم مساوی نیستند و آیهٔ اَفَمَن یَهْدِی اِلَی الْحَقِّ الخ و اگر کسی مساوی او باشند ترجیح بلا مرجح لازم می آید براد قصهٔ خضر موسی دلیل ست بر آنکه خضر افضل و اعلم از موسی بوده - جواب از آیهٔ وَعَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا مفهوم نمیشود که خضر اعلم از موسی باشد و اگر باطن بعض علوم را خضر میدانست این مستلزم نیست که در جمیع فنون خضر حاوی بوده چه در آیه محتملست که خضر در وقت مقابله موسی ملهم بعلمه و در عمل همان افعال شده نه زیاده بران الا در سیر معلوم میشد پس خلاصه آنکه در همان چند مسئله خضر گانه بجائی جبرئیل مبین بوده و نزد غیر معتزله موسی افضل از جبرئیل و ملائکه است و از خضر هم و علاوه برین خضر از امت موسی نبوده پس اگر کسی خارج از امت مساوی یا افضل هم باشد مقدوح نیست چه خضر نبی ست از تبعهٔ موسی نیست و نزد بعض مفسرین خضر نام ملکی بود نه بشر نزد مجبره تفضیل مفضول قبیح نیست نلنبیه نزد امامیه و مجبره انبیا از کل ملائکه و جن و انس افضل اند زیرا که افعال ایشان شاقتر از افعال ملائکه است و انبیا بشر بوده قوهٔ شهوانی را مقهور و مغلوب ساخته در طاعت خداوند بوده اند و حدیث اَفْضَلُ الْاَعْمَالِ اَحْمَزُهَا

مشهورست پس انبیا افضل ملایکه اند یعنی ثواب اعمال ایشان زیاده از ثواب ملایکه است و **نسفی** گفته خواص بشر از خواص ملایکه و عوام مومنین از عوام ملایکه افضل اند اما نقلی پس آیه **فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ** است یعنی انبیا را تفضیل بر عالمیان دادیم و در عالمیان ملایکه هم اند **نزد معتزله** ملایکه قطعًا افضل جمیع بشر اند **تتمه** پس واجب است که انبیا متصف بکمال صفات خلقیه و خلقیه باشند چون کمال ذکا و عقل و فهم و فطانت و قوه رای و شجاعت و سخاوت و عبادت و ثبات و عمل و رافت و مروة و ذکوریة چنانکه شارح مقاصد گفته اول شرائط است اگرچه طفل باشد چون عیسی و امثال آن **شرط دوم** علوم انبیا کل و جزء مجمل و مفصل خصوص علوم و افعال و تقریرات سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم از وحی و الهام باشد و بکسب و اجتهاد و ظن و قیاس نباشد چه امر ظنی و قیاسی محل قطع و یقین نیست **وَالظَّنُّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا** مصرح اینمرام است **و آیه** **وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ** دلیل دیگرست که پیغمبر بخواهش نفسانی نمی گوید و آنچه میگوید بوحی میگوید **اکثر سنیان** میگویند که غالبًا انبیا با جتهاد و ظن و قیاس میگویند اینجا الف نصوص است **شرط سوم** نبی مولود از زنا

وکفر نباشد چه مولود بزنا را عاقبت بخیر نمیگردد و نبی در اصلاب و ارحام کفار

قرار نمیگیرد نیز **نزد اکثر فرقات سنیه خصوص مجبره** انبیا از

اولاد کفاراند چون لوط و ابراهیم علیه السلام و سید انبیا صلی الله علیه واله وسلم

وابوطالب پدر علی را کافر میدانند چه آزر پدر ابراهیم و عبدالله و آمنه

والدین آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم کافر بودند حتی انکه در صحاح و

در تفاسیر ایشان است که ابراهیم برای آزر استغفار کرد و سید انبیا

صلی الله علیه واله وسلم ماذون نشد که بر قبر مادر بنشیند و فاتحه بخواند

وابوطالب کلمه آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم نخواند و ایشان در جهنم

ابدالاباد می باشند **جواب** این باطل است بچند وجه **اول** اگر انبیا در

اصلاب و ارحام کفار میباشد پس بوقت سجود والدین ایشان با صنام

کانه سجود انبیا در اصلاب و ارحام باصنام واقع میشود زیرا که اولاد

اجزا ابوین اند **دوم** تعظیم کفار زاده از قلوب مسلمان زاد ساقط است

نبی ترتیب و تکوین در ارحام و اصلاب کفر و شرک نمی باید چه مترتب

در نجاسات متاثر میشود و متاثر از اعظم نجاسات لیاقت نبوة ندارد

و باین مشیر است آیه ولا ینال عهدی الظالمین **سوم** کفار زاده را

انعم الله علیک وانعم علیه امسک علیک زوجک واتق الله وتخفی فی نفسک ما الله مبدیه وتخشی الناس والله احق ان تخشیه

219

روایت کنند از حسن بصری که امام المعتزله است و او از پیغمبر روایت کند
رسول صلی الله علیه و آله و سلم بنا بر مصلحت از این آیت
رسول را بر خلق ظاهر نکرد تا ثابت شود که رسول را با خلق ظاهر و باطن

درجه نبوة و امامت ابد الاباد نمیرسد زیرا که ظالم زادست **و آیت**
وَلَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ این منصب را سلب مطلق میکند **چهارم**
آیة تَرَى تَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ نزد امامیه و جمهور معتزله در شان
سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم است که در اصلاب و ارحام سجده
کنندگان آنحضرت قدیم بوده **پنجم** فخر رازی و نظام الدین
عبد الله نیشاپوری در تفاسیر خود در ذیل این آیه آورده‌اند که آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم فرموده لم یزل **ینقلنی الله من اصلاب الطاهرین**
الی ارحام المطهرات حتی اخرجنی فی عالمکم هذا یعنی همیشه از
اصلاب پاک بارحام پاک منتقل شدم تا آنکه در این عالم شما پاک و پاکیزه
برآمدم اگر در اصلاب و ارحام کفار میبود البته بطهارت ایشان یاد
نمیفرمود و در کافی کلینی **آورده** که خدا نور محمد و علی را خلق در وقتی
کرد که هیچ مخلوق نشده بود و آن نور در اصلاب طاهرین و مطهرین جاری و
ساری ساخته **حتی افترقا فی اطهر طاهرین فی عبد الله و ابیطالب**
تا آنکه متفرق شد آن نور بدو حصه در دو صلب پاکترین پاکان عبد الله
و ابوطالب **ششم** سید نیشاپوری در کتاب مودة همدانی و غیر او حدیث قدسی

کتاب النفوس ... رسول پیغمبر را از وحی بوده بیت ... این
آیت را ظاهر نکردی و اینحکایت بجهة
آن آورد تا ثابت کند که رسول با ظاهر
بخلاف باطن بود و این تیزی از دو چیز
لازم آید یا نفاق رسول یا تقیه
ایشان نفاقست و از جمله کفر ... رسول

۲۲۰

... است که
سبب نزول رسول صلی الله علیه
و آله و سلم روز جمعه بنماز صبح
و بعد از الحمد سوره و النجم ...
افرأیتم اللات
و العزی و مناة الثالثة الاخری
شیطان بر زبان وی انداخت که
تلک الغرانیق العلی و ان شفاعتهن
لترتجی یعنی این بتان معبود ...
... و ارامید ایشان را از شفاعت ...

ست یا محمد ان الله یقرئك السلام انی قد حرمت النار علی

صلب انزلك وعلی بطن حملك وحجر کفلك فالصلب صلب

ابیه عبد الله والبطن الذی حملك فآمنه بنت وهب

واما حجر کفلك فحجر ابیطالب خلاصه آنکه ای محمد صلی الله علیه و

آله وسلم خدا تعالی اعلی بعد سلام میفرماید حرام کردم آتش را بر صلب پدرت

عبد الله وبر شکم مادرت آمنه وبغل ودامن ابوطالب که تربیت تو کرد حکم اهل

البیت است علیهم السلام که آبا سید انبیا و آبا امیر المؤمنین تا آدم

مسلمان وموحد بودند واجماع ایشان حجت بر خلق است زیرا که معصوم

واحد الثقلین اند پس اعتقاد باسلام آبا انبیا ومادران ایشان

خصوص آبا سید انبیا وامیر المؤمنین واجبست [illegible] بنابر

این آزر نزد امامیه وسنت که عم ابراهیم ع وپدرش تارخ باتفاق اهل

انساب موحد بود وآزر بعضی مربی ابراهیم ع بود پس بر عم ومربی

باصطلاحات اب می گویند شرط چهارم واجبست که انبیا از دنی

ذات وارازل نباشند و همچنین سخت دل وتند مزاج وتند زبان

وغبی وکند فهم وامثال آنها نباشند و همچنین از امراض منفره

۲۲۱

چون کپه وزمین گیر ولنگ وگنگ وکور واحول ومجنون وپیس و
جذام وآتشک وحرص دنیا وبخل وکینه وحسد وبدصورت وکریه
منظر وبدهیکل ولکنت زبان ونقص اعضا بری باشند و از حرفات
دنیه وصنائع رذیله چون قصابی وحجامی وصرافی وحمامی وجولاهی
وزبالی وحجالی وملاحی وامثال اینها مصئون ومحروس باشند بل از جمیع
آنچه منفر باشد مصئون ومحفوظ باشند چه در جمیع اینها تنقیص و
تنفیر ست وبرائة از اینها موجب انقیاد ست اما ابتلاء ایوب بمرض
منفر مقطوع نیست وحدیث واحد را دخل در قطعیات نیست اما
آیه وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي دلیل نیست که آنحضرت لکنت زبان
داشت وبالفرض تسلیم این دعا موسی ست وآن قبل نبوة داشت پس
بسبب دعا که رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً
مِنْ لِسَانِي یقینا از وزائل شده اما تندمزاجی موسی به ثبوت نرسیده
وبالفرض ثبوت آن پس در حین مشاهده شرک بنی اسرائیل ووقت مقابله
با دشمنان خدا غضب وقهر خود اظهار می کرد وبا نیم کلف هر سست و
حدیث الحب فی الله والبغض فی الله شاهد صحیح ست

شرط پنجم انبیا نزد امامیه از اول عمر تا آخر عمر از کفر و معاصی کبیره
و صغیره و از اراده آن عمداً و سهواً و تاویلاً و قولاً و فعلاً و
اشارتاً معصوم و مطهر اند اما عصمت و آن عنایت خاصه
خداوندی برای بندگان خاص چون انبیا و ملائکه و ائمه علیهم السلام
ست پس بسبب وجود این عنایت خاصه تمام محاسن و قبایح زیر
نظر ایشان مستتراً بوده تارک محاسن و فاعل قبایح نمیشوند و بر این
دلایل بسیار اند اول مراد و غرض از بعثت انبیا آمد و رفت و انقیاد
و اعتماد خلق ست پس اگر انبیا از ابتدا معصوم نباشند مطلعین
معاصی انبیا انقیاد نمیکنند و علانیه می گویند که دیروز مرتکب فجور
بوده حالا که نبی شده چنانچه وجدانی ست که طبیعت باین قدر که
مطمئن و ساکن و مطیع ست نسبت بکسیکه گناه او ندیده ایم اینقدر
ساکن و مطمئن بنسبت بفاعل قبیح نیست دوم فاعل معصیت
فاسق ست و فاسق ملعون و ناری ست نبی را فاسق و ملعون و ناری
شمردن و گفتن جایز نیست سیوم شهادت فاسق
در ادنی امر دنیوی مسموع و مقبول نیست پس شهادت نبی و تصرف

او در امور دین و دنیا و جان و مال چگونه نافذ و مسموع باشد با ثبوت نبوتش
چهارم اگر نبی فاعل قبیح باشد پس اگر مردم را نهی از آن کرد مسموع
نیست چه أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ بر السنهٔ
مطلعین جاری میشود و اگر از هست کسی او را نهی کرد ایذای نبی لازم
می آید و اگر کسی نکرد ترک امر و نهی لازم می آید این هر دو واجب و ایذا
نبی حرام است پنجم [illegible] اگر نبی فاعل قبیح باشد پس بمتابعت او عموماً متابعت
معصیت لازم است و الا ترک متابعت لازم می آید این هر دو حرام
است لهذا واجب شد که انبیا معصوم باشند و فرقات سنیان را
درین چند قول است اول مختار اکثر معتزله است که صدور صغائر بر
انبیا جایز است عمداً و سهواً قبل نبوة و نزد بعضی بعد آن مگر صغائر
خسیسه چون دزدیدن لقمه و تنقیص حبه در توزین که فاعلش را بدنائة و رذالت
منسوب کنند دوم مختار اکثر حنابله و تبعه او و هائیه ایضا ابو علی جبائی است
که صدور گناه از ایشان بطور تاویل میباشد نه بدون آن و اما نزد جبائی
بسهو هم میباشد سوم مختار نظام معتزلی و جعفر بن مبشر صدور
گناه از ایشان بسبیل سهو و نسیان میباشد و بر آن ماخوذ هم میشوند اگر چه

از امم ایشان سهو ساقط است و انبیاء بر سهو ماخوذ می شوند چهارم
تجویز کبائر و صغائر عمداً و سهواً و خطأً نزد حشویه و اکثر اصحاب حدیث
منهم الحنابله است پنجم تجویز کبائر و صغائر سهواً نزد جمهور اشاعره
چنانچه در اربعین رازی گفته اما امام الحرمین اشعری و ابوهاشم
معتزلی تجویز صغائر مطلقاً می کنند ششم غزالی در منخول گفته
فانا نجوز ان یبعث الله تعالی کافرا و یؤید بالمعجزة
خلاصه آنکه اگر کافر ادعای نبوة شود و مؤید بمعجزه هم باشد نبی
ست هفتم خوارج خصوص ازارقه تجویز کفر و ضلالت و کبائر می کنند
اما هر گناهی نزد ایشان کفرست و درین تفصیلی است که قبل نبوة یا بعد
آن یا در هر دو حال و این متعلق باعتقاد می باشد یا به تبلیغ
یا باحکام یا بفتاوی یا بسیر و افعال اما سهو و نسیان پس او هم
مطلقا بر انبیا نزد امامیه جائز نیست الا انسانی الله در بعض امور غیر
تبلیغیه گاهی برای مصلحتی نزد صدوق و شیخ او محمد بن حسن ولید
جائز است نه نسیان نفس و نه انساء شیطان زیرا که سهو و نسیان بر ایشان
اگر جائز باشد اعتماد بر ایشان در شریعت نمی ماند زیرا که در آن حال تکلیف

۲۲۵

نیست و انبیا بعد بلوغ در هیچ حال غیر مکلف نمی باشند **تنبیه**
آنچه از متشابهات مخالف براهین است او ماول است و الّا اجتماع
ضدّین یا ارتفاع نقیضین یا طرح معقول لازم می آید این بالضرورة
باطلست پس تاویل آنها واجب است پس در اینجا بالاجمال بعض آیات
ضبط میشوند بکتاب عصمة الانبیاء و تنزیه الانبیاء رجوع
کن از تفصیل میبابی **اوّل** وَلَا تَقْرَبَا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ **ماوّل**
بانکه نهی تنزیهی است نه تحریمی پس نزع لباس و اخراج آدم و حوّا
از جنت بصورت عقوبت نبود بل بصورت مصلحت بود **دوم**
عَصٰی آدَمُ رَبَّهٗ فَغَوٰی **ماوّل** بانکه نا امید از حصول ثواب زایده
شده اگر ترک مندوب و فعل مکروه آدم نمیکرد و عاصی و غاوی بر تارک
ندب و فاعل مکروه هم اطلاق میشود **سوم قول** آدم فَاغْفِرْ لَنَا وَ یَرِ
فَتَابَ عَلَیْهِ چرا گفت **ماوّل** بانکه از ترک مندوب توبه کرد و غفران
مکروه خواست **چهارم** فَنَسِیَ آدَمُ **ماوّل** بانکه ترک مندوب کرد
پنجم جَعَلَا لَهٗ شُرَکَآءَ **ماوّل** بانکه در وجه است اضمیر له راجع بولد
است پس آدم و حوّا با ولد مسئول اولاد دیگر شریک ساختند در صنعت

ونغلافت **ب** در ضمیر جعلا مضاف محذوفست یعنی جعل

اولادهما لله شرکاء اولاد آدم و حوا شریک خدا قرار دادند

ج در حدیث آمده خلاصه آنکه اولاد آدم ذکور و اناث دو صنف

متولد میشدند آن دو صنف تشریک کردند و موید این دو تاویل

تعالی الله عما یشرکون **د** ضمیر جعلا راجع بقصی و بزوجه او

ست که ایشان در تسمیه اولاد خود راتشریک نمودند بعبد مناف و عبد

العزی و عبد الدار کردند **پنجم** نوح را تکذیب بآیة انه لیس من

اهلک شد تاویل بانکه این تو این ست ولکن نسبت برکه

صالح نیست **ششم** هذا ربی ابرهیم گفته تاویل بانکه در فن

مناظره برای ابطال قول خصم چنین صورت گفته میشود و در منوی

مشروط می باشد **هفتم** انی سقیم ابراهیم گفته تاویل بانکه سقیم

فعیل ست صیغه اسم فاعل صلاحیت استقبال دارد پس سقمش در زمان

استقبال واقع شده یا در اینجا بهلف داشت **هشتم** بل فعله کبیرهم

ابرهیم گفته تاویل بانکه این مشروط به واسئلوهم ان کانوا

ینطقون ست چه اصنام کلام نکردند پس کبیر اصنام کسر صغار هم نکرده

۲۲۷

نهم حدیث بخاری و مسلم است که ابراهیم سه دروغ گفته یکی آنکه بزن خود خواهر گفته جواب نزد اما میه بخاری و مسلم مسلّم نیستند پس اینهمه موضوعست و اگر صحیح شود پس زن خود را خواهر خوانده بطور تقیه یا مراد از آن خواهر دینی یا بنت عمّه اوست دهم لیطمئنّ قلبی ابراهیم گفته مأوّل آنکه برای دریافت خلّت یا برای تحصیل دلیل سمعی گفته برای تسکین معاد یازدهم ابراهیم برای آزر کافر استغفار کرده مأوّل آنکه ابراهیم گمان ایمان او کرده پس هرگاه نفاق و کفر آزر بروز کرد ابراهیم اعراض کرد و آیه الّا عن موعدة وعدها ایّاه مشعر است که استغفار ابراهیم برای ادای وعده که در شرایع او جایز بود کرده دوازدهم فقضی علیه الموت موسیٰ مرد برا کشته مأوّل آنکه کافر محلّ الدم بوده در حال اعانت مظلوم کشته سیزدهم قال هذا من عمل الشیطان بعد قتل او موسی گفته مأوّل آنکه لفظ هذا و لفظ عمل شیطان اشاره بمنازعت متنازعین بوده یا آنکه قبطی را شیطان بجنبش آورده چهاردهم اذًا و انا من الضالّین در جواب فرعون موسی خود را گفته مأوّل آنکه موسی فرعون را افهام کرد که قبطی را

۲۲۸

فلا اقسم بمواقع النجوم و انه لقسم لو تعلمون عظیم

در وقتی گشتم که در راه گم شده بودم و از پیش تو گریخته بودم
[17] شانزدهم فاغفرلی فغفرله از خدا غفران خواسته ماول
بانکه غفران بمعنی مستوره پوشیدنست پس از خدا خواسته که مرا مستور
دار از فرعون تا تبلیغ پس از فرعون مستور مانده [16] شانزدهم
وهم بها یوسف اراده زلیخا کرده چنانچه نزد سنیان بند زیر جامه
خود گشاده میان دوران زلیخا نشسته جواب این دو است
ماوّل بانکه مشروط بلولا برهان است پس برهان که کنایه
از عصمت باشد مانع از اراده شد پس اراده نکرده دوم بمعنی بعد
خریدن او زلیخا اراده بودن یوسف و یوسف اراده رفتن باز لیخا
بخانه او کرده زیرا که در ظاهر مملوک ایشان بود [17] هفدهم جعل
السقایة فی رحل اخیه یوسف کرده ماول بانکه حیله وضع
سقایه در شرع او جایز بوده و کذلک کدنا لیوسف اشاره بآنست چنانچه
در شرع ما هم حیل محلله جایز است [18] هجدهم نسبت دزدی بناحق ببرادران
داده بقوله انکم لسارقون ماوّل بانکه این قول منادی است و او غیر یوسف
است نوزدهم برادران یوسف چه کردند و دروغ گفتند جواب

ایشان نزد ما انبیا نبودند **بیستم** والدین یوسف مع برادران سجده یوسف کردند وخرّوا له سجّدًا در قرآنست **ماوّل** بآنکه سجده تعظیمی بود چون سجود ملائکه بآدم **و** نزد بعضی سجده حذا الجهة یوسف از روی شکر بجا آوردند **بیست و یکم** فالقی الالواح از موسی واقعشد تا انکه مروی ست الواح توریه شکسته لهذا ازان بسیاری بآسمان صعود کرده **جواب** این غلطست اما القا هی الواح کنایه از وضع الواح باشد **بیست دوم** ولخذ براس اخیه یجره الیه موسی کرد **ماوّل** بآنکه سر هارون را بطرف خود برای بیان راز برده هارون گفت مرا کش مکن دشمنان گمان میکنند در جال غیرت کش میکنند **بیست وسوم** موسی بخضر گفت لقد جئت شیئًا نکرًا **ماوّل** بآنکه نکرا بمعنی عجبا است **بیست وچهارم** لا تؤاخذنی بما نسیت موسی گفته **ماوّل** تبرکست **بیست وپنجم** موسی مخالفت وعده کرده بقوله ستجدنی ان شاء الله صابرا **ماوّل** بآنکه مخالفت وعده نکرده بل مأخذ ودلیل مسایل هیپرسید **بیست وششم** وما انسانیه الا الشیطان چه معنی دارد۔

٢٣٠

ماوّل به وما اشغلنی وما اغفلنی ست که مرا غافل و مشغول
شیطان ساخت از بیان آن و غفلت بر انبیا جائز ست بیست
و هفتم خضر قتل ناحق کرد خصوص طفل بی گناه را بقوله غلاماً
فقتله ماوّل بانکه غلام کنایه بنام از آنکافر بالغی ست که محلل الدم در
اصل بوده و نزد بعضی قتل و اهلاک هر کس بخدا جائز ست پس واسطه
اهلاک عزرائیل باشد یا خضر یا غیر او بیست و هشتم فاوجس
منه خیفة موسی ماوّل بانکه مبادا خلل این در نظر عوام مشابه
سحر ساحران جلوه دهد بیست و نهم خذها ولا تخف سنعیدها
سیرتها الاولی موسی چرا ترسید و گرفتن مار را نمیگرفت ماوّل
بانکه خدا ترسانید او را تا انکه سحره بدانند که این مار فعل موسی
نیست سی‌ام داود استغفار کرد و توبه نمود بقوله استغفر
ربه وخر راکعاً واناب ماوّل بانکه حکم بعلم خود بلا طلب بینه
کرد بر ترک مندوب توبه لو بود سی و یکم انی اجبت حب
الخیر من ذکر ربی حتی توارت بالحجاب نماز عصر سلیمان را
فوت شد و مشغول اسپها بود جواب این ثابت نیست پس اگر ثابت

۲۳۱

باب نوزدهم ۱۹ در مقالات و فرق اهل اسلام و بیان آن [illegible]

شود ماوّل بانکه برای آماده کردن بجهاد که ضروری دین بود
اگر نماز فوت شد پس از ان آفتاب برگشته نماز ادا نمود چنانچه برای
علی عود کرد و نیز دبعضی در تاخیر نماز مصلحت اظهار معجزه و رتبه
سلیمان و علی بر خلق بود سے ۳۱ دوم فالقینا علی
کرسیه جسدا میگویند بر کرسی او جنی نشست حتی انکه متصرف
ملک و زنان او شده جواب این غلط ست ماوّل بانکه از اعتقاد
ازواج او یک شق لحم متولد شده دایه همان جسد را بر کرسی او
انداخت سے ۳۲ سوم رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد
برای حسد بود جواب این غلط ست ماوّل بانکه طلب سلطنت دکه معجزه او بود
[illegible] سے ۳۳ چهارم ذهب مغاضبا فظن ان لن
نقدر علیه ماوّل بانکه مغاضب بر کفار بود و گمان کرد که خدا تنگی
روزی من نکرده و نیز دبعضی غضبناک از ملک کفار برآمد و گمان
کرد که خدا مکان من تنگ نکرده و در مکان تنگ که شکم ماهی باشد او را
جای داده بعد چهل روز بے نان و آب بسلامت برآورد تا که بداند در
مکان تنگ حفظ او کرد سے ۳۴ پنجم انی کنت من الظالمین

۲۳۲

چه معنی دارد ماوّل بآنکه صبر در میان ایشان اولی بود ترک اولی
کرده ونزد بعضی در شکم ماهی تسبیح میخواند وثواب تسبیح کمتر از نماز در
برست پس ظلم اشاره بطرف آنست که ازین ثواب کثیر خودرا محروم
ساختم سی وششم ءانت قلت للناس اتخذونی وامّی الهین
از عیسی واقعشده ماوّل بآنکه استفهام تنکیرست ومنتم این آیت
جوابش است سی وهفتم واستغفر لذنبك وایه ءما تقدّم
من ذنبك وما تاخّر از سید البشر چه معنی دارد ماوّل بترک اولے
است ونزد بعضی خطاب بآنحضرت مراد امت است چون یا ایّها
النبیّ اذا طلّقتم النساء ونزد بعضی مصدر بصاحبت اضافت بفاعل
ومفعول هم دارد بنابران غفران بمعنی ازاله باشد یعنی بزداید ما تقدّم
من ذنبهم الیك فی ابتدائك وما تاخّر من صدّك
عن المسجد الحرام یعنی دور کرد از تو گناهی که در نظر ایشان بود و
بسبب آن در اوایل ترا ایذا واخراج کردند ودر اواخر ترا اصد و
از مکه ساختند سی وهشتم ووضعنا عنك وزرك ماوّل
از اثقال دنیا داری وتعب روزی است برای او خمس مقرر کرد ❀

۲۳۳ فرقه دوم کاملیّه اند برآنکه ایشان گویند صحابه بعد از رسول صلی الله علیه وآله وسلم کافر شدند از بهر آنکه حق علی باطل کردند وعلی هم کافر شد که با ایشان جنگ نکرد وبنابرین بود وازینجا عبارت بود وقومی گفتند

سی و نجم ووجدك ضالا فهدی ماول بانکه گم از شرائع
واحکام بود و نزد بعضی در شعب مکه گم شده بود در حال طفولیت
ابوجهل یافته بعبد المطلب رسانید و بکبرتبه از راه شام گمشده ابوطالب
یافت و نزد بعضی مراد در اینجا از ضلال دوست و محبتست چنانچه در
آیتست برادران یوسف بپدر خود گفتند لفی ضلالك القدیم
یعنی محبت قدیم بیوسف داری پس بنابراین ووجدك ضالا
ای محبا الی شـ[illegible] عفی الله عنك لم اذنت وآیه لم تحرم
ما احل الله لك ماول آن بترک اولیست و نزد بعضی عفی الله کنایه
است لم اذنت پس از آن عتاب نیست سوال در تفاسیر والنجم احادیث
سنیانست که در ذیل افرأیتم اللات والعزی شیطان بزبان
پیغمبر انداخت و آنحضرت خواند تلك الغرانیق العلی وان شفاعتهن
لترتجی جواب نزد امامیه این غلط محض است که تعریف اصنام رسول
فرمود و اگر عیاذا بالله صحیح باشد پس تاویل کردند که غرانیق ملائکه اند این
قرآن بوده منسوخ شد چهل و دوم لئن اشرکت لیحبطن عملك
وآیه دیگر فلا تکونن من الممترین جواب این مشروطست

۲۳۴

بحرف شرط مذکره تفاسیر و کتب احادیث فرقات اهل سنت مملو اند
از فضایحه انبیا و گناهان انبیا و ملایکه خصوص مشتبین و مجادل و مجاهد
ترین این فرقات حشویه اند که هیچ فضیحتی و گناهی نگذاشتند مگر آنکه انبیا
و ملایکه را بستند تفسیر کبیر و تفسیر نیشاپوری را ملاحظه کن سوال
نزد جمیع فرق سنیان اگرچه از انبیا گناهان صادر شدند یا میشوند
پس این [illegible] منبت زیرا که معجزه [illegible] ایشان است
پس [illegible] نیست جواب [illegible] باتفاق هر عاصی فاسق
و [illegible] فاسق ظالم است [illegible] و لا
ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار منع و حرام است چه عاصی
دشمن خدا است پس از دشمن که فاسق باشد [illegible] ممتنع است
الا اغراء خلق بمعاصی لازم می آید شرط ششم معجزه است بلکه
معجزه از عجز ضد قدرت باشد پس معجزه اسم آنچه بذاته ممکن و نسبت
بعادت بشر طاقه ایشان خارج و خارق باشد نزد بعضی در آخرش تاء
علمیت و نزد بعضی تاء مبالغه و نزد بعضی تاء وحدة است که دال
بر آنکه آرنده این فعل واحد در زمان خود مخصوص شخص واحد است

۲۳۵

[illegible]

فرقهٔ بیست و ششم خطابیه اند منسوب بعجلی را منسوب اند ایشان گویند که ابو الخطاب ... بود و بعد ازو دعوی خدائی کرد و بعضی از ایشان گفته اند امام جعفر صادق اله بود و ابو الخطاب فاضلتر ازو بود و بعد ازو تناسخی شد و ایشان گویند که ابو الخطاب ... و بهتر از صادق بود و بس

ومعجزه در اینجا عبارتست از امر مخصوص موهبی که خارق از
عادت بشر خالی از معارضه مقرون بتحدی مطابق دعوی بعد
ادعای نبوت یا امامت باشد چه اثبات شئی باشد چون قلب عصا
باژدها چه نفی شیء وفقدان باشد چون مفقود شدن اشیا سحره بعد
ابتلاع عصا یا سلب قدرت پس باتفاق اهل ملل معجزه مصدق نبی
و ممیز حق و باطل و مبین صدق و کذبست الی بشارات سابقه
تشخص عینی معین و ممتاز نمیشود والا حاجت و شرط معجزه در نبوت
نمیبود و جماعت منکرین نبوة چون براهمه و دهریه و کفار
ایشان منکر اند آنکه معجزه نیست و نزد بعض متأخرین نصاری
محض بشارات سابقه نبوت لاحقه عینا ثابت میشود این هر دو ضرور
البطلان اند اما نزد حکمای نبی و امام اکمل نفوس بشریه میباشد
پس بجهت قوه کمالیه نزد عقل فعال اقرب و ارفع بر ارواح و عناصر
و اجسام و اجرام علوی و سفلی غالب تر می باشد لهذا هر شئی تاثیر
وی را دفعةً قبول می کند پس لباس ذاتیه او مبدل باشیاء دیگر شده
بحسب خواهش او متمثل میشود تا از ابنای جنس خود این شخص ممتاز

[illegible]

شده مکمل نوع وجنس خود شود واین امر فی الواقع ممکنست وابن السراج
شریعت تعبیر معجزه وآتی رانبی وامام می گویند بیان در اینجا چند
وجه است اوّل بقید مخصوص ثابت است که معجزه بحسب خواهش
نبی وامت نمیباشد بل امری میباشد که مطابق صلاح اهل آن زمان میباشد
لهذا ابراهیم مناظره وتنجیم داده شد که در آن زمان استدلال ونجوم
وستاره پرستی بسیار بود ویوسف را تعبیر خواب معجزه بود چه
اهل آن زمان ماهر در تعبیرات بودند وموسی را قلب عصا باژدها
وید بیضا داده شد چه در آن زمان سحر وطلسمات ونیرنجات مروّج
بودند وداود را الحان خوش داده شد چه در آن زمان رواج موسیقی
بود وسلیمان را حشر حیوان وجن داده شد چه در آن زمان
تسخیر مروج بود وعیسی را ابراء اکمه وابرص وتخلیق طیر داده
شد چه در آن زمان اطبای حاذق بودند ومحمد صلی الله علیه و
آله وسلم را فصاحت وقرآن داده شد چه از آن زمان الی حین
فصاحت وبلاغت مروج بود وهکذا انبیاء دیگر مخصوص معجزاتی
بودند موافق صلاح اهل آن زمان دوم بقید موهبی امر کسبی وصنعی

برامده چه مصنوع و مکتسب خارق نیست و نزد راوندی گر امر کسبی و صنعی
هم مخصوص بیک شخص واحد باشد دیگری بران ظفر نیابد معارضه
ممکن نباشد باز هم او معجزه است سوم بقید خارق امر عادی بر
آمد چون طلوع آفتاب فردا صبح از مشرق پیش نزد اهل ملل ثابت
است که معجزه خارق عادت و طاقت بشر است اما معجزه فعل خدا یا بامر خدا
باشد یا بخدا تمکین میدهد نبی را بر اتیان و ایجاد فعل خارقی و آن فعل را خدای
آفریند بر دست نبی باراده تصدیق او نزد نصاری معجزه فعل
عیسی است زیرا که عیسی ثالث ثلثه است و نزد مجبره بنا بر قاعده خود
که خدا افعال را باراده و حکمت نمیکند بل عبث و امر خدا غیر مراد و نهی
خدا مراد میباشد پس معجزه نبی مراد خدا و برای تصدیق نبی نخواهد
بود چنانچه در بحث اراده اشاره بآن شد چهارم بقید خالی سحر و
شعبده بر آمد چه معارضه بآن ممکن است زیرا که کسبی است دلو بعد چنین
پنجم بقید مقرون بتحدی کرامات صلحاء بر آمد و تحدی عبارت
است از آنکه نبی می گوید اگر در نبوت من شک دارید مثل این معجزه بیابید
ششم بقید مطابق دعوای بر آمد که اگر معجزه مخالف بر آمد چون

کور یکچشم را چشم دومش هم رفت یا مرده را زنده کرده تکذیب او کرد
معجزه نیست هفتم بقید بعد ادعا نبوة بر آمد خارقیکه قبل نبوة ظاهر
شده چه محتملست که در انوقت صالح بوده باید بعد ادعای نبوة
معجزه دیگر بدهد و الا ادعایش فاسدست انتهی **باب**
عکس معجزه کذابان بدانکه نزد امامیه و اشاعره ظهور عکس
قول دروغگویان برای دفع فریب و اظهار کذب ایشان جایزست
چنانچه مسیلمه کور یک چشم را خواست که صحیح شده بیاید چشم دیگرش را
هم کور شد **فرعون** گفت که بترس من در دریای نیل
راه های خشک ظاهر شد پس خود دران غرق شد کفره و
آزر گفتند که آتش بجهت ما سرد شده پس شراره آتش ازان بالا
شده نیم روی هر دو را سوخته با بجهت تکذیب مدعی و تخذیل و تذلیل
فاعل شر میشود و اظهار تکذیب شان واجب نیست نزد اکثر اما نزد
معتزله و ابو اسحاق و امام الحرمین از اشاعره اظهار تکذیب
کذابین جایز نیست **باب عدد انبیاء** انچه مشهورست
در علما یک لک بیست و چهار هزار انبیا اند حیسا نسخه مروهیم

از ابوذر غفاری در صحاح سنیان و شرح مقاصد هست و مرسلین سه صد سیزده نفر اند پس باجمال اعتقاد باید بخصوص انبیائی که اسماء ایشان در قرآن درج هست الا ذو القرنین و لقمان که دو بنده صالح بودند بالهام کار میکردند و اعتقاد بصحف آدم و ابرهیم و نوح و موسی و اعتقاد باولو العزم که صاحبان نسخ شریعت باشند نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد علیهم السلام باشند و اعتقاد کتب منزله بر ایشان که توریة و زبور و انجیل و قرآن باشند واجب هست و همچنین اعتقاد باینکه بعد ایشان توریت و زبور و انجیل محرف شده و هست اما معرفت انبیا و کتب سلف بر ما واجب نیست زیرا که از امت ایشان نیستیم

باب ملائکه

بدانکه اصل ملک از مألک یا ملئک بمعنی رسول باشد و ذات ایشان از نور است پس ملائکه اجسام لطیفه نورانیه اند و باشکال مختلفه متشکل و بر افعال شاقه قادر اند متصف بذکوریة و انوثیت و توالد و تناسل و بول و غایط و ضعف و بیماری و امثال آن نیستند و موت ایشان باجل ممدود میباشد پس اعتقاد بجمیع ملائکه خصوص کسانیکه اسمای ایشان

در قرآن وصحیفهٔ سجادیه وارد ست خصوص جمهور ایشان چون
حاملان عرش وروح وجبرئیل ومیکائیل واسرافیل و
عزرائیل ونکیرین وعتید ورقیب وکرام الکاتبین واعتقاد
عصمت وطهارت ایشان واجب ست اما افضلیت انبیا این
که ثواب رسولان بشر از جمیع ملائکه زیاده تر ست نزد معتزله انبیا
افضل از ملائکه نیستند نزد حشویه ملائکه معصوم نیستند وایرادات
بر اقوال وافعال ایشان کرده اند چنانچه در جواب ایشان کتابی
بسیط عصمة الانبیاء والملائکه نوشتم اما هاروت و
ماروت پس قصه ایشان ماخوذ از تواریخ یهود ونصاری ست
وانچه در قرآن ست اینست که ما هیت سحر بیان کردند ومنع می کردند
که ما امتحان هستیم کافر مشو پس این مشتمل عصیان ایشان نیست
واگر قصهٔ مفصله ثابت وصحیح شود پس جواب از خود قصه ظاهر ست
که ایشان اول ملک بوده منقلب به بشر شدند وگناه از بشر غیر معصوم
شایع ست پس در حال بشر گناه کردند نه بحال ملکیت

باب شیطان وجن

بدانکه نزد جمهور مسلمانان واصحاب

ابلیس در اصل جن از نارست چنانچه آدم اصل بشر از خاک ست
پس جن جسم لطیف ناری متشکل باشکال مختلفه و بر افعال صعبه و طی مسافت
بعیده در زمان قلیل قادرست ولادة ایشان از توالد و تناسل متصف
بذکوریت و انوثیت و صحت و مرض و موت و مخاطب و مکلف باوامر
شرعیه اند و اکل و شرب و جماع دارند قران صریحست که ایشان
مسلمان هم شده اند و متواترست که بسیاری از دست امیر المومنین ع
کشته شده باقی مسلمان شدند کتب مغازی و سیر ملاحظه کن نزد
جماعتی از مسلمان معتزله و اشاعره ملک و جن یکجنس اند - اگر
نورانیت ایشان یا اطاعت ایشان غالب باشد پس باسم ملک و اگر
شرارت ایشان غالب باشد باسم جن یاد میشوند - لهذا ابلیس گاهی
در ملائکه وگاهی در جن معدود شد چنانچه در محصل ست و در نقد آن
تفصیلش جواب معدود بودن ابلیس در ملایکه بسبب آنکه در اوقات
بل در کرورها ملایکه یکنفر جن واقع بوده و مخاطب شده پس در قرآن
در هر جا شیطان مستثنی شده استثنا منقطع است و قران
صریحست انه کان من الجن ففسق عن امر ربه که ابلیس جن بوده

روایت است از صادق ع ... الصمد ... صادق ... ۲۴۲ تمت

لهذا استمرد از خدا شد و از تمرد ملایکه محال است **ایراد ابو حنیفه و تبعهٔ او** آنست که جن و ابلیس هرگاه ناری و مکلفاند پس از تمرد ایشان
بآتش متاثر و متاذی نمیشوند چه جنس از جنس متاذی نمیشود -
جواب اقناعی آنکه دلیلی قاطع بر متاذی نشدن ایشان از
نار نیست و احتراق جن از نار قویتر که جهنم باشد ثابت بنقل است و
از عقل هم احتراق ممکن چنانچه انسان از زدن کلوخ خاکی متاذی
میشود و حال آنکه خالص بودن جن از نار ثابت نیست چنانکه
خالص بودن آدم از خاک ثابت نشد بلکه مشهور است که
ملک از نور جن از نار آدم از خاک عیسی از باد است ثم الله اعلم

باب تفاضل انبیا ایراد آنکه تفاضل انبیا بر یک دیگر از روی عقل جایز و بموجب نقل که تلک الرسل فضلنا
بعضهم علی بعض باشد ثابت است عقل تفاوت مدارج قاطع شد اما
افضل بودن انبیا اولوا العزم بر تبعه خود ضروری است حاجت
بیان نیست و اما افضل جمیع انبیا بل جمیع کائنات نبی ما محمد بن عبد الله
است که بر آن اجماع مسلمانان است و درجه اختتام حاصل کرده و در آخر زمان

سنبه و عبدالله بن سنان

غالب و عبدالله ... و ابو حمزه ثمالی

و محمد بن مسلم و ابان بن تغلب

و عمرو بن اعین ...

۲۸۳

همه مبعوث شده تا قیامت دین وی است و باقی است و تابع دینی بنست چه امت او اکمل امم پس نبی این امت هم اکمل انبیاست چنانچه طالب علم را در مبادی درس نزد مدرس مبادی و بحصول قوة توسط نزد مدرس متوسط و بحصول درجه منتهیه نزد مدرس الکمال منتهی تا اختتام و حصول کمال خود باشد پس این امت منتهیه و نبی ایشان هم منتهای انبیا و آخر ایشان تا قیامت است حاجه بنبی ندارند و اعمال او شاهد افعال او و اقوال او محکم و مربوط تر و دین او کامل تر و معرفت او بخدا از دیگر انبیا بیشتر است پس ثواب و مدارج او از دیگر انبیا زیاده تر باشد و پس است در معرفت و توحید او بخدا یک کتاب نهج البلاغة و منشی خطب آن از تلامذه او است فخراً میگفت انا عبد من عبید محمد صلی الله علیه وآله وسلم من بنده محمدم و از هیچ نبی اینقدر توحید و دقایق آن منقول نشده اگر میبود البته نقل میکردند و درجه اعرف عارفین و اکمل موحدین عالیتر است بالضرورت پس نبی ما افضل کل کائنات است نزد نصاری عیسی افضلست زیرا که بی پدر است و تکلم در مهد کرده و زنده در آسمان

۲۲۴

تا قیامت باقی است جواب بی پدریت دلیل افضلیت نمیشود
والا آدم وحوا افضل از عیسی خواهند بود والا العیاذ بالله شر
خلائق ابلیس هم افضل باشد زیراکه از والدین متولد نشده
اما تکلم او در صغر بطور معجزه بود چنانکه دیگر حیوانات و جمادات
بنطق آمدند پس معجزه فعل خداست دران جمیع انبیا شریک اند ـ
نزد امامیه هر نبی و امام در صغر و ولادت لیاقت نبوة و امامت
دارند صغر و کبر ایشان در علوم و معارف یکیست لهذا حضرت
یحیی در طفولیت نبی شد و سید الشهداء در صغر و ایضا مهدی
آخر الزمان هم تلاوت قرآن و اظهار معجزه و مسایل مشکله بیان
میفرمودند و مهدی پنجساله بود که بامامت و خلافت نشسته و امام
محمد تقی نه ساله بود مامون رشید را معجزه نمود و کیفیت اخذ
چوچه ماهی بیان فرمود و قاضی بصره را بحضر حرم غفیر الزام داده تاریخ
واقدی را ملاحظه کن اما زنده ماندن عیسی کرامت عیسی نیست ـ چه
زنده باشد یا مرده زیراکه خلایق از و مستفیض نمیشوند و بعالمی رفته
که دران تکلیف نیست پس بی عبادت مانده از ثواب عبادت محروم

245

عیب نباشد و میشهور ... میان ... فرق اسلام ... اشان جمعی اعتقاد فاسد دارند حل ... اصحاب ... بی فخر ... مذهب ... از اصول کلام ... کرده ...
کتاب النبوة
تخصیص ... عبارت اهل اسلام بنا ... تشکیکات ندارد ... یافت و العجب ... بنا بر ... متقدمان اصحاب ... و فخر رازی ... تفسیر ... کرده اند ... انتهای تفسیر ... قرآن ... اصحاب ایشان ... چنانچه ... پس بنابرین ... بیمجلس ... اهل اسلام ... فارابی ...
[illegible]

مانده و اگر زنده ماندن موجب فضل باشد پس از انبیا خضر علیه السلام
واز اشقیا ابلیس پیش از عیسی و بعد او دجال پیدا شده تا قیامت
همه اینها زنده اند با ثبوت آنکه خضر ثواب عبادات تا بقاء خود دارد

باب ثبوت نبوة محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله وسلم

بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بدانکه نبوة آنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم بچهار چیز ثابت شده اول شرائط مشروطه
در او یافته شده پس به ثبوت شرط مشروط هم ثابت است دوم
خلق را دعوت کرد بتوحید و اخلاق حمیده و آداب پسندیده و
بترک قبائح و مستحسنات عقلیه بنحوی که در هیچ امتی چنان انضباط
و اهتمام نبوده و الا در سیر و تواریخ می نوشتند سوم دعوای
نبوت کرده و آنهم معلوم هر کس است چهارم قرین بدعوای
خود هزار معجزه زیاده اظهار کرده اگر یکمعجزه مطابق دعوای باشد
قطع نظر از هزار در دعوا بس است پس با چهار جهت نبوت او برحق است و
مبعوث بطرف کافه خلق تا قیامت است + باب

٢٨٦

معجزات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

وآن بچند نوع اند نوع اول اخبار مغیبه است اما قرآنیه وآن پر از است چون یهود ذلیل وبی پادشاه تا قیامت خواهند بود و یسئلونک عن الروح سوال میکنند ترا از روح بگو امر رب منست وسوال از قتال میکنند وسوال از محیض میکنند وامثال آن و غلبه روم بعد مغلوب شدن وکفار قریش چون ابوجهل وتبعه او را بترسان یا نترسان ایمان نیارند و شهادت منافقین برسالت بصورت دروغ میباشد ومنافقین بمؤمنین میگویند ایمان آوردیم وبدوستان خود میگویند ما سخریه میکنیم ایشان را واعراب گفتند ما ایمان آوردیم بگو ایشان را که لسانی میگویند بزبان بدل شما نرسیده ودابة الارض ظاهر میشود و در جنگ بدر واحد یک کف خاک بکفار زد همه هزیمت خوردند وغیر آن بیشمار اند اما غیر قرآنیه وآنهم بسیار اند از آنجمله خبر داد که فردا کرار غیر فرار علی ع فتح خیبر میکند پس همان شد وخبر بشهادت حضرت امیر ع داد که در ماه رمضان در مسجد کوفه بدست ابن ملجم واقع میشود

و آبا آنان مستحق عبادت اند و پیشینیان را [illegible] ایمان [illegible] ایشان [illegible] دعوی [illegible] و اشارات [illegible] وبیان [illegible] وبا آن هیچ [illegible] از صفات [illegible] ایشان در [illegible] است و موافق [illegible] مخالف می [illegible] سخن گرفتن [illegible] از اصول [illegible]

۲۴۷

اما مراد از برای آن در کتاب ما وارد [illegible] در محل تشنیع بود و در [illegible] آن بجهت [illegible] دفع تشنیع کرده اند [illegible]

[illegible] بعضی احادیث [illegible]

همان شد و خبر بانکه ای علی خلافت از تو غصب می کنند صبر کنی
همان شد و خبر بانکه علی جنگ با مارقین و ناکثین و
قاسطین می کند همان شد یعنی جنگ خوارج و جنگ عایشه
و جنگ معاویه و خبر بانکه زوجه من بر علی خروج میکند و علی ع
برحق باشد و خبر بانکه امت من هفتاد و سه فرقه میشوند یکی
از انها ناجیه است و خبر بشهادت امام حسن ع بزهر معاویه همان
شد و خبر بانکه حسین ع در کربلا بخنجر شهید میشود همان شد و
خبر باسما ائمه اثنا عشر و خبر بغیبت امام مهدی ع همان شد
و خبر بظهور مهدی ع و عیسی ع و دجال و قتل دجال بر دست آنحضرت
و خبر بانکه ذریت من تا قیامت بکثرة باقی است و خبر قتل
ذو الثدیه در خوارج بدست خیر خلق که علی ع باشد همان شد و
خبر بقتل عمار در جنگ صفین بدست گروه باغیه همان شد و
خبر بجلای وطن شدن ابوذر بدست عثمان همان شد و خبر بظهور
ناری بعد من پس در آخر زمان امویه شد و خبر بانکه اول کسیکه
از اهل من بمیرد فاطمه ع باشد همان شد نوع دوم در معجزات

بدر نیه وآن هم بسیار اند از جمله آن آب دهان آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم معنبر بود و عطارها میگرفتند و در خیبر بچشم علی رضی
الله عنه لعاب دهان خود انداخت در همان آن به شد و بدنش معنبر
بود و بولش و خونش پاک بود و از هر بلند قامت سر و گردن
بلند میماند و انچه پیشروی می دید عقب سر هم همان می دید و سایه
از بدن او در آفتاب ظاهر نبود و در دست او سنگریزها تسبیح و
تهلیل میخواندند و از پنجه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آب
چنان برامد که تمام بهایم ولشکر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
سیراب شدند و همراه برداشتند و در شب تار جبین مقدس
و ده انگشت او چنان روشن بود که وقت تکبیر کانه دو شمع
روشن ظاهر میشدند و مسجد و خانه را روشن میکرد و ازواج مطهرات
اکثر سوزنها بسبب آن در شبهای تار یافتند و دستش بغذائی که
میرسید کم نمیشد چنانچه بنان یکصاع در خانه جابر لشکر خندق
و در اول بعثت هم از یکصاع نان کفار قریش و بنی هاشم را سیر کرد
باز همان نان بحال خود باقی بود و بابین شانه مقدسه او بخط یزدانی

۲۴۹ گویند که بعد از رسول صلی الله علیه وآله وسلم علی امام باشند و محمد حنیفه و حسین را امام ندانند و این قوم گویند که ابو مسلم نیز کیسانی بود و این در سنه ... بست و این کیسانیه اند که مهدی محمد حنیفه خواهد بود و او زنده است در کوه رضوی نشسته از کوه بیرون آید پس چون دجال بیاید او خروج کند و دجال را بکشد جهان را پر از عدل کند و این فرقه از مقالات بسیار است در ذکر او فایده نبود

کلمه طیبه مشهور و منقوش بود **نوع سوم ارضی** پس کل زمین
مؤکل و فرمانبردار آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم بود و آنچه از
فضلات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم جدا میشد زمین فرو
میبرد و اگر بر زمین سخت یا سنگهای سخت ها نقش پایش میشد
و بر زمین نرم نشان پای نمیشد و بمسافت دو ماه راه دشمن ازو
میترسید و براهی که رفته بود تا سه روز معطر میماند و در راه
رفتن در و دیوار و احجار و اشجار سلام براو و شهادت بر رسالت
او میدادند چنانچه در مدینه الی حین اولاد درختهای خرما صیحانی
که نذار با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم میکردند موجوداند و
درخت خرمائیکه در اوایل در زیر او آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
وعظ میکرد پس از آن بجای دیگر بر منبر رفت که وعظ کند
ناگاه همان درخت خرما بفریاد آمد آنحضرت او را ببغل گرفته ساکت
شد **نوع چهارم علوی** و آنهم بسیاراند از جمله آن بعرش
رفت با همین جسد و لباس و کفش و بر براق و بر رفرف
سوار شد و در سدره ملائکه و انبیا را دید و جبرئیل را در مرتبه

٢٥٠

بصورت خود دید و ماه را بجهت کفار قریش دو حصه کرد و
دعایش مجاب و سریع الاجابة بوده و ابر بر سر او قبل نبوت و بعد
آن در آفتاب سایه می افگند **نوع پنجم** مواهب مخصوصه آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم بسیار اند از جمله آن آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم از کل انبیا امّی محض بود یعنی سواد خط و کتابت نداشت
و کتابی آورد علما و حکما متبحرین و عقلا از حین الی حین در او
حیران اند و احکامی آورد مشتمل جمیع آنچه تا قیامت بشر محتاج بآن
شود که هیچ عقلی در هیچ زمانی او را قبیح نمیداند با وجود مباینت
ادیان از دین و آئین او اقتباس میکنند و در صلح حدیبیه
نام خود را از کاغذ شناخته محو کرد و لفظ محمد بدست خود در آنجا
نوشت و بی وحی و الهام چیزی نمیکرد و نمیگفت و ملایکه سماوی
برای جنگها کفار بصورت اناسی شده بمدد او آمدند و ختنه کرده و
ناف بریده مطهر بغیر خون نفاس متولد شده **نوع ششم** در
مکالمات حیوانات صامت از جمله آن گوسفند بریان کرده
کلام کرد با حضرت که مرا مخور مسموم ام و گرگ و شترها و شیرها و

وخار پشتها و آهوها و دیگر حیوانات با او هم کلام و شکوهای مالکان خود
کردند **نوع هفتم** قبل ولادت و وقت ولادة ظاهر شدند از جمله آن
وقت ولادة دریاچه ساوه دفعةً خشکیده و آتشکده فارس دفعةً
خاموش شده با وجود آنکه پیش از آن هزار سال شب و روز روشن
بوده و هفت ده کنگره قلعه کسری دفعةً افتادند باقی رخنه
کردند و در آنشب بتخانها متزلزل شدند و بتهای کعبه و قلعه
کسری بروی بر زمین افتادند **تنبیه** این معجزات مسطوره
اکثر متواتر و بعضی مستفیضه اند پس هزار معجزات منقوله را بالفرض
آحاد هزار نفر روات شدند بنابراین تواتر معنوی قطعاً حاصل
شد بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صاحب معجزه بود و لو یک
معجزه باشد در نبوة بس ست چه اجتماع جم غفیر بر امری ممتنعست
والا نبوة هیچ نبی و بلاد هیچ اقلیمی و حالات ماضیه هم ممتنع میشود

باب در اعظم معجزات متواتره

و آن قرآن مجید و فرقان حمید باقی تا قیامت ست بدانکه آنحضرت صلی الله علیه و
آله و سلم عرب را افصح فصحا و ابلغ بلغا و خطب خطبا را اکر بقرآن تحدی

فرمود با وجودیکه ایشان ماهرترین و حاذقترین اینفن و برآمد روزگار بودند و زبان عربی خلقی و صغار و کبار ایشان بران پیدا شده عادی و شب و روز کار و بار همین داشتند معارضه نتوانستند که بکنند و عاجز شدند پس هرکه تعصب نورزید مسلمان شد پس قرآن اعظم معجزه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم حجت الله تا قیامت بر کافه خلق است اما تحدی پس او عبارتست از آنکه نبی میگوید بامت خود علامت نبوة من این فعلست پس اگر در نبوت من شما شک دارید مثل این بسازید و بیارید اگر نیاوردند نبوت او ثابت شد اما ثبوت تحدی او بکتب و تواریخ و سیر و خود قرآن رجوع کن معلوم میشود که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مکرر تحدی بآن کرده که برابر قرآن کتابی بیارید نیاوردند بعد آن برابر ده سوره او نیاوردند بعد آن برابر یک سوره صغیره او که یک یا دو سطر باشد نیاوردند پس خدا مبالغه کرد و خبر داد بآنکه لو اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا

خلاصه آنکه اگر تمام جن وانس تا قیامت جمع میشوند و یک دیگر را مدد کنند مثل قرآن را نمی آرند با ثبوت آنکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اُمّی محض بود اما نیاوردن مثل آن پس آنهم معلوم هر عاقلست واگر می آوردند البته دشمنان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با فرط عداوت از کرده آفتاب روشنتر میکردند برای بطلان او و در تاریخی و کتابی واز زبانی دیده وشنیده نشد پس نیاوردن آن ثابت شد اما ثبوت عجز ایشان پس او هم معلوم هر کسست که ایشان صاحبان زبان بوده و بر همین حروف خلق شده و شب و روز بهمین حروف و الفاظ کلام میکردند و در عدد چون ریگ بیابان و در عداوت وند بل اولی چنین زیاده از طاقت خود مصروف بودند اگر ایشان بر تالیف و ترکیب حروف زبان خود قادر میشدند البته بالضرورت دفع و معارضه او بحروف می کردند و خود را از زیر سیوف لمعان ایشان و مال را بغارت و آل و ازواج و زنان که ناموس باشند بغلامیت و بکنیزیت بحضور خود نمی دادند زیرا که

کتاب النبوة

فرقه دوازدهم اسمعیلیه اند

۲۵۴

غفلا، اول دفع دشمن بامر سهل میکنند واگر دفع نشد پس بمشکل چون
بجان ومال وآل میکنند پس باین سبب عجز ایشان از آوردن
مثل قرآن یا بعض آن ثابت شد اما اعجاز قرآن بوجوه بسیار
است اول بجهت کمال فصاحت وبلاغت که از طاقت امکانی
فوق تر است واعراب که صاحبان زبان وسلیقه وعلماء فرق که
بجهت ممارست ایشان در فنون عربیه ودر بحر فصاحت غرق
اند در فصاحت قرآن الی حین متعجب وحیران اند این مختار
اکثر است دوم بجهت فرط فصاحت اسلوب عبارت آن
که اعراب وعلماء باین فصاحت ونظم نه کتاب سماوی ونه کلام
بشری ونه شعر ونه قصیده شاعری ونه خطبه خطیبی یافتند
اینمختار جماعتی است از ایشان چون جوینی سوم بجهت کمال بلاغة
وغیبات ومشتمل احوال قلوب است بنحویکه بشر را این امکان
نیست اینمختار جماعتی از اشاعره وغیره است چهارم
بجهت نظم عبارت وصیانت کلام واحکام او وبجهت آنکه
منبع علوم ومجمع فنون بنحویست که بشر را در چنین وجیزه جمع کل

[illegible] ... باطنه فیه الرحمة وظاهره من قبله العذاب

خدا نه موجود است ونه معدوم ونه ... ونه زنده ونه مرده ونه عالم ونه متکلم ونه قادر ونه عاجز ونه بینا ونه کور ونه شنوا ونه کر وجمله صفات ... [illegible]

۲۵۵ عیسی علیه السلام پسر یوسف نجار بود ... میگویند که عیسی را پدر نبود یعنی از پدر تعلیمی نداشت که علم ازو گرفته باشد وآن علم از نقیبان آموخته بود که در زمان او بودند نه از معلم صادق ... گویند عیسی مرده زنده میکرد ... [illegible]

ممکن نیست پنجم بجهت صرفه وآنعبارت ست از انسداد اذهان و
دفع معارضه مخالفان از ساختن مثل آن چه اعراب فی الواقع
بمعارضه قرآن و بر ترکیب حروف تهجی قادر بودند اما خدا وقت
اراده معارضین را منع و دفع اراده ایشان با انسداد عقل و فهم
و ذهن و ذکا و نطق میفرموده اختیار علم الهدی از اصحاب ما و
از معتزله نظام ست و سید کتاب الصرفة محض در همین باب
نوشته پس با بعثت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تا قیامت
پیغمبر واجب الطاعت ست نزد قدماء یهود و نصاری
نبوة آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مخصوص عرب باشد جواب
دلیلی که به نبوة خاصه نزد شماست همان دلیل بر عموم نبوت او
است قطع نظر از آن قرآن ناطقست که آنحضرت تا قیامت بر کافه
خلق از انس و جن مبعوث شده چون سوره جن و آیه وما ارسلناك
الا کافة للناس ما نفرستادیم ترا مگر برای کافه مردم نزد
متاخرین یهود و نصاری با وجودی که متجاوز هزار معجزه
از و منقول شده آنحضرت صلعم نبی نیست بچند خیال ضعیف اول

انکه موسی گفته یوم السبت ابد است ومحمد ناسخ شریعت است **جواب**
چونکه زمان واشخاص متبدل ومختلف میشوند پس بحسب تبدل زمان واشخاص
مصالح وحکم الهی متبدل ومختلف میشوند چنانچه بحسب تبدل مزاج مرض
معالجات مریض متبدل میشوند پس بتبدل زمان وخلق تبدیل حکم در شرع
هم بحسب عقل ونقل جایز است دیگر انکه معلوم هر عاقل است که در ابتدا از زمان برای
شخص حکمیت ودر وسط حکمی دیگر ودر ختم وکمال او حکمی دیگر است پس هیچ
عقلی بالضروره تجویز نمیکند که اتحاد حکم در اختلاف ازمنه واشخاص واجب باشد
وتبدل بعض احکام شرعیه در این ازمنه [illegible] جایز نباشد اما حدیث

تابید یوم السبت

نزد ما ثابت نیست واگر صحیح شود پس اول بزبان تاویل میشود
دوم - **انحضرت** صلی الله علیه وآله وسلم کثیر الازواج
بود **جواب** تکثیر ازواج بعقل ونقل قبیح نیست

اما عقل

پس او آنست که قوای انبیا از قوای امم اقوی میباشد چنانچه در
خلایق بعضی قوی جثه وبعضی ضعیف جثه بعضی اکول بعضی کم اکل است

۲۵۷

پس اگر از انبیا کسی کثیر الاکل والازواج بحسب حال خود باشد قدح نیست
باثبوت آنکه ایشان سلاطین خلایق من الله اند پس ایشان مجوز و
ممتاز در بعض امور از ایشان باشند لهذا ابراهیم دو زن و داود صد زن الا
یکی و سلیمان صد زن انکاحی دایمی و هم جوارے داشتند اگر آنحضرت هم نه زن
داشته باشد قدح نیست **سوم** معجزه انشقاق قمر دلیل معجزه نمیتواند شد
زیرا که از قرآن صریح نمیشود که واقعشده لهذا بعضی میگویند واقع خواهد شد
دیگر آنکه اگر واقع شده چرا همه خلایق واقف نشدند و بغیر مسلمانان
اینواقعه را ولتاک ضبط نکردند **جواب** وقوع انشقاق قمر امر ثابت
که واقعشده و بران اجماع اسلام است چنانچه اسناد اینواقعه نزد محدثین
رسیده چون مولینا مجلسی و طبرسی و فخر رازی و نیشاپوری
و شارح مقاصد و شارح مواقف و صاحب صواعق و شفا و
مواهب متواتر و متجاوز از مبیت و بخفید رواة صحابی
مروی است پس وقوع آن قطعی شد. **بلی کعبی**
که ابوالقاسم بلخی
باشد میگوید در قیامت واقع خواهد شد وادانکار از وقوع آن در زمان

۲۵۸

پراگنده گردیدند و ... که از ایشان
باقی ماند شست مهدی بود دیگر
قائم و بدین ترتیب تا زمان مستنصر
حسن صباح باجازت و ... بسیار
گمراه گردد و بعد از دو نسل ملوک مصر
منقطع شد و اتباع حسن صباح تا
زمان هیچخان باقی ماندند

[illegible]

نبوی نکرده پس در اینهم قدحی نیست زیراکه در قیامت هم بار دیگر
واقع خواهد شد **جواب دیگر** آیهٔ اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ
وَانْشَقَّ الْقَمَرُ هر دو لفظ بصیغه ماضی اند پس حمل ماضی
بر استقبال بلا ضرورت چون روز را شب گفتن ممتنعست
جواب دیگر ستم آیهٔ اِنْ یَّرَوْا اٰیَةً یقولوا هٰذا
سحرٌ مستمرٌّ دلیل صریحیست که کفار وقت دیدن این حالت
میگویند این سحر دایمست و در قیامت احدیرا مجال انکار
بالضرورت نمیماند زیراکه متعاقب انشقاق عالم فنا میشود و در قیامت
واقعات بدیهیه خواهند بود و در بدیهیات صورت شک و انکار
نمی ماند پس وقوع آن یقینی شد اما ندیدن کل
عالم این واقعه را بجهت آنکه واقعهٔ شبانه است بعضی بخواب خصوص
در سرما داخل خانها می باشند و در بعضی بلاد جنوبی و شمالی جبال و ابر
حایل میباشد و در بعض بلاد طلوع قمر در آن ساعت نشده زیراکه
زمین کرویست اما نه نوشتن مخالف سلب نتواند شد و الا نه نوشتن یهود
معجزات عیسویه را بمقابل نه نوشتن هنود طوفان نوح معجزه و نبوت نوح و عیسی باطل میشود

۲۵۹

بن میمون القداح که

در تاریخ فرشته - در مقاله یازدهم - و در ناسخ التواریخ
آورده که اهل ملیبار که در هند است شق قمر مشاهده کرده حوالی
آن دیار اسلام آوردند و حافظ مزی از ابن تیمیه نقل
کرده که جماعتی از مسافرین هند دیدند که مناره در هند از قدیم
است مکتوب بران بنی لیلة انشق القمر یعنی ابتدا
بنا این لیلهٔ شق قمر است سوم چند جا در قرآن است قل انما
الایات عند الله اگر محمد صلعم صاحب معجزات بوده این آیه چه
معنی دارد جواب این آیه مشیر ست بانکه معجزه هر نبی
باجماع فعل نبی نیست بل فعل خدا است چنانچه پروانه و مهر شاهی
بران برای حاکم بدی از خود حاکم نیست پس بحسب حکمت
و مصلحت نبی هر زمان را معجزه مخصوصه داده شد که اهل ان
زمان غالباً شغل همچو افعال داشتند لهذا موسی علیه السلام راهم
اژدها داده شد که اهل ان زمان غالباً شغل سحر داشتند و سلیمان را تسخیرات
جن و پرندگان و درندگان داده شد که اهل آن زمان شغل تسخیر داشتند و
داود را الحان زیرا که اهل آن زمان شغل موسیقی داشتند و عیسی را

ابرا کوران و پیسان زاده شده که در زمان شغل طبابت داشتند و محمد
را قرآن زیرا که اهل آن زمان شغل فصاحت داشتند و این همه معجزات
من الله اند و بمشترک نبودن جمیع انبیاء در جمیع معجزات سلب
نبوت انبیاء لازم نمی آید چنانچه پادشاه اقلیمی اگر اقالیم دیگر
در تصرف نباشند با ملک و لشکر و قواعد حکمیه او چون ملک و لشکر
و قواعد سلطان ملک دیگر نباشند سلب اسم سلطان از وی نمی
شود **جواب دیگر آنکه** اجماع اهل اسلام منعقد بر آنکه کفار معجزات
کثیره بصورت استهزاء خواستند چون نزول حروف قرآن به
صورتی که نزول حروف مشاهده کنند میان جو آسمان و طلاء و
نقره شدن کوه صفا و مروه و شدن مقام ایستادن ایشان
جنت آخرة و دیده شدن ملائکه در حال نزول بهیأت خود و
کلام کردن مردگان با ایشان و معجزات ابراهیمیه و موسویه و عیسویه
و از انبیاء دیگر پس انحضرت اراده دعا کرد امر شد که قل انما
الآیات عند الله یعنی آیات فعل خداوند
هستم این آیه مصرح بر استهزاء ایشان است وکون

انّنا نزّلنا الیهم الملئکة وکلّمهم الموتی وحشرنا علیهم کل شیٔ قبلا ما کانوا لیؤمنوا حاصلش آنکه اگر تبا اهل ملائکه نازل میشدند و مردگان با ایشان کلام هم میکردند هر اینه ایشان ایمان نمی آوردند پس از نیاوردن معجزهٔ اقتراحی قدحی در نبوت نمی تواند شد چنانچه در انجیل ست که هرگاه عیسی را بصلیب بردند یهود میگفتند که اگر ابن الله هستی خود را از صلیب وا رهانی بگو و در انجیل مرقوم است که ابلیس بکوهی برد عیسی را و باو میگفت که اگر خدا هستی بگو این سنگها نان شوند و عیسی جوابی نداد چهارم اگر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خبرهای غیب داده پس لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر چرا در قرآن مذکور ست جواب غیب بتفصیل سوی الله کسی بذاته نمی داند زیرا که او مجرد و خالق همه اشیا است نزد او همه ظاهر و حاضر ست پس جمیع انچه انبیا آ بیان کردند او خبرهی ظهم من الله میباشد و کل بر جزء الطلاق نمیشود پس باینطرف اشاره میکند آیهٔ ولا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول مطلع بر غیب خود کسی را

۲۷۲

نمیسازد مگر بعضی رسولانرا و آن رسول نبی ماست جواب دیگر آنکه ذکر

آن امر موجب مصلحت نیست که بعوام بیان شود و قبل برین آیه ایست یسئلونک

عن الساعة یعنی سؤال میکنند ترا از وقت قیام قیامت فرمود قل

انما علمها عند ربی علم قیام آن خداوند است پس لو اعلم

الغیب امر مخصوص باشد چه بر غیب الف و لام عهدیست و

وجهی دیگر است که انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم انا بشر

مثلکم و لا اعلم الغیب میگفتند که مبادا در من الهیت

قرار بدهند چنانچه نصاری در عیسی ع و غلاة در علی قرار دادند و

وجه دیگر آنکه یهود از انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سؤال قیام

قیامت و غیر آن کردند و قبل آن مقرر کرده بودند که اگر از این بابت

هم خبر داد منجم است نبی نیست خدا فرمود قل لا یعلم الغیب

الا الله قل انما علمها عند الله یعنی منجم نبی و اجبست که در کتب

اوایل سماویه و بر السنه انبیا ماضیه مبشر به باشد و از محمد صلی

الله علیه و آله و سلم بشارتی نیست جواب اجمالی آنکه نبوت

نزد عقلا مشروط به بشارت نیست زیرا که بشارت اگر مشروط می بود

۲۶۳

چون الخال بدید گفت ... در حضرت ... در ما کردید القصه زید را گرفتند و کشتند و صلب کردند بعد از آن بسوزانیدند و خاکسترش را به ... بجنبانند و این زمان میگویند که زید امام است فرقه اول از زیدیان جارودیه ...

پس حاجت بمعجزه نبود و به بشارت کاذب وصادق ممتاز نمیشود چنانچه سابقین عیسے که بدروغ ادعاء نبوت کردند به بشارات ممتاز نشدند بلی مشروط آنست که او مستجمع کمالات او صدق و عصمت و معجزات باشد قطع نظر ازین بشارت بوی صلی الله علیه و اله و سلم در جمیع کتب الهیه ضبط و اشارات انبیا بقدوم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم باطوالت قرون در اهل کتاب ثابت اند چنانکه مسلمانان بالانفراد کتب بشارات را ضبط کرده ربط دادند هر که بخواهد از امامیه کتاب مفتاح النبوة و سیف الامة و امثال آن و از اهل سنت کتاب اظهار الحق و کتاب ازالة الاوهام و براهین ساباطی فضلاً عن کتب الکلامیه بتفصیل ملاحظه نماید چونکه این رساله گنجایش بسط ندارد لهذا بصورت مختصر شش بشارات را تیمناً ضبط میکنیم انشاء الله تعالی

بشارت اولی در باب ثانی از مشاهدات از عیسی علیه السلام چنین منقول است ومن یغلب ویحفظ اعمالی الی النهایة فساعطیه سلطاناً علی الامم فیرعاهم بقضیب من حدید

کما تکسر آنیة من خزف کما اخذت ایضاً من عند ابی و اعطیه

کوکب الصبح من له اذن فلیسمع ما یقوله الروح بالکنایس

اقول انه این سلطان و غالب بر جمیع خلایق و امتها شود

پس خلایق اعمال انبیا را که توحید و عبادت در مساجد باشد

تا قیامت از ا حفظ می کند شمشیر و نیزه بدنها و کفار را می شکند

چنانچه ظروف گلی میشکنند و از جانب خدا باشد چنانچه من از خدا

بودم پس بشنوند آنچه این نبی گوید تنبیه این باقی تا دهر و

حافظ خلق نیست مگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بشارت صحیح

که باو داده میشود او مهدی آخر الزمان است که قریب القیامت

ظاهر میشود بشارت ثانیه در باب چهاردهم از ابواب

انجیل یوحنا است عیسی گوید فاحفظوا وصایای و انا اطلب من

الاب فیعطیکم فارقلیطا آخر لیثبت معکم الی الابد الی

قوله و الفارقلیط روح القدس الذی یرسله الاب باسمی

هو یعلمکم کل شیء و هو یذکرکم کلما قلته لکم و فی باب ١٦

یکنی اقول لکم الحق انه خیر لکم ان انطلق لانی ان لم انطلق لم

٢٦٥

یاتکم الفارقلیط فاما ان انطلقت ارسلته الیکم

اقول خلاصه وصیتهای مرا حفظ کنید از جمله آن فارقلیط دیگر بعد من بیاید یعنی باسم نبی چون نبوت من از جانب پروردگار نزد شما می آید او یعنی دین وحکم او تا قیامت با شما میماند وتعلیم وتبیین هر شی شما را میکند چنانچه من گفته ام ولکن حق آنست که او بهتر [illegible] مر شما راست وتا وقتیکه من نمیروم او نمی آید ومعلوم است که [illegible] که تا قیامت حکم او باقی باشد نیامد بعد عیسی الا پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم ومراد از فارقلیط [illegible] محمد واحمد [illegible] مثل این پیر کلوطوس است ونزد بعضی کاشف خفیات وکیل است بشارت ثالثه در باب چهل و پنجم زبور است خلاصه آنکه بهی فی الحسن افضل من بنی

البشر انسکبت النعمة علی شفتیک لذلک بارکک الله

الی الدهر تقلد سیفک علی فخذک ایها القوی بحسنک

وجمالک الی قوله ویکون بنوک عوضا من آبائک و

نقیمهم رؤسا علی سائر الارض ساذکر اسمک فی

کل جیل وجیل من اجل ذلک تعترف لک الشعوب الی الدهر والی دهر الداهرین **اقول** خلاصه آنکه خدا در زبور داود از نبی آخر الزمان بشارت داده باینکه آن نبی حسین صورت ومليح منظر افضل بنی بشر باشد واز دهان او نعمت توحید وعلم میچکد تا بقاء دنیا ودوران او شمشیر بکمر بسته هدایت خلق می کند براستی واولاد خود را بدل پدران بر تمام اهل زمین بنیابت وامامت قایم ودایم میسازد واسم او در خطبه بر هر منبر ودر وعظ وبالای منارهای بلند در اذان مذکور میباشد ومعترف به نبوت او قبایل مختلف تا قیامت میباشند **تنبیه** این صفات واسم افضل خلق وبشر تا قیام روز محشر وامامت ائمه اثنا عشر بجای آن پیغمبر یکی بعد دیگر تا بقای دهر بهیچ نبی بغیر نبی ما شامل وصحیح نمیشود وبالاجمال درینجا مولوی رحمة الله بامامت ائمه اهل البیت علیهم السلام لاچار شده اقرار کرد والحمد لله که بشارت نبوت وامامت و ریاست اولاد او از زبور داود برآمده **ولفظ نقیمهم** درین آیه تصریحست بمنصوص بودن امامت ایشان علیهم السلام یعنی امامت منصوص است

267

بشارت رابعه در باب هجدهم سفر استثنا توریه ست و

سوف اقيم لهم نبيا من بين اخوتهم مثلك واجعل

كلامي في فمه ويكلمهم بكل شيء آمره به ومن لم يطع

كلامه الذي يتكلم به باسمي فانا اكون المنتقم من ذلك

اقول خلاصه آنکه عنقریب قایم میکنم نبی را از اولاد برادران

بنی اسرائیل مثل موسی و کلام خودم بر لب و دهان او می اندازم

که او بغیر وحی کلامی نمیکند و هرچه ایشانرا بگوید بامر من میگوید

پس هر که نشنود کلام او را که کلام من باشد من خود انتقام او

بیگیرم **تنبیه** این بشارت صریح است بانکه این نبی چون

موسی صاحب شریعت مستقله و صاحب و ما ینطق عن الهوی

و از بنی عموم اسرائیلیان باشد که اولاد اسمعیلست این صحیح نمیشود

مگر بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم و حمل آن بیوشع و انبیاء بنی اسرائیل

باطل است زیرا که ایشان صاحب نسخ و شریعت مستقله نبودند و بنی

اسرائیل و عیسی از اولاد اسمعیل بغیر محمد صلی الله علیه و آله و سلم

نبودند **بشارت خامسه** در باب هفدهم سفر تکوین توریه ست

٢٦٨

... اعتقادات فلانیست ... بدعة وكل بدعة ضلالة وكل ضلالة في النار ...

وعلى اسمعيل استجيب لك هوذا باركه واكثره وكثره
جدا فسيلد اثنى عشر رئيسا واجعله لشعب كبير

اقول خلاصه انکه خدا دعا ابراهیم درحق اسمعیل قبول کرده و
بنابران وعده داده که اسمعیل را ولد مبارک وکبیر وکثیر الاولاد
گردانیدم پس زود از اولاد او دوازده رئیس که ائمه خلق تا قیامت
باشند متولد میشوند واورا می گردانم شعب بزرگی **تنبیه**
مولوی رحمت الله حنفی گفته مراد از شعب کبیر پیغمبر ما محمد
مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم است وزبده ما آن جواد ساباطی
گفته این دوازده رئیس موعود من الله از اولاد اسمعیل نیستند
مگر ائمه اثنا عشر اول ایشان علی وآخر ایشان مهدی ع از ذریت
محمد صلی الله علیه وآله وسلم والحمد لله در زبور موسی هم نص
بر نبوت محمد وامامت ائمه اثنا عشر ثابت است پس بر ائمه موعود تقدم وتقدیم
غیر المنصوص کار ساز نیست عیاذا بالله **بشارت سادسه**

درباب سی وسوم سفر استثنا توریت است جاء الرب من
سینا واشرق لنا من ساعیر واستعلن من جبل فاران

خلاصه انکه آمدن خدا کنایه از نزول توریت از کوه طور سینا
برای موسی و انجیل از سعیر که قریه ایست مسمی بناصره که سکونت
عیسی در سعیر بود و قرآن از کوه فاران که در مکه ایست و
تحریر زیاده برین رساله گنجایش ندارد

باب معراج رسول صلی الله علیه وآله وسلم

بدانکه معراج از بیت الحرام تا مسجد اقصی و از مسجد اقصی تا قاب
قوسین او ادنی باجماع امت ثابت و منکران از اسلام بر می آید
اما نزد امامیه و اکثر فرق اسلامیه آنحضرت جسمانی با جسد
نفس عنصری مع لباس و کفش صعود و نزول فرمودند نزد
امام اهلسنت و جماعت که معاویه باشد میگوید برؤیا بود و نه در
بیداری **جواب** نزد اکثر معراج بعد بعثت بسال چهارم واقع شده
پس معاویه در وقت معراج با پدر و اقارب خود مشرک بود پس
قول معاویه برؤیا معراج شده رجما بالغیب باشد و نزد
عایشه و بعض دیگر چون بعض شجره خبیثه
کاظم و امثال ایشان روحانی بود نه جسمانی چنانچه در صحاح

[illegible]

۲۷۰ ... حسن بن ... محمد بن حنیفه

الناس عیال ابی حنیفة فی الفقه ... قیاس ... ابوحنیفه ... ابن ابی لیلی قاضی کوفه ... [illegible]

تا باشیر از عایشه روایت کردند والله ما فقد جسد محمد عن فراشه
والله جسد محمد صلی الله علیه وآله وسلم از فرش در شب معراج حرکت
نکرد جواب عبد الحق دهلوی و فخر رازی آنست که معراج رسول ص در
اوایل بعثت و باکثر روایات بعد بعثت بسال چهارم در مکه واقعشده
نکاح عایشه در مدینه واقعشده پس بنابرآن عایشه درانوقت
متولد نبوده فضلاً عن الزوجیه انتهی اقول ایشان سستند
اقول یا عایشه در آخر عمر خبط کرده چنانچه بجنگ جمل برآمده
نزد فلاسفه معراج جسمانی بدو وجه ممتنع است اول بجهت سرعت حرکت که هزار
سال در یک شب بادر ربع آن برود و بیاید دوم اجسام را این ممکن
نیست جواب حرکت و سکون باتفاق الاجسام است
پس سرعت در جسد کیا در کیف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از
جمله ممکنات و هر ممکن مقدور است چنانچه آفتاب با این ضخامت
و بزرگی بیک روز مسافت بعیده از مشرق تا مغرب طی می کند
و ملائکه بطرفة العین از سطح فلک هفتم بزمین میرسند این ممتنعات
عقلی نیست بلی از ممتنعات عادیه است و هر ممتنع عادی معجزه است

۳۷۱

پس در معجزه بودن اینواقعه شکی نیست **ب** بفرض صعود جسمانی
خرق والتیام افلاک لازم می آید این محالست **جواب اقناعی**
آنکه جمیع اجسام واجرام متماثل باتفاق اند پس بثبوت این الخراق
والتیام افلاک ممتنع نیست چنانچه خرق والتیام زمین ممتنع
نیست **علاوه** براین ما میگوییم که باری در ازل دانسته انچه
درابد می کند پس نزول وصعود ملائکه وانبیا معلوم باری
بوده لهذا دراول ایجاد درافلاک ابواب مقرر فرموده جمیع
ملائکه وانبیا ازان بابها آمد ورفت کردند وبابواب مصرح اند
احادیث معراج وآیات قرآن زیاده براین از گوهر مراد بیاب
نصاری میگویند معراج بجسد واقع نشده وکسی او را ندیده
وانهم بفرض محال راچرا کسی از اصحاب واقاربش بچشم ندیده ولهذا
بعض صحابه او بیدین شدند وبعضی چون معاویه وزوجه او عائشه می گوید که
درخواب معراج کرده واینچگونه ثابت میشود **جواب** بجسم وروح
واقعشده یکی بشهادت قرآن که اسری بعبده باشد وعبد
اطلاق نمیشود مگر بر مجموع روح وبدن چنانچه در آیت الذی

۲۷۲ العلماء ورثة الانبیاء یعنی عالمان وارثان انبیا اند ... فان اصاب فله اجران وان اخطأ فله اجر

بنهی عبداً اذا صلی ست چه بدن بی روح نماز نمیخواند و سیر و
کلام نمیکند پس بلفظ عبده روح و جسم ثابت شد اما جواب
دیده نشدن ایمفروض بچشم اینست که نبوت هر کس که بمعجزات
باهره ثابت شده باشد پس جمیع انچه او بفرماید واجب التصدیق
ست خصوصاً وقتی که بعد این امر معجزات دیگر نموده باشد چنانچه
بزعم شما عیسی ادعای کرد که درهمین ساعت ابلیس مرا دست
گرفته چهار دور دنیا گردانید پس اینفعل و صعود او باسمان از صلیب
از یهود چرا کسی بچشم ندید جواب شما جواب ماست **بعض**
متاخرین ایشان میگویند معه بعض اهسنت که این امر خیالی
یا روحانی باشد و این معقول نیست **جواب** اگر خیالی یا روحانی
میبود خود شما و برادران شما قریش چرا درین امر استبعاد می
کردند و جماعتی از مسلمانان مرتد میشدند و خیالی و رویائی چه
کرامت دارد و هر کس در خواب غالبا می بیند پریدن خود و رفتن یا
صعود باسمان **خاتمه** نزد امامیه از ابتداء آدم تا خاتم محرمات
نسبی و رضاعی یکی بر دیگر حرام اند و تناسل بنی آدم بنکاح محلل

تعریف امام

واقعشده چه دو حوریه از جنت آمده و دو عورت جنیه را با دو پسر
آدم عقد واقعشده پس بعد وضع حمل هر دو حوریه بجنت مرجعت
کردند و بعدان میان اولاد حوریه و جنیه تناسل حاصل شد و
براین اجماع احد ثقلین ست که اهل بیت طاهرین علیهم السلام می
باشند پس ولجب التقصد لقبیت اما نزد مجوس وهمه اهل سنت
آنست که آدم دختر هائی خود به پسرهای خود داده تناسل حاصل
گشته اما مجوس الی حین بهمین قایل اند و میان محارم خود
عقد نکاح میکنند اما مسلمانان میگویند بعد آن نکاح
خواهر برادر منسوخ شده ثم الله اعلم والحمد لله بالاجمال نبوة
تمام شد شروع در امامت

کتاب الامامة

دران چند باب است

باب تعریف امام

بدانکه امام از ام یؤم امامت در اشتقاق و لغت بمعنی مقصود
و مقتدائی باشد اما نزد متکلمین امامیه عبارت ست از
سلطنت و ریاست خداوندی در عامه امور دینی و دنیوی
کافهٔ بشر برای انسانی خاص مستقلاً به نیابت نبی و نزد

بعض حکما متشرعین بعض نفوس انسانی بالنسبت
بنفوس دیگر بذات خود کاملتر و قوای او از قوای دیگر قوی تر لهذا
در اخذ جمیع کمالات قابلتر میباشد پس این نفس زکیه اگرچه متفاوة
الدرجه در اکفا خود می باشد لکن در ملک لاهوت بحسب استعداد
خود جمیع فیوضات فیاض مطلق را دفعة مستفیض شده موید
من الله می باشد در عالم ناسوت برای تکمیل نقصان نوعی
و جنسی و برای حفظ ایشان مقرر و معین میشود پس در زمان
سلف این نفس کامله زکیه را که موید میباشد باسم نبی غالبا
و امام تارة چون ائمة یهدون بامرنا تعبیر میکنند و در زمان
مختوم اینفس را مخصوص باسم امام و خلیفه رسول مینامند
لهذا چنین اشخاص بر ملا عام لو کشف الغطاء ما ازددت
یقینا میگفتند صورت توضیح این نکته در این رساله نسبت

تدبر تفهم الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا
نزد کافه سنیان هر غبی و امی و جاهل و کافر زاده حتی
بقول غزالی کافر نبی و امام شده میتواند * باب

٢٧٥

انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون

انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا

وجوب امامت بدانکه در وجوب آن اختلافست اول نزد امامیه و معتزله اصل امامت وجوب عقلی ست اما نزد امامیه بر خدا واجبست نصب امام چنانچه ارسال نبی بر خدا واجبست چه مدخلیت نبی و امام در دین یکسیست زیرا که لطف است و بر خدا تقریب عباد بطاعت و تبعید ایشان از معصیت مطلقاً واجبست والا نقصان غرض لازم می آید دیگر علت موجبه بامام معصوم نبودن کافه امت است چه من حیث الانفراد چه من حیث الاجتماع ضلالت ممکن و جنب شهوانیه غالب بر قوه عقلیه اکثر میباشد میل بقبیح و گریز از حسن میکند لهذا وقوع فتنه و فساد و تصرف اشیاء و فروج بغیر موقع و هرج و مرج لازم و اختلاف میان خلایق جائز و ممکن است پس عقل مقتضی است که شخصی کامل من جمیع الجهات در هر زمان آمر و زاجر و قاهر و مؤید و معلم من الله موجود باشد تا که ازاله خلاف از خلایق و تبیین معضلات و زجر مظالم و حفاظت شریعت و عدل کند و این شخص نباید مگر من الله اما وجوب آن اگرچه نقلا هم باشد معاضد

عقلست چون انی جاعل فی الارض خلیفة وانه انی
جاعلک للناس اماما وامثال آن نزد معتزله وجوب
عقلی بر خلقست نه بر خالق نزد جبری وجوب سمعی بر خلائق
ست نزد خوارج واجب نیست نه بر خدا و نه بر خلق نزد
زیدیه هر که از فاطمیه زاهد و شجاع تر باشد خروج کرده تواند بر
خود او واجبست که امامت بر خود قرار دهد **باب امامت**
در اصول دین است یا در فروع بدانکه نزد امامیه امامت در اصول
دین است زیرا که نبی و امام در اصل یکی و در دین هم مدخلیت یکی
دارند چنانچه در انبیاء سلف که تابع و حافظ شرع نبی صاحب الشریعة
بودند در انزمان بر همان تبعه و حفظه شرایع را امام و نبی و خلیفه
میگفتند اما در زمان خاتم النبیین اسم نبی بر دیگر تابع نیست
لهذا این تابع خلیفه و وصی و امام میگویند این سر از حدیث لا
نبی بعدی منکشف میشود دیگر نصوص صریحند بانکه امامت شامل
اصولست چون اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر
الطاعت اولی الامر را مقرون برسول و خود ساخت وحدیث

۲۷۷

متفق علیه من لم یعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة
هرکه معرفت امام زمان خود را ندارد کافر مرده و معلوم است هرکه
معرفت امر فرعی ندارد غایتش آنست که او فاسق است نه کافر
نزد کافهٔ سنیان از فروع است زیراکه ایشان امامت را
منصوص و من الله نمیدانند بل چند نفر اگر امامی را بدست خود
میسازند میشود و تعجب است که امر فرع ایشان بحدیث است - یا
بقیاس این امامت خارج از هر دو صورت است **سوال** میان
امام الجماعت و امام الخلائق چه فرق است **جواب** نزد سنیان
فرقی نخواهد بود اما نزد اصحاب ما امام الجماعت ریاست خاصه
در جماعت است و امام الخلائق را خلافت رسول که ریاست عامه
خداوندی باشد در امور عامه و خاصه است **دیگر** در امامت جماعت
عدالت و در خلافت عصمت شرط است پس باینجهت ممتاز میشوند

باب شرائط امامت

بدانکه شرائط آتیه اگر در ائمه
ثابت باشند مشروط هم ثابت است و بفقد شرایط مشروط هم باطل
است **شرط اول** امام از بنی هاشم باشد چه بنی هاشم در کل خلائق

اشرف الذوات باتفاق اند لقوله لختار من قریش بنی هاشم
اختیار فرمود خدا از خلائق قریش را و از قریش بنی هاشم را زیراکه
کمذات و رذیل را شریف ذات انقیاد نمیکند **نزد سنیان**
امام اگرچه کمذات باشد لیاقت امامت دارد **شرط دوم**
افضل امت امام باشد زیراکه اگر کسی دیگر افضل از وی باشد
پس تعظیم و انقیاد او نمیکند و تفضیل مفضول عقلا و نقلا قبیح
است اما نقلا پس آیة **افمن تهدی الی الحق احق ان**
یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف
تحکمون خلاصه آنکه هرکه خود هدایت یافته و دیگر را هم هدایت
کرده میتواند پس او احقست باتباع به نسبت کسی که هدایت نیافته
شما چگونه حاکم میسازید بدهدایت نایافته را **و مساوی**
هم کسی نباشد چه در مساوات رجحان نیست **نزد اکثر سنیان**
تفضیل مفضول قبیح نیست لهذا مشایخ ثلثه را مقدم بر امیر المومنین ع
کردند **تنبیه** نزد امامیة اجماع امیر المومنین ع بعد سید انبیاء
افضل بشر است بموجب آیه انفسنا چه مساوی افضل افضل است۔

وبموجب حدیث بیہقی من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی شکره والی ابرهیم فی خلته والی موسی فی مناجاته والی عیسی فی عبادته والی محمد صلی الله علیه واله وسلم فی کمال منزلته فلینظر الی علی ابن ابیطالب.

خلاصه آنکه هرکه بخواهد آدم را در علم و نوح را در شکر و ابرهیم را در خلت و موسی را در مناجات و عیسی را در عبادت و محمد صلی الله علیه وآله وسلم را در کمال شرف و منزلت به بیند پس علی را به بیند **اقول** در ذوات مقدسه این انبیا خصلت واحده بالانفراد هست باین صفت افضل اند پس در ذات علی جمیع آن خصائل مجتمع اند پس آنحضرت از جمیع ایشان افضل باشد وجوباً الا رسول خدا که او باجماع مستثنی ست دیگر اعمال وافعال شاقه و معرفت والام او از دیگران بیشتر است پس ثواب او بیشتر باشد پس افضل باین معنی هم مخصوص آنحضرت است و بمواضع خود می آید اما ائمه احد عشر پس در افضل بودن ایشان از انبیا اولوالعزم علامه متوقف است لکن اقوی و اصح آنست که ایشان هم افضل همه بعد

پیرو ایشان باشد بر حق است و هر که ... ایشان ضلال و گمراه
و در بسیار حدیث از رسول ص بحدیث شریف ثابت است
مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها
نجی ومن تخلف عنها غرق
یعنی مثل اهل بیت من مثل سفینه نوح است هر که در آن
سوار شد نجات یافت و هر که تخلف ورزید غرق شد
پس ثابت شد که حق با اهل بیت است و تبعیت ایشان
بر همه واجب است

سید المبشر اند نزد شیعیان خصوص نزد اشاعره ثلثه از
امیر المؤمنین افضل اند فخر رازی در ذیل آیة انفسنا بحدیث
بر افضلیت امیر المؤمنین ع از انبیا و از صحابه نیز استدلال کرده
اما بعد آن گفته اجماع است بر آنکه نبی افضل از غیر نبی است و علی
نبی نبوده جواب آنکه ما گفتیم در زمانه سلف نبی و امام بر یک
شخص اطلاق میشد و در این زمان لفظ نبی شایع غیر آنحضرت نیست پس قول
رازی در وقتی صحیح میشد که لفظ نبی و امام مشترک المعنی نمیبود
علاوه بر آن این اجماع مخالف نصوص صحیحه و متواتره ثابت می
است پس این اجماع باطل است اما احادیث صریحه بسیار اند از جمله آن
در مودة همدانی شافعی قال قال صلی الله علیه و سلم

من احب ان یمشی فی رحمة الله وان یصبح فی رحمة الله

فلا یدخلن قلبه شک بان ذریتی افضل الذریات و

وصیی افضل الاوصیاء خلاصه هر که دوست دارد که شام
و صبح در رحمت خدا کند در دل خود شک نیارد که ذریت من افضل
ذریت انبیا و وصی من افضل اوصیاست ایضاً آورده

۲۸۱

که امام کو دولت ... ایشان
زند و اما ما از حق و امید رستگار
باشیم پس این دلیل قاطع درست
شد که اهل حق از جمله امامیان
اثنی عشریه اند اما آنچه گفتیم اجماع
دلالت میکند بر آنکه حق با اهل بیت
رسول است آن است که خلاف نیست
که عرب از عجم بهتر اند و ما
از ... بهتر و طالبی از
ایشان فاطمی و فاطمی
از طالبی بهتر و فضلیت
عرب از عجم از رسول است
بنی هاشم ... ابراهیم
از قوم ... بهتر است از
اهل رسول و ذریت

قال صلی الله علیه وآله وسلم لو اعلم الله تعالی ان فی الارض
عبادا اکرم من علیّ و فاطمة والحسن والحسین لامرنی ان
اباهل بهم ولکن امرنی المباهلة مع هؤلاء وهم افضل
الخلق **خلاصه آنکه** پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود اگر در
زمین بندگان گرامی تر عند الله از علی و فاطمه و حسنین میبودند
البته مرا امر میکرد که ایشانرا بمباهله دشمنان بمعیت خود
میبردم و حال آنکه این چهار نفر مزبور افضل همه خلائق اند تدبّر
تذکره هرگاه افضلیت امام ثابت شد پس واجب است که امام
متصف باشد باوصاف کامله خلقیه و خلقیه چون کمال عقل
و فهم و ذکا و طاعت و عبادت و حلم و سخاوت و فصاحت
و ثبات قدم و قوی الرای و تقوی و دیانت و رحم و
عفو و شجاعت و ذکوریت و حرّیت و امثال آن و منزه
باشد از آنچه منفّر عقلست چون از دنائت والدین و زنا مادران
و تندزبان و غلیظ قلب و عمی و کریه منظر و حرص دنیا و
حسد و بخل و جبن و از امراض منفره چون کبه و برص و

جذام و زبن گیر و لنگ و شل و کور و از صنایع دنیه چون نعالی و حجامی و حمامی و جولاهی و ملاحی و اخنکاری و از امثال آن زیرا که متصف بودن باوصاف کامله و منزه بودن از اوصاف ذمیمه موجب انقیاد و امتثال اوست شرط سوم امام کافر و ظالم نبوده باشد ولو طرفة العین چه نو مسلم مسلم قدیم را هدایت کرده نمیتواند چه او خود محتاج بهدایت می باشد و مشرک زاده هم نباشد و همچنین ولد الزنا نباشد چه حضرت ابی ولد الزنا و ولد الحرام بهتر و عاقبت او بخیر نباشد و اگر طرفة العین هم بت پرست بوده او لیاقت امامت ندارد زیرا که ظالم بوده و ظالم بنص قران ملعون ست و هر که مشرک بوده پس او انقیاد و اطاعت مشرک زاده نمیکنند چه تعظیم او از قلوب ساقط و بتجربه آمده که مردم اسلام زاده می گویند دیروز مشرک بوده و امروز این مشرک و حرام زاده خود را پیشوا و مقتدای نجبا و انقیا می داند نزد کافه سنیان اگرچه بتمام عمر سیصد و هفتاد بت را سجده کرده باشد مستحق امامت ست زیرا که مشایخ ثلثه باجماع اهل سنت همین

قسم دوم

۲۸۳

داشتند و چند نفر ایشان را مقتدای خود ساختند **شرط چهارم** امام اعلم جمیع باشد یحتاج الیه البشر باشد چه اگر اعلم نباشد تفضیل مفضول لازم می آید و هدایت خلق و امور دین معطل میماند و در دین و شریعت نقصان یا زیادتی راه یابد چنانچه بهمین سبب بسیاری امور را مشایخ و **فقهای** اهلسنت از دین کم و زیاد کرده اند بکتب تواریخ و سیر رجوع کن از انجمله تاریخ الخلفاء سیوطی را که او مجملا در چند فصول اولیات مشایخ ثلثه و اولیات خلفاء امویه و عباسیه ضبط کرده از جمله آن ابوبکر میراث باد ر مادر با حضور مادر پدری داده و عمر متعه حج و متعه زن با طلاق کرده و عثمان کرده آنچه کرده **و نزد کافه سنیان** جاهل و کم علم خلیفه شده می توانند چنانچه **نووی** در تهذیب و **سیوطی** در تاریخ الخلفا ضبط کرده که ابوبکر کل آنچه علم بحدیث داشته و آنچه مدة العمر ابوبکر از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده و روایت آن کرده یکصد و چهار حدیث اند **و عمر** بهفتاد و چند جا خطا کرده و لولا علی لهلک عمر گفته و اگر امیر المومنین در میان

۲۸۴

یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین

یعنی ای کسانیکه ایمان آوردید بترسید از خدا و باشید با راستگویان

بمیشود والبته ضلالت امة وتلف حقوق وتصرف بیجا وتعطیل شرع
لازم می آید بنزد شیعه علوم ایشان نزد امامیه کل وجزء بواسطه نبی از
خدا وموهبی وبالهام واز لدن تعالی دفعةً حاصل شده می باشد چه اگر
علوم ائمه بصورت قطعیات از صاحب وحی نباشند قطع ویقین
بران نمیتواند شد چه بخطای ائمه خطای امت لازم می آید پس ضلالت
حاصل میشود نزد کافه سنیان علم ائمه ایشان از ظن و
قیاس ورای واجتهاد ست ودر سر زدن ائمه ایشان از خطا فاحش
واقعشده از خطاء اجتهادی ست ودران نزد ایشان مرتکب
نمیشوند بل بعوض خطاء ثواب داده میشود نزد امامیه بموجب
مرویات که مفسرین ومحدثین اهلسنت نوشته اند چون امام رازی و
نیشاپوری حضرت امیر میفرمود انا عالم المنایا والبلایا علم
منایا وبلایا ائمه اهل بیت دارند ودر شرح مواقف گفته
علم جفر وجامعه نزد اهل بیت رسول ست باثبوت این ایشان از متقدم
نمیدانند ونزد شیعه علوم اهل بیت حضوری است این
باطلست زیرا که علم حضوری خاصةً خدای جل وعلا دارد زیرا که

۲۸۵

خلاف است پس اطاعت ایشان ... واجب بود

ضلالت وبدعت

بدلیل عقل وقرآن واجماع ... امامیه ... اهل ضلال ...

مجرد از جسم و جسمانی است و ایشان مجسم اند پس حضور کل اشیاء نزد ایشان صورت نمی بندد و تدبر **شرط پنجم** امامت منحصر در زمان واحد در شخص واحد باشند چه تعدد ائمه موجب اختلاف است۔

نزد زیدیه و بعضی اہلسنت تعدد ائمه در زمان واحد جائز است چنانچه علی و معاویه ہر دو در زمان واحد امام بودند **شرط ششم** امام باید نزد امامیه از اول عمر تا آخر معصوم از جمیع کبائر و صغائر و از سہو و خطا در افعال و اقوال و در تاویل معصوم باشند زیرا که حافظ شرع و خلق است و خلایق انفراداً و اجتماعاً غیر معصوم اند پس اگر امام معصوم نباشد امت از ضلالت و شرع از نقصان و زیادتی محفوظ نماند چنانچه در زمان مشائخ سنیه کم و زیاده در شرع و قتل ناحق اہل اسلام و تفاوت در تقسیم اموال بیت المال و اموال خلایق و زیادتی نماز تراویح و امثال آن واقع شده با ثبوت آنکه حضرت امیر ہم تنبیه میکرد باز ہم منکرات را داخل شریعت کردند کتب سیر و تواریخ را ملاحظه کن و اگر امام معصوم ابداً نباشد تنفیر حاصل و امر و نہی باطل میشود و اگر از امام گناه سر زند فاسق

بشود و فاسق ملعون بنص قرآن ست پس شهادت او قبول در ادنی
امری از امور دنیا نیست فضلاً عن امور الدین و نقلی هم صریح ست
که لا ینال عهدی الظالمین یعنی امامت که عهد خدا باشد فرقات
ظلمه را ابد الآباد از وقت ظلم نمیرسد اقول درین آیه چند امر ثابت
شد آ آنکه تعیین امام مخصوص بخدا است نه بخلق لقوله تعالی
انی جاعلک للناس اماما پس باطل شد قول کسانیکه میگویند
امام ساختن بخدا متعلق نیست بل بر خلق تعیین امام واجبست و آن
ب امامت اخص از نبوت ست زیرا که بعد درجه نبوت با براهیم
داده شد ج خود ابراهیم با این جلالت امام نشد تا وقتی که
منصوص من الله نشد پس باطل شد قول کسی که میگوید امامت
بنص نیست د امامت عهد الله ست نه عهد خلق پس در عهد
خدا بغیر اذن خدا کسی متصرف نمیتواند شد ه فرقات ظلمه را از
وقت ظلم تا ابد امامت نمیرسد اما ثبوت این امر بچند وجه
است از انجمله ظلم وضع شئ در غیر موضع ست پس جمیع آنچه
هست خالی ازین نیست امر ست یا نهی پس فاعل هر نهی و تارک هر

و گویند مقدورات خدا نامتناهی است بخلاف نظام که گوید متناهی است و گویند محل حوادث نیست بخلاف کرامیان که گویند محل حوادث است و کلام نفسی ...

کنایه جمع بخلاف کرامیان و بخلاف ... متکلم است بکلام قدیم و گویند نتوان دیدن نه در دنیا و نه در عقبی بخلاف مجسمه که گویند خدا را توان دید بچشم سر در آخرت اما در دنیا خلاف کنند و گویند خدا را هیچ عوض نیست بجز این صفت

امر عاصی است اما **معصیت** پس او در اصل نافرمانی خداوند
جل جلاله است چه اکبر باشد چه کبیره چه صغیره اما اکبر چون
شرک بالله **و کبیره** چون لواطه و زنا **و صغیره** بالنسبه
بکبیره چون بوسه زن بیگانه پس آل همه یکیست **و عاصی** در
اول عمر باشد یا در وسط عمر یا در آخر عمر یا در هر سه حال علماً کند یا
جهلاً بالنسبا انا یا نا و بلا ظالم است او را عهد امامت نمیرسد و
هرکه از جمیع این اقسام در ظاهر و باطن مبرا باشد او معصوم است پس
امامت بمعصوم میرسد نه بغیر او لهذا **بیضاوی و قاری**
وعینیه و امثال ایشان در ذیل این آیت قایل اند که واجب است انبیا
قبل نبوت معصوم باشند پس ائمه هم قبل امامت و بعد آن عادل
باشند **نزد کافه سنیان** با وجود چنین نص جلی معاصی از
انبیا قبل نبوت و نزد بعضی بعد آن و از ائمه ایشان در هر دو حال
جایز الصدور والوقوع بودند زیرا که مشایخ ثلثه ایشان مدة العمر
عابد اصنام و مشرک و در حال خلافت وقوع الخطایا بودند سوال
امامت بتائب چرا نمیرسد و حال آنکه بمحض توبه عفو گناهش و عادل

[illegible]

میشود **جواب** امامت بنائب نمیرسد زیرا که عهد الله است بموجب
آیت کریمه لا ینال عهدی و **بتوبه** عدالت حاصل نمیشود چه
توبه امریست و عدالت ملکه نفسانی بسبب ملازمت شرع مقدس
پیدا میشود پس آن امری دیگرست تلازم باتفاق ندارد چنانچه اگر
کافری از کفر توبه کرد و بر شراب خوردن مصر میباشد پس
توبه از کفر مستلزم شراب نیست **علاوه بران** نزد امامیه
امامت مشروط بعصمت است نه بعدالت پس اگر کسی بعد توبه عدالت
هم کسب کند امامت او را نمیرسد **ششم** خاصه آنکه نبی و امام برای
تکمیل و اهدای ناقصند پس اول خود کامل و مهدی باشد بعد ان مکمل
غیر میشود **شرط هفتم** امام واجبست که اقرب رسول باشد و از
جمله مهاجر و انصار باشد چه دران زمان تعارض غیر و امید
او ساقط است **نزد سنیان** از مهاجر اگر امام باشد کافی
است زیرا که ثلثه بظاهر از مهاجرین بودند **و نزد راوندیه**
که اتباع ابو القاسم راوندی اند خلیفه رسول عباس است و این قول
هم بجهت عدم عصمت و نبودن او از مهاجر و انصار باطل

شرایط امام

است شرط هشتم امام چونکه نفس زکیه است وجوباً مؤید من الله بمعجزه باشد چه صاحب معجزه نیست مگر مرضی الایمان والاعمال ومرفوع المراتب ومقبولتر از خلق عند الله پس معجزه ممیز میان اشرار واخیار وباطل وحقست پس مدعی امامت اگر صاحب معجزه باشد یقین بامامت ومنصوصیت وبعصمت او حاصل میشود نزد سنیان ائمه مشروط بخوارق نیستند زیرا که ثلثه مؤید بخوارق نبودند شرط دهم امام منصوص بنص جلی باشد چه نص رافعه اختلاف وتمییز مبطل ومحق وعصمت است زیرا که اگر منصوص نباشد او خلیفه الله وخلیفه رسول نیست واطاعة او بعقل ونقل واجب نیست نزد کافه سنیان ثلثه منصوص من الله ومن الرسول نیستند وچند نفری جمع شده ابوبکر را برخود خلیفه ساختند وابوبکر رض عمر رض را بوصیت خلیفه ساخت وعمر رض عثمان را بشوری خلیفه ساخت ورد خلیفه رسول گفتن افترا است پس نزد کافه سنیان خلافت خلفا باجماع منعقد میشود چنانچه منعقد شده جوینی میگوید اگرچه یک نفر بیعت کند در شرح مقاصد گفته بیعت بعض نفرهم

۲۹۰

خلافت منعقد میشود امامیه میگویند بر عقیده اشاعره
فاعل کل خدا است پس خلافت مشایخ ثلثه را چگونه بفعل بنده
مقرر میکنند و فعل بنده را دیده و دانسته خلیفه الله و خلیفه
الرسول میگویند و حال آنکه میگویند باجماع خلفا شدند دیگر
اگر خلافت باجماع باشد نه بنص و نه بوصیت پس ابوبکر مخالفت
خدا و رسول و اجماع کرده عمر را بر خلافت بوصیت نصب کرد
براجماع نگذاشت و عمر مخالفت خدا و رسول و اجماع و ابوبکر
کرد زیرا که عثمان را بشوری خلافت داد نه باجماع و نه بوصیت
و از عثمان مخالفت خدا و رسول و ابوبکر و اجماع و مخالفت عمر رض
در ~~توصیه~~ خلافت واقع شد زیرا که هیچ یکی موافق یکدیگر نبود میگویند
هرگاه باجماع هر امر منعقد میشود پس قتل عثمان هم باجماع اهل حل
و عقد متجاوز از دوازده هزار نفر واقع شده از اهل مدینه و مصر و کوفه
و بصره و اصحاب رسول ص پس ازین دو اجماع که یکی بر خلافت
ابوبکر چندی نفر سی اتفاق کردند و اجماع دیگر که چنین جم غفیر
بر قتل عثمان متفق شده قتل او کردند آیا این هر دو اجماع صحیح اند

یا هردو باطل یا یکی صحیح و دیگری باطل و دلیل بر هر یکے چیست

باب امامت ائمّهٔ برحق و خلافت خلفاء مطلق

بدانکه نزد امامیه ائمه هدی بلا فصل آل و عترهٔ آنحضرت ست اوّل
ایشان علی ابن ابی طالب بعدا و حسن بن علی بعدا و حسین بن
علی بعدا و زین العابدین علی ابن الحسین و بعدا و محمّد
بن علی بعدا و جعفر بن محمّد بعدا و موسی بن جعفر بعدا و علی
ابن موسی بعدا و محمّد بن علی بعدا و علی بن محمّد بعدا و حسن
بن علی بعدا و محمد بن الحسن علیهم الصّلوة از وقت وفات
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم الی یوم القیمة خلفاء الله و خلفاء
الرّسول اند بغیر ایشان امام کسی نیست **امّا ثبوت** امامت ایشان
بادلهٔ عقل و نقلست **امّا عقل** پس شرائط مشروطه از غیر ایشان
در هیچکس اصلاً نبینند و خصلت نبی مقتضی ست که آنحضرت ادنی
مسئله از فروع مسئله خلا باقی نگذاشت مگر آنکه بران نص کرد پس
امامت که تا قیامت کافه خلایق بآن احوج اند بر این امر کسی را مقرر

۲۹۲

وتعیین نکنند وازدنیا برود **دیگر** کسانیکه اقارب واکابا در رسول صلی
الله علیه وسلم وهم صحابت وهم متصف بجمیع کمالات صوریه ومعنویه
باشند قطع نظر ازنصوص عقل کافه عقلا جازم وقاطع برانکه
خلفا مطلق ائمه برحق ایشانند **اما نقل** پس مجملے ازکتب
مخالف ایشان دراینجا ضبط میکنیم بنحویکه دران احدی منکر نباشد

باب نصّ فعلی که معجزه باشد

وآن بطریق معرفت ائمه است دراینجا ازمرویات سنیان نقل بالاجمال
میکنیم ازجمله آن اخبار بمغیبات بسیار واقعشده وازان
کتب مغازی وسیر بل کتب فرق اسلامیه مملو اند صورت
ضبط آنها نیست وقلع باب خیبر بیکدست فرموده وبدل سپر
بردست چپ گرفته وبا یهود جنگیده وآن تخته دررا پل خندق
ساخته ودرخندق برهوا بربال ملکے قرار گرفته ویکطرف
تخته دررا بریکدست گرفته تا که لشکر اسلام ازسر تخته
عبور کرده بقلعه داخل شدند وتخته دررا بعد فراغ پس پشت دیاده
ازچهل قدم دور انداخته وحال آنکه آن تخته را چهل تا هفتاد

۲۹۳

نفر صحابه حرکت داده نتوانستند وآن نخته بهبر وبابا قی ہفت
جوش بوده بامر رسول ص میان صحابه تقسیم کرد کانه موم گداخت
از پنجه او بیرون می آمد وآب مکرر خصوص از پیر الم برای رسول آورده
ومکرر محاربه باجن خصوص در پیر الم کرده وجنیات را کشته اکثر
را مسلمان ساخته وآب در راه صفین برای لشکر از زیر زمین
ظاهر ساخته وسنگی چون کوهی از دهان همان آب بیکدست
برداشته ودور انداخته وحال انکه تمام لشکر از حمل آن عاجز
شده وتمام لشکر وبهایم آنجا سیراب شده وباخود برداشتند
وهمان سنگ را برداشته بر همان قلیب نهاده ودو مرتبه برای
نماز عصر او آفتاب برگشته یکی در عهد سید البشر ودیگر حین مراجعت
از جنگ صفین وبا آفتاب کلام کرده وآفتاب اورا باسم امیر
المومنین براو سلام کرده وبر بساط ابر یا به بساط خانه رسول نشسته
بزیارت اصحاب کهف رفته وآمده واصحاب کهف بعد احیا جواب
سلام او داده وبا او هم کلام شده ومکرر طی زمین فرموده خصوص
بتدفین سلمان بمدائن رفته وهر زبان ولغت می دانست و

۲۹۴

باازدها بر منبر کوفه بلغة او کلام کرده وشنیده چنانچه الی حین

در مسجد کوفه باب الثعبان میگویند ابن ملجم رادر مسجد کوفه ازار اوخبر داده وشمشیر ابن ملجم را

از زیر بغلش بکلام آورده که یا علی مرا زهر داده بتحریص قطامه باراده

قتل تو آمده ودر احد وبدر لا فتی الا علی لا سیف الا ذو

الفقار میان جو آسمان از ملائکه ندا ها خلایق شنیده وناد

علیا مظهر العجائب بقول عبدالحق دهلوی در خیبر نازل

شده ودر سرما جامه رقیق ودر گرما جبه دار میپوشید بدعای

رسول صلی الله علیه وآله وسلم سردی وگرمی او را موثر نبوده

وسطلهای آب مکرر برای غسل انجناب وفاطمه از بهشت نازل

شده ومائدهای مکرر از بهشت برای او وبرای فاطمه وحسنین

نازل شده ومیخوردند ودر هل اتی کل مفسرین متفقند که در شان

مع مائده نازل شده واعظم شجاعان کفار را در جنگ وسالی

کشته خصوص مرحب خیبری وعمرو بن عبدود را ومژده آن

لضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین شنیده

ووقت شهادت او جبرئیل گریسته وندا قد قتل امیر المؤمنین

از جو آسمان اہل کوفہ شنیدہ از شب شہادۃ او تا سہ روز یا چہل روز
از زیر سنگہا خون تازہ ظاہر شدہ و در لیلۃ الہریر
ہجدہ صد شجاع کفار شامی را کشتہ و ہجدہ صد رکعت نماز در ہمان
حالت از نوافل خواندہ و بہ راز رسول صلی اللہ علیہ وسلم و خدا ہمان مخصوص
بودہ و بہیچ جہادی نرفتہ مگر آنکہ فتح یاب شدہ و زمین در
شب و روز حالات سرگذشتہ خود را با آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ
وسلم میگزرانید چنانچہ جامی بکوجہ تسمیہ او بابو تراب ہمین نوشتہ
و وقتی کہ پای مبارک در رکاب مے نہاد ابتدا از الحمد در قرآن
میفرمود تا وقتیکہ بر مرکب برابر می نشست تا آخر والناس
تمام میکرد و حلقہ با نیزہ آہنی در حلق خالد ولید کرد اصناف
حداد از خلاصی آن عاجز شدہ اخر بدست خود چون موم
آہن را برید و اورا خلاص کردہ و بسیاری اموات را زندہ کردہ
و با اموات کلام کردہ دیگر اقسام معجزات لا تعد اند فصول المہمۃ

مالکی و شواہد النبوۃ جامی و معارج النبوۃ و مدارج النبوۃ

دہلوی و منقبۃ المطہرین و مطالب السؤال فی مناقب الآل

وکرامات الصالحین وبشارة المصطفی وامثال اینها از
کتب مغازی وسیر ملاحظه کن بتفصیل میابی **تنبیه** هرگاه
این معجزات از کتب مخالف ثابت شد پس او مدعی امامت بود امامت
او ونفس زکیه او وعصمت او ونص بر امامت او وحقیت افعال
واقوال او ورفعت منزلت او ووجوب طاعت او ثابت شد و
الحمد لله امامیه چنین نفس قدسیه زکیه را ترک کرده
جهال ونومسلمانرا امام گیرند باثبوت انکه علی مع الحق
والحق مع علی یدور حیث ما دار سنیان خود روایت
میکنند پس اگر انحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بفرض محال معصوم
فعلی وقولی نباشد پس است برحقیت انحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم ومتبعین او که علی با حق وحق با علی است دور می کند حق
با علی بهر طرف که علی دور می کند

باب دهم مختصر نص قولی بر امامت حضرت امیر علیه السلام

بدانکه نزد امامیه شرط اول است که نص قولی در کتاب الله ور
حدیث باشد دوم نائب بلافصل در زمان رسول بدست رسول

منصوب بر امامت شده باشد سوم حدیث رسول بر او صریح باشد
چهارم امام سابق امام لاحق را نصب بدست خود و نص
بر او کرده باشد چنانچه حضرت علی را بحضور خلق بدست خود
نصب کرده پنجم حدیث امام سابق بر امام لاحق باشد و ما در اینجا
از عبارات و تفسیر مخالفین حقیقت تحقیق تمسک مینویسیم که نه از صد بل از
هزار یکی و هر که بخواهد بمطولات علما رجوع کند و صورت استدلال
بر مواید دیگر بحجت لایق این کتاب نیست والله ولی التوفیق

دلایل عقلیه و نقلیه در غیر دقیق و تحقیق نص کتاب
الله از جمله این آیة انما ولیکم الله و رسوله والذین
امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة
و هم راکعون خلاصه ترجمه آنکه مخصوص ولی امر شما خدا و
رسول اوست و آنکه در قیام نماز در حال رکوع زکوة که انگشتر
باشد بسایل داد اقول که مفسرین خصوص جمهور ایشان چون
ابن عیینه و زمخشری و فخر رازی و نظام الدین نیشابوری
و واحدی و بیضاوی و ثعلبی و در در منثور سیوطی و حکانی و

والنویهم وامثال ایشان معتقدند که نزول آن مخصوص در امیر
المومنین علیه السلام است زیرا که انگشتر بغیر او در حال نماز بسائلی
نداده اما محدثین واهل سیر پس اکثر ایشان هم بهمین رفته اند ـ
هرگاه نزول آن مخصوص آنحضرت باشد پس ولایت که امامت
وتصرف عامه امور خلائق باشد مخصوص حضرت امیر شد چنانچه
در مسند احمد وترمذی ومشکوة است که پیغمبر فرمود صلی
الله علیه وآله وسلم ان علیا منی وانا منه وهو ولی
کل مومن من بعدی یعنی علی از من است و من از علی ام وعلی امام
هر مومن است بعد من نزد سنیان [illegible] واثبات نزول
تاویل میکنند از اینکه مراد از ولی متصرف امور وامام نباشد بل
محب وناصر مراد است زیرا که ماقبل ومابعد آیه در ذکر عدم محبت
با یهود است جواب ولی اگرچه در لغت بمعنی ناصر ومحب هم
آمده اما در اینجا از ولایت ریاست عامه خداوندی مراد است بچند
وجه اول کلمه انما کلمه حصر باتفاقست پس بنا بر آن کلمه حصر
لغو باشد وبطلان قول ایشان ضروری شد دوم اینکه ولایت

۲۹۹

ولایت امامت باشد برای وجود مخصصات و آنچهل و سه حدیث
نزد حقیر باین مضمون موجود اند اما از کتب سنیان بیست و
چهار حدیث بیست و چهار اسانید اند پس آنچه را چهل و سه نفر نقل
میکنند بتواتر معنوی بل لفظی ثابت شد که مراد درینجا ولایت عامه است که
تصرف در عامه امور باشد از جمله احادیث مخصصه روایت ابوذر
است که هرگاه علی رضی الله عنه بسایل انگشتری داد پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم سر بآسمان کرده فرمود اللهم موسی سئلک
فقال رب اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل
عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من
اهلی هارون اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری
فانزلت علیه قرآنا ناطقا سنشد عضدک باخیک
ونجعل لکما سلطانا فلا یصلون الیکما بآیاتنا اللهم
وانا محمد نبیک وصفیک اللهم واشرح لی صدری
ویسر لی امری واجعل لی وزیرا من اهلی علیا اشدد
به ظهری قال ابوذر والله فما استتم رسول الله ص

۳۰۰

الکلمة حتی انزل الله آیة انما ولیکم الله الخ خلاصه
آنکه موسی از حاجات خواست که برادرم هارون را معاون
من و وزیر من و شریک امر من ساز پس اجابت او کرد ای
و من محمد نبی تو و صفی تو از تو مسئلت مینمایم از جمله آن وزیر
من از اهل بیت من علی را گردان و بوجود او پشت من محکم
کن پس ابو ذر گفت هنوز دعا حضرت تمام نشده بود که
جبرئیل آمد انما ولیکم الله آه آو. پس وزارة علی و شرکة
او در امر نبوت که بعد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
آنرا امامت میگویند ثابت شد و هذیانات واهیان باطل
شد سوم هم ما قبل آیة حجت نمیتواند شد زیرا که باتفاق عثمانیه
بصورت منزل قرآن را ترتیب نداده اما ما بعد آید ومن

یتول الله ورسوله والذین آمنوا فان حزب الله
هم الغالبون دلیل صحبت بر ریاست عامه هر که والی خدا
و رسول و امیر المومنین علیهم السلام را اقرار دهد او از احزاب
غالب خداست چهارم لفظ الذین آمنوا در اینجا و در هر جا

۳۰۱

که در قرآن ذکر شده مراد حضرت ع باشد و بصورت جمع یاد شده برای تعظیم او و واحد را بصورت جمع برای تعظیم یاد کردن آداب و اصطلاح هر زبانست

نص دوم از کتاب الله

آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس

خلاصه آنکه ای رسول ص آنچه بطرف تو از امارت علی ابن ابی طالب از جانب خدای تو رسیده مردم را برسان و اگر نرسانی پس ابلاغ رسالت نکردی و خدا نگهبان تو است از شر خلق اکثر مفسرین و محدثین متفقند که این آیت در عرفه بعد آن در جحفه بعد آن در غدیر خم با زیادتی والله یعصمک نازل شده سید البشر کافه اهل سفر غزو جمع کرده الست اولی بانفسکم قالوا بلی فقال من کنت مولاه فعلی مولاه فرمود آیا نیستم متصرف در نفوس شما کلهم گفتند آری یارسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس حضرت فرمود هر کرا من ولی و صاحب اختیارم علی ولی و صاحب اختیار اوست

و گویند امام باید که منصوص علیه باشد بخلاف عباسیان

و گویند بعد از رسول

۳۰۲

صلی الله علیه و آله و سلم امام علی است بخلاف

اما در نزول این آیه در غدیر خم هفتده حدیث به بیست و پنج سند درین باب نزد حقیر موجود اند نه حدیث بطرق سنیان در کتب ایشان است چنانچه در اسباب النزول آورده عن ابی سعید الخدری قال نزلت هذه الآیة یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك یوم غدیر خم فی علی بن ابیطالب خلاصه آنکه ابو سعید خدری میگوید که این آیه در غدیر خم در نصب علی امام نازل شد پس در امریکه بیست و پنجنفر صحابی راوی باشند اگر متواتر لفظی نگویی معنوی را شکی نیست و قصه غدیر خم هم از متواترات لفظیست پس امامت علی من الله و من الرسول قطعی شد در تاریخ الخلفا آورده که حضرت امیر وقتیکه استشهاد ازین حدیث کرده سیزده نفر صحابی یکمرتبه و سی نفر مرتبه دیگر گواهی دادند که اینحدیث را از زبان رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ایم بعضی تاویل بناصر و محب می کنند و بعضی بعداوت احاد می گویند جواب در خصایص

و بعضی گویند امام باید که متحلی بعصمت و علم باشد و حکمیه اجتهادی و بعضی گویند هاشمی باشد بخلاف نواصب و ضعیف باشد یا بالجمع بعد امامت بر سنت تا بیداری و بعضی گویند که دعوی امامت کنند و نه امام باشد کنند و نه نبی که دعوی نبوت و بعضی گویند باید باشد بخلاف محمدیه و بعضی گویند امام امامت کافر شود و اگر چه امام از رسول صلی و بعضی گویند امام بعد از رسول دوازده است الله علیه و آله و سلم و بعضی گویند یازده بخلاف محمدیه و بعضی گویند عالم و متجلی زیدیان

۳۰۳

بود و بنی فاطمه و خروج کند امام باشد و گویند امام اگر مقهور و مغلوب بود تقیه برد و جبت بخلاف اکثر خوارج و معتزله و زیدیه و حشویه که تقیه روا ندارند و گویند هرگز زمانه از امام خالی نیست ظاهر یا پوشیده بخلاف نواصب که خلق عالم از امام روا دارند و گویند خروج بر امام مثل خروج است بر رسول و خروج کننده کافر بود بخلاف نواصب و گویند امام اگر عالم دان اند از مومن بود و بعض بر ایشان نص برکرده و گویند امام باید که از خاندان

نیز در شیخ ابو الفرج است که از سی و یک نفر صحابی این حدیث غدیر روایت شده و ابن عقده کتابی منفرد در اسانید غدیر نوشته در کتاب الولایة حافظ ابو نعیم از یکصد و بیست و پنج طریق با اسانید صحابی نوشته طبری از هفتاد و پنج سند نوشته اما نزد حقیر یکصد سی و دو نفر صحابی ناقل این حدیث اند هشتاد و نه نفر از اسانید عامه اند در تذکره خواص الامة گفته اتفق علماء السیر علی ان قصة الغدیر کان بعد رجوع النبی صلی الله علیه واله وسلم من حجة الوداع فی الثامن عشر من ذی حجة جمع الصحابة وکانوا مائة وعشرین الفا وقال من کنت مولاه فعلی مولاه نص صلعم علی ذلک بصریح العبارة دون التلویح والاشارة خلاصه آنکه قصه غدیر در هجدهم ذی الحجه میان یک لک بیست و چهار هزار صحابه نصب امیر المومنین شده پس حدیث غدیر نص بر امامت به صریح عبارت بدون تلویح و اشارة است اما جواب بودن

... وارد باید که امام واند ... و خطا ...
و نسیان ... بخلاف ... سهو و نسیان و خطا بر اینها را وارد ...
فاطمه بعد از رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ...

۳۰۴

مولی درا ینجا بمعنی ناصر و محب جائز نیست بقرینه ما قبل حدیث الست اولی بانفسکم آیا نیستم من صاحب اختیار در نفوس شما پس متعاقب ان فرمود صاحب اختیار او علی است - در مطالب السئول گفته اثبت رسول الله لعلی بهذا الحدیث ما هو ثابت لنفسه علی المؤمنین عموما فانه اولی بالمؤمنین وناصر المؤمنین وسید المؤمنین وکل معنی امکن اثباته مما دل علیه لفظ المولی لرسول الله فقد جعله لعلی انتهی خلاصه آنکه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم جمیع مراتب که دارد همه مراتب برای علی بلفظ مولے ثابت کرد پس محمد و علی اولے بمومنین و ناصر مومنین و سید مومنین اند و هر معنیکه نسبت به پیغمبر ص درجای اطلاق میشود همان معنی در همانجا بعلی اطلاق میشود و ازجمله آن سنیے مولی امور عامه خلایق و مالک ایشانست علی هم ولی و مالک ایشانست در تذکره گفته که جائز نیست حمل لفظ مولی بر مالک رق چه الحضرت مالک رق

٣٠٥

علی نبود و نه بر معتق چه آنحضرت معتق علی نبود و نه بر غلام چه علی آزاد بود نه غلام و نه بر ناصر چه علی ناصر بود بجنسی که خدا و رسول ناصر او بود و نه بر ابن عم چه علی واقعا پسر عمش بود و نه بر حلیف چه حلف میان غرما میباشد و نه بضامن جریره چه او منسوخ شده و نه بهمسایه چه شان او اعظم از انست و نه بسید و مطاع چه علی مطیع و فرمانبردار آنحضرت بود پس مولی درینجا بمعنی اولی بالضرورت معین شد و معناه من کنت اولی به من نفسه فعلی اولی به و معنی آن اینست هرکرا اولی بتصرف منم پس علی اولی بتصرف اوست و تصریح باین معنی کرده ابو الفرج اصفهانی در کتاب مرج البحرین باسناد مشایخ خود روایت کرده لخذ رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بید علی فقال من کنت ولیه و اولی به من نفسه فعلی ولیه یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دست علی را گرفته فرمود هرکه را اولی امر و اولی بنفس او من باشم پس علی ولی امر و اولی بالنسبة بنفس اوست و در

کفار و مرتکبان [illegible] و اهل سخاوت [illegible] اجمال یادشاهان عادل [illegible] نیز بر نصب [illegible] بیجال [illegible] و علی الاعراف [illegible] اینست [illegible]

[illegible] و عبد الله بن سهل [illegible] و تمیمی [illegible] اصحاب اعراف اهل معرفت باشند یعنی از متصوفه که ایشان را اولیا خوانند و گویند عذاب قبر و سوال منکر و نکیر حق است بخلاف قومی مجبره [illegible] و بخاریان و خوارج [illegible]

[illegible]

ترمذی مرویست وهو ولی کل مؤمن بعدی یعنی
علی متصرف امر هر مومن ست بعد من فعلم ان جمیع المعانی
راجعة الی الوجه العاشر ودل علیه ایضاً الست اولی
بالمؤمنین من انفسهم وهذا نص صریح فی اثبات
امامته وقبول طاعته وکذا وادر الحق معه
حیث ما دار وکیف ما دار فیه دلیل علی انه ما
جری خلاف بین علی وبین احد من الصحابة الا و
الحق مع علی خلاصه آنکه جمیع معانی مولی راجعست
بوجه دهم که بمعنی اولی باشد وبران دلالت میکند الست
اولی پس اینحدیث نص صریح بر امامت وقبول طاعت اوست
وهمچو حدیث دایر کن حق را با علی بهر طرف وبهر گونه که دایر و سایر
علی باشد ودران دلیلست بر آنکه حق با علی بوده در جائیکه
احدی از صحابه مخالف او بوده انتهی ایراد مولی بمعنی اولی است
بمعنی افعل التفضیل چگونه صحیح شود جواب آیه مأویکم
النار هی مولیکم زمخشری در کشاف و بیضاوی و نهایه ابن اثیر ذیل حدیث غدیر و امثال

۳۰۷

ایشان تفسیرش کردند ای اولیکم پس مولی بمعنی اولی وبفعل
بمعنی افعل امده پس دربنجا هم مولی اولی است ودر اشعار جمهور هم
واقعست تتمه هرگاه پیغمبر در غدیر خم من کنت مولاه فرمود
پس دفعه امر کرد حاضرین را بلفظ سلموا علی علی بامرة
المؤمنین قوشجی دیجا گفته والامرة بالکسر الامارة من
امر الرجل اذا صار امیرا یعنی سلام کنید علی را باسم امیر
المؤمنین چه امرة بکسر همزه بمعنی امیر خلق است قوشجی - و
شارح مقاصد ومواقف بعد ایراد حدیث غدیر این حدیث سلام ایراد
کرده اگر ازین امرة امامت وریاست عامه مراد میبود البته
این نص جلی مشهور میان خلق وصحابه میبود وصبر بر این
صحابه وتسلیم ایشان محال بود جواب در متواتر ومشهور
بودن حصر فی نبست ولکن عمر با سر بدان خود دست بدست
ابوبکر بیعة داده عوام را در شک واشتباه آوردند تا آنکه غلبه
داد خلافت ابوبکر را ومنکر ومتاخر بیعت را هتک وایذا
میکردند وبسیار بر گشتند بتهمت ارتداد وبدا اهل بیت کسی

کشف الغمه در چون حق تعالی این آیت فرستاد که وآت ذا القربی حقه حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فاطمه را گفت که خدا چنین میفرماید ... فدک را بتو بخشیدم ... ابو سعید خدری ...

۳۰۸

نرسید و سخن ایشان را کسی گوش بمنداد و قبول نمیکرد
اما صبر موالیان بجهت تغلب و تسلط ظلمه سلاطین بود و
تسلیم و سکوت ائمه بجهت مغلوب و مقهور بودن بود چنانچه
ظلمه سلاطین بر ملکی تسلط یافته بادشاهان قدیمی ملک را
مقهور میسازند و رعایا طوعاً و کرهاً بعد ان تسلیم میکنند

تنبیه اول کسیکه بیعت الخلافه کرد عمر بود چنانچه
هفده حدیث از کتب مخالفین از هفده صحابی منقول
شده چنانچه در مسند احمد و ترمذی آورده اند که سید
البشر هرگاه من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم من
والاه وعاد من عاداه فرمود فلقیه عمر بعد ذالک
فقال له هنیئاً لك یا بن ابیطالب اصبحت و امسیت مولی
کل مومن و مؤمنة پس عمر بعد شنیدن این حدیث مخاطب
بعلی گفت گوارا باد ترا ای پسر ابوطالب صبح و شام کردی
که آقا و متصرف نفوس و امور هر مرد مومن و زن مومنه شدی
در کتاب المودة همدانی از عمر خطاب حدیث غدیر مع

رسول خدا ص در حال حیات خود ... ابوبکر ... و ... فاطمه ... امیر المؤمنین علی و امام حسن و امام حسین ... و ایشان گواهی ... و اوند که رسول صلی الله علیه واله وسلم در حال حیات خود فدک را بفاطمه بخشید ابوبکر گفت علی شوهر تست و گواهی شوهر در حق زن شنیده نمیشود و حسین و حسن فرزندان تواند گواهی فرزندان در حق مادر قبول نمیشود و ام ایمن زنیست بقول یکزن فدک بتو تسلیم نتوانم و فدک بفرزند بده قبول نکنم بر انکه این حکم از چند وجه باطلست اول انکه ...

٣٠٩

ظلمست دوم انکه ... اهل بیت گواهی ... تطهیر ... جعفر ... اهل البیت ... بود و طلب گواه از معصوم ...

جماعتی از صحابه ایراد کرده که قال عمر وکان فی جنبی شاب
حسن الوجه الطیب الریح فقال لی یا عمر لقد عقد
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عقدا لا یحله
الا منافق فاحذر ان تحله قال عمر فقلت یا رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم انک حیث قلت فی علی کان
فی جنبی شاب کذا وکذا وقال کذا وکذا قال ص نعم یا عمر انه
لیس من ولد آدم لکنه جبرئیل اراد ان یوکد علیکم
ما قلته فی علی ع خلاصه آنکه عمر در وقت سمع امامت
علی در خم غدیر جوانی خوشصورت وخوشبوئی دید که میگفت
ای عمر عقدیکه حضرت پیغمبر ص امروز بست این را میگشاید مگر
منافق بترس از آنکه این عقد امامت را تو بگشائی و بر هم
بزنی پس عمر این قول وهیئت آن شخص به پیغمبر عرض نمود
آنحضرت فرمود آنشخص جبرئیل بود وتاکید کرد شما را در متابعت
آنچه در علی گفتم تبصره در حال بیعت الیوم اکملت لکم
دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا

نازل شد بیست و یک حدیث به بیست و یک طریق صحابی. در نزول
این آیه در خم غدیر نزد حقیر موجود است ۶ از ان بطرق و
اسانید سنیان است یعنی هذا الیوم ذی الحجه دین شما کامل کردم
ونعمت خود را بر شما تمام کردم و دین اسلام را از شما راضی شدم
پس سید البشر بعد قراءة این آیة فرمود الله اکبر علی اکمال
الدین واتمام النعمة ورضا الرب برسالتی والولایة
لعلی چنانچه در **فضایل موفق** بن احمد مکی صدر الائمه
و در **مطالب السئول** ابن طلحه شافعی وغیر الشان آورده‌اند
که بعد اخذ بیعت از خلایق این آیت نازل شد و شعرا خصوص
حسان بن ثابت از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم رخصت خواستند
که اینواقعه را نظم کنند مرخص شدند **شعر** ینادیهم یوم
الغدیر نبیهم * بخم واسمع بالرسول منادیا * وقال
فمن مولیکم وولیکم * فقالوا ولم یبدوا هناک التعامیا
الهک مولانا وانت ولینا * ومالک منا فی الولایة
عاصیا * فقال له قم یا علی فاننی * رضیتک اماما

و فاطمه و حسنین فی بیان است
و نجبه و اشریه را الحق مع علی و علی
علی مع الحق و الحق مع علی و مع علی
حدیث را داد گفت علی با آن
وحق با علی چنانکه آنچه گیر و دو
حق با او است و در نمیرفیع
نزد ایشان از حق با علی است
و باتفاق امت این حدیث
صحیح است چهار ائمه در شهادت
اما فاطمه چه است با علی و فاطمه و حسن
و حسین و همین قدر بدانستند که
ایشان را حاضر کرد تا گواهی دهند
بلکه تکذیب قول رسول است
وهرگاه رسول فرمود چنانکه یاد کرده
زیرا که بعد و هزار سال قبل از خلق
۳۱۱
آسمان و زمین لوا
حمد پیام فرید و بران نوشته که لا
اله الا الله محمد رسول الله
قال محمد خیر البریه و قومی
که این قدر نزد من چنانکه خیر الخلق
باشند و چون این حدیث در
است و بایست زیرا که حق با ایشان
است و شهادت ایشان درست
رد کردن قول ایشان روا نیست
چه خدا آیت نزد در قرآن
بطریق طهارت ایشان کرده
و رسول صلعم گفت ام ایمن
از اهل بهشت است و اسماء
بنت عمیس گواهی داد
و فاطمه رسول ...
و در بیت دو عادل (۵)

آیه سئل سائل

وهادیاً + پس این اشعار بمسمع سید ابرار گذرانیده آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود یا حسان لاتزال مؤید بروح
القدس ما نصرتنا او نافحت عنا بلسانك خاتمه
هرگاه این قصه غدیر خم در اطراف عالم منتشر شد آیت
سئل سائل بعذاب واقع نازل شد چنانچه ثعلبی وابوالقاسم
حسکانی وابونعیم در تفاسیر خود آورده‌اند خلاصه آنکه حرث
بن نعمان فهری این واقعه شنیده نزد پیغمبر آمده گفت که قول
من کنت مولاه فعلی مولاه فهذا شیء منك ام من الله
فقال صلی الله علیه واله وسلم وقد احمرّت عیناه
والله الذی لا اله الا هو انّه من الله قالها ثلثا
فقام الحرث وهو یقول اللّهم ان کان ما یقول محمّد حقّاً
فارسل من السّماء علینا حجارة او ائتنا بعذاب الیم
قال فوالله ما بلغ ناقته حتی رماه الله من السّماء
بحجر فوقع علی هامته فخرج من دبره وانزل الله سئل
سائل الخ خلاصه آنکه حرث گفت امامت علی در غدیر خم از جانب

خدا است با از جانب تو آنحضرت را چشم سرخ شده سه بار قسم خورده فرمود من الله است پس حرث برخواسته می گفت که خدایا اگر محمد این امر راست گفته پس بر من سنگی یا عذاب الیمی بفرست و آن ملعون بناقه خود نرسیده بود که سنگی از آسمان بر کاسه سر او رسیده از مقعدش بر آمد والحمد لله و بر نزول این آیه باین صورت هشت حدیث بهشت سند نزد حقیر موجود است

نص متواتر دوم بر امامت علی علیه السلام

که کافه محدثین اسلامیه حتی بخاری مکرر و مسلم هم باسانید متعدده روایت کرده اند که سید البشر فرمود الا ترضی

ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی خلاصه آنکه ای علی تو نزد من رتبه و منزلت هارون داری که نزد موسی داشت مگر اسم نبوت بعد من بر تو شایع نیست زیرا که خاتم الانبیا ام **اقول** از جمله مراتب هارون خلافت موسی و ولایت عهد او و امامت او در سفر و حضر بود باتفاق پس علی علیه السلام در حضور آنحضرت خلیفه بود و بعد وفات

بدانکه صاحب فتوحی روایت می کنم اختلاف روایت بیانیه خود از عروة

۳۱۳

از اعاظم شیعه که امیرالمؤمنین پیش ابوبکر آمدند و طلب میراث کردند از خیبر و زمین فدک ابوبکر گفت من از رسول شنیدم که از انبیا میراث نگیرند و آنچه از ایشان بماند صدقه باشد بخاری و مسلم روایت کنند که ابوبکر گفت از انبیا میراث

و چون این حدیث مخالف قرآن باشد قبول نکنند پس روایت کنند که مخالف قرآنست و حدیث که از خلاف اجماع است و رسول باشد او هم بخلاف قرآن است نیز مندرج که انبیا صدقه

آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بلا فصل احدی علی ولیعهد آنحضرت
وخلیفه او برامت اوست و نزد حقیر یکصد وهفتاد حدیث متفق
اللفظ بیکصد وهفتاد وچند اسانید ضبط است از جمله آن صد
حدیث بیکصد وچند سند صحابی از صحاح ومسانید سنیان
موجود است باوجود این از امامت آنحضرت سنیان چشم
پوشی کرده تاویل میکنند که هارون در زمان موسی خلیفه
بود اما بعد موسی هارون زنده نماند تا که دیده میشد که خلیفه
میشد یا نه **جواب** حدیث منزله عام است چنانچه هر طفل
میداند بدلیل استثنا که لا نبی بعده باشد پس از مراتب عامه
هارونی اسم نبی را نقل مستثنی کرد پس تخصیص امر واحد عامه مراتب
ثابت شد از جمله آن خلافت است ومصرح اینمرام در فضایل احمد
حنبل بعد لا نبوة بعدی وانت خلیفتی زیاده است چنانچه
در تذکره نقل کرده پس آنچه بر تو مخفی بود بنص جلی خود نبی
ظاهر کرده که تو خلیفه منی پس امامت وخلافت آنحضرت از زمان
نبی بلا انقطاع ثابت شد **سوال** در عهد پیغمبر حاجت خلیفه

بسیار است چنانکه یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین و گوید للرجال نصیب مما ترک الوالدان والاقربون مما قل منه او کثر نصیبا مفروضا واذا حضر القسمة اولو القربی

۱۳۱۴

نبوده جواب خلافت علی وحاجت بخلافت او معلوم ست
چنانچه در ابلاغ سوره براة و در غزوات و در مدینه در جنگ
بتوک علی خلیفه بوده جواب دیگر آنکه این نص صریح است
برانکه علی را در حال حیات خود جانشین خود در همه امور
ساختم پس بعد من بافضل علی خلیفه منست نص سوم
جلی در ابلاغ سورة براة که در ذیل آیت واذان من الله یوم
الحج الاکبر در اسباب النزول و در شواهد التنزیل و ثعلبی
و در تفسیر نیشاپوری و بیضاوی و ترمذی در کتاب
التفسیر و ایضا بالاجمال در مشکوة و جامع الاصول و در جمیع
اصول سنیان وارد است که بعث النبی صلی الله علیه
وآله وسلم ببراءة مع ابی بکر ثم دعاه فقال لاینبغی
لاحد ان یبلغ هذا الا رجل من اهلی فدعی علیا فاعطاه
ایاها خلاصه آنکه اول سید بشر صلی الله علیه وآله وسلم
ابوبکر را باچند آیه از سورت براة داد که بر کفار مکه بخواند پس
آنحضرت ابوبکر را واپس طلبید و فرمود که لایق نیست احدی

اذ یحکمان فی الحرث اذ
نفشت فیه غنم القوم و
کنا لحکمهم شاهدین
ففهمناها سلیمان انتهی
در زمان حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله وسلم تشریع واقع
... اند

۳۱۵

چون وفات کرد از و سلیمان
بماند و سلیمان گفت هیچ مال
از داود بمن نرسید مگر این
سلیمان اگر دعوی بطلان ...
خود بحدیث بود ...
اما بحدیث نعلم که خلاف سنت
احادیث در روایت بسیار است

الا ابلیس قاطع ...
الشان ...
الشان رسول الا اصحاب
... از اصحاب ...

در تحمل و ابلاغ این امر مگر کسے از اہل بیت طاہرین من بعد من یعنی علی

داد و بر اہل مکہ خواند در فضایل احمد و ترمذی است

علی منی و انا من علی و لا یودی عنی الا انا او علیؑ یعنی

کرامات و فضایل و خلافت علی از من و ظہور نبوت من و

قیام دین اسلام از علی است و نمیرساند رسالت مرا مگر خودم

یا علیؑ در فضایل احمد و کشاف و ما نزل فی علی

و در تفاسیر مذکوره حدیث قدسی ایراد کرده اند که

جاء جبرئیل و قال لا یودی عنک رسالتک الا انت

او رجل منک و صرح احمد ان جبرئیل جاءنی فقال

ابعث علیا فارسل علیا یعنی جبرئیل آمده گفت ای محمدؐ

پیغمبری از تو و پیام الہی نمیرساند مگر خودت یا مردی که جزو

تو باشد پس علی را فرستاد و باین مضمون یازده حدیث از

مرویات سنیه در کتب ایشان بیازده سند نزد حقیر است و

سنیان تاویل میکنند بانکه عقد و حل آن در میان عرب کسی

نمیکرد مگر خود مالک یا اقرب و اعز اہل او لہذا از ابوبکر گرفته

اینهم فاصدقوا فیما روی عن محمد فهم جاؤا فیه فوالله فیه صادق

اجماعست بر انکه باتفاق امت

۳۱۶

۳۱۷

بعلی داده فرستاد جواب امامیه اول ثبوت این دعوای رکیک نیست و بفرض ثبوت پس امامیه میگویند که اطفال دبستان لیاقت تلاوت بعض آیات دارند و ابوبکر را پیغمبر برای اظهار همین فرستاد و واپس طلبید تا که الی یوم القیمه حجت برای امامیه باشد که ابوبکر لیاقت خواندن بعض آیات نداشت پس هر که لیاقت خواندن دو سه آیه نداشته باشد و بعد فرستادن واپس طلبیده گرفته شود آن شخص چگونه کار جبرئیل و نبی که جز رسالت امامت باشد بمخلوق رسانیده تواند و انتظام کل بنی آدم و عالم بکند پس امامت علی و بطلان خلافت غیر او در اینجا ثابت شد جواب دیگر آنکه هر گاه عقد با اختلال او دین امری جز مالک یا مثل او از اعزاهل او نمی تواند کرد پس در امامت که اعظم جمیع امور است بغیر اذن مالک و بغیر داخل بودن مثل او از اعزاهل او بر غیر او چگونه منعقد شده تواند و حال آنکه این غیر لیاقت تلاوت آیات نداشته باشد پس خلیفه چگونه میشود جواب دیگر

اگر این گمان سنیان صحیح میبود پس ابوبکر وقت مراجعت چرا
پرسید که در من آیا چیزی نازل شد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
حدیث قدسی خواند پس استفسار ابوبکر دلیل قاطعست که عذر
سنیان غلط من عندهم ساخته شده **نص چهارم جلی**
در ذیل آیه وانذر عشیرتک الاقربین است که هرگاه این آیه
نازل شد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم کل قریش و بنی هاشم
راسه بار طلبیده چنانچه در مسند حنبل و تفسیر ثعلبی و ابن ابی
الحدید باسانید خود روایت کردند حضرت رسول صلعم بعد
ادعاء رسالت خود خطاب بقریش فرمود من یوازرنی فیبایعنی
علی ان یکون اخی و ولیی و وارثی و وصیی و خلیفتی
و یقضی دینی و یکون فی الجنة معی فسکت القوم و
قال علی انا ثلثا فقال انت وزاد ابن ابی الحدید قال
فاخذ برقبتی ثم قال لهم هذا اخی و وصیی و
خلیفتی فیکم فاسمعوا له واطیعوه کیست که مرا اعانت
و بیعت کند بر آنکه برادر من و ولی امر و عهد من و وارث من و

۳۱۸

وصی من و خلیفه من و قاضی دین من و در جنت با من باشد
پس قوم بکل ساکت بود علی هر سه مرتبه گفت سیم آنحضرت گفت
تویی ابن حدید روایت کرده که گردن امیر المومنین گرفته
مخاطب بقوم فرموده اینست برادر من و وصی من و خلیفه من
در شما پس امر او را گوش بدارید و اطاعت او کنید و بهمین مضمون
از مرویات سنی در کتب ایشان سیزده حدیث بسیزده سند
اند پس بنص جلی و وعده حتمی امامت علی بلا فصل ثابت شد و
سنیان میگویند این احادیث احاداند و امامت عامه علی
چگونه مخفی بر خلایق میماند جواب امامیه اگر چه بصورت
احادست اما رواة سیزده گانه مجتمع شده فایده متواتر می دهد
و افاده علم میکند که این شخص خلیفه رسول بحکم رسول است
اما اخفاء امامت علی بر صدر اول بسبب دست دادن عمر بدست
ابوبکر مع مریدان جمع شده سمع کلام آنحضرت نکردند مبادا امراد و
خلافت ایشان برهم شود منادی کردند دفعةً که ابوبکر خلیفه
رسول شد چنانچه بر شما مردم حضرات امامیه خلفاً عن سلف

نصوص امامت را پیش میکنند از کتب شما و شما تاویل آنها میکنید همچو مریدان قدما ایشان چشم پوشی و بعض مومنین بشوکت [illegible] عمری اقدام بگفتگو منبسکر وند نص پنجم جلبی در مسند و فضایل احمد است که سلمان گفت وصی تو کیست قال یا سلمان من وصیّ موسی قال یوشع بن نون قال صلی الله علیه وآله وسلم فانّ وصیّی ووارثی یقضی دینی وینجز موعدی علی ابن ابیطالب سلمان فرمود و وصی موسی کیست عرضکرد یوشع بن نون حضرت فرمود وصی من و وارث من و قاضی دین من و جاری کننده وعده من علی ابن ابیطالب است ابن حدید در ذیل خطبه شقشقیه و در مقامات مکرره گفت اصحاب ما معتزله بموجب چنین نصوص صریحه بوصی بودن علی قائلند سنیان تاویل حدیث وصیت میکنند که مراد ازین وصیت خاصه است نه عامه و اگر مراد عامه میبود مشهور میبود جواب وصیت عامه است قرینه بر تخصیص نیست اما حدیث وصیت واحد نیست بل نزد همچو ان

یکصد و هفتاد حدیث بیکصد و هفتاد و نه سند است پس از کتب
سنیان بروایات صحابه هفتاد حدیث است چنانچه در مسند
احمد است فلما خلق الله آدم قسم ذلک النور جزئین
فجزء انا وجزء علی و در روایت ابن مغازلی شافعی
زیاده است حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة
وفی علی الخلافة در من نبوت و در علی خلافت مقرر کرد
ابن مغازلی در حدیث دیگر آورده فاخرجنی نبیا واخرج
علیا وصیا مرا نبی گردانیده برآورد و علی را وصی برآورد
ابن مغازلی و موفق بن احمد بدو اسناد خود آورده اند قال
صلی الله علیه وآله وسلم لکل نبی وصی ووارث
وان وصیی ووارثی علی ابن ابیطالب یعنی وصی و وارث
من علیست ابن مغازلی وامثال او روایت کرده اند در ذیل
والنجم اذا هوی - قال رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم من انقض هذا النجم فی منزله فهو الوصی بعدی
فنظر القوم قد انقض فی منزل علی خلاصه انکه هرگاه

سوره والنجم نازلشد رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که
خانه کسیکه این ستاره نازل شود او وصی من بعد منست پس
مشاهده کردند در خانه علی فرود آمد **نص ششم** در
مطالب السئول از حلیة الاولیا آورده که سید البشر صلی الله
علیه وآله وسلم فرمود یا انس اول من یدخل علیک من هذا
الباب امیر المؤمنین وسید المسلمین وقائد
الغر المحجلین وخاتم الوصیین فجاء علی ای انس
اول کسیکه بر تو داخل از این در میشود او امیر مومنان و
سید مسلمانان و پیش رو و پیش برنده آنانکه دست و پای
ایشان نورانی باشد و خاتم اوصیاست پس علی داخل شد
و باین مضمون هفتده حدیث در کتب مخالفین ضبط است و در
بعضی زائد است امام المتقین و یعسوب الدین ابن طلحه
شافعی از حافظ ابو نعیم از حلیه آورده قال ادع لی سید
العرب یعنی علیا فقالت عائشة الست سید العرب
فقال انا سید ولد آدم و علی سید العرب خلاصه انکه

پیغمبر علی را باسم و ندا اسید العرب طلبید و عایشه گفته تو سید
عرب نیستی حضرت فرمود من سید اولاد آدم ام و علی سید
عرب است موفق بن احمد صدر الائمه آورده هذا علی
بن ابیطالب وصی رسول الله صلی الله علیه واله و
سلم و امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین فی جنات
النعیم نص هفتم حدیث قدسی در حلیة الاولیا است ان
الله عهد الی فی علی عهداً فقلت یا رب بیّنه فقال
اسمع فقلت سمعت فقال ان علیاً رایة الهدی و امام
اولیائی و نور من اطاعنی و هو الکلمة التی الزمتها
المتقین من احبه احبنی و من ابغضه ابغضنی فبشره
فجاء علی فبشرته خلاصه آنکه خدا با من عهد بست و فرمود علی
علم هدایت و امام دوستان من و نور جمیع آنانکه مطیع من اند
و او کلمه ایست که بر متقیان مخلوق لازم و واجب کردم پس
دوست او دوست من و دشمن او دشمن منست و علی را باین
بشارت بده پس بشارت دادم اورا در مطالب السؤول

خوانند و چون عثمان بامارت نشست
بنشست فیروز که مجوسی بود
او را بزد رسول صلی
الله علیه و آله و سلم فرمود
اقطاع ... بن
... رب
مروان داود و مروان ابان سلیمان
اورا العبد الملک داود عمر بن
و چون مملکت و امارت بفرزندان
العزیز رسید آنچه مروان غصب کرده بود
خود داده بود و ابتدا سنت و سیرت
و پسر را با امام محمد باقر
المقتفی
و اربع
٣٢٣
کند افدک چند
در دست محمد بن علی بود و بعد
از وی ابن زید و ابن قیس الملوح
که قاضیان بودند پیش عمر
عبد العزیز آمدند و گفتند عیب
شیخان ظاهر کردی گفت خدا
کردند من و ایشان چند روز
باوی سخن گفتند و در بیع
مبالغه کردند ... در دنیا فضیحت
در سوائی ... ودیعت و غم
قیامت ... چندان
گفت ... ابن عبد
العزیز ... گردند و
فدک را ... باقر باز
گشت ... امام ... بود
حاصل اورا ...

۳۲۴

آورده علی ابن ابیطالب رایة الهدی ومنار الایمان وامام
اولیائی ونور جمیع من اطاعنی یا ابا برزه علی ابن
ابیطالب امینی غدا فی القیمة وصاحب رایتی فی القیمة علی مفاتیح
خزائن رحمة ربی وهو الکلمة التی الزمتها المتقین
من احبه احبنی ومن ابغضه ابغضنی فبشره بذلك
وبانمضمون پنج حدیث دیگر اند که علی رایت هدایت ومناره ایمان و
امام دوستان من ونور جمیع مطیعان من وامین من در قیامت
وصاحب علم من بر کلیدهای خزینهای رحمة خدای نیست
تا آخر نص ششم حدیث قدسی صدر الایمه موفق بن
احمد از جبرئیل آورده اکرم الله لخالك وصیك وامام
امتك علی ابن ابیطالب الی ان قال الله تع اشهد که
انه امام خلقی ومولی بریتی جبرئیل عرضکرد که خدا اکرام به
برادر تو ووصی تو وامام امت تو علی را کرد تا انکه خدا ملایکه را جمع کرده
فرمود ای ملایکه گواه باشید که علی امام خلق من ومتصرف
امور اهل زمین است وبانمضمون چهار حدیث دیگر در کتب مخالفین

موجود است نص بهم دار قطنی از سعید خدری در حدیث طویل
آورده مخاطب بفاطمه سید الانبیا فرموده ان الله اطلع الی
الارض اطلاعة فاختار منهم اباك فبعثه نبیا
ثم اطلع ثانیة فاختار منهم بعلك فاوحی الی فانکحته
اباك واتخذته وصیا الی قوله نبینا خیر الانبیاء
وهو ابوك ووصینا خیر الاوصیاء وهو بعلك الخ
خلاصه خدا از اهل زمین اول اختیار کرد و برگزید پدرت را و
اورا نبی ساخت مرتبه دوم برگزید از اهل زمین شوهرت را و اورا
با تو نکاح کردم و وصی خود گردانیدم پدرت بهترین انبیاء و
شوهرت علی بهترین اوصیاست ابن مغازلی از ابو ایوب
انصاری زباد آورده انا اهل بیت اعطینا سبع خصال
لم یعطها احد من الاولین والاخرین غیرنا منا افضل
الانبیاء وهو ابوك ووصینا خیر الاوصیاء وهو
بعلك الخ یعنی ما اهلبیت را هفت خصلت داده شد که از اولین
و آخرین کسی را میسر نشد و نمیشود که پدرت افضل انبیا و شوهرت

٣٢٥

استخلاص او را که خواهد باز
ستند و اگر ترک کنند هیچ عیب نباشد
و ترک آن دلیل نبود بر آنکه او مغضوب
است و مقصود از بحث فدک غلب
آن بود که بطلان شیخین و ظالمان
ظاهر گردد و نیز

بهترین اوصیاست وبا بمضمون متعدد احادیث دیگراند-

نصّ دهم صدر الایمه موفق از ام سلمه آورده انّ الله اختار

من کل امة نبیّا واختار لکل نبیٍّ وصیّا فانا نبیّ

هذه الامّة وعلی وصیّی فی عترتی واهل بیتی و

امّتی من بعدی خلاصه انکه خدا از هر امت نبی را برگزید وبرای

هر نبی وصی را پس من نبی این امت ام وعلی وصی من در عترت

من واهل بیت من ودر امت من بعد منست وبا بمضمون احادیث

دیگراند نصّ یازدهم صدر الایمه موفق آورده قال

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اتانی جبرئیل وقد

نشر جناحیه واذا فیهما مکتوبٌ لا اله الّا الله محمّد

النبیّ رسول الله وعلی الاخر مکتوبٌ لا اله الّا الله

علیٌّ الوصیّ خلاصه انکه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود

بریک بال جبرئیل نوشته دیدم لا اله الّا الله محمّد رسول الله

است وبر بال دیگر لا اله الا الله علیٌّ وصی رسول الله است

نصّ دوازدهم صدر الایمه آورده که حضرت امیر مکرر فرمود

حلایتا وصی رسول الله

اعقابهم فی وصیتک وسیعلم الذین ظلموا ایّ منقلبٍ ینقلبون

بالای منابر انا مبیر الجبّارین وکهف المتّقین و
سیّد الوصیین وامیر المؤمنین وحبل الله
المتین وکهف الحصین والعروة الوثقی التی
لا انفصام لها خلاصه آنکه من برنده جباران و
کهف متقیان وسید اوصیا وامیر مومنان وریسمان خدا
وکهف محفوظ ودستگیر محکم که انفصامی ندارد ونفس
سبز وهم صدر الایمه در حدیث معراج آورده وقال تعالی
یا محمّد قد اخترت لك علیّا فاتخذه لنفسك خلیفة
ووصیّا فحملته علمی وحلمی وهو امیر المؤمنین
حقّا لم ینلها احد قبله ولیست لاحد بعده یا
محمّد علیّ رایة الهدی وامام من اطاعنی وهو نور
اولیائی وهو الکلمة التی الزمتها المتّقین الی قوله
لولا علیّ لم یعرف حزبی ولا اولیائی ولا اولیاء
رسلی خلاصه آنکه خدا فرمود برای تو برگزیدم علی را از
میان خلق واورا خلیفه ووصی خود بساز واورا علم وحلم

٣٢٧

دادم او امیر المومنین بر حقست و با ہیمہ رتبہ از اول و آخر کسے
فایز نشد علی رایۃ ہدایت و امام مطیعان من و نور اولیاء من
و کلمہ من کہ بمتقیان لازم کردم تا آنکہ فرمود اگر علی را نمی
آفریدم گروہ من و دوستان من و دوستان رسولان من
معروف و ممتاز نمیشدند نص چہاردہم از اعیان
سنیان ابراہیم بن محمد حموینی در کتاب فراید السمطین آوردہ
قال صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم من احبّ ان یتمسّک بدینی
و یرکب سفینۃ النجاۃ بعدی فلیقتد بعلی ابن
ابیطالب و لیعاد عدوہ و لیوال ولیہ فانہ وصیی
و خلیفتی علی امتی فی حیاتی و بعد وفاتی و ھو امام
کل مسلم و امیر کل مؤمن بعدی قولہ قولی و امرہ
امری و نھیہ نھیی و تابعہ تابعی و ناصرہ ناصری و
خاذلہ خاذلی ثمّ قال صلعم من فارق علیاً بعدی
لم یرنی و لم ارہ یوم القیمۃ و من خالف علیاً حرّم
اللہ علیہ الجنّۃ و جعل ماویہ النار الخ خلاصہ آنکہ ہر کہ

دوست دارد و بر دین من باشد و سوار سفینة النّجاة شود پس او پیرو و متمسک علی شود و دشمن او را دشمن بدارد و دوستان او را دوست دارد چه او وصی من و خلیفه من بر امت من در حیوة و بعد موت منست و او امام هر مسلم و امیر هر مومنی بعد منست قول او قول من امر او امر من نهی او نهی من تابع او تابع من ناصر او ناصر من خاذل او خاذل منست هر که از امامت علی در دنیا کناره نماید مرا نمی بیند و من او را نمی بینم در قیمت و بر مخالف علی بهشت حرام و جهنم جای او است **نص پانزدهم**[15] شیخ مجد الدین عبد الصمد خطیب نجم الدین باسانید خود آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هذا علی ابن ابیطالب لحمه لحمی و دمه دمی الی قوله یا ام سلمه هذا علی امیر المؤمنین و سیّد المسلمین و وصیّی و عیبة علمی الخ خلاصه آنکه گوشت و خون این علی گوشت و خون منست تا آنکه فرمود علی امیر مومنان و سیّد مسلمانان و وصی من و خزانه علم من است

سؤال سنیان در اینجا عوام را فریب میدهند که اگر علی گوشت و پوست و خون محمد است پس نکاح فاطمه چگونه جائز باشد **جواب** مراد ازین چنین احادیث و از آیه انفسنا مساوات و مماثلت و مشابهت در همه امور است نه وحده شخصین عیناً **نص شانزدهم** ابن حدید از ابن عباس آورده

قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم هذا اخی و وصیی وخلیفتی فیکم فاسمعوا له واطیعوه و قال احمد مخاطباً لعلی انت الخلیفة بعدی **خلاصه** آنکه حضرت رسول فرمود این علی برادر من و وصی من و خلیفه من در شماست پس سخنش را گوش بدارید و اطاعت او کنید و بروایتی مخاطب بعلی فرمود تو خلیفه من بعد منی **نص هفدهم** ابن شاذان باسناد مخالفین آورده قال صلی

الله علیه واله وسلم علی ابن ابیطالب خلیفة الله و خلیفتی و حجة الله و حجتی و باب الله و بابی و صفی الله و صفیی و حبیب الله و حبیبی و خلیل الله و خلیلی و سیف

الله وسیفی وهو اخی وصاحبی ووزیری ووصیی

الی قوله فقوله قولی وامره امری وهو سید

الوصیین وخیر امتی خلاصه انکه علی خلیفه خدا وخلیفه

من وحجت الله وحجت من وباب الله وباب من وصفی الله

وصفی من وحبیب الله وحبیب من وخلیل الله وخلیل من

وشمشیر خدا وشمشیر من وبرادر من وصاحب من ووزیر من

قول او قول من وامر او امر من وسید اوصیا من وبهتر

امت من است نص هجدهم ابراهیم حموینی وصداسئی

آورده قال صلی الله علیه واله وسلم کذب من زعم انه

یحبنی ویبغضك لانك منی وانا منك لحمك من

لحمی ودمك من دمی وروحك من روحی وسریرتك

من سریرتی وعلانیتك من علانیتی وانت امام

امتی وخلیفتی علیها بعدی سعد من اطاعك وشقی

من عصاك الخ خلاصه انکه دروغ گفته هر که مرا دوست

دارد وبتو عداوت کند زیرا که تو از منی ومن از توام گوشت تو از

یعنی خدا از رنجش ان رنجیده میشود هر که فاطمه را از روی خشم رنجانید پس بتحقیق مرا رنجانیده و هر که مرا رنجانیده فاطمه بضعة منی من اذاها فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله ومن اذی الله ورسوله فقد کفر

یعنی فاطمه پاره از من است هر که او را رنجاند مرا رنجانده باشد و هر که مرا رنجانده خدا را رنجانیده باشد و هر که خدا و رسول را رنجاند کافر است

۳۳۱

دعوی از جمله محالات است و قول ابابکر در خطا بودن اهل البیت نبوت و محل رسالت و مهبط جبرئیل و منزل وحی و موضع طهارت و عصمت و بعض از نفس رسول صلی الله علیه واله وسلم با آنکه ایشان را غرض از نفی عصمت ایشان و انبیا و رسل و ائمه است از افعال شنیع خود در حق ایشان که صلح و ... ایشان است از زدن و رنجانیدن ایشان و تخلف ایشان کنند ضال و گمراه

کتمانا امامت
لم ترکوا ما کان من علیهم حقوقه
ابن الکتوا، اوفی زبیر
ابی رحیم وعملوا ما علیه
خلاف ما فی فضل القرآن
غضبوا البتول وعجا
من الغضب نفسه
فیقول ونعوذ بالله
ظلم فقال بما لا یعلم
ولا یبعد الله الا من

گوشت من وخون تو از خون من وروح تو از روح من ومخفی
تو مخفی من وعلانیه تو علانیه منست تو امام امت من وخلیفه
من بر امت من بعد من نیکبست مطیع تو وشقی ست عاصی تو
وقال ص لا یتقدمک بعدی الا کافر ولا یتخلف
عنک بعدی الا کافر وان اهل السموت یسمونک
امیر المؤمنین خلاصه انکه بعد من هر که تقدم وتاخر
کند بر خلافت از مخالفان تو او کافرست چه اهل اسمانهائی
نام نهادند ترا امیر المومنین ع **نص نوزدهم**
ابن مغازلی از ابو درداء آورده قال صلی الله علیه وآله
وسلم من ناصب علیا الخلافة بعدی فهو کافر
وقد حارب الله ورسوله ومن شک فی علی فهو
کافر هر که از علی ع خلافت گیرد بعد من او کافرست وجنگ
کرد بخدا ورسول او وهر که در خلافت علی شک کند او کافر
است **نص بیستم** ابن شاذان نقلکرده یا علی انت امیر
المؤمنین وامام المتقین یا علی انت سید الوصیین

ویلهم عن حق الله جهلت من
البهتان، ما ظلم فی الاثم الا
دون من نهی عن ذی الظلم
والبهتان **باب بیستم**
درحدیث چند از اهل سنت
جماعت بر امامت ایشان
۳۳۲
تشنیع بر سنیه وروایت سنیه
ایشان ابن عادیت
بر انکه نزد اما سیان ابن ایه
درست نیست وبا خبر از ان
حدیث اول نحن
معاشر الانبیاء لا نورث
ما ترکناه صدقة
حدیث دوم ابوبکر وعمر
اصحابی کالنجوم
بایهم اقتدیتم اهتدیتم
الذین من بعدی ابی بکر وعمر
حدیث سیم اول اتفاق
انصار

ووارث علم النبیین وخیر الصدیقین وافضل
السابقین یا علی انت زوج سیدة نساء العالمین
وخلیفة خیر المرسلین یا علی انت مولی المؤمنین
یا علی انت الحجة بعدی علی الناس اجمعین استوجب
الجنة من تولاک واستحق النار من عاداک الخ

خلاصه آنکه ای علی توئی امیر مومنان و امام متقیان و
سید اوصیا و وارث علوم انبیا و بهترین صدیقان و
افضل سابقان وشوهر سیده زنان عالمیان و خلیفه
بهترین مرسلان ومولای مومنان وحجت خدا بعد من
برهمه خلق مستوجب بهشت میشود هرکه تورا امام بداند و مستحق
نار میشود هرکه عدو تو باشد **نص بیست و یکم** از ابن
حدید در نهج البلاغه از زید بن ارقم آورده الا ادلکم علی ما
ان تسالمتم علیه لم تهلکوا ان ولیکم وامامکم
علی ابن ابیطالب فقال ابن الحدید هذا نص صریح
فی الامامة فما الذی تصنع المعتزلة قال قلت یجوز

منا امیر و منکم امیر ... رسول صلی الله علیه ... الائمة من قریش ... ابوبکر و عمر ...

من قریش ... جواب ... قریش ... انصار ...

۳۴۳

... رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرموده ... بعد من ... اقتلوا سعدا قاتل الله سعدا ... بخشید ... سعد از رؤسای انصار بود ... این حدیث موضوع است ...

... ابن حجت ... دوم در بطلان این حدیث ... یا رسول الله ...

ان یریدانه امامهم فی الفتاوی والاحکام **خلاصه**
آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود خبردار باشید برآنکه
بیان کنم شمارا اگر سالم گرفتید هلاک نمی شوید که ولی امر شما و
امام شما علی است **بعد** نقل اینچنین احادیث گفته که این نص
صریحست برامامت علی معتزله چه چاره کنند **بلی** تاویل
میکنیم بآنکه مراد از ان امام خلق باشد در فتاوی واحکام
جواب ترک نصوص متواتره رابلاضرورت برای فعل خبیث
نفس جهالی جائز نیست وتاویل کردن هم بخواهش نفسانی
خود مکابره به خدا ورسول از روی تعصب باشد **نص**
بیست و دوم این حدیث گفته قال صلی الله علیه و
آله وسلم لولا انی خاتم الانبیاء لکنت شریکا فی النبوة
فان لم تکن نبیا فانک وصی نبیی ووارثه بل انت
سید الاوصیاء وامام الاتقیاء **خلاصه** مخاطب
بعلی فرمود اگر خاتم انبیا نمیبودم تو شریک نبوت من
بودی اگر تو نبی نیستی لکن وصی نبی ووارث او هستی بل تو

تا مالک بن نویره را ... خالد ولید را فرستاد و ... روا نماشد زن او را ابوبکر ... واگر در دو زنان ... فرمودم ... در این حال ولید ... کرد ... قسمت کرد و امام ... بعد از ... بود

و او را بیاورد و عمر منع کرد ... وابوبکر را گفت که زن و فرزند ایشان را بموضع خود فرست و مال ایشان را رد کن وابوبکر قبول نکرد و چون امارت بعمر رسید زن و فرزند ایشان را ... قسمت کرده بود باز فرستاد

۳۳

سید اوصیا و امام اتقیا یعنی بر تو هم اسم نبی الخلاق میشد چنانچه بر اوصیا سابق نبی میگفتند **نص بیست** و سوم ابن مغازلی شافعی و سید علی همدانی و غیر ایشان از انس آورده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مخاطب بعلی فرمود انا و هذا حجة الله علی امتی آه من و این علی حجت خدا بر خلق ایم **نص بیست و چهارم** در مودة است قال صلی الله علیه و آله و سلم ان الله تعالی جعل لکل نبی وصیا و شیث وصی آدم و یوشع وصی موسی و شمعون وصی عیسی و علی وصیی و وصیی خیر الاوصیاء **خلاصه آنکه** آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود برای هر نبی وصی است و وصی آدم شیث و وصی موسی یوشع و وصی عیسی شمعون و وصی من علی و علی بهتر از اوصیاست **نص بیست و پنجم** در مودة است قال صلی الله علیه و آله و سلم ان الله وحده و ان محمدا نبیه و علیا وصیه **خلاصه آنکه** خدا

۳۲۵

واحدست و محمد نبی او و علی وصی است نص بیست
و ششم درمودة مخاطب بعلی فرمود انت تبرّء ذمّتی وانت
خلیفتی یا علی فی امّتی یعنی تو بری میکنی ذمه مرا و تو خلیفه
منی در امت من ای علی نص بیست و هفتم درموده ۱۵ ست
قال صلی الله علیه و آله وسلم یاتی النّاس یوم القیمة
بالاعمال فلا ینفعهم الّا من قبل امامة علی ابن
ابیطالب قبل عمله بعد قبول الامامة خلاصه
آنکه اعمال خلائق قبول نمیشوند مگر بعد قبول امامت علی
ابن ابیطالب و زیاده بر این کتاب الیقین فی اختصاص علی
بامرة المومنین را ملاحظه کن زیاده از سه صد حدیث امیر
المومنین از کتب مخالفین دران درج بنده و الحمد لله پاره از
نصوص جلیه درینجا ضبط شدند از کتب مخالف تا که نگویند
از کتب ما بنیست و زیاده بر این تحریر کردن گنجایش این
رساله ندارد

باب نصوص ائمّه احد عشر

از کتب مخالفان ضبط میشوند نص اول کریمه یا ایها

۳۳۶

الذین امنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر
منکم خلاصه ترجمه آنکه ای گروه مومنین اطاعت کنید
خدا ورسول وصاحبان امر خود را **اقول** در اصول فقه مقرر
شده خطابات قرآنیه از امر و نهی الی یوم القیمه ممدود واند۔
زیرا که دین نبی باقیست تا قیامت پس خطابات قرآنیه اکثر
واجب اند از جمله آن خطاب این کریمه واجب البقاست
پس صاحبان اولی الامر که اطاعت او قرین باطاعت خدا
ورسول خود ساخت بالضرورت او معصوم ومعین ومنصوب
من الله باشد چه اطاعت هر بادشاه مراد ازین نیست زیرا که هر
پادشاه معصوم نیست پس فسقه ظلمه اند و ایشان ملعون وناری
بنص قرآنی اند۔ لهذا واجب شد که اولی الامر بکه تالی و
متعاقب خدا ورسول باشد آنها نیستند مگر بادشاهان دین و
ایشان ائمه طاهرین علیهم السلام اند موید این آنچه حموینی از اعیان
سنی روایت کرده که ابوبکر وعمر بحضرت رسول صلی الله
علیه وآله وسلم عرض کردند آیات چند را که از جمله آن آیه اولی الامر است ایشان

کمیسند وکه از نسل آنحضرت بود فی وصیائی الی یوم القیمة در اوصیا
من تا قیامت است پس عرض کردند که نام اوصیا و صاحبان امر
بیان بفرما قال علیؑ اخی ووزیری ووارثی ووصیی
وخلیفتی فی امتی وولی کل مؤمن بعدی ثم ابنی الحسنؑ
ثم الحسینؑ ثم تسعة من ولد الحسینؑ واحد بعد
واحد خلاصه انکه اول ایشان علیؑ برادر و وزیر و وارث
و وصی و خلیفه من در امت من و ولی هر مومن بعد من و بعد او
پسر من حسنؑ بعد او پسرم حسینؑ بعد او نه گانه از اولاد حسینؑ یکی
بعد دیگری اند و حدیث دیگر مفسر اولوالامر از جابر می آید - نزد
سنیان با وجود چنین روایات می گویند در سلف اولوالامر
مشایخ ثلثه بعد ایشان پادشاهان باشند جواب هرگاه
چنین صحیح و جایز باشد پس در بلادی که پادشاه مسلمان نباشد
چنانچه در چین و روس و هند که در این اقالیم بالفعل پادشاهان هنود
و فرنگ میباشند پس چنین اولی الامر واجب الطاعت چون طاعت
خدا و رسول در همه احوال باشند هیهات گمی بگذر نص

شعر
فمن منع العلم الجهال
علما اضاعه ومن منع
المستوجبین فقد ظلم

٣٣٩

دوم کریمه یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین خلاصه ترجمه انکه ای گروه مؤمنین بعد تقوی صحبت با صادقان بدارید اقول درینجا پنج چیز ثابت است اول خطاب واجب بمؤمنین تا قیامتست چه دین باقی تا قیامتست دوم بعد حصول ایمان مامور بحذر از معاصی و تقوی شدند سوم معیت مؤمنین بعد ایمان و تقوی با صادقان شدند چهارم جماعت صادقان دیگر است و الا لازم می آید که مخاطبین تابع و متبوع و هم صادق و هم مصدق باشند یا هر مومن نسبت بخود هم تابع و هم متبوع و هم صادق و هم مصدق در ان واحد باشد و بطلانش ضروری است پنجم اجتماع اجساد متباعده در هر آن ممتنع است پس مراد از معیت اتباع صادقان در هر آن بالضرورت است قولاً و فعلاً ششم وجود صادقان که همه اقوال و افعال و خصال ایشان مطابق واقع باشند بنحوی که هیچ زمانی از ایشان خالی نباشد پس این صادقان معصومان و مطهران اند و این

مطهرین باجماع در صدر اول محمد و علی و فاطمه و حسنین
باشند و بعد ایشان نه امام از فرزندان حسین باشند والا
تکلیف مالایطاق لازم می آید مؤید این آنچه از تفسیر سفیان
ثوری از انس از ابن عمر مرویست قال امر الله الصحابة ان
یخافوا الله ثم قال وکونوا مع الصادقین یعنی محمد
واهل بیته یعنی صحابه مامور شدند بخدا ترسی و بمعیت
صادقان که محمد و اهل بیت او باشند و دیگر از ثعلبی و خرگوشی
مرویست که حضرت امیر فرمود هم محمد واله یعنی صادقان
محمد و آل او بند و در روایت اخطب خوارزم و در روایت
حافظ ابو نعیم و روایت حموینی صریحست که محمد و علی و آل
ایشان مراد اند اما حدیث عصمت پس حموینی از ابن عباس
آورده سمعت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم یقول
انا و علی والحسن والحسین و تسعة من ولد الحسین مطهرون
معصومون یعنی شنیدم پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم میفرمود
من و علی و حسنین و نه فرزند از اولاد حسین مطهر از ادناس

۳۴۰

واجارس ومحفوظ از جمیع معاصی وسهو ونسیانیم انتهی **نص سوم**
واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا **خلاصه** ای
مومنین محکم بگیرید ریسمان خدارا همه ومتفرق مشوید این
ریسمان خدا قرآن وائمه اثنا عشر اند موید آن بسیار احادیث
اند از جمله آن **حدیث زمخشری** در ربیع الابرار - قال
رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فاطمة مهجة
قلبی وولداها ثمرة فوادی وزوجها قرة عینی و
الائمة من ولدها امناء ربی وحبله الممدود بینه
وبین خلقه فمن تمسک بهم نجی ومن تخلف عنهم
هلک والی جهنم سلک رسولخدا صلی الله علیه واله وسلم
فرمود فاطمه روح دل منست وشوهر او خنک وآرام چشم من
وحسنین میوه دل من واامامان از اولاد او امینهای خدای من
وریسمان خدا که میان خلق وخالق ممدود است پس هر متمسک
ایشان باشد ناجی است وهر که متمسک ایشان نباشد هلاک
است بجهنم میرود تدبر کن **نص چهارم متواتر است** در جمیع

صحاح ستّه با سایند لاشمار انی تارك فیکم الثقلین ان تمسّکتم
بهما لن تضلّوا بعدی ابدا کتاب الله وعترتی فانهما
لن یّفترقا حتّی یردا علی الحوض اذکّرکم الله فی
اهلبیتی ثلثا کیف تخلفونی فیهما خلاصه آنکه میان
شما دو شئی سنگین گرانبها نهادم اگر آن هر دو را متمسّک
شدید هر آئنه بعد من ابداً گمراه نمیشوید یکی کتاب خدا که قرآن
شئی دیگر عترة که اهل بیت من باشند چه ایشان از یک دیگر
در دنیا جدا نمیشوند تا آنکه بر کوثر نزد من وارد شوند - یاد
میدهم خدا شما را در حفاظت و تعظیم و اتباع اهل بیت خود
سه بار اینکه فرمود می بینم که بعد من با ایشان چگونه
سلوک میکنید **اقول** درینجا بسیار امور ثابت کردید **ا**
قرآن و اهل بیت یک رتبه دارند **ب** مفسّرین قرآن و
منبع علوم ایشان اند چه قرآن غایت مجمل ست مبین آن
ایشان اند نه دیگری **ج** هدایت مخصوص بتمسک قرآن و آل محمد
ست و هر که متمسک ایشان نباشد او ضال و مضل ست

٣٤٢

د ایشان معصوم اند از ضلالت و خطا ممکن نیست ه در سفارش
اهل بیت سه بار تاکید فرمود زیراکه میدانست که امت بعد من
ایشانرا قتل و ذلیل میکنند و با مامت غیر ایشان متمسک
میشوند **نص پنجم** حموینی روایت کرده والحسن والحسین
اماما امتی بعد ابیهما وسیدا شباب اهل الجنة
امهما سیدة نساء العالمین وابوهما سید الوصیین
ومن ولد الحسین تسعة ائمة تاسعهم القائم من ولدی
طاعتهم طاعتی ومعصیتهم معصیتی خلاصه انکه
حسنین دو امام امت من اند بعد پدر خود و دو سید جوانان
جنت اند مادر ایشان سیده زنان عالمیان و پدر ایشان سید
اوصیا است و از اولاد حسین نه امام اند نهم ایشان قایم
ایشان است طاعت ایشان طاعت من و معصیت ایشان
معصیت منست **نص ششم** اخطب آورده که امام حسین
بر ران آنحضرت بود و او را میبوسید پس از ان فرمود انت
سید بن سید واخو سید ابو السادة انت امام

ابن الامام اخو الامام ابو الائمة انت حجة بن حجة

اخو حجة ابو حجج تسعة من صلبك تاسعهم قائمهم

خلاصه آنکه ای حسین توئی سید پسر سید برادر سید

پدر سادات توئی امام پسر امام برادر امام پدر امامان توئے

حجت الله پسر حجت الله برادر حجت الله پدر حجتهای نه گانه

که از پشت تو باشند نهم ایشان قایم ایشانست **نص**

هفتم حموینی آورده که یهودی از آنحضرت صلی الله علیه

وآله وسلم پرسیده وصی تو بعد تو کیست فقال صلی الله علیه

وآله وسلم نعم ان وصیی والخلیفة من بعدی علی ابن

ابیطالب وبعده سبطای الحسن والحسین یتلوه تسعة

من صلب الحسین ائمة ابرار قال یا محمد فسمهم لی قال

اذا مضی الحسین فابنه علی فاذا مضی علی فابنه

محمد فاذا مضی محمد فابنه جعفر فاذا مضی جعفر فابنه موسی فاذا مضی موسی فابنه

علی فاذا مضی علی فابنه محمد ثم ابنه علی ثم ابنه الحسن ثم الحجة من الحسن فهؤلاء

ائمة عدد نقباء بنی اسرائیل الخ خلاصه آنکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود

علی وصی من و خلیفه بعد من علی بعد او دو سبط من حسنین
و عقب ایشان نه امام ابرار از صلب حسین اند یهودی گفت
نام ایشان بگیر حضرت فرمود بعد حسین علیست بعد او محمد
بعد او جعفر بعد او موسی بعد او علی بعد او محمد بعد او علی
بعد او حسن بعد او حجة الله بن الحسن پس این ائمه بعدد
نقبا و اسباط بنی اسرائیلند نص هشتم حموینی از ابن
عباس آورده قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
ان خلفائی و اوصیائی و حجج الله علی الخلق بعدی الاثنا
اثنا عشر اولهم اخی و آخرهم ولدی قیل یا رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم و من اخوك قال علی ابن ابی
طالب قال فمن ولدك قال المهدی الذی یملأها
قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و جورا الخ خلاصه
آنکه خلفاء و اوصیاء من و حجتهای خدا بر خلق بعد من
دوازده اند اول ایشان علی و آخر ایشان ولد منست
پرسیده شد برادر تو کیست فرمود علی ست و ولد من مهدی

ست پر میکند زمین را بعدل و انصاف چنانچه پر شده باشد
بظلم و جور **نص نهم** حموینی از ابن عباس آورده قال
رسول الله صلی الله علیه واله وسلم انا سید
النبیین وعلی بن ابیطالب سید الوصیین وان
اوصیائی بعدی اثنا عشر اولهم علی ابن ابیطالب
واخرهم المهدی سید البشر فرمود که من سید انبیا و علی
سید اوصیا و اوصیاء من بعد من دوازده اند اول ایشان
علی آخر ایشان مهدی است **نص دهم** ابن شاذان بسند
مخالفین نقل کرده قال صلی الله علیه واله وسلم یا جابر
فالائمة اثنا عشر اماما اولهم علی ابن ابیطالب واخرهم
القائم آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم فرمود ای جابر امامان
دوازده اند اول ایشان علی آخر ایشان قایم حجت است
نص یازدهم ابن شاذان بسند مخالفان آورده منهم
آن انبیت والحسن والحسین وتسعة من ولد الحسین
خلفاء الله فی ارضه وحجج الله علی بریته حسن و حسین و

نه فرزند از اولاد حسین خلیفهای خدا در زمین و حجتهای تعر

بر اهل او اند نص دوازدهم ابن الحدید در شرح نهج البلاغة

و حافظ ابو نعیم در کتاب حلیه و حموینی و غیر ایشان از

ابن عباس آورده اند قال رسول الله صلی الله علیه و اله

و سلم من سره ان یحیی حیوتی و یموت مماتی و

یسکن جنات عدن غرسها ربی فلیوال علیا من

بعدی و لیوال ولیه و لیقتد بالائمة من بعدی

فانهم عترتی خلقوا من طینتی و رزقوا فهما و علما

و ویل للمکذبین بفضلهم من امتی القاطعین فیهم

صلتی لا انالهم الله شفاعتی ترجمه آنکه

هر که مسرور شود بآنکه حیوة او حیوة من و موت او موت من

و سکونت او در جنت عدن باشد که پروردگار من او را بدست

خود کاشته پس ولی خود علی را بعد من قرار دهد و دوستی

اولیاء او و اقتدا ائمه بعد من کند چه ایشان اولاد من اند

مخلوق از طینت من و مرزوق بفهم و علم من اند و ویل است

لا اله الا الله محمد رسول الله و ابوبکر الصدیق و عمر الفاروق و عثمان ذی النورین سبحان الله

۳۴۷

بر تکذیب کننده ایشان بفضل ایشان از امت من و قاطع صله
من در ایشان خدا نرساند شفاعت مرا ایشانرا **نص سیزدهم**
ابن شاذان بطریق مخالفان آورده خلاصه انکه حضرت پیغمبر
فرمود انا وصیّ نبیّکم وخلیفته وامام المؤمنین و
امیرهم ومولاهم الی قوله والحسن والحسین وتسعة
من ولد الحسین خلفاء الله فی ارضه وامناؤه علی
وحیه وائمة المسلمین بعد نبیّه وحجج الله علی بریّته
خلاصه انکه من وصی نبی شما و خلیفه اویم و امام مؤمنان
و امیر و مولای ایشان ام تا انکه فرمود حسنین و نه ولد
حسین خلفاء خدا در زمین و امینهای او بر وحی او و امامهای
مسلمانان بعد نبی او و حجتهای خدا بر اهل زمین اند **نص**
چهاردهم اخطب در حدیث معراج آورده یا محمد انی
خلقتك وخلقت علیّا وفاطمه والحسن والحسین
والائمة من ولدی من نوری وعرضت ولایتکم
علی اهل السموات والارض فمن قبلها کان عندی

من المؤمنین ومن جحدها کان عندی من الکافرین

الی قوله یا محمد هؤلاء الحجج وهو الثائر من عترتک

وعزتی وجلالی انه الحجة الواجبة لاولیائی والمنتقم

من اعدائی خلاصه آنکه ای محمد آفریدم ترا و علی و فاطمه و

حسنین و امامان از اولاد حسین را از نور خود و ولایت امامت

شما را بر اهل آسمانها و زمین عارض ساختم پس هر که قبول کرد

او از مومنین ست نزد من و هر که قبول نکرد او از جمله کافرین

نزد منست تا آنکه آنحضرت بامر رب العزت نگاه کرد بطرف عرش

اشباح ائمه را دید نماز می خوانند مهدی میان ایشان

چون ستاره درخشنده بود و فرمود ای محمد صلی الله علیه و

آله وسلم این ائمه حجتهای من اند و این ستاره درخشنده از

عترت تو طالب حق من از خلق ست قسم بجلال و عزت خودم

مهدی حجت من بر اولیای من و منتقم اعدای منست ❊

نص پانزدهم در سوره بقره ست در ذیل آیة یا ایها الذین

امنوا ادخلوا فی السلم کافة یعنی ولایت علی ابن ابیطالب

ستاره گان امان اهل آسمانند

و اهل بیت من امان اهل زمین

٣٤٩

اهل زمین اند بار سول صلی الله علیه و آله وسلم

نص آئمه اثنا عشر

والاوصیاء من بعده خلاصه آنکه خدا کافه مومنین را امر فرمود بداخل شدن در سلم و مراد از سلم علی و اوصیاء او بعد است نزد سنیان باوجود این نصوص صریحه میگویند نص نسبت و این احادیث آحاد اند محمول بر آنکه ایشان ایمه در فتاوی و احکام شرع اند جواب امامیه که شما منکر بد از ورود نص بر امامت احادی و هرگاه نص بطرق شما ثابت شده پس حمل آنها بر معانی دیگر بی معنی براءة ذمه از خود و تصدیق ایشان جستیم پوشیده از حقتعالی و رسول او می کنید هیچ عاقلی قبول نمیکند که برای براءت از ذل تفضیح دین و تضلیل مومنین و تاویل احادیث سید المرسلین نمایند اما جواب آحاد آنکه اگر جمیع احاد را جمع میکنیم تواتر و علم الیقین حاصل میشود که این ایمه اثنا عشر از عترت محمد ص ایمه خلق من الله و من الرسول اند پس اجماع مخالف نص باطل شد و باجهت اطالت کتاب نصوص دیگر ضبط نکردیم و بکتب امامیه رجوع کن که نصوص متواتره ضبط کرده اند فالله حسبی و نعم الوکیل باب دوازده

۳۵۰

٣٥١

از فضائل اهل بیت بدانکه فضایل بحدی اندکه دفاتر و اقلام از تحریر آنها قاصر اند حتی آنکه احمد و سیوطی و غیر ایشان قایل اند بانکه در قران مدحی نیست و آیه یا ایها الذین امنوا نیست مگر انکه علی سید و امیر آن است و خدا اگر اصحاب محمد را بمدح درجای یاد فرموده بجای دیگر مذمت ایشان و عتاب بایشان فرمود مگر علی را بغیر از مدح در هیچ جا یاد نه فرموده از جمله آن بحضرت امیر در خیبر خلعت یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله فرمود و پوشانید و در این کل محدثین حتی بخاری و مسلم هم ناقل اند یعنی فردا این قلعه خیبر بدست کرار غیر فرار مفتوح میشود او دوست دارد خدا و رسول او را و خدا و رسول او هم دوست دارند او را ازانجمله کل محدثین حدیث طیر ایراد کردند که نزد پیغمبر طیر بریان هدیه حاضر کردند انحضرت سه مرتبه دعا فرمود

اللهم ائتنی باحب خلقك الیك لیاکل هذا الطیر معی فجاء علی و اکلهما بارخدایا بفرست نزد من دوست ترین خلق

خود را که با من این جانور را بخورد پس علی آمد و هر دو خوردند

اقول لفظ احب افعل تفضیل است پس تفضیل نسبت بغیر می باشد و این غیر کل خلقت پس خلق اسم جنس است پس از این دو حدیث قطع باشد که علی خدا و رسول را از جمیع خلایق دوست تر دارد و خدا و رسول هم از جمیع خلایق علی را دوست تر می دارند و در خلایق است جمیع آنچه خدا آفریده یا می آفریند پس علی محبوب ترین کل خلایق عند الله و عند الرسول ص است و در خلایق هر نبی و ولی و وصی و صحابی و عرش و فرش است و اگر ابیمزاد نمیبود بروایت مسلم تمام صحابه در خیبر خصوص عمر تمام شب بیقرار میشدند و مکرر عمر و انس تمنای این منقبت و این امارت نمیکردند لهذا اگر علی ساعتی از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم جدا میشد دعا میفرمود اللهم لا تمتنی حتی تریني علیاً چنانچه در مسند احمد و ترمذی و مشکوة است یعنی بار الٰهاً نمیرانی مرا تا آنکه علی را بمن بنمایی و تشریح ابیذ و حدیث مفصلاً کل و جزو از رساله ناصر العترت الطاهرة در باب از

بیان اینکه محمد از جمیع عالمیان رحمت است زیرا که محمد ص از عمر فوت شده باشد و رسول ص زحمت عمر بود بلکه زحمت او باشد که بوجود عمر از منصب رسالت محروم گردد و لازم شود که عمر رسول ص را دوست نداشته باشد از بهر آنکه عمر روزی قاتل بودن خطاب را گشت پس ... [illegible]

[illegible]

جمله آن هرگاه علی محبوب ترین کل خلایق ثابت شد پس
نتیجه آن اینست که خدا و رسول ص او اسرار و راز خود مخصوص
بعلیؑ بیان میفرمود چنانچه در ترمذی و مشکوة وغیر آن مروی
است دعی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم علیاً یوم الطائف
فانتجاه فقال الناس لقد طال نجواه مع ابن عمه
فقال ما انتجیته ولکن الله انتجاه یعنی رسول خدا
در طایف با علی سخن بگوش و راز میگفت مردم از جمله ایشان
عمر گفت که رسول ص با ابن عم خود در راز گفتن طول داده آنحضرت
فرمود که من او را مخصوص براز نساختم بلکه خدا با او راز می
گفت وایضاً وقتیکه عائشه متهم شده پیغمبر علیؑ را
مخصوص براز ساخت چنانچه در صحیحین مروی است از جمله
آن هرگاه احبیت علی ثابت شد پس در مسند احمد و ترمذی
و مشکوة مروی است قال صلی الله علیه و آله وسلم لا
یحب علیا منافق ولا یبغضه مؤمن که آنحضرت
فرمود صلی الله علیه و آله وسلم دوست علی منافق و دشمن علیؑ

بحب علی منافق ممیز

مومن ابداً نمی باشد **ایضاً** در مسند احمد و ترمذی از سعید خدری

مروی است کنّا لنعرف المنافقین نحن معاشر الانصار

ببغضهم علی ابن ابیطالب که ما معشر انصار منافقین را

ببغض علی بشناختیم **از جملهٔ آن** در ترمذی و مشکوة و

جملهٔ محدثین روایت کردند که امر رسول الله صلی الله علیه

و آله و سلم لسدّ الابواب الا باب علی یعنی اصحاب رسول

دروازه های خود بمسجد رسول صلی الله علیه و آله و سلم نهاده

بودند رسول الله صلعم امر نمود که درهای خود همه مردم به بندند

مگر دروازهٔ علی همیشه مفتوح باشد **از جملهٔ آن** در ترمذی و

مشکوة و مسند است قال رسول الله صلی الله علیه و آله و

سلم لعلی لا یحل لاحد ان یجنب فی هذا المسجد غیری

وغیرك ای علی برای احدی حلال نیست که در مسجد من خود را

جنب سازد سوای من سوای تو زیرا که علی خانه زاد بود و

خانه زاد در خانهٔ آقای خود محرم میباشد و هر وقت آمد

و رفت ممکن باشد لهذا علی در خانهٔ خدا متولد شده و دروازه

٣٥٤

لقد صدق الله و رسوله الرؤیا بالحق

لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله

او لعطرف خانه خدا همیشه مفتوح مانده و در خانه خدا اگر جنب راه
برود یا در خانه خدا با حلیله خود مباشرت نماید جائز ست زیرا که
بنده خاص محرم راز ست و بخصوصیات خاصه از خواص و عوام
و خود و بیگانه ممتاز میشود پس علی باینخصال از جهال اوقات ممتاز ست
از جمله آن جمله محدثین آورده‌اند اخی رسول الله صلی الله علیه
واله وسلم بین اصحابه فجاء علی تدمع عیناه فقال
یا رسول الله اخیت بین اصحابک ولم تواخ بینی وبین
احد فقال له رسول الله صلی الله علیه واله وسلم انت
اخی فی الدنیا والاخرة وفی روایات نزلت لنفسه که رسول
خدا میان اصحاب اخوة بست پس علی گریان آمده عرض کرد که
میان من و کسی اخوت نبستی حضرت فرمود که تو برادر منی در دنیا
و آخرة ترا برای نفس خود موخر کردم چه برای تو کفوی
نیست سوای من از جمله آن اکثر محدثین و مغازی و سیر
و تواریخ نوشته‌اند که وقت مقاتله عمرو بن عبدود سید البشر
صلی الله علیه واله وسلم فرمود لضربة علی یوم الخندق

۳۵۵

افضل من عبادة الثقلین یعنی هر آینه یک ضرب علی روز
خندق بهتر است از عبادت جمیع افراد جن وانس چه ثقلین
جنسین اند بسبب دخول الف ولام بران فایده استغراق
میدهد یعنی از ابتداء دنیا تا فنا ان اگر جمیع افراد جن وانس
صغیر کبیر واناث وذکور تا اختتام دنیا عبادت کنند البته
ثواب یکضربت علی که بآن عمرو را کشته بیشتر است از ثواب
عبادت جمیع ایشان پس در انس انبیا هم داخل اند پس
ثواب علی از ثواب جمیع فریقین زیاده تر باشد الا سید
البشر چه علی ومحمد بموجب آیة انفسنا کانه نفس واحد
اند پس فعل علی کانه فعل نبوی صلی الله علیه وآله وسلم زیرا که
وزیر ووصی ونائب محمد است از جمله ان آیة تعالوا ندع
ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا و
وانفسکم خلاصه آنکه حضرت را امر شد که تو ونصاری نجران
اولاد خود وزنان خود ونفسهای خود را وقت دعا کردن
حاضر کرده باشند باجماع مفسرین بل باجماع امت آنحضرت

بموجب ابنائنا حسنین را و بموجب نسائنا سیده زنان فاطمه را و بموجب انفسنا علی ابن ابیطالب را خارج مدینه برای آمین کردن بغیر دیگر اقارب و ازواج با خود برد و بموجب چند روایت آنحضرت صلعم ایشان را عبای خیبری پوشانیده دست بدعا فرمود بار الهها برای هر نبی اهل اند و اینچهار نفر اهل من اند فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا فنزلت آیة التطهیر یعنی پس دور ساز ای کریم از ایشان جمیع معاصی و گناهان و خباثت صوری و نجاسات معنوی را و پاک گردان ایشان را از آن پاک گردانیدنی پس آیه تطهیر نازل شد

اقول هرگاه نزول آیه مخصوص خمسه آل عبا شده پس درینجا چند چیز ثابت شده اول آنکه حسنین اولاد آنحضرت مبنی و بجای او اند زیراکه ابن مشتق از بناست پس اولاد را ابن نامیدند زیراکه مبنی پدر و بجای او بعد او میمانند پس حسنین قطعا اولاد و خلفا و بجای او بعد او اند و حرمت و تعظیم و جمیع کمالات آنحضرت صلعم در ایشان ثابت شد

ب به نسائنا مخصوص

٣٥٧

فاطمه ست چه نسا نزد ابن سکیت از انس ست پس فاطمه مانوس
الحضرت بوده و انهم معلوم ست که سید البشر صلی الله علیه و آله و
سلم چه قدر انس فاطمه داشت چنانچه بسفری نمیرفت مگر آنکه
آخر او را و اگر از سفر وارد می شد اول او را می دید و حضرت
بتعظیم فاطمه بر میخواست و دستش میگرفت و بهمین خوج جای میداد
لهذا فقد افاطمه را بجهت انس نبی بر نسائنا یاد کرده دیگرے
بایدرجه زسید سوال عائشه هم مانوس الحضرت بوده
اگرچه در انقصب شریک بوده جواب اگر این ثابت شود
پس انس با ازواج از جهت شهوت نفسانی میباشند نه بجهت
قرابت و علو مرتبه و انس فاطمه و تعظیم او بجهت قرابت و
معرفت و بجهت عصمت و عبادت و رفعت منزلت داشت
زیرا که پاره دل آنحضرت بوده لهذا مخصوص گشته به فاطمه
بضعة منی من اذاها فقد اذانی فاطمه پاره گوشت منست
اذیت او اذیت منست نتیجه آنکه فاطمه و حسنین جزئے از
سید البشر اند پس هر جزو سید البشر سادات البشر اند بالضرورة

و موید این حسین منی وانا من حسین است یعنی حسین از
من و من از حسین ام پس بجهت حسنین بخلعت الحسن و
الحسین سیدا شباب اهل الجنة و فاطمة سیدة
نساء العالمین ممتاز اند یعنی حسنین دو سید جوانان
جنت اند و در جنت مومنین و انبیا می باشند و فاطمه
سیده زنان عالمیان است ج انفسنا انفسنا بغیر
دیگری نیست پس مراد نفس خودش نیست چه انسان دعوت
نفس خود نمیکند و اتحاد دو نفس محال است بالضرور
پس در اینجا مساوات و مماثلت علی با رسول ثابت شد و
رسول باجماع افضل کل خلایق است و مساوی افضل خلایق هم
افضل همه است پس علی افضل انبیا بغیر رسول الله است
لهذا از مخشری و رازی و بیضاوی گفتند که این قویتر ادله
است بر افضلیت آل عبا و موید این حدیث از مرویات احمد
و بیهقی است من اراد ان ینظر الی ادم فی علمه و الی نوح
فی شکره و الی ابراهیم فی خلته و الی موسی فی مناجاته

وضع کرده اند که بنا بر ایشان
آن بود که هر که در دین قوی و نفس
ضعیف باشد افضل از آن خواهد بود که
در هر دو قوی باشد و نفس ضعیف
میگویند که باز ضعف نفس نیست
میخواهند ضعف ... و این هر دو در
حق امام نقص بود و ناقص ...

والی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی ابن ابیطالب در این انبیا هر یک بالانفراد یک خصلت کامله داشت و در علی خصایل جمیع ایشان بود پس کسیکه منبع و مصدر جمیع کمالات باشد البته بالضرورت او افضلست از کسی که در او خصلت واحده باشد پس علی بعد محمد افضل جمیع ایشان بغیر محمد است **وجواب** ایراد رازی سابق بیان شد **از جمله مؤیدات** این آیه اینحدیث است لتسلمن او لارسلن الیکم رجلا منی او کنفسی او مثل روحی فیضرب رقابکم و یاسر ذراریکم و یاخذ اموالکم قال عمر و الله ما تمنیت الامارة غیر ذلک الیوم کنت اقدم صدری له یقول هذا فاقبل علی و قال هو هذا یعنی ای قوم ثقیف اگر مسلمان نمیشوید آدمی را بیفرستیم از خود چون نفس با روح من باشد گردنهای شما را بزند و اولاد و اموال شما را می گیرد عمر گفت در آن روز تمنای امیری کردم و سینه خود پیش میکردم که شاید بگوید اینمرد عمر است پس علی آمد گفت او این علیست **از جمله آن** آیه تطهیر انما یرید الله لیذهب

عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا خلاصه
آنکه جز این نیست اراده می کند خدا که زایل و دور می گرداند از شما
اقسام رجس وگناه را ای اهل بیت وپاک میگرداند شما را پاک
گردانیدنے نزول آن مخصوص آل عباست زیراکه احادیث
صریحند پس بغیر فاطمه وحسنین وعلی دیگری در این شامل
نیست پس طهارت وعصمت مخصوص بخمسه پاک است نه بازواج
ونه باقارب دیگر چون عباس وامثال او نزد سنیان
در این آیت ازواج شامل اند زیراکه در قصه ازواج است پس
شمول ازواج هم اولی است جواب ازواج واقارب دیگر درین
شامل نیستند زیراکه کشاف وامثال آن گویند ودر مسلم مرویست
خارج مدینه در روز مباهله آیت تطهیر نازل شده ودر آنجا دیگری
بغیر پنجتن نبوده دیگر در مسند وترمذی وبسیاری
از محدثین قایل باینکه این آیه در خانه ام سلمه نازل شده چه پیغمبر
صلی الله علیه واله وسلم بخانه ام سلمه بوده آل عبا علی وفاطمه
وحسنین را طلبیده زیر عبا خود ایشان را گرفته دست بدعا فرمود

٣٦١

علی نفس رسول است

اللّٰهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرّجس وطهّرهم
تطهیرا - قالت ام سلمه وانا معهم یا رسول اللّٰه قال
انت علی مکانك وانت الی خیر یعنی بار آلها این چهار
نفر اهل بیت من اند پس دور کن از ایشان گناهان را و پاک
گردان ایشان را پاک گردانیدنی ام سلمه گفت منهم با ایشان ام یا رسول
اللّٰه حضرت فرمود تو بمکان خودی و عاقبت تو بخیر است
پس ازینجا خصوصیت پنجتن ثابت گردید در ترمذی که مع حجم
غفیر از محدثین چون احمد وابن ابی شیبه وابن جریر وطبرانی
وحاکم وامثال ایشان میگویند در باب تفسیر قران آورده از انس
انّ رسول اللّٰه صلعم کان یمرّ بباب فاطمة ستّة اشهر
اذا خرج لصلوٰة الفجر یقول الصّلوٰة یا اهل البیت
انّما یرید اللّٰه لیذهب عنکم الرّجس الآیه یعنی رسولخدا صلعم
بعد نزول آیه تطهیر بر دروازه فاطمه قبل نماز صبح تا شش ماه
هر روز بآواز بلند آیه تطهیر میخواند در در منثور آورده
تا نه ماه این آیت تطهیر را بر در فاطمه رفته میخواند اقول

علت آن انیست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بید النست
که باآل عبا، اهنت جفاکار دیگری را در آیت تطهیر شریک
میسازند لهذا تانه ماه بدر اهل بیت رفته بلند میخواند تا که حجت
قاطعه بر خلایق باشد که دیگرے را با ایشان شریک نسازند *
جواب دیگر در صحیح مسلم ست در جلد دوم که زید بن ارقم را از
اهل بیت سوال کردند آیا زنان پیغمبر از اهل بیت هستند قال

لاایم الله ان المرأة تکون مع الرجل العصر من الدهر

ثم یطلقها فترجع الی ابیها وقومها اهل بیته اصله

وعصبته الذین حرموا الصدقة بعده زید ارقم گفت
والله زنان اهل بیت نیستند زیرا که مدتی با شوهر مانده بعد
طلاق وموت شوهر زن رجوع نزد پدر و قوم خود می کند اما اهل
بیت او اصل ورگ و پی اوست که بر ایشان صدقه حرام است اما
جواب آیه تطهیر که در قصه ازواج است انیست که باتفاق عثمان
بصورت تنزیل قرآن را جمع نکرده لهذا پاره از آیه بجایی و پاره
دیگر بجای دیگر و آیات مکیه در مدینه و بالعکس ضبط نکرده پس

٣٦٣

بودن این آیه در قصه ازواج تحریف و تصرف و تقصیر عثمانست

جواب دیگر ما قبل آیه تطهیر و ما بعد آن مملو بخطابات مونث
چون کنّ و هنّ و لا تبرّجن است اگر در این ازواج شامل
میبودند البته بکثرت ازواج در ایشان عنکنّ و یطهرکنّ
میفرمود و حال آنکه بغیر ضمایر مذکر چون عنکم و یطهرکم
ضمیر مونثی نیاورده چه در این مذکر سه نفر علی و حسنین و
یک نفر مونث فاطمه بود والا بوجود ازواج تسعه و فاطمه زهرا
عنکنّ و یطهرکنّ میفرمود **جواب دیگر** آنکه باتفاق سنیان
عایشه در جنگ جمل با مردان نامحرم از مدینه تا بصره
حرکت کرده و هزاران نفر مسلمانان را کشته باتفاق خاطی
و عاصی بوده و نزد سنیان بعد جنگ عایشه توبه ازین گناه
کرده اگر در این آیه تطهیر شامل بوده چنین کبایر تا سه ماه ازو چرا
بظهور آمده پس عایشه بعد خروج توبه کرده یا نه اگر توبه کرده پس از
گناه توبه کرده و اگر توبه نکرده پس بگناه مرده بر تقدیرین
شامل آیه تطهیر نیست زیرا که دروغ خدا و قرآن لازم می آید که

عایشه را معصوم ساخته گناه عمدا کرده با دروغ کل خلایق و علماء و رسول لازم می آید زیرا که متواتر است که او خروج کرده پس ثابت شد که خدا و رسول و کل خلایق صادقند که عایشه بعد آیه تطهیر خروج و گناه کرده پس در آیه تطهیر داخل نیست **سوال** اهل البیت بحسب لغت و عرف نمیگویند مگر ساکنان خانه را و ایشان ازواج می باشند و اخراج ازواج از معنی لغوی لازم می آید **جواب** اهل هم دو قسم اند و بیت هم دو قسم یکی اهل براسی تاهل و تانس و سکونت خانه گلی و چوب می باشند و این ازواج و اقارب دیگر ساکنان خانه چوب و گلی اند قسم دوم خانه نبوت و وحی و طهارت است آل و اهل بمعنی آل و مرجع و لیاقت باشد چنانچه پسر نوح را با ثبوت ولدیت و بنیت از اهل لیاقت و حجیت نشمرده بقول انه لیس من اهلک یعنی این اهلیت و لیاقت ندارد پس در این آیت مراد معنی اخیر است یعنی کسانیکه لیاقت و اهلیت خانه نبوت و عصمت و وحی و علمیت دارند پس ایشان مخصوص پنجتن پاک

اند و بهمین تشریح اشاره میکنند قول زیدار قم دلیل دیگر برانیمرام آنکه لفظ اهل تخصیص یافت بحرف ندا که محذوف و بعد ان اهل را معرف باضافت ساخت بطرف لفظ بیت که قبل الف ولام هردو جنس بودند شامل جمیع افراد و بسبب اضافت لفظ اهل بیت و بسبب ادخال الف ولام بر لفظ بیت معرف معهود شدند پس باین ترتیب و ترکیب از نوع کلی و جنسی شخصی منتخب و ممتاز میشوند والحمد لله الجمله آیه مودة قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ومن یقترف حسنة نزد له حسنا خلاصه بگوای محمد سوال نمیکنیم شما را لعوض رسالت مگر محبت در قربان من و هر که اکتساب حسنه کند ما زیاده میکنیم حسنه او را زمخشری و رازی و ثعلبی و امثال ایشان روایت میکنند در ذیل آیه قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم الا من مات علی حب ال محمد مات شهیدا الا من مات علی حب ال محمد مات مرحوما الا من مات علی حب ال محمد مات تائبا الا من مات علی حب ال محمد مات علی الایمان

الکامل من مات علی حبّ اٰل محمّدؐ بشرہ ملک الموت و

نکیر ومنکر بالجنّۃ من مات علی حبّ اٰل محمّدؐ ادخل الجنّۃ

کالعروس الّتی تزف الی بیت زوجھا من مات علی حبّ اٰل

محمّدؐ یفتح من قبرہ الی الجنّۃ بابان من مات علی حبّ اٰل

محمّدؐ ارسل اللہ ملائکۃ الرّحمۃ الی زیارۃ قبرہ من مات

علی حبّ اٰل محمّدؐ مات علی السّنّۃ والجماعۃ من مات علی بغض اٰل

محمّدؐ حضر فی یوم القیمۃ ومکتوب بین عینیہ مقنوط

من رحمۃ اللہ تعالی من مات علی بغض اٰل محمّدؐ مات

کافرا من مات علی بغض اٰل محمّدؐ لا یشم ریح الجنّۃ

خلاصہ انکہ ہرکہ بر مودۃ آل محمدؐ مرد شہید مرد ہرکہ بر محبت

آل محمدؐ مرد مرحوم مرد ہرکہ بر محبت آل محمدؐ مرد بر توبہ مرد ہرکہ

بر محبت آل محمدؐ مُرد بر ایمان کامل مرد ہرکہ بر محبت آل محمدؐ مرد بشارۃ

بیابد از ملک الموت ونکیر ومنکر بجنت ہرکہ بر محبت آل

محمدؐ مرد داخل جنت میشود چون عروس کہ نزد شوہر بشب زفاف

میرود ہرکہ بر حب آل محمدؐ مرد دو دروازہ بہشت در قبر او مفتوح

۳۶۷

میشوند هرکه برحب آل محمد مرد ملائکه رحمت برای زیارت قبر
او می آیند هرکه برحب آل محمد مرد برسنت وجماعت مرد هرکه
بربغض آل محمد مرد در قیامت حاضر بشود و بر پیشانی او نوشته
میشود که ناامید از رحمت خدا است هرکه بربغض آل محمد
مرد کافر مرد هرکه بربغض آل محمد مرد بوی بهشت بمشام او نمیرسد
در مسند احمد است قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم
من اذا علیاً فقد اذانی ایها الناس من اذی علیاً بعث
یوم القیمة یهودیاً او نصرانیاً یعنی هرکه ایذای علی
کند ایذا من کرده وموذی علی روز قیامت یهودی - یا
نصرانی میخیزد اقول آل محمد ائمه اثنا عشر اند فخر رازی
در تفسیر گفته ان آل محمد هم الذین یرجع امرهم الیه و
من کان رجوع امرهم الیه اکثر کان آله ولاریب
ان علیاً وفاطمة والحسن والحسین کان التعلق بینهم
وبینه اشد التعلقات وهذا کالمعلوم المتواتر فوجب
ان یکونوا هم الآل وایضاً اختلفوا فی الآل فقال

بعضهم هم قرابته وقال بعضهم هم الامة فلو حملنا
على القرابة كانوا هم الال وان حملنا على الامة الذين
اجابوا دعوته ص كانوا هم الال فثبت على كلا
التقديرين كونهم الال واما دخول غيرهم فاختلفوا
فيه فروى عن صاحب الكشاف انه لما نزلت هذه
الاية قالوا يا رسول الله صلى الله عليه واله وسلم و
من القربى الذين يجب علينا مودتهم فقال صلى الله
عليه واله وسلم علي وفاطمة وابناهما فثبت ان هذه
الاربعة قربى النبي فوجب اختصاصهم بزيادة التعظيم
والدليل على ذلك امور خلاصه آنکه آل محمد کسانی اند که
امر ایشان راجع بطرف او باشد و امر هر که اکثر راجع بآنحضرت
باشد اول است و شکی نیست درآنکه علی و فاطمه و حسنین را باپیغمبر
اشد تعلقات بودن معلوم و متواتر است پس باین سبب واجب
شد که ایشان آل باشند و همچنین در آل اختلاف کردند بعضی
گفتند قرابتان آنحضرت آل اند و نزد بعضی آل امت است

پس اگر آل را بر قریبان آنحضرت حمل میکنیم باز هم اثنا عشر آل اند و اگر حمل آل بر امت مطیعه میکنیم باز هم اثنا عشر و فاطمه آل اند و در دخول غیر ایشان اختلاف کردند صاحب کشاف روایت کرده که هرگاه آیت مودة نازل شد از آنحضرت پرسیدند که قرابتیکه مودت ایشان واجب است کدام اند آنحضرت فرمود علی و فاطمه و حسنین الخ پس ثابت شد از جمیع اقارب آنحضرت این چهار نفر آل اند پس بانجهت اختصاص ایشان بزیادتی تعظیم واجب شد و دلیل بر آن چند امر است بعد ان ادله بر علو مدارج ایشان نقل کرده و در **مودة همدانی** وغیره او باسانید مرویست که آنحضرت را در شب معراج جبرئیل با جم غفیر از ملائکه بشارت داد که یا محمد لو اجتمع امتک علی حب علی ابن ابیطالب ما خلق الله النار ای محمد اگر کل امت تو مجتمع بر حب علی می شدند خدا جهنم را نمی آفرید **ایضا** در ان کتاب وغیر آن مرویست قال صلی الله علیه و آله و سلم لو اجتمع الناس علی حب آل محمد علی ابن ابیطالب لما خلق الله النار اگر

کل مردم بر مودهٔ علی متفق و مجتمع میشدند هر اینه خدا نار
را نمی آفرید **ایضاً** حدیث دیگر آورده مخاطب بعلی آنحضرت

فرمود و من مات مبغضك فلا یبالی مات یهودیاً

او نصرانیاً **خلاصه** وقت موت مبغض تو یهودی - یا
نصرانی میمرد ای علی **متعصبی از سنیان** میگوید
این معقول نیست **جواب** این معقول است زیرا که مبغض علی
ضال و مضل و فاعل قبیح و فاسد العقیده می باشد چنانچه
سلمان و عمار و ابوذر پس ایجاد جهنم در حالیکه کل مردم بر حب
آنحضرت بکمال میبودند عبث بود چه حب آنحضرت مقتضی اتباع
اوامر و نواهی محبوب است **دیگر** ایراد نمیتواند آمد اگر
امت محمد صلی الله علیه واله وسلم بر حب علی جمع میشد پس کفار
و عصاة امتهای سلف را چگونه عذاب میکرد و حال آنکه نزد
عدلیه تعذیب کفار واجبست **جواب** آنفا عمی آنکه
نار هفت طبقه دارد هر طبقی امتی مخصوص است و کفار و عصات
امت محمدی صلی الله علیه واله وسلم اگر نمیبودند البته خاصته

طبقه اینان که نامش جهنم باشد نمی آفرید جواب دیگر از بعض علماء معاصرین آنکه بفحوای آیه وافی هدایه الست بربکم قالوا بلی خداوند در عالم ذر میثاق از کل خلایق گرفته بود و احادیث قدسیه که انا ربکم و محمد نبیکم و علی امامکم و در حدیث دیگر علی امیر المؤمنین یعنی رب شما محمد نبی شما و علی امام شما است پس اگر همین میثاق کل خلایق قبول مینمودند البته جهنم آفریده نمیشد جواب دیگر آنکه توحید مشروط بنبوت و امامت حجت آنست پس اگر کل امم از سلف و خلف بر توحید و شرایط آن متفق میبودند البته نار جهنم آفریده نمیشد دیگر آنکه باتفاق امت حضرت رسالت حضرات ائمه اطهار علیهم السلام علت غائی در ایجاد عالم ... که با امت انس و در متعرض شود بالتبع با امت سلف هم لازم است اللهم اجعلنا من شیعتهم و امتنا فی محبتهم انک انت المنان الکریم

باب وجود امام مهدی

بدانکه محمد بن الحسن نزد امامیه در زمانه معتمد عباسی دو صد پنجاه و شش و نزد ابن طلحه پنجاه هشت متولد شده و بجم غفیر مشرف خدمت هم شده و اکثر نوابهائی او در عرب و عجم سایر و دایر بوده خمس و نذور و هدایا از خلق میگرفتند و فرامین آنحضرت بشیعان ایشان میرسانیدند و باین طرف جماعتی از سنیان هم رفته اند چون جامی و ابن طلحه و سبط ابن جوزی و غیر ایشان پس ولادت آنحضرت برحقست نزد سنیان هنوز متولد نشده

بل متولد خواهد شد چه اگر متولد میشد البته ما هم میدیدیم
والبته از شخص موجود اثری ظاهر میشد وحال انکه نه شخصیت
او ونه اثر او را دیدیم جواب ثبوت ولادت انحضرت نزد
متفحصین بقطع رسیده است و حکیمه خاتون در وقت ولادت
قابله انحضرت بوده و دو صد نفر متجاوز از سنی و شیعه در
غیبت صغری و کبری مشرف خدمت انحضرت شده اند
نوابهائی او در عرب و عجم مشهور اند پس ندیدن شما تقصیر
از شما است چنانچه شب پره ولو هم افتاب را نمی بیند بسبب
ندیدن انها افتاب را حکم بعدم ظهور و عدم وجود او نمی شود
اما بسبب نبودن اثر او نزد بعضی موثر معدوم نمیشود چه
بسبب نبودن اثر عالم قبل ایجاد عالم موجد و موثر او معدوم
نمیتوان گفت سوال سلمنا متولد شده لکن بحسب جریان عادة
الله تا این مدت دراز و زمان بعید آدمی زنده نمیماند جواب
تطویل عمر آدمی وحیوان در اصل ممکن وعادت الله تا هم جاری
است چنانچه بسیاری از امم سلف اعمار طویله کردند چون آدم

٣٧٣

قریب یکهزار و نوح دو و نیم هزار و لقمان و عوج بن عنق
تا زمان موسی و سطیح تا ولادت محمد صلی الله علیه و آله و سلم
و سلمان تا سه صد سال زیست کردند و بسیاری از وقت
وجود خود الی یوم القیمة زنده خواهند ماند اما از انبیا چون
الیاس و ادریس و عیسی و خضر علیهم السلام و اما از
اشقیا چون ابلیس و دجال بطال تا قیامت زنده خواهند
ماند و هرگاه این ثابت باشد با وجودی که وجود ایشان
ضروری نیست پس چرا حجة الله که بسبب بقاء وجود او
دین خدا در روی زمین جاری و کفر از برکت وجود او بالکلیه زائل
میشود و عالم را بعدل و انصاف و دین خاتم النبیین مملو
و مشحون میکند باقی بودن او جایز نباشد و با ثبوت آنکه
مفسرین در ذیل آیه فانظر الی حمارك و شرابك لم یتسنه
میگویند که آن خر بی آب و علف در همان موضع بسته تا صد
سال زنده ماند و شراب که اشاره بشیر باشد در کاسه تا صد
سال بحال خود باقی مانده تغیر نکرد خاتم الاوصیاء و فرزند

سید انبیا که حجت الله باشد چرا تا این زمان زنده نماند

سوال نزد امامیہ وجود امام از الطاف خداوندی است پس وجود و ابقاء او برای افاده و ہدایت خلق بر خدا واجبست و غیبت او اگر از جانب خداست خدا قبیح کرده و اگر بخواہش خود مخفی شده پس امام معصیت کرده **جواب** وجود امام بذاته لطفست و تصرف او در امور لطفی دیگرست پس متصرف نشدن او در ظاہر امور چند روزی بطلان لطف لازم نمی آید چنانچه موسی و عیسی و محمد علیهم السلام در زمانی از ابتدا بعثت در ظاہر متصرف امور نشدند جوابی که جواب انبیا جواب ما **جواب دیگر** سبب غیبت او کثرت اعادی و کمی انصار شد نه من الله زیرا که بر خدا ایجاد لطف و اظهار او واجبست اما تمکین او در ہمه اوقات عینا واجب نیست پس سبب غیبت او نه خدا و نه خواہش خود شده تدبر کن **سوال** از وجود امامیکه فایده مترتب نباشد وجودش و عدمش مساوی است **جواب** فایده در وجود امام است چنانچه در وجود افتاب زیر ابر فواید معلوم عقلاست

۳۷۵

از جمله آن چنانچه حافظ ابونعیم و احمد و امثال ایشان از سید البشر روایت کردند که ان اهل بیتی امان لاهل الارض کما ان النجوم امان لاهل السماء فاذا ذهب اهل بیتی عن الارض لذهبت الارض باهلها خلاصه آنکه اهل بیت من امان اند برای اهل زمین چنانچه ستارگان امان اند برای اهل آسمان پس اگر اهل بیت من از زمین نابود میشوند البته درهمان آن زمین با اهل خود میرود و از جمله آن فایده در غیبت اوست که حال غیبت ابتلا و امتحان خلق باشد پس بغیبت او مطیع متمرد و مخلص و منافق و مقر و منکر از یک دیگر ممتاز میشود چه تصدیق در حال غیبت هم عبادتی و کمال اعتقادات ست چنانچه عذاب قبر و احوال قیامت و وجود جنت و نار و تصدیق بوجود خضر و الیاس و ادریس و عیسی تکلیف مکلفین ست است پس در وجود و غیبت او هم چنین ست چنانچه در بسیاری احادیث بطرق اهل البیت ست عن امیر المؤمنین اذا

[حاشیه: متن دست‌نویس حاشیه به‌طور کامل خوانا نیست] ... ابوسفیان منافق در ... لا اله الا الله ... عثمان ... ابوسفیان ... بقیع ... سرگذشت ...

سئل عن احب الاعمال الی الله قال علیه السلام انتظار
الفرج احب اعمال در غیبت حضرت میر فرمود انتظار
فرج قایم آل محمد است و در قران مدح مومنین بغیب فرموده
الذین یؤمنون بالغیب سوال معرفت قطعی چگونه
حاصل میشود که این متولد شده مهدی عینا حجة الله است جواب
امامیه بعد بیان حسب [illegible] نسب شد [illegible] اهل البیت [illegible]
امامت کرده قرین بان [illegible] کنند چنانچه نبوت نبی
بمعجزه ثابت میشود جواب ابن [illegible] در [illegible] السؤال
گفته بعلامات ثابت میشود چه مهدی را علامت و دلیل بر مدلول خود
[illegible] شد والانبیاء [illegible] احکام شرعیه و عدم
[illegible] لازم می آید اما
علامات مخصوصه مهدی - بعد از بودن او حسینی
[illegible] و کشاده پیشانی و بلند و کشیده بینی بر رخ راستش
خالی درخشنده است و اسم و کنیت او چون نبی ما صلی الله علیه و
آله و سلم است و عیسی نازل شده بعقب او نماز میخواند و بر دست آنحضرت

٣٧٧

[illegible]

دجال کشته میشود و عالم را بعدل و انصاف پر میکند بعد
از آنکه بظلم و فسق پر شده باشد چنانچه در ترمذی و مشکوة و
شرح السنه بغوی و در صحاح دیگر حالات و صفات آنحضرت
مفصل اند و در بخاری و مسلم بدو سند مرویست قال
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کیف انتم اذا نزل ابن مریم
فیکم و امامکم منکم یعنی آنحضرت فرمود چگونه حال شما خواهد
بود وقتیکه عیسی از آسمان نازل میشود و امام شما شما را امامت
میکند انتهی ملخص کلام ابن طلحه سوال نزول عیسی و جهاد او
پیش روی او و نماز خواندن عیسی در خلف مهدی و قتل دجال بعین
بر دست مهدی این علامات مخصوصه قریب بقیامت میباشند
اما علاماتیکه از وقت ولادت او الی حین بر حجیت او دلالت
میکنند و بسبب آن متمسک بوجود او شدند و تصدیق او گردند
کدام است که در دیگر فاطمی نباشد جواب امامیه نص و اظهار
معجزه است و آن الحمد لله از آنحضرت از وقت ولادت تا مکرر
بظهور آمدند و پدرش امام حسن عسکری او را در بغل گرفته بشیعیان

خود را نشان داد که اینست امام مهدی شما همین است که عالم را

بعدل و انصاف پر میکند و دجال را میکشد اما اجوبه ابن طلحه

از مطالب السؤل بطلب که چه بیان خوبی کرده سوال

در بعض احادیث صحاح چون ترمذی و سنن ابو داود و غیره

وارد است که اسم پدر مهدی اسم پدر منست و در بعض روایات

اسناد نسب او بحسن است و در بعضی بحسین است اما ابن خلدون

چه معنی دارد جواب اما مبه انکه آنچه در صحاح بسیار از

جانبین وارد است همین قدر است که کنیت و اسم او چون اسم

و کنیت من میباشد ذکر پدر در باب خبر است معارض متواتر

و اکثر نمیشود پس انرا یا سهو راوی است جواب ابن طلحه

انکه اگر صحیح شود این خبر پس بدو وجه ماول است آنکه مراد

آنحضرت از پدر جد اعلی او باشد چنانچه در قرآن و در زبان

عرب الی حین جاری است چون آیه ملة ابیکم ابراهیم

یعنی ملت پدر شما ابراهیم است و حال آنکه ابراهیم مقدم

بوده و آیه در حکایت یوسف واتبعت ملة آبائی ابراهیم

٣٧٩

ب مراد حضرت از اسم عبد الله کنیت جدش باشد چه سید
الشهدا کنیت ابو عبد الله مشهور بوده و اینهم بر السنه
فصحا بسیار است و در بخاری و مسلم است از رسول
الله سماه بابی تراب ولم یکن له اسم احب الیه منه
که سید البشر علی را ابو تراب اسم نهاد اما جواب اسناد
او بحسین آنکه اینهم خبر واحد است اگر صحیح شود ماول بانکه نسبت
پدری او بحسین از نسبت مادری او بحسن است چه مادر امام محمد باقر
ام الحسن فاطمه بنت امام حسن بن علی ابن ابیطالب است پس
به نسبت ابائی حسینی و به نسبت مادری حسنی است آنحضرت

باب الرجعة

بدانکه کافهٔ امامیه و از ضروریه مذهب ایشان رجعت است یعنی
در زمانه مهدی سید انبیا و اکثر انبیا و ائمه یازده گانه و
اکفر کفار و اکمل مومنین از امم سلف و خلف بدنیا رجوع میکنند
و بامر خداوند مطلق زنده میشوند برای اظهار دولت حق محمدی
و برای انتقام ظلمه خود و انبساط اسلام بر کل روی زمین بنحوی که در دنیا

دینی سوائی دین محمدی صلی الله علیه واله وسلم باقی نماند و

مفاد آیة لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون واقع وجاری شود و منکران خارج از ایمان است دبران ادله معقول ونصوص قرآنی واحادیث اهل ثقلین بحد تواتر وارد اند بنحوی که در هیچ اصلی از دین اینقدر وارد نشده اند پس تاویل آنها بامر دیگر بلا ضرورت ممکن نه و واجب است اما عقلی چونکه سابقا ثابت شد که خدا بر جمیع مقدورات قادر و هر مقدور ممکن پس اعاده بعضی اجساد برای مصلحتی بطرف دنیا جائز و ممکن است پس رجعت جماعتی از خلایق در زمان مهدی ممکن وجائز است چنانچه در امتهای گذشته اکثر اتت بنصوص قرآنی جماعتی بسیار بدنیا برگشته اند و زنده شدند چون آیة الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم خلاصه آنکه هزارها نفر از خانهای خود بترس موت وبای بر امدند حقتعالی ایشانرا امیرانده بعد مردن زنده فرموده و آیت

قال انی یحیی هذه الله بعد موتها فاماته الله مائة

عام ثم بعثه قال کم لبثت قال لبثت یوما او بعض

یوم قال بل لبثت مائة عام خلاصه آنکه یکی از بزرگان

بنی اسرائیل در راه از زنده شدن و برگشتن مرده در قیامت

تعجب نمود خدا متعجب را در همانجا بمیرانید تا صد سال بعد

آن زنده ساخته گفت یک روز یا پاره از روز در موت به

انصرام رسید خدا فرمود بل صد سال بعد از مردن توا لے

حین گذشته و چون قصه اصحاب کهف که مکرر زنده شدند

هرگاه این ثابت و حسا ئز باشد رجعت در زمانه مهدی چرا

جائز نباشد اما نقلی پس آیات قرآن لا تعد اند منجمله

آن قوله تعالی ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون

العذاب الاکبر لعلهم یرجعون خلاصه آنکه جماعتی از

کفار و فسقه را عذاب حقیر و صغیر نزدیک بزمانه قیامت میچشانیم

تا از کفر خود برگردند ائمه اهل بیت میفرمایند که عذاب ادنی

در رجعت میشود و اگر قیامت مراد میبود لفظ یرجعون نمیفرمود

چه در قیامت برگشتن بدنیا نیست وقوله تعالی وحرام

علی قریة اهلکناها انهم لا یرجعون یعنی جماعتیکه به

عذاب کشتیم ایشانرا برنمیگردانیم اهل بیت ع میفرمایند مردمانی

که برانها عذاب نازل شده مردند پس ایشان در زمانه مهدی ع

بدنیا برنمیگردند چه برایشان حجت تمام شده واجماع مسلمین

است برانکه کل مخلوق در قیامت زنده میشوند وقوله تعالی

ویوم نبعث من کل امة فوجا ممن یکذب بایاتنا

خلاصه انکه برمیخیزانیم از هر امتی گروهی را از انجماعت که

تکذیب آیات کردند اهل بیت میفرمایند زنده شدن بعض جماعت

در روز رجعت است ومراد از آیات ائمه هدی اند چه در قیامت

کل مبعوث میشوند نه بعض چنانچه فرموده وحشرناهم فلم

نغادر منهم احدا یعنی در قیامت همه را حشر میکنیم واحدی را

بی زنده کردن نمیگذاریم وقوله تعالی انا لننصر رسلنا

والذین امنوا فی الحیوة الدنیا ویوم یقوم الاشهاد خلاصه

انکه خداباری میکند جمیع رسولان خود را در دنیا وبوم قیامة

۳۸۳

اہل بیت پیغمبر مانند این یاری کردن در یوم رجعت چہ اکثر رسولان شہید و مظلوم و مقہور و مغلوب از دنیا رفتہ اند و قولہ تعالی و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن بہ و لتنصرنہ قال ءاقررتم و اخذتم علی ذلک اصری قالوا اقررنا قال فاشہدوا و انا معکم من الشاہدین خلاصہ آنکہ خدا از جمیع انبیا میثاق گرفتہ کہ بمحمد صلی الله علیہ و آلہ وسلم ایمان بیارید و او را یاری کنید - و ایشان اقرار کردند و عہدہ دادند پس خود خداوند و خود انبیا و ملائکہ بر الفائی وعدہ ایشان شاہد شدند اہل بیت نبوت پیغمبر مانند این وعدہ الی حین وفا دادہ نشدہ چہ جمیع انبیا با سید انبیا صلی الله علیہ و آلہ وسلم در یکزمان مجتمع نشدند و یوم موعود و موسم وفا و اجتماع ایشان روز رجعت است و بغیر این آیات و احادیث بسیار اند کہ من لم یعتقد بکرتنا فلیس منا یعنی ہر کہ اعتقاد و اقرار برجوع ما بدنیا نکند از ما نیست پس اعتقاد

برجعت واجبست نزد شیعیان رجعت نسبت وایات را تاویل
برکیک چون تار عنکبوت بقیاس ورای خود میکنند سوال
دررجعت چه فائده است جواب اظهار دولت حق محمدی و ازاله
کفر و ملل مختلفه واثبات حقوق آل محمد صلی الله علیه واله وسلم و
انبساط ملت واحده اسلام است سوال مهدی در آخر زمان
درحالت ظهور برکدام ملت از ملل اسلام خواهد بود
مذهب جاری میسازد جواب ملت جد خود محمد صلی الله علیه واله
وسلم وسیر اباء طاهرینش خواهد بود و آنچه از مرویات جدش و
ابائش صحیح باشد باقی میگذارد وباقی دیگر بالهام
ملک الهام باو میرسد حکم وعمل میکند
وهابی هم مسطور است سوال اگر کفار ومنافقین دررجعت بر
میگردند بمحض زنده شدن توبه میکنند از معاصی خود پس
خدا اگر توبه قبول نکند ظلم است چه باب توبه تا قیامت مفتوح است و
اگر توبه قبول کرد مطلوب شما حاصل نمیشود جواب بچند وجه است
اول نزد امامیه رجعت قیامت صغری است وکفار ومنافقینکه

برمیگردند اگر توبه کنند قبول نخواهد بود چنانچه در قیامت بموجب

آیه اذا جاء بعض آیات ربّک لاینفع نفسًا ایمانها ایمان
وتوبه در وقت ظهور اثر موت و قیامت قبول نمیشود **دوم**
توبه وقت نزول عذاب بر قومی قبول نیست چه رجعت هم برای
اشخاص زنده شده عذاب من الله است توبه ایشان قبول نیست
چنانچه توبه فرعون وقت غرق شدن قبول نشد **سیوم**
توبه مرتد فطری و توبه عاصی بعد احضار او بدار الشریعت
قبول نیست پس توبه ایشان بعد زنده شدن قبول نیست **چهارم**
توبه ایشان ضروری میشود زیرا که حقیت محمد و آل او قطعًا بعد مردن
دریافت شد پس توبه و عبادت ضروری بالاتفاق قبول نیست
تذکر کن **باب دابة الارض** بدانکه نزد امامیه

بموجب احادیث کثیره و آیه واذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم

دابة الارض تکلمهم ان الناس کانوا بآیتنا لا یوقنون
خلاصه آنکه دابة الارض از بین صفا و مروه بر میآرند و او کلام
ونشان میکند مردم را چه مردم بآیات الٰهی ایمان نمی آوردند بدست

۳۸۶

او عصای موسی و انگشتری سلیمان میباشد بعصا بر پیشانی مومن
نشان میکند باین عبارت هذا مؤمن حقا و بانگشتر بر پیشانی
کفار نشان میکند بانکه هذا کافر حقا و در آنزمان هیچ یکی
نمیماند مگر آنکه بر او نشان میکند و آن بروایات کثیره کنایه از مولینا
علی ابن ابیطالب است چنانچه حضرت امیر ع در خطب و غیر آن مکرر
فرموده انا صاحب العصا والمیسم که من صاحب عصا و نشان
ام و در خطبه دیگر فرموده و انا دابة الارض که من دابة الارض
ام و نزد سنیان این دابه غیر علی است که شبیه بحیوانات
متعدده میباشد

کتاب المعاد

بدانکه معاد نزد بعضی مصدر میمی و نزد بعضی ظرف زمانی یا مکانی
از عود است پس بنا بر این مراد از معاد در اینجا رجوع وجود اول است
بعد فنا یا رجوع اجزاء متفرقه و اجتماع آنها کما کان یا عود حیوة
اصلیه بعد موت و رجوع ارواح بابدان اصلیه مرکبه بعد تفرقه
آنها برای ادراک جزای اعمال و بیان آن در چند باب است

باب در عدم عالم کبیر

بدانکه نزد اکثر متکلمین عالم حادث

۳۸۷

والعدام والبطال آن عند العقل جائز و عند النقل واقعست اما عقل پس بدانکه سابق بیان شد که عالم من حیث الکل والجز حادث است یعنی از نابود بوجود آمده پس هر حادث قدیم نیست وانچه قدیم نباشد عدم بر او جائز است والا قدم و هم حدوث شئ واحد یا انقلاب ممکن ذاتی بقدم ذاتی لازم می آید این ضروری البطلانست و نزد مثبتین انعدام ممکن با عدام اصلا ممتنع نمیشود چه نزد ایشان ذات هر شئ بتعاقب وجود و عدم باقی است تخلل عدم ما بین شئ واحد محال است پس فناء عالم کبیر جائز باشد اما النقل پس از قرآن و احادیث بسیاری صریحست بر فناء عالم کبیر چون قوله تعالی هو الاول والآخر و قوله تعالی هو الذی یبدء الخلق و یعیده و قوله تعالی کل من علیها فان و قوله تعالی کل شئ هالک الا وجهه و خطبه نهج البلاغة هو المفنی للاشیاء بعد وجودها حتی یصیر موجودها کمفقودها ولیس فناء الدنیا بعد ابتداعها باعجب من انشائها و اختراعها — الخ

چه اولیت واخریت تعالی ویبد : ومعبد بودن تعم وبلاکت اشیا
وفنا آنها بتفریق اجزا صادق وصحیح نمیشود بلی عود ارض
وسما وامثال آن عینا نزد ایشان ضروری دین نیست اگر
مثلی هم عود کند قدحی ندارد بخلاف دهریه که نزد ایشان
عالم کبیر قدیمست زوال نخواهد یافت ونزد جمهور حکما
الحاق عدم بعالم ممتنعست زیراکه انچه قدیم ست فنا ممتنع
وجالینوس در قدم وحدوث عالم متحیر ست نزد کرامیه وجاحظ
عالم حادث ولکن ممتنع الفناست ونزد باقی جمهور متکلمین جهت
جمع بین الدلیلین عالم کبیر انعدام مطلق یافته بعضی ازانها ویکند
اما عالم صغیر چون مکلفین مع حیوانات دیگر متفرق الاجزا خواهد شد
زیراکه اعاده معدوم عینا ممتنع والا تخلل عدم در شی واحد لازم می
آید پس شی واحد اثنین میشود این خلاف مطلوبست لهذا افنا حیوانات ممتنع
است جواب نزد مجوزین فنا معدوم شی است در حال عدم پس ذات
هرشی به تعاقب وجود وعدم باقی است وانچه از اثنینیت شی واحد
بجهت عروض تخلل متخیل میشود اوامر اعتباریست نه واقعی

٣٨٩

عود مکلفین

والّا لازم می آید که تذکر بعد نسیان غیر اول باشد چنانچه اگر ناسی را بعد نسیان امری یادش آمد آن امر عینا امر اول است نه ثانی و نه مثلی و نه تثنیت امر واحد تدبر کن

باب در معاد جسمانی مستحقین و مکلفین و عود

آنچه ضروری است بدانکه در معاد چند قول است ا - معاد جسمانی و انقول اکثر ملیین و بسیاری از متکلمین اسلامیه است ب معاد روحانی است فقط و آن ببرهان عقل ثابت است و انقول جماعتی از فلاسفه و جماعتی از صوفیه و جماعتی از فرنگ و یهود است چنانچه ابن سینا در الٰهیات شفا و اشارات گفته انّ المعاد منه ما هو مقبول من الشرع و لا سبیل الی اثباته الّا من طریق الشریعة و تصدیق خبر النبوّة الی قوله و منه ما هو مدرک بالعقل و القیاس البرهانی و قد صدّقته النبوّة و هو السعادة و الشقاوة الثابتتان بالمقاییس الخ خلاصه آنکه معاد جسمانی بشریعت و معاد روحانی ببرهان عقل و هم نقل ثابت است همچو قوشجی و شارح مقاصد نقل کردند ج معاد جسمانی

و روحانی بیکجا هر دو میشوند این مختار بسیاری از محققین اسلامیه است چون غزالی و حلیمی و کعبی و راغب اصفهانی و قاضی ابوزید و محقق طوسی و میبد عبد الوهاب و عبد الرزاق از اجل کل امامیه و فرقه کرامیه و جماعتی از صوفیه چه نزد ایشان خود نفس مکلف و مطیع عاصی و قایل با انا و من مثاب و معذب است و بدن و اعضا جاری مجرای آلته او است و نفس نزد ایشان داخل بدن نیست بعد فساد بدن روح باقی ست و در وقت حشر ابدا از آفریده کما کان تعلق بآنها میگیرد و معاد نه جسمانی است و نه روحانی زیرا که نزد ایشان روح هم نیست بفنای بدن فنا میشود و اصلا عود ندارند این مختار قدمای حکما و دهریه و جماعتی از صوفیه که وحدتیه اند چه نزد وحدتیه هر شیء که منبما ید او در اصل خدا بصورتی خود را اظهار کرده و نموده بعد موت آن اصل خدا میشود و منه المبدء و الیه المعاد را این تعبیر می کنند و بهمین رفته اند جماعتی از نصاری و جماعتی از غالیان و بعضی در جسمانی و روحانی توقف محض دارند و المنقول

از جماعتی از اطبا رست که روح را از اعتدال مزاج مبدا اند بفنا ر
مزاج روح فانی میشود و ایضاً اینمختار جالینوس ست چه نزد
او ثابت نشده که روح ایا کیفیت مزاجیست بفناء ان او هم فانی
میشود پس اعاده معدوم ممتنع باشد یا روح جوهر باقی
بعد فساد بدن ست عودش ممکن است و معاد اجساد صلاً
نیست بل روح بعض موت از بدن برامده در بنجا لم عنصر
ببدن دیگر میرود و ابد الآباد در همین دور و سیر میباشد این
مختار تناسخیه است

باب در حقیقت روح بالاجمال

بدانکه دران خلاف عظیم است چهل و یکقول از آن منقول شده
آ- بترکیب داخل عناصر در یکدیگر مزاج حاصل شده مستعد
فیضان فیاض مطلق میشود و آن نفس عبارت از روح است
اینقول مختار اکثر اطبا و حکما و فلسفیه است ب نزد بعض حکما
روح عین خون است چنانچه ببر آمدن تمام خون ذبیحه میمیرد
ج نزد بعضی لطیف دم است د نزد بعضی عین تنفس است
که بالا می آید و فرو میرود چنانچه مصلوب و آنکه او را خفه کنند میمیرد

۳۹۲

ه نزد بعضی روح جوهریست متکون از بخاریه ناریه مرکب از اخلاط اربعه مسکن آن اعضا رئیسه ست قلب و دماغ و جگر از ان بعروق و اعضا ساری میشود و او عین اعتدال مزاجست ز و شکل بدن و تخاطیط اعضاست که صغر و کبر و تغیر ندارد ح عین او بدن محسوس و هیکل مشهود ست ط روح اجزاء اصلیه داخل در بدن و در ترکیب انسان ست که در او زیادتی و نقصان [illegible] نیست از اول عمر تا آخر این مختار [illegible] و شیخ مقداد در شرح فصول ست ی نزد نظام روح جسم [illegible] داخل بدن ست ببریدن تمام اعضا نمیمیرد یا نزد ابن راوندی جزء لا یتجزی در قلب ست یب روح نزد بعضی [illegible] یج نزد بعضی در اصل عرض ست مسمی بجوهر یک او نه عرض ست و نه جسم و نه جسمانی و اشاره حسیه باو نمیتواند شد بل جوهر مجرد ست خارج از بدن تعلق او ببدن چون تعلق با دکشتی ست و اعضا و بدن بمنزله جنود و آلات او اند این قول مختار محققین حکما و محققین معتزله و بعض امامیه و از ایشان مختار محقق در فصول ست به

٣٩٣

روح امر الله است علم بحقیقت آن کسی ندارد سوای خدا و رسول
و ائمه هدی علیهم السلام و در بیان آن ابهام بل اعراض فرمودند
که قل الرّوح من امر ربّی بگوای محمد روح امر خدای منست پس
تفویض بخدا اولی ست این مختار محدثین ست **باب در**
کیفیّت عود اجساد اصلی و ارواح عینی ست بدانکه
نزد محققین اسلامیه ارواح بعد مردن باقی تا قیامت اند بدانکه بعضی
از اهل اسلام قائل بتجسیم روح در اجساد مثالیه و بر این احادیث
بسیار دلالت دارند امّا اجساد پس بعد مردن متلاشی و
متفرق شده مقدار هر عنصری بمرکز خود محول شده تا قیامت
محفوظ میباشند چنانچه بدن شخص کم لبثت قال یوماً او
بعض یوم و در قصّه ابراهیم اجزاء طیور اربعه متلاشی و
مخلوط شده زنده شدند پس در قیامت همان مقدارهای
عناصر اموات از مراکز خود جمع ساخته ترکیب و تالیف آنها
کما کان فرموده هر روحی ببدن خود تعلق میگیرد و معاد اجساد
اصلی با ارواح عینی بلا دغدغه حاصل میشود زیرا که خدا بجمیع

حشر کدام واجب است

مقدورات قادر و بجمیع معلومات بتفصیل عالم و اجزا میت
معلوم و محفوظ است پس بعد تفریق اجتماع اجزا و تالیف
و ترکیب انها کما کان ممکن و جایز است پس حشر خلایق با
اجساد و ارواح اصلی و عینی جایز و واقعی است و مصرح و موید
اینمرام قل یحییها الذی انشاها اول مرة وهو بکل
خلق علیم یعنی بگو زنده می گرداند استخوانها [illegible] را
کسی که اول مرتبه انها را آفریده و حال آنکه او بهر خلقی عالم است
پس معاد جسمانی حقست و اعتقاد [illegible] واجب

در وجوب حشر

بدانکه کسی [illegible] او با حق
او بر خدا یا میان خود حقی بر یک دیگر [illegible] حشر [illegible]
واجبست نزد امامیه و معتزله بعقل و نقل اما عقل پس او بچند وجه است
اول آنکه علت غائی در ایجاد مکلفین انعام اثابت ایشان دایم است چه او تعالی
فیاض مطلق غنی بذات است حاجتی ندارد و سوای حین این
عواید و فواید دایمه درینعالم فانیه و در دار پر مکاره حاصل
نشده پس برای نعم دایمه و قایمه خانه دایم و قایم باشد و آن

٣٩٥

نیست مگر دار عقبی و دار آخرت پس برای ایصال ثواب ایشان
اعاده ایشان عبثاً باطل والا النقصان غرض وجزا الغیر
لازم می آید اینحال ست لهذا حشر ایشان بر خدا واجب شد
دوم ثابت شد که باری تعالی عدل حکیم ست عبث را بطرف او
اصلا راهی نیست پس در ایجاد بندگان مصلحتی دارد و آن
ایصال ثواب دایم است بواسطه تکلیف والا در ابتدای بلا تکلیف
ایشانرا بر ثواب دایم می آفرید و هر گاه این نکرد پس بر عدل
حکیم بر حق واجب شد که ایشانرا ثواب بمکان قایم دایم رساند و
آن دار آخرت ست لهذا حشر ایشان واجبست **سیوم**
فخر رازی در اربعین گفته خلاصه آنکه خدا امر ونهی فرمود
بندگانرا بعضی مطیع و بعضی عاصی بعضی محسن شدند در
دنیا ایشانرا عوض آن حاصل نشده پس اگر ایشانرا جزای
نباشد البته عبث وسفاهت لازم می آید لهذا در قیامت
حشر ایشان واجب شد **چهارم** خدا بندگانرا وعده ثواب
وعذاب داده وایشانرا تکلیف فرموده والیفاء وعده وجزا در حال

تکلیف حاصل پس اگر ایشانرا دار جزائی نباشد ظلم وعبث لازم می آید اما نقلی پس قرآن ازان مملوست چون اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنَاکُمْ عَبَثًا وَّاَنَّکُمْ اِلَیْنَا لَا تُرْجَعُوْنَ یعنی آیا گمان دارید که شمارا عبث وبیهوده آفریدیم وشمارا بطرف ما رجوعی ومعادی نیست

باب بطلان تناسخ

بدانکه تناسخ تفاعل از نسخست ونسخ در لغت بمعنی ازاله وابطال شئے باشد ونزد متشرعه [illegible] ازازاله حکم شرعی سابق بورود حکم شرعی [illegible] بحیثیکه اگر حکم لاحق نه آمدی حکم سابق برحال باقیماندی اما نزد تناسخیه [illegible] اگر انتقال نفس ناطقهٔ انسانی وقت مردن او ببدن دیگر انسانی حادث جدید درین عالم عنصری تعلق گرفت آنرا نسخ گویند واگر ببدن حیوان غیر ناطق منتقل شد آنرا مسخ گویند واگر بجسم نباتی تعلق گرفت آنرا فسخ گویند واگر بجرم معدنی منتقل شد آنرا رسخ گویند وشارح مقاصد از حکما نقل کرده که باجرام سماوی هم نزد ایشان منتقل میشود واهل شریعت آنرا انتقالی میگویند وبالاجمال سابق اسما رجال تناسخیه بیان شد حاجت اعاده نیست تبصره نزد ملل اسلامیه بالاجماع بل بالجمله باتفاق اهل کتاب هم

باب ابطال تناسخ

۳۹۷

تناسخ باین معانی و انواع باطل است لهذا اصطلاحی ندارند بلی
تناسخ نزد فقها در مواریث میباشد باینمعنی که ورثه قبل تقسیم میراث
مرده و آن وراثت بر حکم میت آخر منقسم میشود و **مسخ** نزد متکلمین
جایز بلکه واقع شده بموجب کونوا قردة خاسئین و آن عبارتست
از تحویل ماهیت و انقلاب صورت نوعیه انسانی مع صورت مادیه بدنی
او بصورت نوعیه قبیحه حیوان غیر ناطق بجهة تعجیل عقوبت او در این عالم
عنصری **تنبیه** هرگاه این ثابت شد پس بطلان تناسخ باجماع امت و قرآن
و سنت و دلائل عقل باطل است **اما ثبوت** اجماع و سمع بطلان آن بر
متتبع کتب ملل و قرآن و حدیث لایح است بجهة تطویل درج نکردم **اما عقل** ۳۹۸
پس منجمله آن بحسب افهام عوام در اینجا پنج دلیل ذکر میکنیم انشاء الله تعالی
اول صورت نوعیه زید فی الواقع نفس ناطقه زید است اگر منتقل ببدن عمر
میشود یا در شیء دیگر پس لامحاله لازم و صادق می‌آید که عمر بعینه در آن واحد
هم عمر باشد و هم زید **یا** مثلا هم عمر است و هم سگ **یا** هم عمر است و هم سنگ
و این خلاف محسوسات بطلانش از اجله بدیهیات است **دوم** شک نیست که
نفس ناطقه انسانی مدرک جمیع معقولات و کمالات است اگرچه ادراک بتوسط آلات

بدنی باشد لکن هرگز و هرگز منسخ نفس نمیشوند چه کمالات و شرارات اعراضند قایم
بجوهر و جواهر ارواحند پس انتقال ارواح از بدنی ببدنی دیگر اگر جایز باشد پس
واجبست که کمالاتیکه در بدن سابق حاصل کرده در این بدن بلا اکتساب موجود
و معلوم باشند و کمالات و معلومات و حکمیات بقراط و جالینوس و افلاطون
و ابوعلی سینا و غیر ایشان و نیز تدبیرات دنیاوی و فرعونی و نخاوت و شرارات
نمرودی و شدادی و امثال ایشان بعد تعلقات ارواح ایشان بابدان اینها
احدی را از ما یاد نباید و نمی آید پس بطلان تناسخ از ضروریات است **سوال**
اگر گویند حرکت انتقالی از بدنی ببدنی دیگر موجب سهو و نسیان و عدم تذکر
آن میباشد **جواب** نفس ناطقه انسانی مجرد است یا لطیف هر دو تقدیر جوهر
قایم بذات پس هر صفت و هر کمالی از نیک و بد هر نفسی که … و متخلق باوست
قایم باو و داخل در او باشد بسبب اختلاف زمان و مکان مختلف و متخلف نمیشود چنانچه
نوم طویل موجب نسیان نمیشود خصوصاً انفعالاتی که زمان لا تتجزی باشد از بدنی بر آمده دفعةً ببدنی دیگر
تعلق گرفت **سوم** اگر انتقال نفس از بدنی ببدنی جایز باشد پس واجب باشد که
ابدان حادثه جدیده دفعةً بعدد ابدان هالکه برابر باشند و حال آنکه چنین نیست
چه بسیار وبای عامی یا طوفان عامی یا قتل عامی واقع میشود اکثر ابدان دفعةً هلاک میشوند

۳۹۹

بقرنها مساوی عدد آنها حادث و پیدا میشوند پس بطلان تناسخ واجبست **چهارم**
متفق کل حکماست که در بدن بعد ترکیب عناصر مزاجی صالح پیدا میشود بوجود
آن دفعة مستعد فیضان و حدوث روح میشود و هرگاه این معقول است پس انتقال روحی
از بدنی و تعلق آن به بدن غیری ممتنع است والا چند چیز لازم می آید **منجمله**
آن بدن عمر در وقت استعداد مستعد نفس حادثه خود بود یا مستعد نفس زید خاصة
بود چه زید در آن وقت زنده میماند یا میمیرد یا مستعد نفس زید خاصه نبود بل هر نفسی
که تعلق بآن گرفت مستعد او بود **و بنابر اول** که مستعد نفس حادثه خود بود حاجت
بنفس دیگر ندارد زیرا که بدن واحد گنجایش دو نفس ندارد و یا برای بدن واحد دو نفس
لازم می آید و هر کس میداند که در من روح واحد است و خلاف آن سفسطه است **و بنابر**
ثانی که مستعد نفس زید بود چه زنده میبود یا نه پس لازم می آید که نفس واحد برای دو بدن
زید و عمر در آن واحد است پس دو شخص شخص واحد اند و حال آنکه بالانفراد دو نفر اند اینهم خلاف
بدیهیات محسوسات است **یا** نفس واحد قابل تقسیم است نیم در بدن زید و نیم دیگر
در بدن عمر است و هیچ یک کامل و تام نیست و حال آنکه هر دو تام در حالت حیات اند **و بنابر**
ثالث که مستعد نفس زید خاصة نبوده پس اگر منتقل شده تخصیص بلا مخصص لازم
می آید بر همه تقادیر تناسخ باطل است **سوال** اگر گویند حاجت بدن عمر بروح وجود دو نفس

مفارقت کرده تخصیص کافیست جواب کل حکما و اکثر متکلمین معتقدند بر آنکه ممکن تا
واجب نشود هرگز موجود نمیشود زیراکه رجحان ندارد و چه فاعل موجب باشد یا مختار پس
اگر بدنی مستعد نفس خاصی باشد وجود آن نفس خاص واجبست والا لازم می آید
تعلق نفسین به بدن واحد یا لازم می آید که با بدان کثیره نفس واحد در آن واحد تعلق
گرفته باشد این ضروری البطلانست پنجم نفس ناطقه باین آلهٔ بدنی استکمال
خود باکتساب اخلاق و آداب و علوم کرده و قوی شده و بدن چنین هنوز در
کمال ضعف و فتور اعضا و عروق و عصاب و عظام است و از اطفال هم در اوایل زمان
سر نمیزند مگر امور طبعی نه غیر آن پس اگر نفس قوی به بدن ضعیف تعلق گرفت مناسب
حال او و متحمل او نمیتواند شد پس تناسخ لله الحمد باطل است سوال در صحاح احادیث وارد
است ان الارواح جنود مجنده فما تعارف منها ائتلف وما تناکر منها
اختلف حدیث دیگر خلق الله الارواح قبل الابدان بالفی عام
خلاصه آنکه ارواح فوج فوج بودند و هر که از آنها تعارف کرد پس ما بین خود
بجهت آن الفت دارند و هر که تنفر کرد تنفر دارند. و خدا آفرید ارواح را پیش از ابدان
دو هزار سال چنین احادیث دلالت بر تناسخ دارند **جواب** اجمالی آنکه اشاره
به تناسخ ابدا نمیکنند فضلاً عن الدلالة **بلکه** دلالت میکنند بر آنکه ارواح

تقدم بر ابدان دارند و نزد علما بسه وجه موجه اند - ا - مراد از حدیث اول تمثیل تناسب

و تناسب ارواح است که مبنی بر قرب و بعد امزجه ابدان باشد **و از حدیث دوم**

تقدم ارواحی باشد که مآل حال نفوس ناطقه بعد استکمال آنها اتصال بآن ارواح باشد

که بلسان حکما نفوس فلکیه و عقول مجرده باشند و بلسان شرع ملائکه باشند و

از این باب است حدیث اول ما خلق الله روحی - **ب** - نزد شیخ مفید

مراد از این چنین احادیث تقدیر ارواح قبل ایجاد اجساد در علم الهی باشد و بعد

آن تقدیر اجساد مع ارواح فرموده **ج** - **نزد** بعضی مراد از تقدم ارواح

و تناکر و تناسب انطباع اشباح بنی آدم است که قبل تکوین اجساد عنصری شبح هر فرد

عنصری را آفریده چنانچه در دعا ظهر یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح

حضرت صادق علیه السلام تعبیر فرموده **سوال** نص جلی است بر تناسخ آیه

کونوا قردة خاسئین **جواب** بدانکه بیان شد معنی تناسخ که در عالم

عنصری روح او بعد مردن تعلق ببدن دیگر میگیرد و این آیت نص بر مسخ است

که تحویل ماهیت انسانی باتبع صورت حیوانی برای تعجیل عقوبت او در دنیا باشد

سوال آیه کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها نص صریح بر تناسخ

است **جواب** قطع نظر از تفسیر این آیه در حال اهل جهنم وارد است که بعد احتراق

۴۰۲

تناسخ بودن تمثالی

جلوه شان جلوه جدیده اشیا را پیدا میشوند **سوال** آیه ونحشرهم یوم
القیمة علی وجوههم نص بر تناسخ است **جواب** این آیه نص جلی است
بر حشر انسانی بر صورتهای خود **سوال** احادیث برزخ نص قاطع اند بر
تناسخ **جواب** اجساد مثالی که ارواح بعد فراغ از قبر در آنها داخل یا تعلق
بآنها میگیرند جماعتی از متکلمین منکران اجساد اند **ولو فرض** تسلیم تاویل
ممکنست که ارواح مثل اجساد اصلی بحسب قابلیت جسم نورانی یا ظلمانی پیدا نمایند
چنانچه جبرئیل را بعضی بصورت نورانی و بعضی بصورت اعرابی دیدند والحمد لله
بطلان تناسخ بصورت اجمال مبرهن شد

باب حشر غیر مکلفین

۲۰۳ باب حشر غیر مکلفین

بدانکه غیر مکلفین از اطفال و مجانین و بهایم و طیور بل کل ذی حیوة اگرچه
ایشان مکلف و مستحق عوض تکلیف نیستند لکن از روی سمع حشر ایشان ثابت است
و ان مقتضی حکمت و عدل تعالی است بل برای ایصال عوض الم از مرض و اجل حشر شان
واجب عقلا است **بلی** هرکه قایل بدوام عوض الم است پس نزد ایشان غیر
مکلف از انس باشد چه از بهایم باشد بقا او دایما واجب است و آنانکه بانقطاع عوض
الم قایل اند نزد ایشان بمحض استیفای حقوق یا بعد از آن کل بهایم دفعتا خاک کرده
میشوند والا عبث و ظلم لازم می آید تعالی الله عنه اما سمع پس از جمله آن آیه

کتاب المعاد

واذا الوحوش حشرت یعنی هنگامیکه وحشیان حشر کرده میشوند و آیة
وما من دابّة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الّا امم امثالکم
ما فرّطنا فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم یحشرون خلاصه آنکه هیچ
حیوانی رونده بر زمین و پرنده نیست مگر آنکه امتها امثال شما اند خدا تفریط در
کتاب نفرموده از هیچ چیزی پس حیوانات بعد حصول وجود فانی الی الله محشور میشوند
این نص عام و دلیل تام بر حشر حیوانات است و در صحیحین از ابو هریره
مرویست قال یحشر الخلائق فی القیمة من البهائم و
الدّوابّ و الطیور و کلّما کان فیبلغ من عدل الله تعالی انّه
یاخذ للجمّاء من القرناء فیأمرها ان یصیر ترابا ولهذا یقول الکافر
یا لیتنی کنت ترابا خلاصه آنکه جمیع خلائق از بهائم و دواب و طیور و جمیع
آنچه از ذی حیوة باشد محشور شده بعدل الهی میرسند و حق بی شاخها از باشاخها
میگیرد بعد آن همه خاک میشوند لهذا کافر میگوید کاش منهم خاک میشدم و نزد
جبریّه و حشویه و خوارج اطفال کفار در حکم آبای خود بوده و در نار ابداً ابدا باشند
و بنا بر قاعده جبریّه که هیچ بر خدا واجب نیست ناحشر دنه
جزا اعمال و نزد صوفیه و حدتیه حشر عبارت از اتحاد ممکن و واجبست

۴۰۴

نزد تناسخیه حشر عبارتست از انتقال روح درین عنصر از بدنی ببدنی و نزد
حکماء و اکثر صوفیه حشر روحانی باشد نه جسمانی و نزد دهریه
حشری نیست بل همچو قدیم یکی می آید یکی میمیرد شبهات چند شبهه
اول آنکه اعاده معدوم ممتنعست اگر عود کرد مثلی است نه اصلی و
مؤیدان قول تعالیست اولیس الذی خلق السموات والارض بقادر
علی ان یخلق مثلهم بلی وهو الخلاق العلیم مثلی را ذکر فرموده
نه اصلی را جواب اجمالی بچند وجه است اول اعاده ممتنع للذات یا
ممتنع للغیر است پس اگر ممتنع للذات است باید در اول وهم در ثانی
ممتنع باشد و حال آنکه در ابتدا ممکن بود و اگر ممتنع للغیر است پس
زوال امتناعیت غیری جائزست زیراکه ممتنع بالذات نیست پس عود
ثانیا جائز و اصلی است دوم وجود ثانی عین ماهیت اول است زیراکه
اجزا معلوم مرکب و مولف کما کان چنانچه تذکر بعد نسیان عین اوست
اگرچه بعض عوارض مشخصه چون صورت و مزاج عینا نباشد والا لازم می آید
طفل در حال جوانی و پیری همان طفل عینا نباشد سوم مصرح انبیاء ام
است قل یحییها الذی انشاها اول مرة وهو بکل شیء علیم

وآیهٔ وهو الخلاق العلیم خلاصه آنکه پدید آرندهٔ اشیاء فانیه
کسی است که اینها را اول بالکل نابود بوده بوجود آورد زیرا که فاعل او بهر شیئی
وبهر ذره عالم است که چه مقدار و چگونه بوده اما تاویل آن ممکن است پس
جمع بین الدلیلین چنین است که مراد از آیه مثل مثل غیر مکلفین چون بهائم و زمین
از مثل مساوی شخص اول در کم و کیف وهویت باشد **شبهه ثانیه**
اگر مره ثانیه عود میکند عینها این محال است زیرا که ترکیب عناصر مستلزم
مزاج است و کمال مزاج مستحق فیضان روح از خود بدن میشود پس اگر روح اول
هم عود میکند بدن واحد محل دو روح میشود و این بالضرورت باطل بالبدیهی
است **جواب** در سابق ثابت شده که خدا فاعل مختار است نه قادر موجب
پس هر که قادر مختار باشد او را ممکن است که تعلق روح اول و تاخیر روح ثانی
میکند **شبهه ثالثه** هرگاه اجزاء بدن زید منتشر پاره به مغرب پاره بمشرق
پاره بجنوب و شمال پاره ازان لقمه حیوانات بری و بحری و پرندگان پاره
در خاک پاره محترق بنار شده بباد فنا دادند پاره ازان جزء اجسد و احجار
شده اجتماع آن چگونه میشود **شبهه رابعه** هرگاه کافر زید را بخورد
وعادت طبیعت تحلیل است پس او جزء بدن زید شد پس اگر زید را باهمین

اجزار داخل جنت کرد کافر را داخل کرد اینجا لف اجماعست واگر داخل نار ساخت با وجود جزر کافر در او پس زید را که مومن غیر عاصی باشد بلا حق داخل جهنم ساخت اینهم مخالف عدل و اجماعست **وایضا** اگر ماکول عود کرد آکل را معاذ نسبت واگر آکل عود کرد ماکول را معاذ نسبت ما آکل و ماکول ناقص البنیه والاجزاء عود خواهند کرد **جواب** بچند وجه است **اوّل آنکه** در فن طب ثابت است که در آکل و ماکول اجزار اصلیه از ابتدا عمر تا انتها عمر بیکدرجه باقی اند زیادتی و کمی دران متصور نیست پس جمیع آنچه خورده و محلل میشود اجزار فضلیه اند نه اصلیه و اجزار اصلیه ماکول به هر حال محفوظ و معلوم باری اند پس حشر آکل و ماکول عینًا در اجزای اصلیه خود میشود **دوم** بر خدا واجبست حفظ اجزا اصلیه ماکول از آنکه جزء فضلیه آکل شده چون منی و نطفه بر آید و منعقد شده شخصی دیگر متولد می شود زیرا که خدا فاعل علیم و خالق و قادر بالاختیار و ولی ایجاد و اعدام است والا ایجاب باری و جهل تعالی لازم می آید اینجال است **سوم** سمعیات است از جمله قرآن آیه **وهو الخلّاق العلیم** و آیه **وهو بکل شیء علیم** است یعنی خدا خلاق و داناست و او تعالی بهر شیء کمًا و کیفًا و مقدارًا و ماهیةً

باب احیاء اموات در قبور

عالم یکدیگر چه است پس حشر آکل و ماکول باجزاء اصلیه خود واقع میشود **شبهه خامسه** در اعاده اجساد و ارواح تولد بدن بلا توالد لازم می آید این بالضرورت باطل است **جواب** تولد بلا توالد لازم نمی آید زیرا که عود اموات تولد جدید نیست و بالفرض اگر جدید هم باشد قبیح و محال نیست چنانچه تولد آدم و حوا و ملائکه و شیطان بلا توالد بوجود آمدند **شبهه سادسه** اعتقاد دوام حیوة با احتراق اجساد و نهار ممتنع است **جواب** تبقیه حیوة با احتراق امر ممکنست غایت الامر خلاف عادتست و آن ممتنع نیست **باب احیاء اموات در قبور** بدانکه احیاء اموات و سوال و عذاب و ثواب ایشان در قبور واقع زیرا که ممکن است و هر ممکن مقدور تعالی است و بران قرآن و سنت ناطق است اما **قرآن** پس از جمله آن آیه امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین احد اماتت بعد تولد در دنیا و ثانی اماتت بعد احیاء در قبر است و آیه النار یعرضون علیها غدوا و عشیا یعنی نار عرض کرده میشود اموات را در صبح و شام این عذاب قبر است زیرا که خدا فرموده و یوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب یعنی روز قیامت ایشان را گفته میشود که داخل شوید الحال در شدید ترین عذاب اما **سنت**

بحد تواتر رسیده که آنحضرت فرمود القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة
من حفر النیران یعنی قبر باغ جنت یا گوئی از نار جهنم میباشد و در صحیحین
مرویست که آنحضرت گذر فرمود بدو قبری فقال انهما یعذبان و ما یعذبان
عن کبیرة بل لان احدهما کان لا یستنزه من البول و اما الثانی فکان
یمشی بالنمیمة پس پیغمبر فرمود این دو مرده معذب میشوند برای آنکه یکی خود را
از بول پاک نمیکرد و دیگر بنمامی و چغلی مردم میرفت و قال استنزهوا عن
۴۰۹ البول فان عامة عذاب القبر منه یعنی خود را پاک سازید از بول چه عذاب قبر
عام برای عدم پرهیز از بول است و قال فی حق سعد بن معاذ لقد ضغطته
الارض ضغطة اختلف بها ضلوعه پیغمبر فرمود سعد بن معاذ را قبر فشار داد
بسبب آن اضلاع یکطرفه او بطرف دیگر رفتند پس اعتقاد بآن واجب است نزد صالحیه
و کرامیه سوال و عذاب قبر بلا حیوة میت را میشود چه نزد ایشان الم و لذت مشروط
بحیات نیست و نزد ابن راوندی حیات در هر میت موجود است و چه موت ضد
حیوة نزد او نیست و میت عاجز از بجا آوردن افعال اختیاریست چون صاحب
سکته نزد ضرار بن عمرو و بشر المریسی و ابو القاسم بلخی و اکثر معتزله منکر سوال
و حیات قبر و عذاب اند و سفسطه میدانند سوال بعض اموات مصلوب میشوند و

ایشان را حرکت و تغییری نمی‌بینیم و همچنین در قبور حقیقی اموات را تغییری در بدن
و لباس بعد نبش قبورشان ندیدیم و بعضی را درندگان و چرندگان و پرندگان
خوردند و اجزاء او متفرق در بطون و حواصل اینها شده و بعضی را سوزانیده خاکستر
را باد فنا در چهار طرف دنیا برده پس فشار و عذاب و سوال نکیرین در بطون اینها و
در چنین مفروضات و واقعات با چنین احوال نزد عقلا سفسطه است **جواب**
مشاهده نشدن حس کردن تغییر و کلام میت لازم نیست که چنین امر غلط و سفسطه
باشد چنانچه حرکت صاحب سکته را نمی‌بینیم و تنعم حیوة او و جبرئیل را پیغمبر میدید و اصحاب مجلس او
نمیدیدند و ملائکه و شیاطین و جنیات را الحال بچشم محسوس نمیکنیم اما در دو صورت
آخر ممکن است که در بعض اجزا که باقی از میت مانده باشد حیوة یافته مسئول میشود و
از صحیح است چنانچه حضرت صادق ع در جواب زندیق فرمود خدائیکه والی زمین است
همان والی هواست پس ثابت شد در اینجا میت را سوال میشود چه در نار چه در آب چه
در هوا چه در خاک چه در حواصل طیور و سباع باشد **نصر الله کابلی** نقل کرده
خلاصه اینکه روزی یهودی نزد عثمان حاضر شده کاسه سر آدمی تازه مرده از بغل بر
آورده گفت شما مسلمانان اعتقاد دارید که میت در قبر زنده و معذب میشود و این یهود کافر و فاسق
بود با اعتقاد شماها می‌بایست معذب باشد من قبر این فاسق را کشوده سر او را بریدم هیچ تغییر و اثری از عذاب

۱۱۴

در او دنیا فهم عثمان مع اصحاب از جواب او عاجز شده جناب امیر فرمود گاهی بمحضر جمعی در خواب
بودی ای یهودی و در همانحال جانبی برای فریاد میکردی که مرا خلاص کنید جماعه برای فریادهای
و استغاثهای تو مطلع شده بودند یا نه یهودی گفت نه و بعد آن حضرت فرمود این سنگ را بر آهن
بزن آتش بر آور و بعد آن حضرت فرمود همین سنگ را بدست لمس کن آیا اثر حرارت آتشی ترا
محسوس میشود یا نه یهودی گفت نه حضرت فرمود سبحان الله تو در این عالم جماعتی را استغاثه و فریاد از خلاصی
خود کردی ایشان بر فریاد تو بحضور تو مطلع نشدند و از این سنگ آتش بر آورد حرارت آتش را
دست تو محسوس نمیکند و حال آنکه مملو از آتش است پس چگونه حال شخصی را که تو در عالمی و او در
عالمی دیگر باشد یهودی مسلمان شده صحابه و عثمان تکبیرات بلند کرده لولا علی لهلک عثمان
گفتند ایراد متعلقه و بعض تبعه ایشان که نجدیه باشند ما انت بمسمع من فی القبور یعنی در جواب
متفق اند اهل تفسیر بر آنکه این آیه و امثال آن در تمثیل کفار بحال مردگان نازل شده یعنی اهل قبور
چنانکه بالذات قابل شنوا و حس و حرکه و کلام نیستند همچنان کفار بجهة رسوخ کفر در ایشان چون مردگان
در استماع کلمه اسلام اند

باب وجود جنت و جهنم جسمانی الی الآن

بدانکه جنت عبارت از دار ثوابیست که اهل ایمان و طاعت را بعوض آن بحسب حال داده میشود
و جهنم هم عبارتست از دار عقابی که کفار و عصاة را بعوض آن بحسب حال داده میشود و این هر دو جای
و طبقاتی و الوان نعمات و الوان عذاب دارند و این هر دو جسمانی پیدا شده الی حین موجود اند بقرآن و سنت

باب وجود جنت و جهنم جسمانی

متواتره اما قرآن پس از جمله آن آیه واذ قلنا یا آدم اسکن انت و زوجک

الجنة وکلا منها الخ تا آخر کلام آنکه خدا آدم و حوا را ساکن جنت و امر بخوردن ماکولات

آن فرمود آخر الامر برآورده شد **ایراد** معتزله اگر این جنت آخرة بود بنص قرآن و باجماع ابداً

از ان برآورده نمیشدند **جواب** خلود جنت مشروط بعد قیام قیامت بالاجماع است نه

قبل آن و حمل این جنت بر بساتین دنیا و عدول از ظاهر قرآنست بلا ضرورت جایز نه

نیست والا پیغمبر شب معراج با جبرئیل در رضوان نمیآمدند و **منجمله** آن در حق جنت فرمود

اعدت للمتقین و در حق جهنم فرمود اعدت للکافرین - و برزت الجحیم

للغاوین معد و موعود و نمیشود پس وجود آن بلفظ ماضی که اعدّ و برّز باشد

تاکید اکید در وجود آنها باشد **اما از سنت** قصه معراج است که پیغمبر صلعم در

آن شب هر دو را بچشم مشاهده نمود و فواکه جنت نوش جان فرمود **تنبیه**

در وجود جنت و جهنم خلافست آیا جسمانی است یا روحانی فقط یا روحانی و جسمانی هر دو است

یا خیالی و عقلی فقط یا بالکل جنت و جهنم نیست **اول** مختار اکثر ملیین است **ثانی**

مختار اکثر حکما است **ثالث** یعنی روحانی و جسمانی باشد مختار جماعتی متفرقه

از اشاعره و معتزله و غیر ایشان چون غزالی و امثال او جمعاً بین الادله است **رابع**

که خیالی و عقلی باشد نه واقعی مختار صوفیه است **خامس** که بالکل جهنمی و جنتی

۴۱۲

بنست اختیار وهریه است اما سادس مختار تناسخیه است که در دنیا شخص نیک ومطیع در اجساد حسنه انسانی عبارت از جنت باشد وشخص عاصے بحسب حال خود در اقبح اجساد حیوانی عبارت از جهنم باشد میروند نعوذ بالله من ذلک **وقائلین** در وجود جنت وجهنم جسمانی الی الآن باز خلاف کردند مختار امامیه **واکثر اشاعره** وبعض فرق دیگر آنست که موجود الی الآن است **ومختار اکثر معتزله** آنست که در قیامت پیدا میشود بچند دلیل **اوّل** اگر وجود جنت وجهنم لے

۴۱۳

الآن باشد بلافائده عبث باشد **جواب** آماده ومهیا بودن دار الجزا لطف موجب تقریب عباد بطاعت وتبعید ایشان از معصیت باشد پس آنچه از لطف باشد ایجاد وابقاء آن واجب است وترک لطف بر خدا قبیح و ممتنع است **دوم** اگر جنت وجهنم الی الان موجود میبودند البتّه بموجب کلّ من علیها فان - وکلّ شیٔ هالک الّا وجهه هلاک میشوند وحال آنکه بموجب آیه اُکُلُها دائم جنت وجهنم بلازوال دایم میباشند **جواب** تاویل آیات بچند وجه است **اول** هرچه ممکن باشد او بحد ذات امکانے فانے وهالک است **دوم** مراد از فنا وهلاک آنست

که بعد تفریق الاجزا رقابل التیام نیست سیوم مختلف گشت ضمیر وجهه
بطرف شئ ها شد پس باین معنے باشد که هر شئے هالک ست مگر ذات او
چهارم بفرض تسلیم که هلاک جنت و نار میشود پس بیک لحظه معدوم
شدن هالک محسوب نمیشود اما تاویل آیة اکلها دائم اکولها
دائم ست یعنی ماکولات جنت دائم ست و بدیهی ست که باکل منقطع میشود
آنچه خورده شد سوال این جهنم و جنت در آسمانها و زمین نمی گنجند
زیرا که خدا فرمود عرضها السموت والارض عرض آن آسمانها ۴۱۳
و زمین ست و اگر بالای آسمانها باشد خرق والتیام لازم می آید و اگر
در غیب این عالم اند او ثابت نیست جواب جهنم و جنت در این عالم
اند اما جهنم تحت زمین هفتم ست و جنت بالای آسمانهای
هفتگانه سقفش عرش رحمن ست بدلیل عند سدرة المنتهی و عندها
جنة الماوی که گنجایش او عرش دارد اما خرق والتیام
لازم نمی آید در افلاک غیر محدد الجهات دیگر حدوث افلاک
متفق علیه ست پس به ثبوت این اعدام آنها جایزه و بجواز اعدام انخرق
آنها در قیامت جایز بل واقع ست دیگر خرق والتیام وقتی ممتنع باشند

که فاعل افلاک جاهل و خالق آنها موجب باشد و علاوه براین ما میگوئیم که در
افلاک ابواب مقرراند والّا در عروج و نزول ملائکه و آدم و حوا و عیسی
و جبرئیل و پیغمبر ما صلعم آنچه جواب شماست جواب ماست **باب**
المیزان - بدانکه میزان عبارت است از مایعرف به
مقادیر الاشیاء و در موضوعیت آن ملیین را خلافی عظیم
است اکثر ملل اسلامیه برانند که ترازوی حقیقیست که عبارت از عمودی
واز دو کفه است یکی نورانی - و دیگر ظلمانی باشد و بترازو
۸۱۵ قطع معذرت میکند و بعد آن ایشان خلاف کردند که میزان بکل اهل محشر
یکی باشد یا نسبت بهر شخصی واحد یا بتعداد عقاید و اعمال نسبت
بهر شخصی متعدد می باشند مختار متفرق جماعات قولی متفرق است پس
ایشان در کیفیت موزونات خلاف کردند مختار جماعتی است
که هر عملی مجسم شده موزون میشود و مختار جماعتی که اعمال
مومن بصور حسنه و اعمال کافر بصور قبیحه مجسم شده توزین میشود و
مختار جماعتی است که صحایف اعمال را توزین میشود و این مختار
اکثر است قول ثانی آنکه میزان کنایت از عدل الهی است که

قال الغزالی ره ان لکل معنی من المعانی حقیقة وروحا وله صورة وقالب وقد یتعدد الصور والقوالب لحقیقة واحدة وانما وضعت الالفاظ للحقایق والارواح ولوجودهما فی القوالب تستعمل الالفاظ فیها علی الحقیقة لنحو من الاتحاد مثلا لفظ القلم انما وضع لآلة نقش الصور فی الالواح من دون ان یعتبر فی ذلک کونها من قصب او حدید او غیر ذلک بل ولا ان یکون جسما ولا کون النقش محسوسا او معقولا ولا کون اللوح من قرطاس او خشب بل مجرد کونه منقوشا فیه وهذا حقیقة اللوح وحده وروحه فکذلک المیزان فانه موضوع لمعیار یعرف به مقادیر الاشیاء وهذا معنی واحد هو حقیقته وروحه وله قوالب مختلفة وصور شتی بعضها جسمانی وبعضها روحانی وبعضها معقول مثل ما یوزن به الاجرام والاثقال کذی الکفتین وما یوزن به المواقیت والارتفاعات کالاسطرلاب وما یوزن به الدوائر والقسی کالفرجار وما یوزن به الاعمدة کالشاقول وما یوزن به الخطوط کالمسطر وما یوزن به الشعر کالعروض وما یوزن به العلوم کالمنطق وما یوزن به الکل کالعقل

۴۱۶

درقیامت بسبب آن حق از باطل ممتاز میگردد **قول ثالث** آنکه میزان علم آلهیست نه ترازوی حقیقی چه او فعل جاهل است **قول رابع** آنکه میزان هر امتی نبی هر امت و وصی اوست **قول خامس** جمعا بین الادله است وان مختار محققین مثبت چنانکه غزالی در مفضول از نقلکرده ملخص کلامش آنکه میزان در اصل عبارتست از چیزی که مقدار اشیا بآن معلوم میشود وهمین معنی حقیقی او وروحش باشد اما برای آن قالبهای مختلفه وصورتهای شتی بعضی از انها حسی است چون بصر پس او میزان الوان است وسمع میزان اصوات وذائقه میزان طعوم وامثال آن میباشد وبعض آنها معقولست اما میزان اجرام واثقال ترازوی ذی کفتین **ومیزان** مواقیت وارتفاعات اسطرلاب **ومیزان** دوایر وقسی فرجار **ومیزان** اعمده شاقول **ومیزان** خطوط مسطر **ومیزان** اشعار عروض **ومیزان** علوم منطق **ومیزان** کل عقل مستقیم است اقول اگرچه کلام غزالی خالی از لطف نیست لکن عدول از ظاهر قرآن بلا ضرورت جایز نیست واحوط قول اکثر است **سوال** اگر میزان حقیقی مراد باشد پس موجب آیه ولما من ثقلت موازینه ثابت میشود که برای شخص واحد بسیار موازین باشند پس از موازین چند نفر میدان محشر پر میشود **جواب**

المستعیر ۲۲ [illegible]

بچند وجه است ا۔ موازین بلفظ جمع برای اظهار جلالت وعظمت
موزون است ب نزد بعضی موازین جمع موزون است پس
جمیع موزونات شخص واحد را دفعتاً از میزان واحد بر می آرد۔
ج نزد بعضی برای هر مکلف میزانی بالانفراد است امامیزان
کبیر واحد است

باب الصّراط

بدانکه صراط
در اصل طریق است و نزد اکثر ملیین جسر ممدود بر متن جهنم
طرف واحدش بر در جنت وطرف دیگرش در میدان محشر میباشد
باریک تر از موی تیز تر از دم شمشیر و هر یکی از نیک و بد و نبی
ولی بران بگذرد و همین مراد است از ورود کل خلایق بران نزد آیه
فان منکم الا واردها کان علی ربک حتماً مقضیاً
یعنی از شما کسی نیست مگر آنکه بران وارد میشود بر خدا این امر
محتوم ومقضی است و نزد عبد الجبّار و اکثر معتزله
مراد از صراط طریق جنت ونار است لقوله تعالی فاهدوهم
الی صراط الجحیم یعنی کفّار را بنمایید راه جهنم را۔ و
میگویند اگر صراط ادق از موی واحد از دم شمشیر باشد عبور مؤمن

نیست واگر امکان باشد پس عبور بران انبیا و مومنین را تعذیب
است وایشان گاهی معذّب نمیباشند **جواب** عبور بران چرا
ممکن نباشد چنانچه عبور برآب و هوا ایشان را ممکن باشد غایت الامر
خرق عادت است بعد آن خدا مومنین را تسهیل میکند چنانچه وارد
است که **بعضی** چون برق و **بعضی** چون باد و
بعضی چون اسب بدو و **بعضی** بدست و پای
میگذرند **و نزد بعضی** صراط ادله واضحه بر معرفت است
و نزد بعضی صراط محض طاعات و عبادات است چون صلوة
و صیام و زکوة است **و نزد بعضی** صراط محض اعمال ردّیه
و سیّئه باشد و سوال و مواخذه بران کانه مرور بر آن باشد **و نزد**
محققین صراط راهی است مستقیم موصل الی الله در آن افراط و
تفریط نیست پس هر که در دنیا از ان میل به یمین یا بیسار کرد از خط وسط
برآمد گمراه در دنیا و آخرت است **و این راه** از دنیا برابر بجنت میرود
و آن طریقه شریعت بتوسط آل محمّد است مومن را آسان و کافر و منافق را
ادق از موی و احد از دم شمشیر مینماید ابن مختار شیخ مفید از اصحاب ما است ❊

کتاب المعاد

والحساب

جمع متفرقات المقادیر و تعریف مبلغها و
ما من انسان الا وله اعمال متفرقة نافعة
و ضارة مقربة و مبعّدة لا یعرف حد
و قدر البعض [illegible] متفرقاتها فاذا
حضرت التفرقات و جمعت کان حسابا

مضمون [illegible]

۴۱۹

باب الحساب والسؤال — بدانکه حساب

در اینجا عبارت از جمع متفرقات مقادیر و تعریف مبلغ آنهاست چه انسانی نیست
مگر آنکه مراو را اعمال متفرقه نافعه و ضاره از نیک و بد مقربه و مبعّده است حقیقت کنه آنها
را نمیدانند غیر عالم الغیب والخفیه هرگاه متفرقات هر آدمی جمع شده و بران اطلاع مکلف را
داده آنرا تعبیر و تعریف بحساب سؤال میکنند این نزد اکثر ملیین ثابت و واقعی است بخلاف
جمعی از معتزله بغدادیه و بصره انکه حساب و سؤال کار جاهلان [illegible] جواب سؤال و
حساب من الله از جهت جهل و بعلمی نیست بلکه [illegible] اظهار عدل خود و قطع عذر [illegible]
و نزد حکما و نزد باطنیه و نزد صوفیه امور مذکوره عبارات حقیقی نیست و میگویند که انبیا بحسب افهام
خلایق و عقول ایشان کلام میفرمودند و ایشان را آماده [illegible] میکردند تا تخصیص [illegible]
قابل درک معقولات و فهم و ادراک آنها بشود پس قیامت نزد ایشان عبارت است و حصول
نفوس مجرد و از خلاصی آنها از قید اجسام و قیام آنها بذات خود چه ایشان وحدت
وجودی اند و مراد از یوم قیامت یوم دهریست نه یوم زمانی که عقب آن ایام باشد و
مراد از بین قیامت بعد وصول ممکن اتحاد و صحبت بنحوی که دو یک شوند و
امتیازی نماند و مراد از کتاب اعمال ارتسام و انتساخ آثار اعمال در نفوس است
و مراد از حساب مشاهده کردن آثار مرتسمه را و مراد از میزان

معنی صراط

ریاضاتیست که بسبب آن کشف احوال مغیبه میشود و مراد از صراط طمینان
نفس از میل کردن بامور و خواهش نفسانے و مراد از جنت و نار
سعادت و شقاوت ازلی و ابدی ست دیگر هذیاناتے دارند قابل تحریر نیست
والعاقل یکفیه الاشارة والحمد لله فالحق یعلو ولا یعلی اقول در بطلان
هذیانات ایشان هیچ جاے تامل و شکے و شبهه نیست زیرا که اجماعی کل
انبیا و شواهد بر اثبات اینها جسما و اقعا کتب الٰهیه توریه و زبور و انجیل
و قرآن ست اما قرآن پس کل آن مملو از معاد جسمانی و حالات
اخروی تفصیلا است بحدیکه گنجایش بیان نیست اما آیات حساب از جمله آن ۴۲۰
انّ الینا ایابهم ثم انّ علینا حسابهم یعنی رجوع
خلایق بعد مردن بطرف ما و حساب ایشان بر ماست و آیت
واما من اوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب حسابا
یسیرا یعنی زود ایشان از احساب سهل بآسانے کرده میشود اما
آیات سوال پس از آن آیه فلنسئلن المرسلین هر آینه ما سوال میکنیم
مرسلین را و آیه لتسئلن یومئذ عن النعیم یعنی
یوم قیامت سوال کرده میشود شما همه خلق را از نعمت و آیه

وفقوهم انهم مسئولون وآیه ان السمع والبصر والفؤاد
کل ذالک کان عنه مسئولا **خلاصه انکه** درنگ در محشر واقع و
از اعمال واز مسموعات و مبصرات و معتقدات ایشانرا سوال و
حساب کرده میشود **انطاق وکلام اعضا** پس جوارح بر
وقوع افعال و اعمال ایشان شهادت میدهند لقوله تعم یوم
تشهد السنتهم وایدیهم وارجلهم بما کانوا یعملون
وآیه یشهد سمعهم وابصارهم وجلودهم **خلاصه انکه**
خدا زبانها و دستها و پایها و گوشها و چشمها و پوستهای ایشانرا
در قیامت بنطق میارد و درانها کلام پیدا فرینه و بر اعمال و
کردهائی ایشان شهادت می دهند **و پریدن نامهائی اعمال**
ایشان بموجب واذا الصحف نشرت وآیه وکل انسان
الزمناه طائره فی عنقه ونخرج له یوم القیمة کتابا
یلقیه منشورا **خلاصه انکه** صحایف اعمال خلایق در قیامت
منتشر گشته نامهائی اعمال ایشان چپ و راست و پس پشت کرده
میشوند و میپرند واز گردنهائی ایشان روز قیامت نامها و طوقهای

کتاب المعاد

اعمال برآورده میشوند و **توقیف** اهل محشر در هر موقفی برای
حساب و سؤال هزار سال میباشد **و بودن یوم قیامت**
بموجب یوم گمان مقداره خمسین الف سنة نزد جماعتی
این آفتاب نباشد بل مثل این آفتاب چیزی دیگر باشد نزد امامیه و اکثر اهل ملل
همین آفتاب از سیر و حرکت توقف کند تا انفراغ خلائق بمقدار پنجاه هزار
سال باشد از ایام [illegible] **و سفید و سیاه شدن** رویهای
فریقین و نفخ صور و فناء عالم و ظهور دخان در میدان قیامت
والوان عذاب جهنم و تفاوت درکات عصاة و بودن عقارب ۴۲۲
و حیات ناری در جهنم و حمیم و غسلین و صدید و تضییق اماکن
و سلاسل و اغلال و تعدد جلود و امثال آن و حور و قصور و
غلمان والوان نعمات و تفاوت درجات اهل ایمان و اکل و
شرب انواع نعمات جنات و مجامعت و مقاربات با زنان در
جنان و عدم تناسل و عدم بول و عدم غائط و منی در ان و یافتن
حیات ابدی اهل نیران و اهل جنان و بودن حوض کوثر و ساقی
بودن آنحضرت امیر بشیعیان خود یوم محشر معه دیگر تفاصیل براینها

کتاب المعاد

قرآن وسنت ناطق وصریحست پس این امور واقعه اند زیرا که همه
این امکان وهر ممکن مقدور خدا است ومخبران صادق بان
اخبار واعلام کرده ووعدهای صریح بآن داده پس اعتقاد
بوقوع آن واجب وانکار آن موجب اخراج از ملت ست وتاویل آن
بعقلی وروحانی کردن چنانچه مزعوم ومذهب حکما وجماعتی
از متصوفه ودهریه است وشکوک واهیه ایشان باطل ست بتفاسیر
چون مجمع البیان وتبیان وروض الجنان وتفسیر کبیر
وتفسیر نیشاپوری وکتب اخبار را ملاحظه کن بتفاصیل ضبط
ربط شده والله یرزقنا ویرزقکم جنات النعیم ونجانا
وایاکم من عذاب الجحیم انه هو الکریم الرحیم **سوال**
۴۲۳ دوام اهل جهنم وزنده ماندن ایشان با احراق آتش اقوی خلاف
محسوسات ممتنع است **جواب** دوام حیات با دوام احتراق ممکن
وهر ممکن مقدور خدا است پس دوام حیات وابقاء بدن واعاده
آن در حال احراق یا بعد آن جائز بل واقع است **سوال** اهل جنت در
جنت مفقود الاقارب والاولاد میباشند پس سرور ایشان

مبدل بحزن میشود **جواب** ممکن است که حقتعالی فقد اقارب را
فراموش سازد پس دائما مسرور باشند **سوال** اغذیه جنت
بول و غائط ندارند چگونه عقل قبول کند که ماکول و مشروب
آن فضله ندارد **جواب** باخبار صادق قادر مطلق مطبوع است اغذیه
لطیفه در دنیا فضله ندارند چنانچه از اطبا مسموع شده که فرنی
فضله ندارد و جنین در شکم مادر آنچه مادرش میخورد باو میرسد
بول و غائط ندارد **سوال** مروی است که مغز قلم ساق حوریه خارج
از هفتاد حله می نماید **جواب** این امکانست و حوریه بسیار
لطیفست چنانچه درهم یا دینار در قعر حوض آب صاف بوده
خارج آب مینماید اگرچه یک نیزه آب باشد **باب**
دوام ثواب مومن و عذاب کافر واجب بر خدا عقلا است زیرا که علة
دائمیه در مومن ایمان و طاعت و در کافر کفر و معصیت موجود و
بران مردند پس به ثبوت علت دائمیه معلول دائمیه ثابت شد چه
مدح مطیع و ذم عاصی عند العقلا دائم پس ثواب و عذاب دائمست
بلی نزد عدلیه حصول ثواب موقوف بر شرط است و شرطش موافات

است وموافات عبارتست از ایفای ~~وعده~~ بنده بعهد ایمان و
طاعت تا حین موت پس اگر بنده بعهد خود وفا کرد خدا هم بعهد
ثواب وفا میکند والا لازم می آید که محض عارف بالله تنها بغیر
تصدیق انبیا وبغیر نظر وعمل شرایع مثاب باشد زیرا که معرفت
الله طاعت مستقله بنفسها است وهر عارف بغیر تصدیق وبغیر
ایفا مستحق ثواب نمیشود ومؤید این لئن اشرکت لیحبطن
عملك خلاصه آنکه اگر شرک آوروی حبط عمل تو میشود وآیه
ومن یرتدد منکم عن دینه فیمت وهو کافر فاولئك
حبطت اعمالهم خلاصه آنکه هرکه مرتد از شما بمیرد حبط اعمال
او میشوند نزد مجبره نه ثواب واجب نه عذاب دلمیت اگر بخواهد
عاصی را بجنت ومطیع را به جهنم میبرد زیرا که نزد ایشان حسن و
قبح عقلی نیست **باب احباط وتکفیر** بدانکه
احباط درینجا عبارتست ازانکه بسبب وقوع گناه لاحقه کل طاعات
سابقه ساقط میشوند وتکفیر عبارتست از سقوط گناهان سابقه
بسبب طاعات لاحقه اما موازنه پس او درینجا عبارت

قوله م
وقال بعض اصحابنا استحقاق
الثواب على ایمانهم مشروط
بالموافاة فاذا لم یوف فما
الایمان لم یستحق الثواب
فعلی هذا یمنع ان یکونوا
یعنی الیهود بالنبی عارفین
وان لم یکونوا مستحقین
للثواب بعینه
منه

از مقابله عمل ثواب و گناه باشد پس عملیکه اکثر و غالب باشد مقابل خود را ببرد و اگر گناه
قلیل و ثواب کثیر و ثواب قلیل و گناه مساوی باشد پس آنچه از گناه یا ثواب باقی ماند باقی
است و اگر هر دو مساوی یکدیگر بوده پس گویا هر دو را نکرده و بعمل نیاورده و احباط مختار
ابو علی و موازنه مختار پسر او ابو هاشم است **تنبیه** هرگاه این ثابت
شد پس **بطلان** موازنه و احباط نزد جمهور امامیه و نزد جماعتی
از اشاعره باطل است بچند دلیل **اول** احباط و موازنه موجب ظلم است بر
تعالی و ظلم جایز نیست زیرا که کسی که طاعت و عبادت صد سال کرد بعد از آن گناه
کرده گویا اصلاً عبادت و طاعت نکرده و هرگاه گناه و ثواب مساوی کرده گویا هیچ یکی
نکرده عند العقلا چنین باشد ظلم است **دوم** اگر عملین مؤثر یکدیگر
میباشند این باطل است زیرا که اعمال اعراض اند و اعراض مؤثر
نمیباشند و اگر استحقاق مؤثر میباشد پس این هم باطل است زیرا که
استحقاق امر اضافی است و اضافات فی الخارج موجود نمیباشند
و الا تسلسل لازم می آید پس آنچه موجود فی الخارج نیست تاثر و
تاثیر او هم ممتنع است پس احباط و تکفیر باطل است **سوم** در موازنه
اگر استحقاقین دفعةً در یکجا جمع شد پس آنها ضدین نباشند

چه این منافی مذهب ایشان ست و اگر ضدین اند و لوبت یکے
در تاثیر دیگر مثبت پس ترجیح بلا مرجح لازم می آید اینهم باطل است
و اگر یکے حبط شد دیگر را کدام حبط کرد چه عمل محبط معدوم شده
و معدوم موثر در موجود نمیباشد بالضرورة و اگر هر دو
بلا تاثیر و تاثر دفعتًہ ساقط شدند این خلاف مفروض ایشان ست
و اگر هر دو قرین یک دیگر باشند پس لازم می آید که در حال
واحد اینها هم معدوم و هم موجود اند این هم باطل ست و اگر
۸۲۷ ثواب و عذاب هر دو بحال خود باقی مانند پس مطلوب حاصل
است و نصوص هم بسیار بر بطلان این قول و الغاء حسنات
و سیئات نست چون فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَن
يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ خلاصه انکه جزاء عمل خیر و
شر اگرچه یکذره باشد عامل میابد سوال در قرآن و حدیث
هر جا حبطت اعمالهم باشد اینچه معنے دارد جواب چنین
آیات و احادیث ماؤل اند بانکه چنین اعمال بنهج مطلوبه شرعیه
بعمل نیایند پس در اصل باطل بودند تعبیر آن باحباط شده و نزد

بعضی این آیات مؤول و محمول بر کفار و منافقین اند که ایشان
مومن نمردند و ایمان نکردند چنانچه ابلیس را واقع شده سوال
در ثبوت تکفیر هم نص صریحست که ان تجتنبوا کبائر ما تنهون
نکفر عنکم سیئاتکم اگر اجتناب از کبائر کردید کفاره صغائر
شما میسازم و الا لازم می آید که کافر بعد اسلام جزاء کفر سابق را
بیابد جواب عفو سیئات سابقه بسبب حسنات لاحقه از روی
تفضل عند العقل و تفضل من الله جائز است اما تأثیر و تأثر اعراض
بذواتها باطلست

باب الایمان و الکفر

بدانکه ایمان در لغت تصدیقست و در اصطلاح تعریف مختلف است
نزد بعضی تصدیق دین محمد است که بقلب باشد و نزد بعضی
تصدیق قلبی و اقرار لسانی است نزد بعضی تصدیق بجنان
و اقرار بلسان و عمل بارکان است نزد بعضی محض اقرار لسانی
است نزد بعضی عمل جوارح و ارکان است اما اول محقق
نزد محققین است که ایمان محض فعل قلبی است و بران نصوص بسیار
ناطقند اما آیات چون کتب فی قلوبهم الایمان و آیه

تعریف ایمان

ولمّا یدخل الایمان فی قلوبهم و آیهٔ وقلبه مطمئن بالایمان و آیهٔ اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی

اما احادیث و انهم بسیار اند چون دعائے نبوی ثبّت قلبی علی دینک پس قطعی شد که اصل ایمان اعتقاد قلبی است ولسان کاشف آنچه در دل وعمل بارکان مصداق وشهود است نزد امامیه مومن معتقد دین محمدی صلعم بطریق اهل البیت است و نزد اکثر متاخرین ومتوسطین تصدیق باصول خمسه توحید وعدل ونبوت وامامت ومعاد است نزد جماعتی از معتزله توحید وعدل ونبوة ومعاد وامر ونهی نزد اشاعره تصدیق بخدا وتصدیق آنچه ضروری دین است از احکام نزد بعضی سرگروه ایشان ابوحنیفه است تصدیق خدا مع شهادتین فقط است و نزد کرامیه فقط شهادتین نزد غلات وعبد الجبار جمیع طاعات مفروضه ومندوبه است نزد جبائیان واکثر معتزله بصره طاعات مفروضه وترک منهیه سوائی نوافل است واقوال دیگر اند ذکر آنها فایده نیست

باب در تعیین فرقه ناجیه

اسماء فرقات امة

مؤمن معتقد دین محمدیست صلی الله علیه وآله وسلم بطریق اہل البیت **مسلم** مقر شہادتین است **فاسق** خارج از طاعت خدا مع بقاء ایمان است اما نزد خوارج فاسق کافر است ونزد وعیدیہ نہ کافر ونہ مسلم بل بین الدرجتین است بلا توبہ مخلد در جہنم باشد **ومنافق** مظہر اسلام ومخفی دارندہ کفر **کافر** منکر دین محمدی **مشرک** قرار دہندہ ثانی در ذات یا صفات خدا **مرتد** گشتہ از دین محمدی **ضعیف** کسی کہ ادراک حق یا دریافت آن کردہ نتواند **غیر مکلف** کسی است کہ لائق فہم خطاب ونظر وذی عقل نباشد **مخالف** ہر کہ اہل بیت عصمت را خلفائی بلا فصل نداند **منکر** انکار حق آل محمد کند **محارب** جنگ کنندہ با ائمہ اہل بیت **خارج** کسے کہ دانستہ بر قتل اہل بیت خروج کند **ناصب** کسے کہ غیر علیؑ را بہ خلافت نصب کند یا نصب عداوت آل محمد ومعلن او باشد وہمین مشہور است **مبغض** کسیکہ دشمنی اہل البیت در دل داشتہ باشد یا اظہار آن کند ثم الله اعلم

باب در اہل جنت وجہنم

بدانکہ مؤمن در جنت

باب یازدهم

کتاب المعاد

دلیل بر نجات مومن عاصی

و انواع کفار و منافقین در جهنم باجماع و قرآن و تواتر اخبار و عقل
مخلد خواهند بود زیراکه علت دائمه در مومن ایمان و در کافر
کفرست و عوض تکلیف و آلام اگر ندهد ظلم ست و بر تعالی روا
نیست پس معلول هم دائم باشند و نزد جاحظ و عنبری کافر
معذورست معذب بدوام نباشد اما مومن فاسق پس اگر
بتوبه نرفته و عفو و شفاعت نیافته بعقل و نقل واجبست که او هم
بعد ادای حق یا فرمانی بجنت برود اما عقلاً پس در ایجاد انسان
۴۳۱ علت غائی اثابت اوست چه خداوند مطلق کریم و فیاض برحق به
ذات خود غنی ست حاجتی و نفسانیتی ندارد اگر از حق خود کریم تعالی
بگذرد البته عند العقل ممدوحست نه مذموم بلی از حق غیر گذشتن
نعم ظلم ست بر او جائز نیست مگر آنکه مظلوم را از خود در رضا سازد
تفضلاً پس مومن عاصی بجنت میرود دیگر باری عفوست و بعفو
عاصیان را وعده داده اگر عاصی را عفو نکند خلاف وعده میشود
و مخالفت وعده قبیح است پس بر باری اجرای وعده عفو نسبت
بعاصی واجبست پس خلود عاصی بجنت واجب شد دیگر فاسق

دلیل بر عفو مومن عاصی

مومنست زیراکه دراو ایمان موجودست وایمان افضل اعمال
واعظم افعال ست وایمان در اصل موعود بعوض دائم است پس
اگر مومن فاسق ابداً در جهنم بدار و خدا اظلم الظالمین خواهد شد
زیراکه عوض ایمان نداده پس بجهت الآم وبعوض ایمان ادخال
او در جنت ابد الاباد واجب شد اما نقل پس از جمله آن یا عبادی
الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان
الله یغفر الذنوب جمیعاً ای گروه بندگان اسراف
کنندگان بنفوس خود کردید نا امید از رحمت خدا مباشید خدا جمیع
گناهان شما را می بخشد نص صریحست برآنکه مومن بی توبه را می
بخشد پس فاسق وجوباً بجنت میرود وآیه فمن یعمل مثقال
ذرة خیراً یره ایمان افضل واکبر اعمال ست وجوباً جزا او
ببیند وآیة ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون
ذلک لمن یشاء صریحست برآنکه مشرک را بتوبه وما دون شرک را
بلا توبه می بخشد لهذا معلق بر مشیت گذاشت چه تائب را بخشیدن
نزد معتزله واجب نیست بلکه فاسق اگر معذب باشد پس از

اقسام اهل نار و جنت

تعذیب بجنت میرود نه بالعکس زیراکه هرکه داخل جنت شد از جنت
برآمدن ممتنع است والمجمع علیه است سوال این تحقیق شما مخالف
صریح نصوص قرآنی است چون وَمَن یَعْصِ اللهَ وَرَسُولَهُ فَاِنَّ
لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِیهَا و آیة وَمَن یَتَعَدَّ حُدُودَ اللهِ
یُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِیهَا خلاصه آنکه عاصی خدا و رسول
او و هرکه تعدی کند حدود خدا را از جهنم [illegible] شد و آیة
وَمَن یَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا [illegible] جَهَنَّمُ خَالِدًا [illegible]
۴۳۳ صریحست که قاتل مومن ابدا در جهنم [illegible] و نیز [illegible]
قاتل مومن قبول نیست [illegible] الذین
این آیات ماول بکفار و منافقین [illegible]
عینا نیست و سه لفظ من نکیر سے اند نه تعریفی که موجب تعمید [illegible] و نیز
خلود ماول بطول مکث فسقه مومنین است بعد زمان طویل عذاب
ایشان منقطع شده بجنت میروند بلی قاتل مومن اگر مومن باشد بجهة
ایمان یا بصورة حلیت او را نگشته انقطاع عذاب او واجب الا
مخلد جهنم میشود زیرا که مرتد شده اما مشرکین و مرتد و منافقین

اقسام اهل نار و جنت

نوع کفار اند ابد الآباد بجهنم میسوزند و آیة إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي
الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ صریح و اجماعی است که منافقین ابداً
با کفار در درک اسفل جهنم معذب می باشند اما ضعفا چون کم
عقل و کسانیکه عاجز از ادراک حق اند با تحقیق آن نتوانستند که بکنند
پس ایشان مرجون لامر الله خواهند بود اگر بخواهد بعدل معذب
سازد و اگر خواهد بتفضل خود بجنت داخل کند اما غیر
مستحقین جنت و جهنم که غیر مکلف اند چون اطفال پس اطفال
مومنین و مجانین ایشان بنص قرآن باتباع آبا خود بجنت میروند
اما اطفال مشرکین و مجانین و اشباه ایشان پس تعذیب ایشان
عقلاً بیت است بر خدا روا نیست زیرا که بشرائط تکلیف متصف بودند
و فهم و خطاب و عقل نداشتند پس از کریم مطلق و فیاض بحق با
ثبوت غنا و عدم حاجت او تفضل نسبت با ایشان جایز پس از این
حال رفتن ایشان بجنت جائز است و معتزله روایت میکنند
که ایشان در جنت خدمه اهل جنت میباشند نزد حشویه مع جماعتی
از اشاعره اطفال کفار و مجانین در جهنم معذب ابداً میباشند

ایراد اطفال کفار

بتبعیت والدین کفار چنانچه در دنیا بجهت تبعیت والدین قتل شدند و دفن و نماز بر ایشان نکردند جواب تابع شدن ایشان زیرا که با والدین مستلزم نیست که در عالم دیگر هم همان مسلم باقی و جاری باشد با ثبوت آنکه تبعیت ایشان در این عالم با والدین ایشان بجهت اصلاح و نظم حال باشد چنانچه مریض و فصد و حجامت ایشان برای اصلاح ایشان باشد تدبر [illegible] انفصال نسبت با ایشان لطف است [illegible] که [illegible] هستالم یا غیر او لطف میباشد پس [illegible] از لطف نیست اما مخالف و منکر [illegible] ایشان دو قول است آ- ایشان در دنیا [illegible] مخلد در جهنم میباشند زیرا که ایشان دانسته نصوص متواتره جلیه را بر امامت ایشان رد و انکار و تاویل بلا ضرورت کردند پس منکر امر معلوم و ضروری دین مرتد است و مرتد کافر است چنانچه کسی در امر معاد یا در وجوب مجمل وضو و غسل و نماز و زکوة انکار یا تاویل کند و اعمال ایشان حبط اند زیرا که در اصل بنهج مطلوب بعمل نیامده اند پس موجب

۴۳۵

الانواع مستحقین نار

نجات ایشان چیست نیست بلی مقلدین اگر طاقت دریافت
نداشتند و حسن ظن بمجتهدین خود داشتند پس اگر ایشان معذب
بشوند برائی آنکه مجاهده در تحقیق حق نکردند عدلست لیکن عذاب ایشان
انقطاعی است ب ایشان عموماً فسقه اند و از نار بر میآیند برائی
عدم کفر ایشان انیخبار جماعتی از اصحاب است چون ابن نوبخت و محقق
در تجرید و علامه در شرح آن و مختار قوشجی هم در شرح آن همین است
که اگر دانسته رد کردند نسبت در فسق او اما محارب پس
اجماعی اهل البیت و اصحاب است که او کافر در دنیا و آخرة در جهنم
ابداً میسوزد زیرا که بآیه انفسنا خدا علی را نفس رسول شمرده و رسول
صلی الله علیه و آله و سلم فرموده حربک حربی یا علی جنگ تو جنگ
منست ای علی و اجماع امت است که محارب نبی کافر و ابداً در جهنم میسوزد
پس کسیکه مساوی او باشد و در رتبه و حرمت نفس رسول محسوب باشد
با ثبوت نص جلی هم در منع جنگ با علی پس او بالضرورت کافر و مرتد
در جهنم ابداً باشد و نزد سنیان دو قول است آ - هر که با
علی دانسته جنگ کند او باغی و طاغی است نه کافر ب اگر محاربین علی

ل
واما في الفتنة فلا يخلو اما ان
يكون عن اجتهاد او لا فان كان الاول
فالظاهر ان خطاؤه لا ينتهي الى التفسيق
لانه مجتهد والمخطئ في الاجتهاد
لا يكون فاسقا
٤٣٦
وان كان الثاني فهو
فلا شك في فسقهم
شرح تجرید

باجتهاد جنگ کردند خاطی اند اگر حق دانسته جنگ
کردند باغی اند و نزد متعصّبین ایشان محاربین مثاب اند
زیراکه حرب‌شان باجتهاد بود و نزد خوارج عیاذاً بالله علی
بسبب صلح بمعاویه کافر شد و جنگ با علی جهاد ست و
خونش حلال نَعُوذُ بِاللهِ مِنْ ذٰلِكَ امّا خوارج نزد امت
کفار اند و از دین برامدند پس ایشان نزد امامیه مخلد
در جهنم میباشند و نزد جماعتی از سنیان مثل ابن حجر عذاب ایشان
انقطاعی ست اما مبغض نزد اکثر امت کفار و مخلد در نار
میباشند زیراکه متواتر اخبار که نصوص جلی بر وجوب مودة
آل محمد باشند و بمفاد آیهٔ المودّة فی القربیٰ ترک کرده اند پس
تارک مودهٔ اهل بیت عصمت و طهارت و مظهر عداوت
و بغض ایشان کفر ست بخلاف خوارج که عداوت علی را واجب
میدانند عیاذاً بالله

باب عفو

بدانکه عفو عبارت ست درینجا از گذشتن حق خود و اسقاط آن
پس عفو در حقوق خود خدا را جائز ست عقلا و واجب نقلا

امّا عقلاً بچند وجه است اوّل اگر کسی اسقاط حق خود و عفو خطای خود نظر
بکرم و تفضّل خود نمود کند البته عند العقلا ممدوح است پس باری اگر
اسقاط حق خود از کسی کند جائز است دوم در ترک و اسقاط
حق خود ضرر به خدا نیست بل اسقاط آن حسن و غنای است پس آنچه
بذاته حسن باشد و قبحیت غیر در او شامل نباشد پس عفو جائز
است قبیح نیست سوم خدا فیاض مطلق و کریم بر حق و غنی
بذات است حاجتی و بخلی هم ندارد و در ایجاد ایشان علت غائی
اثابت ایشان است چهارم خدا وعده قطعی بعفو هم داده پس
عفو برای اجرای وعده واجب شد چه خلف وعده قبیح است
امّا نقلی پس چون آیه إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ
يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ خلاصه آنکه خدا نمی بخشد شرک
و ما دون شرک را می بخشد بهر که میخواهد اگر مراد غفران شرک و
ما دون شرک بتوبه است پس غفران مشترکست میان هر دو
گناه پس نفی و اثبات و تقسیم مقتضی درین بلا فائده و لغو است و اگر مراد عدم
غفران هر دو بلا توبه است اینهم باطلست زیرا که شرک بی توبه

۴۳۸

باجماع مغفور نیست و اگر مراد نیست یکی بی توبه و دیگر با توبه مغفور
است ببعضیها پس آنچه باجماع ثابت است که بلا توبه عفو نیست شرک است
وما دون شرک بلا توبه مغفور است دیگر آیه یَا عِبَادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ
أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا
ای بندگان من که اسراف بر نفسهای خود کردید ناامید
مباشید از رحمت خدا جمیع گناهان شما را می بخشد دیگر آیه
إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ خدای تو صاحب
مغفرتست برای مردم بر آنکه ظلم بنفسهای خود کرده اند دیگر
آیه إِنَّهُ عَفُوٌّ غَفُورٌ پس ازین نصوص قطع شد استحقاق عذاب
غیر تایب و نزد جماعتی از وعیدیه این آیات [illegible] بغفران
بلا توبه و نزد بعضی بمعاصی با توبه است زیرا که بلا توبه بخشیدن خلاف
عدل است جایز نیست انخلاف ظاهر است و مخالف مذهب ایشان چه صغایر
و کبایر بتکفیر یا بحسنات [illegible] میشوند و گناه با توبه بغفر الشرع نزد ایشان واجب است
بلکه اگر نکند اخلال واجب کرده و در آیه اول لفظ لمن یشاء افاده
تبعیض است و تعلیق غفران واجب برای بعضی مختص بمشیت عبث بل

٤٣٩

احلال واجب باشد بلفظ توبه درین آیات هم مذکور نیست پس عفو عصاة مومنین بلا توبه بل جائز بالجمله واجب شد

بابُ الشّفاعة

بدانکه مراد از شفاعت درینجا طلب عفو مضار و عذاب ست و برانجمع علیه امت ست وخلاف در حقیقت آنست نزد اکثر امت برای اسقاط عقاب و طلب زیادتی ثواب ست وآن در دین محمدی صلی الله علیه وآله وسلم از ضروریات ست وثبوت آن بعقل و نقل ست اما عقل پس بدانکه شفاعت در اصل عفوست وهرگاه عفو ثابت شد پس شفاعت ثابت شد واین شفاعت شعبه ایست از عفو و در اسقاط عقاب اسقاط ضرر از مکلفست پس عفو حق خود و اسقاط ضرر از مستحق آن ممدوح عند العقلا است پس شفاعت جائز باشد و ایضاً قبول شفاعت در تضییع حق غیر نمیشود که قبیح باشد وهرگاه مشتمل قبائح نباشد باز هم جائزست اما نقل وآن از آیات واخبار بسیارند منجمله آن آیه وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ. آنحضرت مامور باستغفار شده واگر امر وجوب است پس ترک واجب

آیه وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى برین اتفاق مفسرین ست که این آیه در شفاعت است زیراکه خدا وعده حتمی بنبی خود داده که آنچه میخواهی فوراً ترا عطا میکنم پس بجهت رافت و رحمت او بامت عفو عذاب ایشان میخواهد و ایفاء وعده خود میکند پس شفاعت حق است و

اثبات شفاعة

۴۵۲

آنحضرت برائی عُصاة مومنین ومومنات که تاقیامت
باشند استغفار کرده پس غفران عصات بواسطه استغفار
نبی واجب شُد وآیه لَایَشفَعُونَ اِلَّا لِمَنِ ارتَضیٰ وآیه
لِمَن رَضِیَ قولا خالی ازین دو حال نیست ضمیر راجع بالشافع
است پس مرتضی ومُصطفی بودن سیّد انبیا احدیرا شک
نیست پس شفاعت نبیؐ مرتضی قبول است با ضمیر راجع به
مشفوع است پس مومن بجهة ایمان مرتضی ومرضی الایمان
عندالله است پس شفاعت بهر دو تقدیر جائز است اما
حدیث ازجمله آن حدیث مشهور ادخرت شفاعتی
لاهل الکبائر من اُمّتی ذخیره کردم شفاعت خود را برای اهل
کبائر از امت خود پس شفاعت که در حصل عفو باشد قبول وجائز بل واجب است
نزد معتزله وبایں همین بعض وهابیه اند که شفاعت
در طلب منافع زائده جائز است نه در اسقاط عقاب چه اسقاط
حق هم قبیحست لائق عدل نیست ومصرّح اینمرام آیات بسیار
اند چون وما للظالمین من انصار فما تنفعهم شفاعة

الشافعين که ظلمه انصاری ندارند و شفاعت شفیعی ایشان را نفع
نمیرساند جواب بچند وجه است اوّل اگر شفاعت محض
برای زیادتی منافع باشد لازم می آید که ما شفیع آنحضرت صلعم
باشیم چه ما هم از خدا برای سید انبیا طلب زیادتی مراتب
او در قول اللهم صل علی محمّد و آله میکنیم پس او
هم مستشفع ما میشود دوم عدل مانع نیست از عفو
حق خود از عذاب یا چه از خدا آن خدا بد بد هد چه آنچه بر ذمه شخصی باشد
او را بخشد لا محاله صاحب عدل ممدوح و موصوف بکرم و
فضل میشود سوم این آیات مذکوره قطعی الدلالة نیستند
برا که محمد صلی الله علیه و آله و سلم شفیع مومن عاصی نخواهد
بود پس این آیات ماوّل بکفار و منافقین اند چهارم نزد حجتی عفو حق
غیر بغیر خدا جایز است بشرطیکه تلافی حق صاحب حق از خود بدهد و الا نه اینهم
عقوبت تعدیه آنکه شفاعت انبیا صلعم و ائمه هدی علیهم التحیة و الثنا و سیدة النساء موجب
صلاح امت دیانت است اما شفاعت غیر معصومین چون علماء و شهدا
وارد است و عصمت شرط در شفاعت نیست بل بعد ایمان عمل

۴۴۳

کنز المعاد

۳۸۴

وطاعت و عدالت در شفیع شرطست پس شفاعت اشرف علما
و شهدا کانه معلوم ست پس شفاعت برای طلب زیادتی
و اسقاط عقاب معا ثابت ست اللهمّ ارزقنا شفاعة محمّد
صلّی الله علیه و آله و سلم و عترته الطّاهرة صلعم

باب توبه بدانکه توبه در لغت از تاب همچو ناب
و آب و امثال آن بمعنی رجوع باشد پس
بمعنی رجوع در فعل یا در ترک آن چیزی باشد هر جا که
بطرف خداست پس بمعنی رجوع خدا بلطف و رحمت به بنده باشد
و در اینجا عبارت ست از ندامت بدل بر ترک فعل واجب یا
مندوب یا بر عمل قبیح گذشته و در حال عزم کند که ترک واجب
یا ندب برای وجوب یا ندب آن یا عمل قبیح برای قبح آن در
استقبال نکند پس اگر واجب را برای وجوب آن یا ترک قبیح
برای قبح آن نکند بل بترس مرض یا خوف سلطان و ایذاء او یا برای
فضیحت و ذلت خلق یا برای طمع جنت و زر و امثال آن یا
بل بخوف جهنم هم علی الاقوی پس در اصل آن توبه نیست پس توبه نزد اکثر امامیه و معتزله

واجب فوری ست عقلاً و سمعاً حتی نزد معتزله تا یکساعت از شروع در قبیح
اگر توبه نکنند دو گناه کبیره لازم میشوند یکی فعل قبیح دیگر ترک توبه آن
پس در دو ساعت چهار گناه بکذا ساعت بساعت زیاده میشوند اما دلیل عقلی بر
وجوب آن بر بنده انست که ترک توبه ضرر نفسانی و ایلام روحانی
است و انعقاب ناری باشد پس انچه موجب ضرر و ایلام الیم
باشد دفع آن و خلاصی از ان عقلاً واجبست پس توبه امکان
است برای دفع ضرر فوراً واجب است دیگر ذم بتارک حسن و
فاعل قبیح عند العقلا ثابت ست پس توبه واجب ست اما
نزد جمهور [illegible] وجوب توبه بر بنده نقلی ست چون و
توبوا الی الله جمیعاً - و توبوا توبة نصوحاً توبه
خالص کنید اما اجابت توبه نزد امامیه و اشاعره بر خدا
از روی تفضل سمعاً است چون الم تعلموا ان الله یقبل
التوبة خدا توبه قبول میکند و نزد معتزله عقلاً و سمعاً واجب
است باین معنی که بمحض توبه اسقاط عقاب می کند بنحوی که اگر نکند
اخلال واجب کرده بر خدا قبیح است جواب دلیلی نیست

مثالش چنانکه شخصی اموال و اولاد شخصی را غارت کند بعد آن
اعتذار کند و قبول اعتذار عند العقل واجب نیست تدبّر کن

خاتمه

از ملحقات این باب چند مسئله است

اوّل نزد عامه اهل اسلام شرط است که نزد معاینه نمودن اشیاء
آخرت توبه قبول نیست زیرا که توبه الجائی و ضروری است [illegible]
باختصار مثل الموت و حال نزول عذاب بر امتی و اقرار شخص [illegible]
معصیت او و در دار الشریعت و ظهور دابة الارض و [illegible]
توبه قبول نشده و نخواهد شد دوم نزد معتزله [illegible]
واجب است والّا آنچه مفصل است بتفصیل و مجمل باجمال در وقت
توبه یاد می کند و اگر بعد توبه یادش آمد توبه جدید لازم است
حق آنست اگر توبه از جمیع ذنوب کرد کافیست سوم نزد جماعتی
از معتزله کثرت ثواب توبه مسقط عذاب است حق و اکثر آنست
که بنفس توبه خدا اسقاط عقاب میکند و الّا بکے احباط لازم
می آید دیگر بعض مقام توبه ثواب ندارد پس در انجا توبه قبول

بنا شد این باطلست چهارم اگر از بعض گناه توبه کرد نه از کل
جائزست والا لازم می آید که تائب کبیره بغیر توبه از صغیره کافر باشد
چنانچه کافر اسلام آرد و بر کذب و زنا باقی باشد کافرست این بالضرورة
باطلست بخلاف بعضی فرق از معتزله و کرامیه که ایشان بجهت اشتراک معاصی
از جمیع معاصی شرط صحت توبه می دانند نه از بعض پنجم
اقسام گناهان خالی ازین دو حال نیست یا اخلال واجب و
ترک آن باشد یا فعل قبیح و فعل منکر باشد امّا ترک واجب
توبه این بدو قسم می باشد اوّل چون گریز از جهاد و ترک نماز
عیدین و جمعه و آیات و سجده قرآن و امثال آن پس در ان
ندامت و حزن و تأسف بر فوت آن در زمان گذشته و عزم
در حال بانکه در آینده ابداً ترک نمیکند کافیست تلافی ندارد
دوم چون نماز یومیه و صیام رمضان و زکوة و خمس و
حج پس ندامت بر فوت آن و بعد آن نماز و روزه را قضا کند
و زکوة و خمس را ادا کند کافیست و اگر خود ادا نکرد لکن منوی داشت
پس بعد فوت به نیابت او بعمل آورده شود کفایت می کند امّا فعل

۴۴۷

قبیح پس این بچند نوعست اوّل اگر دران فقط نافرمانی خدا باشد چون زنا بازن شوهر دیده وخوردن شراب بنگ ونواختن طنبور ورباب وسرنائے ولواطه ورقص یابین وامثال آن پس دران محض ندامت وعدم معاودة دران درآینده کافی ست دوم اگر نافرمانی خدا باشد بوجود دین حق آدمی مومن ومسلم گرفت بزدد یا شهادت ال ... وغصب یا راه زنی وسود وقمار از مسلمانا وقرض از مومن ... مومن یا مهر زن ومیراث ورثه یا مال از مومن ... یا بفریب یا بقهر تا بوجه غیر حلال از حیل وامثال آن گرفته پس ان ندامت بر وقوع این افعال وترک ... ودر ... کند وبعد آن ایصال الحقوق بمالکهای خود کند اگر زنده باشند یا استحلال از ایشان کند واگر حقوق موجود نباشند پس مثل آن یا قیمت آن معه نموآنها بدهد واگر ورثه ایشان ... با اقرب ورثه برساند واگر مفقود باشند تفحص ایشان در اطراف کند واگر معلوم نشوند پس بنیت ایصال وادا ... باشند یا بنام

ایشان رد مظالم و صدقه کنند سوم اگر قتل مؤمن و مسلم باشند یا کسر
عضوی از او کرده پس ندامت بر فعل و عدم عود در آینده و تسلیم
نفس خود کنند با ولیاء مقتول و مجروح کنند پس ایشان قتل او کنند یا عفو او
کنند و دیه او بدهند و همچنین در اعضا شکستن است اما زنا با زن شوهردار
اگر باشد پس تسلیم نفس خود را بعد ندامت و عزم بر ترک عود کنند و به شوهرش
از فعل قبیح یا صراحتاً یا کنایتاً اظهار علی الاظهر کنند پس شوهرش عفو حد او کنند
یا حد مشهور وعده او [illegible] چهارم اگر غیبت مؤمن است پس اگر صاحب
غیبت را خبرش رسیده هم [illegible] ظلم یا ضرر مالی یا عرضی باو حاصل شده مغتاب
ضامن است پس توبه و ندامت و عدم معاوده در آینده و استحلال
از صاحب غیبت کند با جهت تفصیل غیبت و اگر باو خبر نرسیده پس
اعتذار از او واجب نیست بس برای آن فعل ندامت و برای مغتاب استغفار
کند کافیست پنجم اگر اضلال خلق باشد پس در آن ندامت و ترک آن در آینده
و ارشاد خلق و تکذیب نفس خود در مشاهد نماید و اگر مکتوب باشد ابطال
و اعدام آن تحریر و تمزیق پوستش کند و بخاطرم گذشت که مخالفت فقه
ایشان با فقه امامیه تحریر می کنیم اما نظر بحجم کتاب هذا و بسط فقه نموده

٢٤٨

۴۴۹

ذخیرهٔ مختصریست در بیان وردم جمع فنتر عبادات وعقود وایقاعات

واحکام است لهذا عنان قلم را بکشیدیم فالله یقبل الیسیر

و یعفو عن الکثیر والحمد لله الجلیل المتعال الکبیر

الذی بیّن سبل الهدایة عن الغوایة یعلمها کلّ

صغیر وکبیر فالصلوة علی البشیر النذیر والسّراج

المنیر الذی قد رفع انار الهدایة الی یوم لا یقبل

فیه عذر التقصیر محمّد وآله مصابیح الدّجی ینفضی

بهم لیل مظلم کیوم مبین الی یوم تمیزن المال ...

الزّلل فی التحریر والتقریر

تمّت

فی شهر الصفر المظفر سنه ۱۲۹۶ هجری

بسال ۱۳۱۰ خورشیدی
[illegible]